رب اشرح لی صدری و یسر لی امری
اعجاز موسوی
من تصنیف محقق دین مبین کاشف دقایق الیقین ملا معین رحمہ اللہ
در عمدۃ المطابع باہتمام حاجی محمد حسین طبع شد

مهره فن تواریخ و کمله علم معالی مشایخ در مصنفات رفیع البنیان شاهید الارکان
خویش چنین ایراد فرموده اند حضرت کلیم الرحمن موسی بن عمران علیه الصلوٰة والسلام
بچهار واسطه بیعقوب اسرائیل صلوٰة الله وسلامه علیه اصل میگردد و هو موسی
بن عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم
خلیل الرحمن صلوٰة الله تعالی علیه و علی اولاده الکرام و نسبت شریف آنحضرت باین
طریقه مثبوت پیوسته که چون لاوی ابن یعقوب بسن کبر دریافته و عمر وی بهشتاد و
و نه سال انجامیده بود حبیله در عقد نکاح خود در آورد مسماة به ابنه بنت مارک
ابن لیتجی و حق تعالی مراورا ازین زن چهار پسر بداد عرشون و مرزی و مروی و قاهث
و چون چهل و شش سال از عمر قاهث منقضی گشت قاهی بنت شمعون بن بتویل
بن الیاس را در سلک ازواج منخرط گردانیده یصهر از وی متولد گشت و چون یصهر
شصت ساله شد شمیت بنت تارحیت بن رکیا بن لفتیا را در حباله خود آورد و عمران
از وی در وجود آمد و این روایت محمد بن اسحق است و در عرائس مذکور در روایت
دیگر آنست عمران پسر قاهث است و یصهر برادر عم آنست و این روایت نیز در
عرائس و تیسیر و قصص التنزیل اکثر تواریخ مذکور است والله اعلم بحقیقة الحال و چون
عمر عمران بهفتاد کشید یحنیه بنت شمویل بن برکیا بن لفتیا را بنکاح خواست و از وی دو فرزند
ارجمند میمون موسی و هارون علیهم الصلوٰة والسلام متولد گشتند و این دو بزرگوار
از اعاظم پیغمبران و اکابر مقربان بارگاه حضرت جل و علی بوده اند و علو مرتبت و
سمو منقبت ایشان از حد وصف بیرون و از مرتبه تعریف افزون است و شرح ظهور
این دو نور از ظلمت آباد شب تیره ظلم عدوان بروایت اکثر نقله چنان بوده است
که چون ریان بن الولید که از ملاک مصر در زمان یوسف علیه الصلوٰة والسلام

بهمین علت و کمی که آراسته بود از دار دنیا البسرای حقیقی خرامید شخصی از بنی اعمام
او قابوس نام بتقویت ملک مصر گشته بر مسند فرمانروایی باستقلال تمام نشست و
رسم کفر و ضلالی که از عبدالریان منطمس گشته بود احیا کرد و خلایق مصر را بدین کفر
و بت پرستی دلالت کرد و عامه مصریان بمتابعت وی در آمدند اما بنی اسرائیل
از آن شیوهٔ ناپسندیده انحراف نمودند تا اولاد یعقوب از آن شیوهٔ ناپسندیده
استنکاف نمودند و از آن طریقهٔ مذمومه اجتناب جستند و چون قابوس اعقاب یعقوب
را علیه الصلاة والسلام در مقام مخالفت مصریان دید تمامت بنی اسرائیل را بقید رقیت
مقید گردانید و به بندگی گرفته گفت که شما خدم و ممالیک ما بوده اید و بسمت
عبودیت خاندان ما التسام داشته و تمامی بنی اسرائیل را بارتکاب اعمال شاقه
و افعال فوق الطاقه مأمور گردانید و روزگار بنی اسرائیل در زمان حکومت
قابوس بشدت و محنت گذران بود و چون آن لعین از دار فنا رفت قائم مقام
وی شد و [illegible] ابو العباس ولید بن مصعب بن ریان بن اراشه بن قاران
بن عمرو بن عملاق بن عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح که فرعون موسی بود
مملکت مصر را در تحت تصرف خود در آورد و بدین قابوس احیا رسم بت پرستی
نموده بر بنی اسرائیل تشدید میکرد و تضاعف اذیت و بلیت استخفاف
بنی اسرائیل تن در داده بنو اسرائیل خاطر بر مصابرت و شکیبایی قرار داده باقدام
تحمل استقبال آن بلیت مینمودند و در مخالفت دین باطل فرعون بودند و کیفیت استیلای
وی بر بنی اسرائیل و مملکت وی روایات بنظر فقیر رسیده چنانچه در بعضی از قصص
مثل تکملة اللطائف و تاج القصص و غیر آن آورده که فرعون در یک حال در بلخ
توطن داشته و انجا بحرفت اشتغال مینمود و انتقال وی از آن ناحیه بمصر چنین گفته

اند که در بلخ قحط و شدت مجاعت به اهل آن بلاد استیلا یافته بمرتبه که اکثر ایشان
فرار بر قرار اختیار نمودند و یکی از آن فرعون بود که بجانب خراسان آمده و بولایت
فوشنج هرات گذر کرد و هامان آنجا بخبازی قیام نموده فرعون بطلب نان بدکان
وی آمد هامان کتب متقدمان خوانده بود و بعلم کهانت نیز پرداخته و چنین معلوم
کرده بود که شخصی بصورت چنین و سیرت چنان در مصر حکومت و پادشاهی باستقلال
یابد تمامی ممالک آن ناحیه در ربقه تسخیر او در آید و هامان وزیر وی باشد و همواره
مترصد می بود که کیفیت اینحال در چه وقت ظهور کند چون نظر وی بر فرعون
افتاد و صورت و پیرایه که در قوت متخیله وی مصور گشته بود موافق یافت از وی سوال
کرد که از کجائی و کجا میروی گفت از بلخم و عزیمت مصر دارم که آنجا شنیده ام که رفاهیت
و ارزانی است چون نام مصر شنید حرص وی بتفحص زیادت شد و خلوت ساخته
از نشانهای نهانی و عیوب پنهانی وی باز پرسید آنچه مدعای بود اطلاع یافت
شمه از حقیقت حال بر وی کشف گردانید و همراه وی بمصر رفتند فرعون در آن اقلیم
فالیز حراست نموده بود و چون خربزه رسیده خرواری همراه هامان ببازار فرستاد تا
بفروشد کسی آمده و خربزه از بار وی برمیداشت که فردا زر بدهم تا همه خربزه تا
بانتها رسید و هامان دست تهی باز آمد و صورت حال باز نمود روز دیگر خود فرعون
ببازار آمد باز نیز همین ماجرا در پیش بود فرعون گفت این شهر را بر سیاست
احتیاجست با این مردم نوعی دیگر سیاست باید کرد فالیز را بتمام بیکی از مقربان پادشاه
بفروخت و وجه آنرا بدو دست سلاح داده یکی را برای خود و دیگری برای
هامان مقرر ساخت و در گورستان مصر مسکن گرفته از هر جنازه که بیاوردندی
اینجا زری میستاندی و چون قافله از آنجا میگذشتی از هر سری درمی بگرفتی

مدتی برین منوال بگذشت تا مال بسیار از تیمه بدست آوردند وازآن ساختگی تمام نمودند
از سلاح وغلام وغیر آن وبا حشمت تمام بملازمت پادشاه آمدند پادشاه ایشان
را بنواخت وچون کفایت امور سلطنت وترتیب اسباب مملکت داری در ذات
فرعون می دید لاجرم آهسته آهسته بسیاری از امور مملکت بوی مفوض گردانید
وبسبب کفایت وی در خزینه مال بسیار جمع آمد تا بحیثیتی که ملک او را قطب الدوله
لقب کرد وکار وی استعلا یافت وقدر ومنزلتش نزد وی ارتفاع پذیرفت تا بجایی که
رسید که ملک هر او را گرامی داشت بفرزندیش ملقب گردانید ودر کیفیت ملاقات
وی با ملک روایات است روایتی اینست که هر جنازه در می گرفت روزی جنازه پسر
پادشاه را بمقبره می آوردند وظیفه خود را از ایشان طلب کرده در می خواست نمود
گفتند این جنازه فرزند ملک است گفت بهر تقدیر دیناری باید داد یعنی متعلقان
ملازمان ملک هرچند امتناع پیش مینمودند او در مبلغ می افزود تا عاقبت
صد دینار تا از ایشان نگرفت رخصت مرور ایشان نداد وبعد از آنکه ملازمان پادشاه
بازگشتند وکیفیت حال معروض داشتند ملک او را طلبید گویند با چهارصد غلام حبشی
همه سیاه پوش با اسپان سیاه وسلاحهای سیاه با ایشان همراه بارگاه ملک
آمدند بغیر از فرعون وهامان که سفید پوشیده بودند وبر اسپان سفید سوار گشته
چون نزدیک ملک آمدند ملک از وی پرسید که من امرک بهذا فرعون در جواب گفت
من نهاک عن هذا وواقعه خود وتاراج خربوزه وبی اهتمامی ملک در امر مملکت
معروض گردانید وگفت یا ملک من از بلخ بصیت عدالت وانتشار انصاف
ومعدلت تو باین دیار آمدم وچون جور وتعسف از اول با اصاغر واکابر
مشاهده کردم وبی اتفاقی پادشاه وبی اهتمامی در امر رعیت دیدم خواستم شمه

برانگیزیم تا شاید بسبب آن بملازمت پادشاه مستسعد گردم و کیفیت استیلا و قوت بر ضعفا
معروض گردانم باعث امر من تا اقامت نفسی باشتغال نمودم که هیچ آفریده متعرض احوال من نگشت
تا اکنون بمقصود فائز گشتم و مجموع اموال شهید و سواسی که و شهید بدست آورده
بود همه را بجیش ملازمان ملک رسانید و ملک را احوال و اوضاع وی تحسین فرمود و سخنان وی
استماع نموده او را تفحص و تجسس و ترصد احوال رعایا منصوب گردانید و با مردم معامله
باحسن وجهی مینمود تا اکثر رعایا شکرگذاری وی می نمودند و روز بروز عظمت و احتشام
وی در ترقی می بود تا پادشاه را وفات آمد و باستظهار گشت جاه و میل رعیت با وی
بر مسند حکومت مستمکن گشت و چون باین امر مستقر گشت و تمامی اهل مملکت کمر انقیاد
وی بر میان شدند دل و جان بستند و خود را معتقد و مطاع مصریان دید بدین باطل مایل
گشت از دین حق انحراف نمود و مردم را بدین شرک و عبادت اصنام دلالت فرمود
بنو اسرائیل بجهت وصیت حضرت یوسف علیه الصلوة والسلام بدان دین مایل
نگردیدند و انقیاد فرمان باطل وی نپذیرفتند بر ایشان دست تعدی بگشاد و هر ایشان را
بر قیمت و ذل بندگی خود منسوب گردانید و این فرعون که از فرعون الهی جل و علا
بی نصیب بود بمراتب از فراعنه سابقه ظالم و ستمگارتر بود و بنی اسرائیل را فرقه فرقه
گردانیده هر فرقه را بکاری بازداشته طایفه را که قوت و شوکت داشتند بقلع جبال
از جبال مشغول گردانیده بود تا از برای وی از معادن زر و نقره و فلزات دیگر
حاصل کنند و چندان مشقت ریاضت بآن فقیران ملحق میگشت که اعضا و جوارح
ایشان از شدت اعمال و اشتغال مجروح گشته بود و طایفه دیگر را بعمارت و کارها
مقرر ساخته از برای وی قصور و عمارات گوناگون مهیا ساختند و هیچ
محنت تمام عمر تعطیل نگذارند و همچنان فرقه را بنجاری و زرگری و جولاهی

و امثال آن باز داشته بود تا بمهمات خاصهٔ وی که آنکن کوشش مینمودند و کسانی
قوت و استطاعت انکار آن نداشتی بر ایشان جزیه وضع کرده بود روز بروز مقاطعه
تجزیه دادن می سپردند و اگر خیانتی چه ورا از مقاطعه اندک تعللی راه یافتی یا مثلا
بعد از غروب آفتاب آن مقاطعه آوردندی دست راست آن مستمند را با گردن
در غل در آوردی و یکماه او را در عقوبت بگذاشتی و او بدست چپ کار میکردی
و هر روز مقاطعهٔ مقرره خود فرمی آوردی معاملهٔ او با مردمی از بنی اسرائیل این بود و
با زنان ایشان آنکه بهر یک از ایشان مقداری معین کتان میداد تا رشته نمایند
و بیافتند و تسلیم وکیلان او میکردند و نوکران او نیز بنی اسرائیل را چاکری خود
میشمردند و باعمال ارذال مثل کناسی و سرگین کشی تکلیفشان مینمودند و ذلک
قوله تعالی یسومونکم سوء العذاب القصه مطیعون تا مدت [illegible] سال در اوایل عهد
سلطنت خود مردم را بعبادت اوثان و معبودیت اصنام تکلیف میکرد و چون بنا بر
احکام و نفاذ اوامر و نواهی خود بمرتبه اقصی و غایة قصوی مشاهده کرد چیزی
با مردم اظهار تهیئی نمود که شما را اکنون از عبادت اصنام منع میکنم چه این اصنام همه
مصنوع و مقدور و مقهور من اند و در تصرف من تا اگر خواهم همه را باطل کنم و اگر خواهم
برا رهم پس استحقاق الوهیت مر کسی راست که بر همه مستولی باشد و این صفت مراست لاجرم
لیس معبودیت شما من سزاوار ترم و آنگاه بتفسیر انا ربکم الاعلی در میان قوم ظاهر گردانید
و اهل مصر بعبادت اصنام و پرستش تماثیل بسجده و طاعت خویش دلالت کرد
چنانکه در کلام مجید خبر داده فحشر فنادی فقال انا ربکم الاعلی حضرت یعقوب
علیه الصلوة والسلام بعد از اظهار این امر شنیع جمع آورده بعبودیت خود خواند
و گفت اگر بعبادت من قیام نمائید از تکالیف امور شاقه آزاد باشید

و اگر تمرد و استکبار نمائید شما را زیادت بر ایام سابق بعذاب الیم معذب دارم و بنی
اسرائیل از قبول این امر ابا نموده از شریعت آبا و اجداد خود تجاوز ننمودند و آن لعین
ایشان را بعذابهای گوناگون و خدمتهای خسیس معذب میداشت و همواره همت
نامبارک بر اهانت و تذلیل بنی اسرائیل مصروف میگردانید در انقضای آن مدت اذیت
آن لعین میکشیدند و از دین و اسلام انحراف نمینمودند تا الطاف حضرت ایزدی جل و علا
بنصرت و امداد ایشان رسیده اراده ازلیه بایجاد حضرت نبوت مرتبت موسی بن عمران صلوات
الله و سلامه علیه تعلق گرفت و از مقدمات ظهور آن نور و بروز آن سرور باسعد
یکی آن بود که در خلال این احوال شبی لعین در خواب دید که آتشی از جانب ولایت شام
پیدا شده و بمرتبه استیلا یافت که تمامی حصون و قلاع مصر را بالتمام بسوخت و از شهر
و قرای مصر هیچ اثری باقی نگذاشت مگر مساکن بنی اسرائیل که از سطوات آن آتش
مصئون ماند که اصلا به هیچ منازل ایشان آتش نرسانید فرعون از
هیبت این واقعه بر خود لرزیده بیدار شد و باستحضار کاهنان و معبران فرمان داده
صورت واقعه را در میان آورد معبران گفتند تعبیر آنست که شخصی از بنی اسرائیل
مبعوث گردد که در استیصال قبطیان ید بیضا نماید و در خلع و قمع او و دمار سلطنت
سعی بلیغ مبذول دارد و منجمان گفتند که ما از تتبع نظرات فلکیه و مقارنات نجومیه
در تقاویم و اسطرلابات چنین معلوم گشته که عنقریب از فرزندان حضرت یعقوب
علیه الصلوة و السلام شخصی ظهور کند و انتقال مملکت و اختتام سلطنت این خاندان
بخروج وی تحقق پذیرد فرعون گفت خروج این شخص کی و چه وقت باشد گفتند از امسال تا بسه
سال دیگر موعد ظهور و بروز او است فرعون خواست تا بکید و افسون خویش قضای
مبرم حضرت جل جلاله منصرف گرداند و تقدیر الهی سبحانه تعالی تغییر دهد

برین قرار یافت که از اولاد ذکور بنی اسرائیل بقتل رسانند و من بعد زنان قابله را
بر نسوان حامله بگمارند تا هر پسر که پای از دریچه غیب بیرون کند از پا پیش در آرند
حاصل الکلام آنکه در آن سال کودکان بنی اسرائیل مقتول گشتند و در سال
آینده زنان قبطیانرا بر نسوان بنی اسرائیل برانگیخت تا بر سر هر زن بنی اسرائیل
زن قبطی را به شد تا در آن سنوات هر پسر که متولد میشد بقتل میرسانیدند و هر دختر
که می آمد باقی میگذاشتند تا اطفال با سعید و در آن واقعه مفقود گشتند بیت صد
هزاران طفل سر ببریده شد نهان تا کلیم الله صاحب دیده شد نهان و بروایتی آنکه این
واقعه مدت مدید بر داشت تا چنانکه چند سال بر همین منوال بگذشت در میان بنی اسرائیل
علت طاعون شایع گشته خلقی بسیار عدم بر وجود اختیار کردند و اعیان و اهالی
قبطیان نزد فرعون آمده تظلم نمودند که رجال بنی اسرائیل بزحمت طاعون بلا
میشوند و پسران بقتل میرسند اگر حال بر همین منوال گذرد بزودی نسل ایشان منقطع
گردد و کفایت مهمات دشوار و امور صعب با ما گردد فرعون را این سخن معقول
افتاد فرمان داد که یکسال بکشند و یکسال بگذارند در سالی که قبطیان از قتل اولاد
بنی اسرائیل دست باز داشتند حضرت هارون علیه السلام متولد شد و در ظلمت
سری جهل ماهی به آسمان علم طالع گشت ملاحت سالت بر رخساره جلالت او پیدا
و مخایل کرامت بر مثال او بر لوح دیده هویدا بر صحن جمال بسیط غبرا چون
بوستان افلاکی از نور دیده خود مزین گردانید و هر این زندان خاکی با اظهار
اسرار و شقایق حقایق حدایق بیاراست هاتفی از منهیان عالم غیب از ورای
استار لاریب ندا در داد که ای دیبان عالم ملکوت و خطیبان منابر جبروت در تعیین
نام سعادت انجام این صاحب دولت اتفاق نموده اند که تا ریدایت را با الف

الف منضم گردانید و یا رحمت را با واو وجاهت متصل سازید و نون نور از پرتو
سراج وهاج نجم رسالت علیهم من نوره تالی وی گردانید و مجموع حروف را در
سلک نظم کشیده نام این بنده خاص با اختصاص ما گردانید تا بهار هدایت
چراغ رہ طریقت در راه اهل ضلالت برافروزد و یا الف الفت جمعیت در میان
اهل ملت پدید آرد و یا رحمت خلق را راحت ارشاد نماید و واو وجاهت
اهل سفاهت را الصلاح و سداد باز دارد و نون نور عرفان ارباب جهالت را از
ذل رذالت بعز جاه و جلالت رساند و چون سال آینده از نتق غیب نمایان
گشت باز حسام انتقام را بنیام جور و ظلام بیرون آوردند و هر طفل که از مهد عدم
بعالم ظهور می آمد فی الحال باز بعالم غیب مسافر شدند اتفاقاً درین سال حضرت
با عزت سلطان تخت جاه و جلال برهان تخت فضل و کمال منظور نظر الطاف
و احسان کلیم الرحمن موسی بن عمران صلوات الله تعالی و سلامه علیه از کتم
عدم بمکمن شهود آمده و عالم کون و فساد را بنور رشد و رشاد منور گردانیده کیفیت
حال بر این عنوان بود که در سال قبل ارباب نجوم بتقاویم نجوم معلوم کردند که امسال
سال ولادت آن فرزند است و انعلاق او در رحم در فلان شب مقرر دانسته
بملازمت آمدند و مصر و ضمیر فرعون گردانیدند که مولود موعود از شهر سکندریه
بیرون خواهد آمد و امشب است که آن شخص در رحم قرار گیرد فرعون گفت که چه
تدبیر است گفتند امشب فرمان باید داد که مردان از زنان جدا باشند و بالکلیه
اختلاط ننمایند فرعون بفرمود تا منادیان ندا کردند که ای بنی اسرائیل مجموع اهل
شهر را زینت باید کرد که ملک از جرایم شما درگذشته عنایات بادشاهانه و عواطف
خسروانه درباره شما ارزانی خواهد داشت بنو اسرائیل بشاشت تمام نموده

و در بهجت و خرمی شده و صغیر و کبیر از شهر بیرون آمدند و فرعون را در خیال افتاد
که این شب با سکندریه آید و با شکوه خود داشت بنیت فراهم که نزد منجمان از قوم
بنی اسرائیل و نزد بعضی از احفاد ریان بن الولید فرعون یوسف بود علیه الصلوة
والسلام و بخلعت ایمان مشرف شده مباشرت نماید بامید آنکه مولود مبارک خجسته
مقدم و معزز و مکرم از صلب او در وجود آید و باین عظیمت عمران پدر حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام که از مقربان و معتمدان او بود مصحوب خود گردانیده با سکندریه آمد
و در قصر آمد عمران را بنگاهبانی در قصر تعیین نمود و چون شب شد فراشان قدر
شادروان زرافشان ضیا را از سر عروس سرای عالم در کشید و سراپرده عنبرین فام شام
را بر ایوان این صندل مطری لاجوردی بام بر کشیدند و کواکب ثواقب چون اعیان
زرین مواکب سر از دریچهای فیروزگی بقصر عالی مناقب بیرون کردند سیارگی که
مشاطگان عروس فلک اند بر جاده والسماء ذات الحبک آمد و شد آغاز کردند مغنیان
مجالس قدس در طربخانه انس بالحان ملکوتی و نغمات جبروتی پرده عشاق غزل
سرایی ساز کردند بیت روز سفیدان نه شب داج بود مه بود و شب ایا شب معراج بود
ماهی که به لعل فلک سکان کند مه در ظلم الشب به شب جان کند مه در این شب که
مردان بنی اسرائیل بوعده رعایات و امید عنایات از ازواج مفارقت نموده
بودند و در عیش و نشاط و خرمی و انبساط میفزودند خواتین بنی اسرائیل نیز به بیرون
آمده گذر ایشان بر در قصر فرعون افتاد و مادر موسی علیه الصلوة والسلام نیز در
آن طواف با ایشان موافقت نموده پیش عمران آمد عمران را چو لحظه نظر بر آن چهره
ماه پیکر آمد آتش شهوت در کانون باطنش اشتعال یافت موکلان قضا و قدر بنا بر
قدرت محرک زمام شهوة او در میدان اشتها و جولان درآورده استغاثی [...]

غمام اهتمام صحبت و محبت و سحاب سبیل مباشرت در فضای هوای باطن عمران بحرکت آمد
نسیم اشتها وزیدن گرفت رعد نطفه تقاضا غریدن آغاز کرد باران نطفه چنانکه دانی
از آسمان صلب عمرانی در دهان صدف رحم مادر موسی علیه الصلوة والسلام افتاد
آنگاه مهندسان قدرت الهی جل و علا قصر عالی بنا موسی را علیه الصلوة والسلام
در فضای مشیمه بنیاد نهادند ملک الارحام که عامل ولایت مشایم است خواست
که درین بنای فسیح و قصر منیع دستکاری نماید فرمان آمد که صورت کلیم بالنقش
کلیمیست که حواله آن بعمال الوان کرد ما خود بید قدرت خویش مباشرت این امر نموده
ترتیب صورت وی نماییم زو اصطنعتک لنفسی آنگاه قدرت قادر چون نقاشی آغاز
کرد صباغ ازل رنگ آمیزی بنیاد نهاد و صانع حکمت قلم صنعت در دست گرفته
لوح جبینش منقوش حسن و جمال نگاشت تاج اصطفیتک علی الناس بر فرق وی نهاد
و دواج اصطنعتک لنفسی در وی پوشانید فطرت از قدرت سوال کرد که این عجبه
نگارخانه سعادت صنایع و دیباچه بدایع کیست و اوصاف کمال و قوت جلال
وی چیست قدرت جواب داد که این عنوان منشور کرامت و دیوان دستور
سلامتست این آن گلیست آتشی که در تنور آتش رود و تر و تازه بیرون آید نیلوفریست
که در رودهای نیل غوطه خورد و باز سجاده بر روی اندازد و آتش سوزان از شعله
آتش محبت او بگریزد داشته دریای موج زنان از باران دیده وی بپرهیزد
اطلس توی فلک از تاج سروری وی ترکی باشد سدرة المنتهی از درخت همت وی
برگی بود در بام زندگی در تاب و تبش در آریم و از خلوتخانه لاهوت بصحرانشخانهٔ
ناسوتش فرود آریم زهر بابل غضب فرعون را بمعده ترتیبش تریاق گردانیم
و دل آسیه را بتقویتش مشتاق سازیم روزی باشد که بطلعه قهر آلوده او خساره

تکاور فرعون سیون را چون نیلوفر کبود گردانیم و بطپانچه با سیاست او قبطی را از اوج
حیات بحضیض ممات اندازیم و در بیابان عجم مدین بی زاد و راحله اش سیر گردان
گردانیم و در چهل مرد بدست وی داده متعهد گوسپندان دختر شعیب گردانیم آنگاه
بپیغام ان ابی یدعوک لیجزیک اجر ما سقیت لنا بخانه شعیبش فرستیم و مدت ده سال شبانی
فرماییم بعد از آن منادیان طلب لقمه ستیم تا او را به بیابان مصر خوانند در آن بیابان
قطرات باران بر مثال قطرات عاشقان بروی متقاطر گردانیم بر قبا او جستن
دراریم رعد با الغریدن فرمان دهیم که گاه مهمان رمه وی گردانیم بوادی تاریک
تنک فرو گیریم تا متحیر وار روی بوادی ایمن آرد و از درخت تر تازه آتش بی
اندازه بروی جلوه دهیم که نه طلب در گردن وی اندازیم و او را بجانب طور
کشیم بکوه طورش برآریم و صد و بیست و چهار هزار سخن بی واسطه با وی در میان
آریم بعد از شتابی بعلم لدنی فائز گردانیم هزار سوره توریت که هر سوره هزار آیت بود
انعام فرماییم بهد دار از لشکرگاه سبحان نامه توریت در منقار بسر گرفته
باد صبا نسیم سیا بجانب فرعون بی وفا فرستیم پاره چوب در دست وی نشان
عظیم گردانیم تفرقه از انوار مستیز اثار خویش در عین بانگیش و ولیت دهیم با این
در بیان تقوم جابلانش فرستیم عاقبة الامر بران مسرفان او را غالب گردانیم
بعد از آن در میقات بمناجاتش مشغول گردانیم و چندان راز با سر بهر با او
در میان آریم که او از رفاق همراهی باقی نپنداشته تمنای دیدار در خاطر وی پدید آید
آید او را بخطاب عتاب لن ترانی از آن خواب غفلت بیدار گردانیم تا باز بشهود
ایمان را باب توبه والتجا تازه گرداند که سبحانک انی تبت الیک و انا اول
المؤمنین قطرات دیگر پاره از قدرت سوال کرد که خواست رشته تقدیر

بتقریر احوال وی بود شمه از صفات کمال وی نیز بیان فرما جواب داد که این پیغمبر
برگزیده در ایست نبوت بر فراز چار طارم فتوت برکشیده و دیباچه منشور نبوت و رسالت
وکان رسولا نبیا مرکز دایره قربت و نجیا است و قربناه نجیا خود مجمر آتش انگیز انی آنست
من جانب الطور نار است مشک نافه عطر آمیز گیسوی کشیده او تذکره کثیر است
منظور نظرات عنایت ما است ولتصنع علی عینی آیینه جمال نمای حضرت ما
والقیت علیک محبة منی مخاطب بخطاب وما تلک بیمینک یا موسی است مشرف
بتشریف فاستمع لما یوحی است مشرح الصدر رب اشرح لی صدری اوست مرفوع
القدر و یسر لی امری اوست شارع احکام شریعت که اقم الصلوة لذکری کاشف اسرار
حقیقت است یا موسی انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی صاحب اعجاز و اضمم یدک
الی جناحک تخرج بیضاء است محرم راز اعزاز وکلم الله موسی تکلیما است بیت
ای آنکه ز سر عشق آگاه توئی ما را بسم خبر خاص و محرم شاه توئی + انوار حقیقت
ز تو طالع گردد چون محرم انی انا الله توئی صلوات الله تعالی وسلامه وتحیته
واکرامه علی نبینا حبیب الله تعالی وعلی موسی کلیمه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین اجمعین
رب لا بین رجعنا الی المقصود ابن عباس رضی الله تعالی عنه گوید که چون
پیغمبری از صلب پدر منفصل گشت و برحم مادر منتقل شد ستاره او بر آسمان
ظاهر شد و چون در حین انتقال آن نطفه شریف طلوع کوکب موسی بر آسمان جلال بود
منجمان که ترصد آن می بودند مشاهده آن کوکب نمودند در آن صحرا که بنی اسرائیل
مجتمع بودند فریاد بر آوردند غلغله و نفیر باوج فلک اثیر رسانیدند چنانچه آواز ایشان
بگوش فرعون رسید وی را هراسی در دل پیدا شد بر در قصر آمد از منجمان پرسید که این
چه آوازست و چون [illegible] طالع [illegible] [illegible]

فرعون معلوم خود را بموهوم تبدیل داده گفت چنان می‌نماید که بنو اسرائیل از اعزاز
و اکرام تو خوشدل گشته اند و از غایت سرور نعره فریاد می کنند فرعون بمقام
خود بازگشته آن شب از خوفی که بروی مستولی شده بود در خواب نرفت لطف
کرده مادر موسی علیه الصلوة والسلام در ایام حمل از آثار و علاماتی که بر حوامل طاری شود
آزاد و فارغ بود بسبب اینکه هیچ یک از قوابل بروی موکل نبود تا مدت نه ماه
که انصباب ایام حمل است بروی بر همین منوال منقضی شد و در عرائس امام ثعلبی آورده است
که عطا از ابن عباس رضی الله تعالی عنهم نقل کرده که چون وقت وضع حمل آمد و علامات
طلق بر مادر موسی علیه الصلوة والسلام پیدا شد دایه بود از گماشتگان فرعون که
با مادر موسی محبت قدیمی میداشت از برای آن دایه کس فرستاد و بحجرهٔ خود
مشرف گردانیده با وی این راز در میان نهاد و آن قابله انگشت قبول بر دیده نهاده
با مداد و اعانت مادر موسی اهتمام نموده تا کلیم الله علیه الصلوة والسلام از عالم غیب
بعالم شهادت آمد گویند نوری با وی همراه بود که زوایای آن خانه و خبایای آن
کاشانه از سطوت نور آنحضرت منور گشت و بواسطه سطوع آن نور و سطوت ظهور عجیب
بر آن دایه مستولی شد که لرزه بر اندام وی افتاد و محبت تمام از آن ولید سعید در
دل آن دایه پدید آمد بعد از آن با مادر حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
در گفت و شنید آمد و ما فی الضمیر خود را اظهار کرده گفت که ای زن عمران بدانکه
در ابتدای حال با خود جزم کرده بودم که اگر فرزند تو پسر باشد البته مقتول سازم
و یا فرعون را از این حالت واقف گردانم اما نوری در جبین این فرزند مشاهده
کردم و حسن و جمال در چهرهٔ وی معاینه دیدم که بصد هزار دل عاشق جمال وی گشتم اکنون این فرزند را
را نیکو نگاه دار که این فرزندیست که عالمان در گفتگوی وی اند و خوف و خشیت فرعون از جهت وی است

بدانکه حصه تو ازین قصه آنست که دل ترا با موسی علیه الصلوٰة والسلام نسبتی است و
شیطانترا با فرعون مشابهتی چنانکه فرعون گماشتگان خود را می فرستاد تا اولاد
بنی اسرائیل را بتیغ سیاست هلاک میکردند تا شاید که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
از جمله هالکان گردد که شیطان فرعون صفت ذریت خود را هر روزی می فرستد
تا اولاد و احفاد و اعضا و جوارح را بتیغ معاصی هلاک میگرداند تا باشد که موسی دل را
که کلیم رب جل و علا و ندیم طور سینای قابلیت بتیغ سیه رنگ شک و ریب هلاک
گرداند تا آنگاه که موسی دل از رحم غفلت بقضای هوای عالم محبت آمده از
لطف شهنشاهی نور فیض الهی جل و علا در جبین وی مشاهده کرد به یقین دانست
که این دل موسی وار ابلیس فرعون صفت را از دار الملک مصر وجود بمعاونت ملک
ودود جل جلاله بیرون خواهد کرد و حکومت و ریاست او را از بنی اسرائیل
اعضا و جوارح منقطع خواهد گردانید قصه عطا از ابن عباس رضی الله عنهما روایت
میکنند که چون موسی علیه الصلوٰة والسلام متولد شد بعضی از همسایگان خبر
وقوف یافته بتوهم آنکه همسایه را نباید که بعلت همسایگی عقوبت فرمایند بعضی از
مترصدان این امر کیفیت حال را اعلام کردند گماشتگان فرعون تفحص و تجسس
بخانه عمران نهادند و در و بام آنخانه را فرو گرفتند خواهر موسی علیه الصلوٰة
والسلام پیش مادر دوید که ای مادر جاسوس فرعون از ولادت فرزند خبر یافته
اند بر قتل برادرم هجوم کرده آمده اند مادر متحیر گشته و عقل از وی زایل شده
از غایت اضطراب موسی را در لفافه پیچیده در تنور تفتان انداخت و این
الهام حق تعالی بود که در دل وی افکنده بود چون عوانان بخانه عمران در آمدند
هر جا تفحص کردند هیچ کودکی ندیدند از آنجا مأیوس گشتند مادر موسی

چون از آن دهشت بهوش آمد گفت فرزند خود را از غایت بیخودی در میان کی فکندم
نداستم او کجا بود و طلب فرزند میبود که ناگاه آواز کودکی از تنور تفتان برآمد مادر بر سر
تنور دوید دید که فرزند در تنور است حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام سالم
از تنور یافته بیرون آورده لطیفه ای درویش هیچ میدانی که نظیر این واقعه کدام
است روز قیامت زبانیه قصد دوزخ عاصی جافی خواهد کرد او را البته باقتضای
از عتاب قدس الهی جل و علا بطبع گرداند حق سبحانه تعالی عاصی محمدی علیه الصلوة
والسلام بحکم وان منکم الا واردها در تنور تفتان جهنم در آرد تا زبانیه دست از
وی باز داشته امید منقطع گردانند آنگاه بموجب فرمان ثم ننجی الذین اتقوا
از قعر آتش بیرون آرد و در کنار لطف نهاده بشیر تربیتش ترتیب فرماید و به بهشت
بهشتش بنازد و اعزاز بخواند که تسکین علی قرشی از سبب ابن عینه گفته رضی الله
تعالی عنه قوم فرعون بود صد هزار کودک و بروایتی هزار چهل هزار کودک بنی
اسرائیل را بقتل رسانیدند تا باشد که موسی را آن میان مقتول گردانند اما چون
حفظ الهی جل و علا مقارن احوال وی بود موئی بر اندام وی آزرده نگشت لیکن
شیطان را انگیختن همت مصروف آن بود که بنده را از خلعت ایمان عریان گرداند
چندین هزار اعمال پسندیده بنماز و نیاز و خیرات و مبرات و طاعات
و عبادات بتیغ عجب و ریا و انواع عصیان و خطایا نابود گردانیده الطمع آنکه شاید
با ایمان بنده دست بوی شاید و چون حفظ الهی حمایت نامتناهی جل و علا
ایمان بنده را در کنف عصمت خود میدارد امید آنست که از کید و مکر وی مصون
و محفوظ ماند قصه ضحاک مفسر رحمة الله علیه از ابن عباس رضی الله عنهما
روایت میکند که چون مادر موسی علیه الصلوة والسلام را از بیم فرعون در

اولاد و تجسس جواسیس بنی اسرائیل مشاهده کرد هر فرزند که متولد شد خود بشمشیر بکشد که شاید بچنگ
قاتلان گرفتار گردد خواست تا لطف از مکمن غیب روی نماید تا بسبب آن فرزند
فرزندی از عرصه هلاک نجات یابد منهیان عالم غیبی بمادر موسی علیه السلام القا
در دادند که از برای وی تابوتی ترتیب کن و او را در تابوت چون در صندوق
مخزون گردان و او را در دریای نیل افکنده بحضرت ما سپار سلمیه الینا صبیا انا رادوه الیک
چنانچه حق تعالی در قرآن از این واقعه خبر داده و لقد مننا علیک مرة اخری اذ اوحینا
الی امک ما یوحی ان اقذفیه فی التابوت فاقذفیه فی الیم الایه مادر موسی بموجب
الهام غیبی بنجاری رجوع کرد و وی نیز از متابعان فرعون بود از وی استدعا نمود
تا تابوتی از برای وی مرتب گرداند نجار سبب آن پرسید گفت طفلی دارم میخواهم که پوشیده
در تابوت احتیاج دارم در دادن آنکه از طریق صدق انحراف نموده گفت فرزندی
دارم و از ترس قبطیان می اندیشم میخواهم که در تابوتش از کید متعرضان محفوظ دارم
نجار چون کیفیت حال معلوم کرد فی الحال بنزد قاتلان اولاد بنی اسرائیل رفت
خواست تا ایشان را بمولود و مطلوب ایشان دلالت کند حق تعالی زبانش را از نطق باز داشت
تا مطلقا تکلم نتوانست نمود هر چند باشارت خواست که تفهیم ایشان کند میسر
نشد قاتلان از اشارت او مفهوم وی ملول گشته او را بزجر از پیش خود براندند چون
بمقام خود رسید باز زبان وی بنطق گشت خواست تا گماشتگان فرعون را
اخبار کند دیگر باره زبان وی از نطق باز ایستاد این نوبت نیز ایشانش بخجالت
بیرون فرستادند کرت سوم نیز بهمین طریق خواست تا اظهار کند هم زبانش لال
گشت و هم دیده نابینا نجار با خود گفت که البته این کودک آن پیغمبر است که قبطیان
را هلاک خواهد ساخت با خود جزم کرد که اگر این نوبت قوت ناطقه مرا حاصل گشت

و باصره باز آید و دیگر اصلا اظهار این امر نماید حق تعالی چون صدق وی مشاهده
فرمود و بهر دو قوت بوی باز آمد و سراچهٔ دلش را بنور توحید و ایمان روشن گردانید
و تابوتی تراشیده بمادر موسی علیه الصلوٰة والسلام تسلیم کرد مادر کلیم الله فرزند
خود را شیر داده و سر مشک شیده در لفافه پیچیده در آن تابوت محفوظ گردانید و سر
را بقیر وقار اندوده در رود نیل انداخت و گویند که این واقعه در ساعتی که حضرت
موسی را علیه الصلوٰة والسلام روی نمود دریا آن سلالهٔ ملک و ملکوت و برگزیدهٔ
حضرت جبروت را بر سر نهاده در جریان در آمد و او را بجز تا نزدیک قصر فرعون
که بر کنار رود نیل ساخته بود در درختی استوار گشت و آن روز اتفاقا در آن قصر بر
غرفه نشسته بود و بر شاطی نیل بساط انبساط انداخته و بحشمت تمام قبهٔ بارگاه باوج
مهر و ماه برافراشته چون نظرش بر تابوت افتاد خواست تا کیفیت حال معلوم کند
جمعی از خادمان که در خدمت وی بودند فرمان داد تا بدریافت آن تابوت
مبادرت نمودند و بدست آورده بنظر وی آوردند هر چند ملازمان جهد و اهتمام
نمودند سر آن تابوت را نتوانستند گشاد خواستند تا بشکنند شکسته نشد و آتش
انداختند نسوخت آسیه خاتون که باطن وی بنور ایمان منور و مشام جانش برایحهٔ
عرفان معطر بود و برین امر وقوف یافته بمجلس حاضر گشت و چون نظرش بر تابوت
افتاد با خود گفت که قفل گشای این صندوق منم مفتاح فتوح گنجینه درم از کی
دل آسیه سوختهٔ آتش محبت بود و چون رائحهٔ محبت از مجمر تابوت حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام بمشام جانش رسید دل وی را جذب کرده تابوت را پیش خود
طلبید و گفت قفل این تابوت بنام ملک حی لایموت بوده است جل و علا کلید
و نیز بنام حضرت او جل و علا خواهد بود التتبث بذیل تسمیه نموده دست بجانب

تابوت دراز کرد فی الحال گشاده گشت نوری از آن تابوت ساطع گشت که دیده
از مطالعه آن خیره میشد و نور آفتاب در جنب آن تیره می نمود آنگاه نظرش
بر کودکی افتاد که حوریان خلد برین خوشه چین خرمن حسن و جمال او بودند و مشتاقان
مناظر علیین غنج و دلال از ملاحت بر کمال وی منتظر بودند بیت بحسن و خلق
و وفا کس بیار ما نرسد ترا درین سخن انکار کار ما نرسد ترا اگرچه حسن فروشان
بجلوه آمده اند کسی بحسن و ملاحت بیار ما نرسد هزار نقد ببازار کائنات
آرند یکی بسکه صاحب عیار ما نرسد اشارت ای درویش تابوت
حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام پیش فرعون آوردند هرچند جهد و جهد
کردند تا بگشایند نتوانست گشاد زیرا که در آن تابوت دوست حق تعالی بود و بند
و چون بر آن تابوت بنام حق تعالی بود دشمن تابوت دوست کی تواند گشود
و مهری که بنام دوست بروی نهاده باشند بدست دشمن گشاده کی گردد و
کذالک دلی که بروی مهر دوست بود والذین امنوا اشد حبا لله و بروی مهر
دوست بود که یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت ابلیس که دشمن تلبیس است
چگونه تواند که مهر دوست کشاید و مهر دوست از دل بنده مومن برباید القصه
چون آسیه تابوت حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بگشاد حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام چشم باز نموده در روی آسیه نگریست و تبسمی فرمود حضرت
مقلب القلوب جل و علا دوستی موسی را در دل آسیه بمرتبه استیلا داد که زیاده از آن
تصور نتوان کرد و گویند که فرعون را دختری بود که بهمه حلیه از حسن و جمال آراسته
و پیراسته فاما بعلت برص مبتلا گشته و گویند که دیده اش نیز از قوت ابصار
عاطل بود و همه اطبا از معالجه این دو علت عاجز بودند یکی از ایشان که جامع

میان طبابت و کهانت و در این هر دو فن مهارتی تمام داشت بعرض فرعون
رسانیده بود که زوال این دو علت منحصر است باستعمال لعاب دهان ذکری
حیاتی که بصورتی انسان در اوان دولت تو از رود نیل پدید آید در آن
روز که این صورت بوقوع پیوست آن دختر را نظر بر آن سرور افتاد دید که انگشت
در دهان وارد و از وی شیری مکد و عاجل طبیب بر خاطرش خطور کرده قدری
از لعاب دهان مبارکش بر موضع برص مالیده از آن علت خلاص یافت و
بروایت دیگر بمجرد نظری که بجانب آن منظور افکند دیده اش منیر بینا گشت
فرعون چون مشاهده این معنی نمود از غایت ابتهاج باعزاز و اکرام تمام حضرت
موسی را علیه الصلواة والسلام پرداخته به سینه خود نهاد و شجره محبتش بثمره
مودت بار آور گشت اعیان مملکت و دولت که بر این صورت اطلاع یافتند با فرعون
گفتند که این همان کودکست که در تعبیر خواب تو زوال سلطنت تو خواهد شد در قتل وی
تاخیر تجویز مفرما تا مملکت از زوال محفوظ باشد نصیحت ارکان مملکت فرعون را
مسموع افتاده جلادی طلب کرد تا خون آن بیگناه بریزد و نمیدانست
که قضا و قدر جوشن عصمت در روز ازل پوشانیده تیغ و تیر بو الفضولی را به بدنش
راه نداد امرأة فرعون آسیه زبان شفاعت بگشاد و اظهار حیات آن فرزند
خواهش نمود و بعضی و نقل بعضی از سخنان او وی گفت قرة عین لی و لک لا تقتلوه
عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا یعنی آسیه گفت که بوستان عیش ما بانواع
اشجار و ریاحین و ازهار و اقاحی مزین و محلی است و لیکن شجره بی بالیده نمو
فرزندی می بایست نخل قدی چون تو الاهو می و سنبل موی نرگس چشمی
سوسن زبانی بنفشه جعدی عنایت فرمود باقی راحت جانی که نور دیده و ثمره

سینه ما باشد فرعون گفت اگر قرة العین تو باشد از من نباشد که مرا با وی حاجت نیست
حضرت رسالت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم سوگند بآنکس که پادشاه سوگند خورده که اگر فرعون
بقرة العینی موسی علیه الصلوة و السلام اقرار کردی چنانچه آسیه اعتراف نمود حق
تعالی هم او را بهدایت کرامت فرمودی چنانکه آسیه را کرامت فرمود و لیکن خدای تعالی
هم او را ازین دولت محروم گردانید نکته ای درویش کافری و متمردی اگر در حق
بنده برگزیده اعتراف نمودی مقبول حضرت ذوالجلال احدیت گشتی چه گمان
می بری در حق بنده مؤمنی مطیع که مدت هفتاد سال بوحدانیت حضرت خداوند
جل و علا اعتراف نموده و بنبوت انبیا را علیهم الصلوة و السلام معترف بوده و
کوس محبت ایشان در قطار و اکناف شهرستان وجود فرو کوفته اگر در آن دم
آخرین هر بیچاره افکنده راه رد و نگردانند بلکه او بقبول رسانند از کرم آنحضرت عجب
نباشد القصه بشفاعت آسیه خاتون فرعون از قتل حضرت موسی
علیه الصلوة و السلام گذشته او را بجلیله جلیله خود بخشید بعد از آن باسیه خطاب کرد
که فرزند دلبند خود را چه نام می نهی گفت نامی که مناسب حال وی است اختیار کنیم
این فرزند را از میان آب و درخت آورده ام و بلغت قبطی آب را مو میگویند و درخت
را شی پس او را موشی نام نهادم و بعد از آن که بعبری افکندند شین را بسین
مبدل گردانیده موسی گفتند و این نام تا بقیامت بر آن باقی ماند بشارت
گویند در روز ازل از حضرت جلال احدیت جل جلاله سوال کردند که خداوندا
این خاکیان بی مایه مفلسان بی سرمایه را چه نام کنی گفت مسلمان نام می نهم
جواب داد آدمی اینها از روز ازل بار قدم در مقام اسلام و تسلیم زده اند ایشان را
مسلمان نام کردم هو سمیکم المسلمین من قبل نکته ای درویش ضعیف بنده

او را روز اول نامی نهند تا بقیامت آن نام از وی زایل نگردد و حضرت پروردگار
عالم تعالی و تقدس و تعظم شده او را روز ازل مسلمان نام نهاده باشد اگر
این نام تا بقیامت بر وی بماند چه عجب **اما حصه از قصه الست**
که والده موسی علیه الصلواة والسلام فرزندی بود ارجمندی دلپسندی و دلبندی
که بدل و جان دوست می داشت و نقوش مهر محبتش بر صحایف لطایف
دل و جان می نگاشت از شر دشمنان بر وی هراسان بود خواست تا در کنف
حفظ و حمایتش از نگاه داری باشد در محفوظ و مصون دارد خطاب آمد که او را در دریا
انداز بعد از آن آثار قدرت ما مطالعه کن ایدر وقیس روح تو نیز شاهد ازلی بود
بلند پرواز که دست سلطان عشق نشیمن جای او بود و سلطان بر وی نظر تمام
رحمت می بود و گاهی دست شفقتی بر سر وی فرود آوردی و گاهی طعمه از مطبخ انعام خود
بوی حوالت کردی قاعده می باشد که سلاطین محبوبان خود را در پرده مستواری می کنند
دارند تا از نظر ناجنسان محفوظ باشند **نظم** هر چه آورد از عدم حق در وجود جمله
افتادند پیشش در سجود همه چون رسید آخر بآدم فطرتش نه در پیش صد سجده برد از عشق بیش
مادر موسی علیه الصلواة والسلام از برای وی تابوت ترتیب کرده صدف گوهر
وجود ساخت و او را در دریای خونخوار انداخت اینجا حکمت خداوندی جل علا
از برای قرة العین روح و ثمرة الفؤاد جان از تخته پاره خاک صندوق بدن
ترتیب نمود و درز شکاف او را بموم هموم بست و مسامیر تقدیر سر تا پای او را
بهم دوخت آنگاه موسی روح را در کفن محن پیچیده و عطر محبت در وی مالیده
و گلاب معرفت بر وی افشانده و کحل مودت در دیده وی کشیده و از پستان
لطف و احسان شیر رحمت و غفران در کام جان چکانیده و در صندوق بدن

درآورده وسر آن صندوق را بقیر توفیر استوار گردانیده و بطناب شریعت درهم
بسته بدریای خونخوار دنیا انداخت که انما مثل الحیوٰة الدنیا کماء انزلناه ای
درویش مادر موسی علیه الصلوٰة والسلام فرزند را در دریا انداخت چون تابوت
میان دریا رسید نهنگان روی بوی آورده مادر ترقب تابوت میدید و می
گریست که اکنون که ظلمت پردهٔ ظلمانی بر روی عالم کشید کرا بر حال فرزند دلبند
خود واقف گردانم الهی داننده رازها و شنونده آوازها توئی احوال در همین
بر حضرت تو پوشیده نیست خطاب آمد که لا تخافی ولا تحزنی کذلک چون تابوت
بدن در تلاطم امواج محن در وقت انتشار ریاح فتن در گرداب اجل رافتد نهنگان
شیاطین قصد او کرده در هلاک او کوشند بیابان معاصی بر حوالی او صف کشند کوههای
مرضها کشتی نهاد او را درهم شکنند بادهای مخالف هواهای نفسانی بادبان عمر او را
بگسلند کار بنده بیچاره بتنگی باز آید در چنان وقت اگر عنایت رب الارباب
جل جلاله چنانکه والده موسی را علیه الصلوٰة والسلام بخطاب لا تخافی ولا تحزنی
تسلی داد بنده درمانده را نیز این ندا بسمع جان در رسد که ان لا تخافوا ولا
تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون از کرم خداوندی جل وعلا غریب و عجیب
نباشد اشارت آورده اند که والده موسی علیه الصلوٰة والسلام در آن
وقت که فرزند را در دریای انداخت مناجات کرد که الهی دشمن فرعون مر فرزند
مرا در خانه من تو هی است و هلاکش در دریا بجد و جهد یقین نزدیکست حکم غیبت
که در اکار راین امر متحیر ماند منبیان عالم غیب بگوش هوش او این ندا در دادند
که بیچاره فرزند ترا دو دریا در پیش است یکی دریای هلاکت و آن دریای ملکیت
و دیگری دریای عداوت و آن مناظره با فرعون ... است از این دو دریا

نیل انها از محافظت و مراقبت با نسبت تقصیر زند خود و مشاهده معانی ذاتی که در ان
دریای هم قادریم که او را بسلامت بر ساحل کرامت رسانیم تفسیر این
بشنو اید رویش ترا نیز دو دریا در پیش است یکی دریای دنیا که عبارت از این
برزخ است دیگری دریای عقبی که کنایت از دوزخ است چون ترا درین دریا از
نهنگان کفر و شرک و نفاق نگاه داشتیم در آن دریا از نهنگان زبانیه و سلاسل
اغلال نگاه داریم بسط سخن بدانکه حق تعالی بهفت کس وحی فرستاد
و از برکت الوحی بلطف کرامت ایشان مخصوص گردانید اول بحواریان عیسی علیه
الصلوٰة والسلام وحی فرستاد و اذ اوحیت الی الحواریین دویم بمریم خالو
وحی فرستاد انا رسول ربک سیوم بزنبور عسل وحی کرد و اوحی ربک
الی النحل چهارم بزمین وحی کرد بان ربک اوحی لها پنجم بملائکه وحی کرد اذ یوحی
ربک الی الملائکة ششم برسل وحی کرد و ما ارسلنا من قبلک من رسول الا
یوحی الیه بتخصیص بحضرت رسالت صلی الله علیه و علی جمیع الانبیاء وسلم انا اوحینا
الیک هفتم بمادر موسی علیه الصلوٰة والسلام وحی کرد و اوحینا الی ام موسی ان
ارضعیه از شرف وحی حواریان را مایده و نعمت آمد ربنا انزل علینا مایدة من السماء
مریم رضی الله تعالی عنها بعیسی بشارت آمد ان الله یبشرک بکلمة منه و زنبور را از شرف وحی
عسل شفا از علت آمد فیه شفاء للناس و زمین را اخبار از احوال خلقیت آمد
یومئذ تحدث اخبارها و از وحی ملائکه رسل را نصرت آمد بمدد و یمددکم ربکم بخمسة الاف
من الملائکة و از وحی رسل اسلام و شریعت آمد شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا
و از وحی مادر موسی علیه الصلوٰة والسلام فرزند را نجات از هلاکت آمد فردو
ناه الی امه لطیفه ششم لطیفه حق تعالی خواست که درباره موسی علیه الصلوٰ

اظهار قدرتی تا بپا دارد وحی فرمود که قطره چند شیر در کام وی ریز تا بآن
شیر تو خوی کند و شیر هیچ دیگر قبول نکند چنانکه فرمود و حرمنا علیه المراضع نظیر
این است که ذریات آدم علیه الصلوة والسلام در روز میثاق از مکمن امانات
وی بیرون گرفته خواست که در دریای خونخوار دنیا اندازد اول ایشان را از
پستان ربوبیت شیر تربیت در کام جان چکانید که الست بربکم مقصود آن
بود که چون شیر تربیت از پستان ربوبیت نوشیده باشند بشیر هر مرضعه از مراضع
مجامع دنیویه سر فرو نیارند بلکه تمامی تلذذات تمتعات دنیویه بر خود حرام
گردانند تا بار دیگر به تربیت هم آغوشی تحقیقی فائز گردند که حسبی ربی من کل ارد
بامقام گویا گردند رباعی من از اقلیم بالایم سر عالم نمیدارم ٭ نه از خاکم
نه از آبم سر آدم نمیدارم ٭ مرا چون دایهٔ لطفش بشیر شوق پرورده ٭ چو من
مخمور آن شیرم سر مرهم نمیدارم اگر کسی سوال کند که حکمت چه بود در آنکه
حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام در آتش و آب فکندند جواب آنکه
ارباب اشارت را در این باب اقوالست قول اول آنست که در آتش و آبش در انداختند
تا طبیعت هر دو کنند تا در وقت ابلاغ احکام شریعت نشان منکران را که حطب
شدند با آتش قهر بسوزاند و در وقت اظهار انوار حقیقت جان عارفان که چون
گل بوستان ایمان و معرفت اند با آب حیات عرفان برافروزاند قول دوم
ای موسی فردا قوم تو دو گروه خواهند بود منافقان و موافقان منافقان را
در آب غرق خواهم کرد واغرقنا آل فرعون موافقان را بآتش صاعقه بخواهم سوخت
فاخذتکم الصاعقة وانتم تنظرون ای موسی تو امروز در آتش و آب در آی تا فردا
از آتش عتاب و آب عذاب ایمن باشی قول سیوم ای موسی اول در آتش ره

پس راتب ناداني هم اگرچه اول سوزش سرزنش فرعون خواهد بود اما عاقبت
احتیاجات مناجات در جوی میقات روان خواهد شد **قول** چهارم ای موسی
امروز در آتش و آب درآئی تا محبان آخر الزمان دانند که هر که تمنای دیدار ما
دارد او را در میان آب و آتش خوش میباید بود **بیت** ز چشم و دل بدین
خاکیم در آتش و آب است * بچشم بین و بدل رحم کن که کار خراب است **قول** پنجم
ای موسی امروز در ایام طفولیت آتش و آب نیکو ببین تا فردا در ایام رجولیت
معنی آن بدانی امروز آتش تنور فرعون بینی فردا آتش طور خواهی دید امروز آتش تخویف
می بینی فردا آتش تعریف خواهی دید امروز آتش سوزنده است فردا آتش افروزنده
امروز سوزنار است فردا روز بار است دیگر ای موسی امروز آب است از دریا فردا خطاب است از
مولی سبحانه تعالی امروز آب نیل فردا خطاب جلیل وقیل امروز آب علامت
و فردا خطاب کرامت امروز آب است بنام ما فردا خطاب است کلام ما ای موسی امروز
ترا آتشی نمودیم محرق و فردا آتش نمائیم مشرق امروز ترا آبی نمودیم مغرق فردا
خطابی بشنوانیم مشفق امروز در آتش تنور در رو تا فردا که آتش طور بینی از حرق
نترسی امروز بربین دریا گذری تا فردا که ضعیفی که وقت غرق قبطیان بود از
غرق نترسی **اشارت** دو کودک را از دو کس ستانند در وقت ضعیفی به
بیم و خواری و باز بایشان باز دادند در وقت عزت با امن و بزرگواری اول
یوسف علیه الصلوة والسلام که او را از یعقوب صلوات الله علیه جدا کردند بذل
خواری و باز آوردند بعزت و بزرگواری دوم موسی بود علیه الصلوة والسلام
که از مادرش بستانند در وقت ضعیفی بذل و خواری و بوی باز دادند بعزت
و بزرگواری باز دو تن را از دو لقمه تشریف بیرون آوردند محنت و غمخواری [illegible]

بازبردند بعزت و شادمانی اول حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از مکه بیرون
آوردند بترس و اندوه و سوگواری باز بانجا فرستادند بجمال عزت و شادی و
بزرگواری که لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله
آمنین دوم حضرت آدم صفی الصلوة الله علیه از بهشت بیرون آوردند بعتاب
و زاری فاخرجهما مما کانا فیه باز باذریه صالحه بانجا رسانید بعزت و امن و مملکت
و بزرگواری ادخلوها بسلام آمنین کذلک روح نازنین را از تن بنده مؤمن
بیرون آرند بدشواری که والنازعات غرقا باز بوی رسانند براحت و آسانی
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة لطیفه مادر موسی علیه الصلوة
والسلام فرزندی بود بران فرزند ترسان بود او را گفتیم در دریا نیل انداز آنگاه
در قدرت ما نگر که او را از آن مهلکه چگونه بسلامت بیرون آریم با امن در حفظش بتو
بسپاریم ولا تخافی ولا تحزنی همچنین ترا ایمانی است و تو بر فوت آن بعنایت
ترسان و لرزانی ایمان خود را بما سپرده در دریا عنایت ما انداز و آنگاه نگاه کن
که چگونه با امن و امانت بتو واصل میگردانیم و بروح و راحت میرسانیم که اولئک
لهم الامن وهم مهتدون لطیفه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بظاهر
در مهلکه امواج نیل در معرض تلف بود اما در معنی در کنف حفظ رب جلیل جل جلاله در عین
شرف بود چنانکه حضرت ابراهیم علیه الصلوة والسلام بظاهر در آتش سوزان بود
و در معنی در گلستان سلامت فروزان بود حضرت اسمعیل علیه الصلوة والسلام
بظاهر در زیر تیغ بران بود اما در معنی در کنف حمایت امن و امان بود حضرت
یونس علیه الصلوة والسلام بظاهر در شکم ماهی در زندان بود اما در معنی در بستان
ظل حضرت الهی جل و علا نازان بود حضرت رسول ما صلی الله تعالی

علیه و آله و سلم بظاهر در کنج غار محزون بود و هراسان اما در معنی بوعدهٔ نصرت
ملک جبار جل و علا شادمان بود همچنین سینهٔ موسی در آن زود به سبب بظاهر
با مار و مور همعنان باشد ولیکن در معنی بعنایات ملک غفار جل جلاله قرین حور
و ریحان باشد که فروح و ریحان و جنت نعیم اما اوضاع حضرت
موسی علیه الصلوة و السلام در گهواره وحی با مادر او
و اخبار وعده کرام نمودن مستبصران نصوص اخبار و متتبعان
قصص و آثار و کتب عالی قدر چنین اظهار فرموده اند که چون آن در
گرانمایه دریای نبوت و آن فرزند بلند مقدار فتوت علیه الصلوة و السلام را آن
بانوی عظمی از تابوت بیرون آورده در کنار گرفت و مهر محبتش در درون جان
جای داد خاطر عاطرش بتربیت آن نهال بوستان نبوت و گلدستهٔ گلشن
رسالت متعلق گشته از برای حضانت آنحضرت باطراف و جوانب مملکت فرستاد
و باحضار اطبا را آن ناحیت فرمان داد تا گویند که چهار صد دایه از جماعت
مصر بودند بملازمت آمدند و حضرت نبوت پناهی بفرمان الهی جل و علا که
فرموده بود و حرمنا علیه المراضع پستان هیچ کدام از آن مرضعات در زبان
نگرفت و مادر موسی با دران اوان از احوال فرزند و کیفیت واقعه هیچگونه آگاه
نبود و خاطر فاترش از مهر فرزند محزون چنانچه حال وی می‌دانست خواهرش
را که ... بود از برای تفحص حال برادر در پی او فرستاد و هم باستخبار اخبار
و استعلام آثار برادر خویش موسی علیه الصلوة و السلام باطراف و جوانب
تردد می نمود در اثنا آن گذرش ببارگاه فرعون افتاد و گفتگوی آنجماعت
در میان آن قوم شایع گشته بود تفحص و تجسس نمود و دید که برادرش را

راتخدرات مصر چون گلدسته دست بدست می بردند و چون تاج و دیهیم بر سر دوش
می نهادند و هر یک را تمنا آنکه وی میل به پستان او کند و او از همه اعراض میکند
تا هر گاه که سر ضرعه پستان در دهان وی نهادی موکل قضا مهر بر دهان وی نهادی
تا از البان آن دایگان اعراض نمود کما قال الله تعالی فبصرت به عن جنب
ای عن بعد وهم لا یشعرون اُهنا اخته چون خواهر موسی علیه الصلوة والسلام
آنمعنی مشاهده کرد پیش آمد و با ایشان بگفتگو در آمد خطاب کرد که هل ادلکم علی اهل بیت
یکفلونه لکم وهم له ناصحون یعنی شما را دلالت کنم بخانه دانی که به کفالت و حضانت
وی کما ینبغی قیام نمایند و در ارضاع و تربیت وی تقصیر نکنند و در تفسیر الزاهدی
گوید که هامان آنجا حاضر بود چون این سخن از مریم استماع نمود گفت که این دختر
حال این کودک می داند او را بگیرید تا از حال این کودک خبر باز دهد مریم چون
از آن لعین این سخن بشنید گفت که این سخن از برای نیکوخواهی آنجاندان گفتم
و مرا مادریست که فرزندش را عونه بقتل رسانیده اند و او را غم و اندوه بر دل
مستولی گشته گفتم شاید با این فرزند دل وی آرام گیرد ملک بغیر از این تردد
باز رهد و مراد من از آنکه گفتم وهم له ناصحون آن بود که وهم للملک ناصحون
باین تاویل دست از وی باز داشتند و فرعون مریم را بفرمود تا کافل وی را حاضر
گردانند مریم نزد مادر مراجعت نمود و کیفیت حال معروض داشت با آنکه میان
خوف و رجا گاهی از بشاشت فرزند نازان و گاهی از خشیت فوت وی گدازان
بتعلق و اضطراب تمام ترسان و لرزان در آن مقام در آمد چون فرزند را در کنار
نهاد چشم بگشاد و در روی مادر نگاهی کرد و تبسم کنان سینه وی در دهان
گرفت و شیر مکیدن گرفت و بعشرت تمام تناول نمود آسیه را از جهت خاطر

بسپرد و مادر موسی را علیه الصلوٰة والسلام الزام نمود و از وی استدعا کرد که ای
فرزند فلذة الکبد و قرة العین منست او را از خود جدا کردن تحمل ندارم تو هم اینجا
نزد من باش و تعهد فرزند من بنما مادر موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت که آنچه
ملکه فرماید بالراس و العین اطاعت نمائیم ولیکن مرا عیال و اطفال هستند اگر من
اینجا متوطن شوم امور ایشان مختل بماند اگر چنانچه ملکه عنایت فرموده فرزند بما
سپارد و از عهده آن چنانکه معهود است بیرون آئیم آسیه خیر قبول این تدبیر نیافت
لاجرم والده موسی را علیه الصلوٰة والسلام اجرة مقرر کرده ما یحتاج و مصالحی که معهود
است ترتیب نموده مقرر فرمود که آن نهال گلشن محبت را در هفته یکنوبت بقصر
سلطنت شعاری حاضر گرداند و باین طریقه فرزند را مادر همراه خویش بمقتضای
وعده الله تعالی بسلامت باز آورد کما قال الله تعالی فرددناه الی امه کی
تقر عینها ولا تحزن گویند که مدت غیبت فرزند از کنار مادر مدت یکشبانه روز بیش
نبود و بروایتی سه شبانروز اما حصه ارباب تحقیق از قصه ما سبق
بلسان اهل اشارت بشنو بدان ای درویش که زنان [illegible]
ذات تو نزد ارباب تحقیق ظاهر و لایح است و آن چنانست که حکیم علی الاطلاق
جل و علا موسی وار روح ترا در تابوت قالب بمقتضای حکمت ازلیه و عنایت
ابدیه در آورده و آنرا در دریا آنچنان مثل الحیوٰة الدنیا کماء انزلناه من السماء
انداخته اهل دنیا فرعون صفت بهمت قاصر خود خواستند تا موسی روح ترا بدم
تن و جسد کرده در قید الفنا خود درآرند و این شاهباز بلند پرواز روح
که بعلو همت موصوف و بسمو نهمت معروف بود تاب و دانه اینجهانی میل نمیکرد
و منزل و ماوای خود بغیر از دست سلطان حقیقت نمی پسندید لاجرم

باطاعت فرعونیان در نیاورد و تا عنایت الهی جل و علا اشعه‌وار دست
شفقت برکشاده و تابوت نهاد بشریت را التابوت ذکر و شوکت فلک از پیش برداشت
تا موسی روح الهی از قید هستی و تعلقات خودپرستی باز رست آنگاه در مصر
بهشت دایگان رضوان و غلمان و حور و قصور را بروی عرض کردند موسی
روح هیچ یک از نیها التفات ننمود و شهد و شیر بهشتی مایل نگشته بامعنی تکلم
نمود رباعی ما العشق از بهشت و حور و غلمان فارغیم * وز نعیم هر دو عالم
مهر جانان فارغیم * طفل جان را دایه لطف ازل می پرورد * لاجرم از شهد و شیر
پستان فارغیم * تا محبت خداوندی جل و علا بزبان حال میگوید که اگر میخواهد
که این رضیع رفیع الشان بیار امدا و را شیر و تبشیر از پستان رضا و لقا میخواهی
همتامی باید لاجرم منهیان عالم غیب تصدیق وی نمود و در کنار دایه لطفش
نهاده بشیر لقا از پستان رضا و لقاش می پرورانند چنانچه حضرت مولوی
قدس سره در مثنوی میفرماید **مثنوی** شیرخواره چون ز دایه بگسلد
لوت خواره شد مر او را می هلد * بسته شیر زمینی چون حبوب * جو فطام
خویش از قوت القلوب * شیر حکمت خور که شد نور ستیر * ای تو نوری بی حجب
را ناپذیر * تا پذیرا گردی ای جان نور را * تا ببینی بی حجب مستور را * چون
ستاره سیر بر گردون کنی * بلکه بی گردون سفر بیچون کنی * ای درویش
تا در تابوت قالب بشیر الفت مجوی از شیر لقا و رضا مایوس پس آن بهتر
که این تابوت قالب در هم شکنی تا از مهالک فراق نجات یافته بمواد وصل
اتصال یابی و با مقال گویا گردی **مثنوی** تو مرا جان جهانی
حکیم جان جهان را * تو مرا گنج روانی حکیم گنج روان را * دل من خورده [illegible]

زلال شیر حقایق ۞ چو من آن شیر تو خوردم ۞ حکیم شیر زنانرا ۞ ز همه خلق رسیدم
ز همه باز رسیدم ۞ نه تنها تنم نه پیدم ۞ چه گنجم کون و مکانرا ۞ بزمین است خرامم
سر مخلوق ندارم ۞ چو ترا صید و شکارم ۞ حکیم شیر و کمانرا ۞ ز توام هر ذره چو کانی ز تو هر
قطره جهانی ۞ چو ز تو هست نشانی ۞ حکیم نام و نشانرا ۞ **اشارت لطیفه** چون
لشکر زمستان بر ساکنان بوستان تاختن آرد و بجای بلبل زاغ در باغ
منزل سازد و اصحاب بلبلان در بوستان بسمع دوستان نرسد عندلیب
چون مسافر غریب روی بزاویه خمول آرد و سر بزانوی خاموشی نهد و در صحرای
گلزار دیده از دیدن خار بر بندد و گوید باغ را بی طراوت گل نتوانم دید و
بوستان را بی کرشمه سنبل مشاهده نتوانم کرد بعد از آنکه روزی چند برآید
و لشکر زمستان خرگاه کافوری برف از صحن بساتین برآرد رایحه ربیعی دماغ
اهل عالم را معطر گرداند عروس گل با جعد سنبل طرز قبه فیروزه گون بیرون کند
باد صبا با زلف بنفشه عشقبازی آغاز کند نسیم سحرانگیز چون مشاطگان لطیفه
آمیز آوازه حسن گل بسمع بلبل رساند بلبل بر بوی گل راه بوستان پیش
گیرد و منقار بلبل در پیش عارض گل در خاک مذلت مالیده بناله و زاری با چنین
ترنم غزل سرایی آغاز کند رباعی ۞ از عشق چنین که بلبل شیدا چه میکند ۞
گر عشق نیست اینهمه غوغا چه میکند ۞ بخرام سوی کلبه احزان ما شبی ۞ تا بنگری
که عشق تو با ما چه میکند ۞ ای درویش هیچ میدانی که چه میگویم و این را بچه
از کدام نافه عطر فام می بویم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام سبا در رسید
بلبل وار ناله آغاز کرد روزی خواهد بود که بلبل روح تو نیز از فضای هوای
قدس بوی انس بشنود و عزم خاک بوسی آن آستان کند و باین زمزمه

گر دو قطعه من بلبل عشقم کنون سوی گلستان میپرم * بوی از آن گل یافتم
وندر پی آن گل میپرم ** چون آنچه گفتم روان می پاد و سفر باغ جان ** جامی
همه زاد است از آن حسرت و غلطان میپرم ** من عندلیب بیخودم در عشق
گل نالان شدم ** نی نی که من آن هدهدم سوی سلیمان میپرم ** یا صعوه در کی
ام صید شکن می بود در زندان تن ** افتاد بند از پای من اکنون بمیدان
میپرم ** صد بند را بگسیختم وز دشمنان بگریختم ** بالشکرش آمیختم تا پیش
سلطان میپرم رجعنا الی القصه آورده اند که چون مادر موسی علیه الصلوة
والسلام فرزند دلبند خویش را در کنار دید غم و اندوه بر کنار یافت و شکر
آفریدگار جل و علا بشتافت و بتربیت وی بجمعیت خاطر قیام می نمود و آسیه
در رعایت خاطرش بارسال هدایا و اکمال عطایا روز بروز میفزود تا نهال
بوستان نبوت بر طرف گلستان فتوت بر کنار جویبار امانی در بهار جوانی
قد کشید و بحد تمیز رسید آسیه خاتون بوی پیغام فرستاد که مرا خاطر بفرزند
دلبند من متعلق است و بملاقات وی بغایت مشتاقم بیت چون بود سبزه
پژمرده بباران تشنه ** بیش از آنم من بجانان مشتاق ** مادر آن فرزند
را باخود همراه بیارد تا رایحه روح پرورش مشام جان معطر و لقایش روح
گسترش دماغ روح منجر گردد رباعی ای باد بسوی یار بدین مبتلا رسان
در چشم من زخاک رهش توتیا رسان ** ما چون نسیم بدان آرزوی دل
یارب تو آرزوی دل ما بما رسان ** مادر موسی علیه الصلوة والسلام
وعده کرد که در فلان روز بعد ان شاء الله تعالی بتشریف ملازمت خواهم آمد
وآن فرزند دلبند را که بخون جگر پرورده ام منظر کیمیا مثال آنحضرت فائز

مستعد گردانم آسیه پیشخدمتان بارگاه و پرستاران دولتخواه اشارت
فرمود که در فلان روز که موعد وصول آنحضرت بود همه بمنزل مادر موسی روند
متابعت وی نموده تحف و هدایا بقدر حوصله همت و بمقدار استطاعت خویش
نثار روزگار وی نمایند علی الصباح آنروز که برین دریای معلق و این بحر
خضم مطبق یعنی سپهر ازرق زورق زرین نسق جمشید خورشید روان شد
و فراشان تقدیر شمع جهان افروز در فانوس آبنوس فلک اثیر برافروختند
ملازمان مهد علیا و خادمان بانوی عظمی هر یک با تحف و هدایا بمنزل مادر
آن افضل البرایا روی آوردند و از آنجا باعزاز و اکرام تمامش طرقوا طرقوا
گویان بکریاس عصمت پناهی رسانیدند آسیه اکرام و احترام آن ضعیفه نیکنامی نموده
خاطرجوئی وی نمود و او را بتشریفات پادشاهانه سرفراز گردانید و بعد از آن
حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام بخلعتها آراسته و بزیورها پیراسته بدوش
معتمدان نهاده نزد فرعون فرستاد و فرعون مر او را نوازش کرده در کنار نهاد
و بدلجوئی وی تن درداد موسی علیه الصلوة والسلام بتائیدات آسمانی تشیید
قواعد مسلمانی دست حق پرست دراز کرده ریش چون تشویش فرعون را در دست
پیچیده چنان برکشید که مویها برکنده شد و بان اکتفا نکرده طپانچه بر روی
فرعون فرود آورد و بروایتی آنکه چوبی در دست داشت که بان ملاعبه مینمود
بر سر فرعون زد چنانچه اثر ضرب وی بر سر فرعون همچون پدید آمد و بزبان
حال با وی بانتقال مجادله می نمود که ای مدبر مردود وای مخذول مطرود
تو نه آنی که دهقان شهر بلخی که تا دانه در زمین نکاشتی نان شب نداشتی
امروز کوس سلطنت میزنی و منشور الهیت ناخوانده و حکم ابدیت نانوشته دعوی

الوهیت می کنی اگر خدائی اعدا را چرا در کنار می پروری و اگر دانائی گهوارهٔ
جنبانی منازع خود چرا اختیار میکنی حاصل کلام آنکه فرعون از حرکات که موسی
علیه الصلوٰة والسلام نسبت بوی بیش برد بغایت برهم شد و بروی غضب
مستولی گشته عنان تمالک از دست تماسک بیرون رفت و گفت غالب
آنست که این همان کودکست که سبب خرابی مملکت و واسطهٔ انهدام قواعد
سلطنت من خواهد بود بفرمود تا سیاف را حاضر گردانند و این کودک را ببرده
بقتل رسانند آسیه را ازین حال خبر دادند آسیه بروی تمام نزد آن جبار
آمد و فرعون را خشمناک یافته بتمهید مقدمات معذرت آغاز کرده با وی بسبیل تلطف
گفت که این کودکیست هنوز بحلیهٔ عقل و ادراک متحلی نگشته و افعال خوردان در نزد
خردمندان خورده دان چندان وزنی ندارد چه قلم تکلیف بر ایشان جریان نیافته
نه زبان گویا دارد و نه دستگیر او نه پای روان کودکیست در مهد چون مغز بادام
در حقه چون بادام پوست خفته و چون گل دست بدست دایگان میرفته با صد هزار
فریاد قطرهٔ شیر نیافته و با هزار ناله و فریاد یکنوازش پسندیده ندیده نه عقل دارد
مانع و نه فهمی شایع اگر بسبیل اتفاق ترک ادبی از وی پدید آید یا از روی
جهالت بامر نا ملایمی اقدام نماید بنادانی حمل کردن اولی و بذیل عفو پوشیدن
احری هرچند ازینگونه معذرت می نمود نایرهٔ غضبش از اشتعال تسکین نمی یافت
آخر الامر بران قرار یافت که نقد عقلش را بر محک امتحان بیازمایند و طبقی پر
از یاقوت احمر با لگنی پر از اخگر نزد او آرند اگر میل باتش کند دانند که بعقل ناقص است
که حمل آن جرائی که نسبت بفرعون نموده بود بر نادانی کنند و اگر بیاقوت روی
آورد و از آتش اجتناب نماید معلوم شود که آن معاملاتش از روی دانش بقصد

بوده بدان سبب مستحق قتل گشته بر تعیین اتفاق نموده طشتی پر از یاقوت لعل و
دیگری پر از اخگر آتش در پیش آن آفتاب مهوش آورده نهادند حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام خواست که بفرمان عقل دست بجانب یاقوت دراز کند
فی الحال جبرئیل امین از نزد رب العالمین در رسیده دست موسی علیه الصلوٰة والسلام
بجانب آتش کشید و این معنی القا نمود که ای موسی مردان راه را آتش بوستان گلشن باشد زر صاحب
عیار را امتحان بآتش کنند کسی را که در طفلی در تنور آتش پرورده باشند امروز از
آتش چه اثر رسد لاجرم دست وی از گرفتن یاقوت باز داشته بجانب آتش
دراز کرد تا اخگری از منقل آتش برداشته بر روی زبان خود نهاد و حرارت آتش
بر زبان آن مهوش تصرف نموده چنان بسوخت که اثر لکنت آن ریزگی
بر زبان درافشان آن سلطان تخت رسالت و برهان بخت جلالت علیه
الصلوٰة والسلام ظاهر بود چنانکه حق تعالی از آن حال خبر باز داده که می گفت و
احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و در بعض روایات از تواریخ مسطور است که موسی
علیه الصلوٰة والسلام جمیع حروف را از مخارج ادا کردی مگر حرف سین را چون
صورت واقعه بر همین منوال جریان یافت آسیه را حجت قوی گشته صدق مقال وی
بر فرعون و اتباع وی ظاهر گشت و بدان سبب دست از قتل وی باز داشت
او را باز بقابله تسلیم نموده بخانه اش باز فرستادند و مادرش بموجب فرموده
عمل نموده بمحافظت وی قیام نمود تا سن شریفش بحد ده سالگی رسید بعد از آن
آسیه بتربیت او پرداخته فرمود تا چهار صد غلام با ملابس زربفت و کلاه‌های
مرصع و طوقهای سیمین و کمرهای زرین ملازم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
باشند و هر وقت که سوار شدی از غایت حشمت و تجمل و حشم ازدحام آن می شد

که فرزند فرعون است و بسن کمال رسید آسیه یکی از مخدرات عظما قبط را در حباله
نکاح او آورد و موسی را علیه الصلواة والسلام از آن زن فرزند بوجود آمد و بتربیت
و تولید بدستور ملوک و سلاطین شهر مصر را آئین بستند و اکثر خلایق بعیش و نشاط
بنشستند و فرعون نیز بواسطه اخلاق پسندیده و صفات حمیده او را بمحبت و مودت
خویش اختصاص داد و در صحبت خاص خویش محرم ساخت و باعزاز و اکرام وی می
پرداخت و ارباب مملکت و اصحاب دولت را برعایت جانب وی وصیت میفرمود
و بدقی به همین منوال می بود و در جاه و مکنت وی می افزود تا آن هنگام که از وی
قتل قبطی روی نمود و بدان سبب ابواب محنت و بلا بر وجه آمال وی گشوده
چنانکه بتفصیل بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی اما لطایف و
الاشارات المناسبة لهذا الواقعة الغریبة بدانکه درین
واقعه اختلافی واقع است میان مورخان و هر یک ازین مخالفان بر طبق قول
خویش سندی ایراد فرموده اند و این اختلاف در آنست که بعضی میگویند چون
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام انگشت آتش برداشت و بر زبان نهاد دست
وی اصلا نسوخت و زبان وی سوخت و گروهی بر آنند که دست وی سوخت
اما زبان نسوخت و بعض گویند هیچکدام نسوخت و طایفه گویند که دست و زبان
وی هردو بسوخت اما طایفه اول که گفته اند دست نسوخت و زبان بسوخت دلیل
می گویند که دست دراز کردن بفرمان حقتعالی جبرئیل اشارت کرده بود علیه
الصلواة والسلام و بر زبان نهادن از مقتضای طبیعت بود لطیفه آنکه رفت
موسی علیه الصلواة والسلام آنجا که بمقتضای فرمان دست دراز می کنند آتش و
تصرف از آن دست کوتاه می کنند و آنکه بمقتضای طبیعت عمل میکند آتش

در وی تصرف می نماید تا تو بدانی که هر کرا امروز بمقتضای حکم و فرمان شریعت
عمل میکنند فردا آتش دوزخ را با وی کاری نیست و هر که بر وفق طبیعت خلاف شریعت
عمل کنند مستحق آتش دوزخ میشود اما دلیل طایفه دویم که گفتند دست سوخت
و زبان نسوخت میگویند که دستی بموی فرعون رسیده باشد چون زر
باشد که بغش آلوده گردد و زر مغشوش را بآتش از غش پاک توان کرد ای جگر
آتش دست موسی را که بمساس ریش پرتشویش آن ملعون آلوده گشته بسوزند
تا آن غش بتمام منقود گردد و زبان را بتعرض مرسانی که با ما در میقات بمناجات
مباهات خواهد نمود نظیر این آنست که بدر رسالت و سلطان تخت خلت را
علیه الصلواة والسلام که در آتش نمرود انداخته اند نمرود مردود بندهای دست
و پای آنحضرت نهاده بود با آتش خطاب آمد که همان بندهای پیش بسوز
لاجرم آتش نسبت بآن قید آتش سوزان بود و نسبت بآنحضرت بوستان گلشن
بود که اگر اعضا و جوارح مومن بغش معاصی آلوده است اما دل بنور توحید آسوده
ای آتش دوزخ در وقت مرور بر دوزخ و ان منکم الا واردها غش و آلایش معاصی
را که باعضا و جوارح بنده آمیخته است چنان بسوزی که هیچ آفت بنقد وجود به
عاید نگردد که اصیب امتی من نار جهنم کما صیب ابراهیم من نار نمرود بن کنعان
اما تخصیص دل و زبان را که بتصدیق و اقرار آراسته و پیراسته بوده اند بتعرض
نرسانی که بدل محبت ما ورزیده اند و بزبان با ما مناجات کرده و اما دلیل طایفه
سیم که گفتند هیچ اندام نسوخت آنست که دستی که در وی نور محبت پدید آمد که
وادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء و زبانی که اسرار محبت در حضرت
کمالت در وی ظهور کند و کلم الله موسی تکلیما آتش را باین دو عضو چه کار

ابد رویش دستی که در وی نور محبت خواست بود هنوز نابوده و زبانی که با حق تعالی راز
خواست گفت هنوز ناگفته با تش فرعون نمی سوزد دلی که هفتاد سال معدن
معرفت حق تعالی بوده و زبانیکه محل جریان کلمهٔ شهادت بوده اگر با تش دوزخ
نسوزد چه عجب واما دلیل طایفهٔ چهارم که گفتند هم دست و هم زبان هر دو نسوخت
سبب حرقت زبان آن بود که فرعون موسی را بفرزندی اختیار کرده بود و او را
فرزند میخواند و موسی نیز چنانچه عادت کودکانست مر او را بابا می گفت زبانی
که مر دشمن را بابا گوید سزاوار آنست که با تش تادیب یابد و سبب حرقت دست
آن بود که فرعون موسی را علیه الصلوٰة والسلام دوست می داشت و بفرزندی
وی ابتهاج می نمود و همواره میخواست تا با وی بر خوان نشیند و طعام خورد و اگر
موسی علیه الصلوٰة والسلام با وی طعام خوردی و انگشت بر نمک نهادی میان
ایشان حق نان و نمک تحقق پذیرفتی و از کرم مولی تعالی نسزیدی که کسی
با دوست وی طعام خورده بودی او را هلاک گردانیدی چنانکه حضرت رسول
فرمود صلی الله علیه وسلم که من اکل مع مغفور غفر له و دیگر رعایت حق نمک
بر موسی علیه الصلوٰة والسلام واجب آمدی و در حین ابلاغ رسالت چون
هنگام غلظت و سیاست پیش آمدی رعایت از حق نمودن مشکل بودی
پس دستش بسوخت و مجروح شد تا مانع مواکلت گشتی و از فرعون و فرعونیان
ممنوع می بودی و نظیر این هست که ملک تعالی بنده را به بیماری و درویشی ناتوانی
مبتلا میگرداند تا خلایق بسبب آن از وی متنفر گردند و از مجالست و مواکلت
وی اجتناب نمایند و از قبولش باز مانند تا آن بنده پیوسته بر درگاه
خداوندی جل علا بماند و اگر این بنده بمال و منال و صحت و کامرانی آ

طاعتی و باغی گشتی و از درگاه خداوندی جل و علا روی گردان شدی
و بفسق و فجور بلکه بکفر و نفاق عیاذاً بالله تعالی منه مبتلا گشتی و
و اکنون که بیمار و زار و نزار است روز و شب کار وی آه و توبه و استغفار است
آری درویش تا بنده صاحب مال و جاه است التفات و صحبت مقرران همه
کس بصحبت و مؤانست وی رغبت کنند و چون فقیر و شکسته شود از وی روی
گردان شوند و اگر زن و فرزند و خویش و پیوند در مقام وفاداری با وجود
فقر و بیماری از وی نبرند و تعهد وی تمام نمایند چون ایام حیات منقضی
گردد و پیک اجل متقاضی شود خویشان و قرابتان نیز از وی ببرند و او را
ساعتی در خانه نگذارند بالفور بگورستان فرستند و نشاید که از وی یاد نمایند
اینها همه حیثیت تا بنده اند که تا اگر پیرا و کیست و جمع و مال او کجا است و ملاذ و
معاون او جناب کبریاست جل علاه و زوالش با وجود آنکه بتی از ما سوی
نیز نماید رباعی میان جان و جانان محبت ازلیست * که حسن دوست قدیمی
و عشق لم یزلیست * شهید راه جانان که پیش اهل حرم * که در اشارهٔ قرآن
نشان زنده دلیست اما اشارت ارباب تحقیق مقتضی است
که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام نسبت بفرعون معامله نمود که بظاهر
بی ادبی می نمود و باطن تمام ادب بود در عالم تحقیق نیز بعضی از شطاحان درگاه
را در مقام ادلال از عین بیخودی سخنان گستاخانه بر زبان میگذرد که اهل
شریعت آنرا ترک ادب می نامند و لیکن ارباب حقیقت آنرا عین ادب می دانند چنانچه شیخ منصور
قدس سره که مست شراب وحدت بود و خانه بر انداز کوی محبت در عین مستی کلمه
بر زبان وی راند تا شریعت بگشت حیرت یزدان غیرت گرفته می گفت کفر

بازخود ماقی ترا جنت جهنم شد * اید رویش همدرین واقعه موسی علیه الصلوٰة
والسلام نظر کن که اگر موسی دست بیاقوت دراز کردی نه یاقوت داشتی
ونه جان چون از یاقوت دست کشیده داشت هم یاقوت یافت وهم جان
هرکه در دنیا دل بوی بندد دنیا داشته باشد ونی دین من کان یرید العاجلة
عجلنا له فیها ما نشاء وهرکه دین اختیار کند واز دنیا دست باز دارد هم دین
باوی بماند وهم دنیا ومن اراد الآخرة وسعی لها سعیها پیر هری گفته قدس سره
که حق تعالی دنیا را بیافرید و بر قومی بیاراست گفت اینجا می بلاست و آخرت
را بیافرید و بر قومی دیگر بیاراست وگفت این نشان عطاست وخود را
بر قومی دیگر بیاراست وفرمود که این عطای برعطاست آنگاه گفت هر دو گیتی
از آن ماست **ابیات لمولفه** آتشی افروخت عشق جسم وجان من بسوخت
گفتم الهی بر کشم کام وزبان من بسوخت * نعمت هر دو جهان بانعمت آن میخواست دل
آتش عشق آمده هر دو جهان من بسوخت * اهل عقبی سود برده طالب دنیی زیان
گرمی بازار او سود وزیان من بسوخت * دنیی وعقبی برفت وعشق مولی ماند بس
سطوت نور تجلی این وآن من بسوخت * صد هزاران پرده بود اندر میان یاد دوست
جمله را از یک شعله آه وفغان من بسوخت * گر معینی بیش ازین گفتی زحسن شمسه
این زبان نور رخش شرح وبیان من بسوخت * **اما ذکر واقعه مهاجرت
کلیم الرحمن علیه الصلوٰة والسلام** از مصر بمدینه بجهت قتل قبطی
وانچه از متعلقات آن واقعه است بتفصیل ناظمان عقد لآلی اخبار وناقلان نقول
متلالی آثار در مصنفات عالی مقدار خویش چنین ایراد فرموده اند که چون حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام در اوان دولت واقبال در عهد تربیت فرعون بود

و بر مقتضای عقل سلیم طریق سلامت می پیمود اما بحکم جنسیت اهلی پیوسته
بر اسباط بنی اسرائیل ترحم میفرمود و از تکالیف و مشقتها که قبطیان برایشان
می گماشتند ملول خاطر می بود و چون از خوف فرعون همگنان معاونت نتوانستند
گاهی که افواج غموم متراکم و امواج هموم متلاطم می شد از برای انکشاف ضمیر فاتر
و انجلای مرآة خاطر بحظ لطوف شهر و سیر بازار پنهان بیرون آمدی و بساعتی
خاطر شریف را بآن استمالت میدادی اتفاقاً روزی بر سبیل تفرج براهی میگذشت
و در آنوقت مردم بجهت شغلی که داشتند کوچه و بازار را باز پرداخته بودند و شهر
را خلوت ساخته چنانکه حق تعالی از آن خبر داده که و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها
در آنوقت قیلوله بود و بروایتی بین العشائین که مردم در خانها بودند و کوی و بازار
خالی بود دید که قبطی فاتون نام که خباز فرعون بود با یکی از بنی اسرائیل در آویخته
فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعته و هذا من عدوه روایتی انست که آن اسرائیلی
سامری بود و موجب منازعت قبطی با وی آن بود که بجهت ترتیب امور خبازی
مقداری هیمه خریده بود و میخواست که بمطبخ فرعون رساند و از سامری استمداد می
نمود که مقداری از آن هیمه بردارد و سامری ابا می کرد و میان ایشان منازعت
بطول انجامید حضرت موسی علیه الصلوٰة و السلام برایشان بگذشت
و چون اسرائیل از دست قبطی زبون گشته بود و باوی طاقت مقاومت نداشت
بموسی علیه الصلوٰة و السلام استعانت نمود فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی
من عدوه حضرت موسی علیه الصلوٰة و السلام چون تعدی قبطی بر آن اسرائیل
مشاهده کرد پیش قبطی آمد و زبان بنصیحت بگشاد و گفت دست ازین مظلوم
باز دار و او را با حق وی باز گذار چون قبطی التفات بنصیحت آنحضرت نکرد

موسی علیه الصلواة والسلام را طاقت مصابرت نماند اسرائیلی که ند و ازانجا
بکمال حمیت او بود دستی برآورده بر قبطی زد و او آورد ولی توقف باشارت
سر انگشت مبارک اشطو را در قلاده دیگر ملاعین مرتبط گردانیده باساییه
دوزخ جایش شریک شدند کما قال الله تعالی فوکزه موسی فقضی علیه
بعد از آنکه از آن محل گذشته نایره غضبش منطفی گشت از صدور آن فعل پشیمان
شد چه هنوز مرتبه نبوت نیافته بود و وحی بر او که نا بآنحضرت متوجه
نگشته لاجرم بنا و آن فعل بشیطان فرمود که هذا من عمل الشیطان انه عدو
مضل مبین وضحاک مفسر رحمه الله تعالی از ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما روایت می کند که حق سبحانه تعالی در دل حضرت موسی علیه الصلواة والسلام
نوری نهاده بود که شعاع آن نور در نظر شریف آنحضرت دایم منظور میبود
چون این امر بوجود آمد آن نور از نظر آنحضرت مستور گشت حضرت موسی علیه
الصلواة والسلام دانست که بجان غبار را غبار قصه کالانوار لامع ضمیر منیر
را محجوب ساخته لاجرم زبان بعذر خواهی بگشاد وقال رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی
وچون حقیقتا اخلاص وی در توبه دانست خلعت مغفرت در روی پوشانید توبه
وی قبول فرمود فغفر له انه هو الغفور الرحیم وچون کسی بر آن مقام حاضر نبود از
واقعه متحقق و قاتل متحقق نشد روزی دیگر حضرت موسی علیه الصلواة والسلام
بطرف کوچه و بازار توجه نمود و متلاطم متعلق واقعه گذشته می نمود باز همان
اسرائیلی با قبطی دیگر جنگ می کرد و پیش آمد و اسرائیلی را چو دید گفت ای [illegible]
شخص که هر روز ترا با یکی از قبطیان خصومت در [illegible] و [illegible]
[illegible] جانب ایشان توجه نمود که اسرائیلی را از جنگ قبطی خلاص سازد اسرائیل

چون اثر بطش و قوة موسی علیه الصلوٰة و السلام دید فریاد نموده گفت میخواهی که مرا
بقتل رسانی چنانکه دیروز یکی را کشتی ان ترید ان تقتلنی کما قتلت نفسا بالامس
قبطی این سخن را استماع نموده دست از اسرائیل باز داشت و بنا بر آنکه شنیده بود
که صاحبان خون خباز به نزد ملک استغاثه نموده و ملک طلب قاتل وی اهتمام فرموده
تا او را بقصاص رسانند همان لحظه صورت واقعه را بعرض فرعون رسانیدند
فرعون را سلسلهٔ قصد هلاک موسی که پیوسته نصب العین ضمیر وی بود در حرکت آمد
و بجهت دفع التباس تهیهٔ القصد را در صورت قصاص مصور ساخته با حضار موسی
علیه الصلوٰة و السلام فرمان داد تا بعد از ادای شهادة شهود نهال وجود شریفش را
از پای در آرد و در آنوقت که فرعون تحکیم کرد حزبیل بن صابوت که مومن آل فرعون
عبارت از وست آنجا حاضر بود تعجیل تمام از نزد فرعون بیرون آمده حضرت
موسی را علیه الصلوٰة و السلام از ینحال خبر داد چنانچه حقتعالی فرمود و جاء رجل
من اقصی المدینة یسعی قال یا موسی ان الملاء یاتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک
من الناصحین گفت سرداران قوم با یکدیگر مشورت کرده بقتل تو اتفاق کرده
اند اکنون وقت آنست که فرار بر قرار اختیار کنی و ازین شهر مهاجرت پیش گیری
حضرت موسی علیه الصلوٰة و السلام چون نصیحت آن شفیق شفیق را مبنی بر خلوص
عقیدت دید بر همان هیئتی که از خانه بیرون آمده بود تنهائی زاد و راحله از شهر بیرون
رفته قدم در بیابان نهاد و مقصد و مطلبی معین نداشت می گفت عسی ربی
ان یهدینی سواء السبیل و چون بتوکل و حسن ظن قدم در راه نهاده بود لاجرم
حقتعالی فرشته بصورت آدمی بر اسپی سوار نیزه در دست فرستاد تا او را
بجانب مدین راه بری می کرد حضرت موسی علیه الصلوٰة و السلام از حضرت

حق سبحانه و تعالی طریق نجات از شر قوم ظلمه مسئلت می نمود که رب نجنی من القوم
الظالمین و مدت هشت شبانروز بمشقت تمام آن راه بسر برد و در شدت باکل گیاه
و بقول صحرا گذرانیده بود و ضعف و ناتوانی بمرتبه استیلا یافته بود که سبزی آن
گیاه از زیر پوست حلقوم آنحضرت مشاهده می شد که پای افزار وی متخرق گشته
و پای مبارکش آبله زده گشته بهر که مشقت سفر ندیده بود تشنگی و مجاعت نکشیده
مسافران را زاد و راحله می باید تا قطع مسافت توانند کرد و موسی را علیه الصلوة
والسلام نه زاد و راحله چیزی دیگر بود از روزیکه پای افزار قرار در پای کرده نان
ایمان در انبانچه دل نهاده و بر میان جان بربست و مطهره دیده را پر آب گریه
نموده بر مرکب اندوه نشست و پای در رکاب غربت آورده دامن غم و محنت را
بملازمت باز داشت و با شیطریق بیابان می پیمود تا باب مدین رسید کما قال
الله تعالی و لما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون و ماء مدین
عبارتست از چاهی که چون فکر عقلا از عمیق و رشتهای اندیشه ارباب از وصول
بعید بود در پای درختی که سر بفلک چهارم کشیده بود و اغصان بطارم ثریا بر افراشته
و سنگی بر سر آنچاه نهاده بودند که چهل نفر بایستی تا برداشتن آن سنگ دست
دادی و چون زمانی حضرت کلیم علیه التحیة والسلام در آن مقام توقف فرمود دید که
فوجی از رعاة با اغنام نامعدود و مواشی نامحدود از اطراف صحرا متوجه آنجا شده
گشته بر سر چاه ازدحام نمودند و مواشی و اغنام خود را سیراب کرده آن سنگ گران
فرهنگ را باز بر سر چاه نهاده از آنجا در گذشتند و دید که دو عورت با گوسفند
چند از دور ایستاده و دیده انتظار در راه نهاده تا شاید راعی از رعاة بحال
ایشان التفات نموده گوسفندگان ایشان را آب دهد و این راعیان سنگین دل

سنگ بر سر چاه نهاده هیچگونه ملتفت احوال ایشان نگشتند و آن عفیفگان
از دور مایوس ایستاده بودند حضرت موسی علیه السلام نور عصمت از جبین ایشان
ساطع دید و آفتاب حیا از برج تمکین ایشان طالع نزد ایشان رفته استطلاع
احوال نموده گفت شما را چه حالتست که چون آفتاب و ماه در حجاب سحاب حیا متواری
گشته اید و چون لولو و مرجان در قعر بحر انزوا استقلالی علیا صبیه ایشان طوطی
زبان در قفس دهان بنوا درآوردند و داد سخنوری بداد که ای جوان عنبرین سبلت
که آثار وداد از جبین تو مبین و انوار رشد و هدی از ضمیر منیر تو مستبین
ما را ضعفی است که کمان اقتحام بر بازوی ما نیست و قوت استقلام و آب خوری
مانی ما ساعتی در زاویه صبر و بادیه تحمل دست انقطاع بر سینه طمع می نهیم و
گوشه انزوا اختیار میکنیم تا چندانکه این شعله تشنگی نشیند و دود آن صاف
شود لقایای آب این راعیان که در قعر این حیاض نماند گوسفندان خود را
باب سیراب نموده باز عزیمت مراجعت مینماییم حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام پرسید که شما را از قرابتان و اعیان مردی نیست که متعهد این امر
تواند بود و مرد را قوت مقاومت با این راعیان بمروت می تواند او گفتند
ما را در خانه پدری پیری است که بیاض سپیده دم شعله از موی اوست و حمرت
از شفق گلگونه روی او چون در محراب مناجات موی سفید بگشاید گناهکاران
تاریک دل را در امید بگشاید چون قطره چند از ابر دیده در اشتیاق مشاهده
جمال حقتعالی بیارد شعلهای آتش دوزخ را بنشاند و چون دست نیاز بدرگاه
بی انباز بگشاید مراد چندین بیدل بستاند موسی علیه الصلوة والسلام
گفت ای دختران پیر ابچه نام خوانند و راه به نزدیک وی چگونه دانند

گفته‌اند شفیعش نامست وراه باو بیان کنم که کدامست از وی شنیدن شفقت را
با صدین عنایت ترکیب کرده‌اند ویا یقین را با یار برکت تالیف نموده‌اند
واین چهار حرف را در سلک انتظام ترتیب داده‌اند ونام آن سند مسند نبوت
نهاده‌اند یعنی بسبب برکت وی عنایت ایزدی جل وعلا اهل یقین را برکت
وصال میرساند القصه حضرت موسی علیه الصلاة والسلام بر ضعف آن
فقیران بخشوده بر سر چاه رفت وآن سنگ کوه پیکر را که چهل مرد باتفاق تا آنرا
از سر چاه بجنبانیدی دست فراز آورده از سر چاه برداشت ودور انداخت
وآن دلو عظیم که چهل مرد توانا از کشیدن آن عاجز بودند در چاه فرو گذاشت
و پر آب کرده بالا کشید وگوسفندان ایشانرا سیراب کرده بازگردانید وخود در
اقامت بسایهٔ آن درخت که بر سر چاه که سر بکاخ ایوان فلک برکشیده بود
واز شدت مجاعت بیشتر برآن درخت باز نهاده رو بدرگاه همین کارساز جل وعلا
آورد وحاجت خود معروض جناب قدس خداوندی گردانید جل وعلا
رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر امام حسن بصری گفت رحمة الله علیه
که هرگز موسی صلوات الله تعالی وسلامه علیه از حق تعالی دنیا نطلبید مگر آنروز
که مقدار طعام درخواست کرد که سد جوع او شود چون دختران بجانب پدر
مراجعت کردند پدر گفت امروز چه سبب که زودتر باز گشتید گفتند مردی صالح
یافتیم غریب که بر سر چاه نشسته بود بر ما رحم کرده بیکبار بخشود وگوسفندان
مارا آب داد وشمه از جلادت وقوت وی با پدر حکایت کردند شعیب علیه الصلاة
والسلام بصحبت او مایل گشته واظهار اشتیاق نموده دختر بزرگتر را که
صفورا بود بطلب وی فرستاد فجاءته احدیهما تمشی علی استحیاء قالت ان ابی

بدعوک لیجزیک اجر ما سقیت لنا گفت پدرم ترا میخواند تا مزد دیگر سقایت تو بتو
انعام نماید حضرت موسی علیه الصلواة والسلام اجابت فرموده در عقب آن سلالۀ
خاندان نبوت و خلاصۀ دودمان فتوت روان گشت بعد از آن عصمت نبوت
متقاضی او آمد که موسی علیه الصلواة والسلام سابق باشد و صفورا لاحق و اگر
راه بر موسی علیه الصلواة والسلام مشتبه گردد صفورا را از عقب احجار متنبه سازد
و از برای دفع توهم ملالت بر آن نتیجه شعیب رسالت ظاهر گردانید که من اولاد
یعقوب پیغمبرم علیه الصلواة والسلام و نظر بر اعضای نامحرم مناسب خاندان
پیغمبران نیست جهت تقدیم و تاخیر این بوده است و چون حضرت موسی علیه الصلواة
والسلام بمنزل شریف حضرت رسالت مآبی نزول فرمود و قاعدۀ تحیت
بجا آورد شعیب علیه الصلواة والسلام مقدم او را گرامی داشته از احوال
و اوضاع اش تفحص فرمود و بعد از وقوف بر حسب و نسب او بمواعید و بشارات
منتظر گردانید و بخلاص و نجات از چنگ ظالمان و متعدیان بشارت داد قال
جاه و قص علیه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظالمین و بعد از آن شرایط
ضیافت بتقدیم رسانید تا از محنت جوع و مشقت راه رهائی یافت اما لطایف
و اشارات و حکم و مواعظ که در ضمن این واقعه مندرج است اسرار
شریفه اید رویش سنت الهی جل و علا چنان ورود یافته است که هر که را خواهد
بر و سعادت تقرب خویش مستند گرداند و او را بذروۀ علای وصال رساند
جمال خود بسازد اول تربیت او آنست که او را از مالوفات و مستلذات
وی باز دارد و با هر چه آرام گرفته است و الفت پذیرفته از آن متوحش گرداند
آدم صفی علیه الصلواة والسلام که پیشرو عاشقان درگاه و سر دفتر مخصوصان

بارگاه بود در صحن صفوت قدح صافی محبتش در داده اند و از نشاط ثریا تا مقطع
ثری کلاه دولت و آیین حشمت او بستند تخمیر طینتش بید کرامت کردند و تنویر بینشش
بنور خاص حضرت خود نمودند تخلعتش بر اعناق ملائکه نهادند و مقربان را بسجود
او فرمودند و او را بجوار خویش در دار النعیم در آوردند و بانواع لذتها و نعمتهای بهشت
بنواختند چون خاطرش بنعیم جنت فرود آمد و اسباب عیش و کامرانی مهیا دید
مقصود به بر نگنجیدند و خار زلتی در دامن همتش آویختند و او را از آن قرارگاه
دار لوا با فکندند اول ممالک هشت بوستان سرای بهشت در زیر نگین
نگین وی در آوردند و اقطار چهار بالش فردوس با وی مسلم داشتند و آخر
بر خاک تودهای سراندیبش پهلوی بغلطانیدند و بر صحیفه خطاب سپید
کرکل من کیمینک دعوی چنینک بیت وی روز چنان وصال جان
افروزی ٭ و امروز چنین فراق عالمسوزی ٭ افسوس که در دفتر عمر ایام
آن روزی نویسند و این را روزی ٭ مهر و زشادی را سیصد سال اندوه
و نامرادی در عقب نهادند اما زنهار تا نگویی که بهشت را از آدم ستاندند
بلکه آدم را از بهشت باز ستاندند تا انس بغیر نگیرد و نقد وجودش در بوته
درد و نیاز و سوز و گداز تفاوت نپذیرد کذالک حبیبی علیه الصلوة والسلام
خاطر مایل اقامت بود تا همواره در مکه مقیم باشد و با اقارب عشایر خویش شفیق
و شفیق بود عداوت و منازعت در میان خویشان پدید آوردند تا بضرورت
هجرت اختیار بایست نمود تا بغیر آرام نگیرد کذالک چون حضرت موسی علیه
الصلوة والسلام در میان قبطیان نشو و نما یافته بود و محل قدمش جویبار
جوالی مستقیم گشته کوس نبوت در ممالک حکمت فرو کوفته و خس و خاشاک

جهالت از میدان ضلالت فرو رفته گاهی بردای کبریا مستتر و گاهی بلباس بشر
پوشیده شد تا ارتباط مفضی بمقامی شده بود که او را موسی بن فرعون
میگفتند چرا که نسبت وی به بنی اسرائیل هنوز لغیر از رضاع مبین نشده بود
و گویند هرگاه که موسی علیه الصلاة والسلام سوار شدی چهارصد غلام زرین
کمر با وی سوار شدندی و بیشتر از امور مملکت مفوض برای شریف وی بود
غیرت الهی جل و علا او را بر مسند ناز نپسندید و در بوته سوز و گداز آتش بیکسی و تنهایی
در آورد که هر کرا در دایره محبت جای دهند در بلا و محنت بپرورند
چنانچه در حدیث قدسی وارد است که الله تعالی فرموده اذا احببت عبداً جعلت
فی حقه ثلثة اشیاء جعلت بدنه سقیماً و قلبه حزیناً و خلیت یده عن حطام الدنیا و
بالجمله ان الحب اوله الکرامة و آخره غرامة اوله القبول و آخره ذبول اری هر
صاحب جمالی که با عاشق خود دلال نکند داد جمال نداده است بنماید و بپاید
بنوازد و بگدازد تا از نهاد او دمار برنیارد دست ازو باز ندارد زیرا که
حق جلال و جمال آن اقتضا می کند که صد هزار محب صادق فریاد و نفیر بهم
آرند و صد هزار عاشق در سلسله قهر او اسیر باشند اگر زهر بنوشند و اگر تیغ
کند نخروشند آنروز که فرش محبت بساط انبساط می انداختند و علم شوق
و لوای عشق بر می افراختند آتش در همه او نهادند و خرمن آرزوها را بباد
بر دادند و گفتند در زمین دل عشاق جز تخم نامرادی نروید و جز آب حسرت
نخورد آدم صفی را علیه الصلاة والسلام سیصد سال خون جگر پالودن
حوالت افتاد و نوح نبی را علیه الصلاة والسلام تیر انه لیس من اهلک
بر جگر آمد شیطان را باوی در کشتی نشاندند لیکن جگرگوشه و پسر وی در غرقه

خلیل را علیه الصلوٰة والسلام که حلهٔ خلت در بر داشت مبتلا ببلیت نمرود
طاغی گردانید با آتش سوزان افگندیم و یعقوب را علیه الصلوٰة والسلام شصت
سال در کلبهٔ احزان بقید اندوه و غمان محبوس کردیم و ماه روی کنعان را مصطفی
علیه وسلم بر سر چار سوی مصر در موقف عبید بهژده درهم در من یزید در آوردیم و
ذکریا را علیه الصلوٰة والسلام اره بر فرق نهادیم و یحیی را علیه الصلوٰة والسلام
حلق چون حلق گوسفند ببریدیم بیت اینهمه میکنند ولیک از بیم همه مردان ره
نی کراهت کند هم اید در روش هرچه این نوع معامله نیز نزدیک عقل گذارش
ما ما در مذهب عشق تمام نوازش ست زیرا که هیچکس را با آتش عشق نسوختند
مگر اینکه چراغ مراد در کلبهٔ او بارا و عاقبت برافروختند کانه تعالی یقول ای
از بهشت بدنیا رو و تاج دواج در راه ما در باز تا فردا ترا با صد و بیست چهار هزار
نبوت با این منصب کرامت رسانیم ای محمد از مکه بمدینه رو و محنت و بلیت جهودان منافق
بر دل نازنین نه تا بازت با سی و سه هزار سوار مهاجر و انصار نیزه دار و تیغ گذار
جانباز تیر انداز زره پوش حرب کوش بمکه باز آریم الموسی علیه السلام از مصر گریزان و دست
اندوه و حسرت در دامن دل و ویران روی بیابان مدین نهد با شکم گرسنه و پای
برهنه هشت شبانه روز در آن بیابان خون گریه از شب و روز آرام و قرار بر خود حرام
کن وانگاه در تلاطم امواج غربت و تراکم افواج کربت بطلب آب قفی دست سؤال
بجانب احسان ما برآر که رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر تا بعد از چند گاهی
با اهل و عیال و مال و منال از غربت و کربت رهانیده بجانب وطن باز فرستیم
و ترا بر مسند ... خلعت کرامت پوشانیم و ذات و صفات بر جمال خویش برقع
جلوه گر گردانیم و صد و بیست هزار و سیصد و سیزده جام سر علیه از کلام پاک بر جان عشاق

نو بپیچانیم و ترا شربت شهادت گردانیده تیغ تارک اعدا رسانیم و بنصرت و اعانت
خویش مؤید گردانیده لوای فتح بنصرت بدر و مقاصد برافرازیم کذالک ای ارواح کرم منبع
الطاف تا نبید شمائیم بکچند روز بعالم بشریت نزول کنید و در تنگنای مضیق قالب
بریاضت بگذرانید و در صومعه آب و خاک روزی چند مجاهده بکشید تا بآخر
کار با صد هزار تحف رضوان و فضایل شمایل روح و ریحان بحضرت خود باز خوانیم
که یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیة مرضیه تا با خود میگویند بیت
اینکه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب + خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب
ای آدم اگر ترا در صحبت مار و ابلیس بدنیا فرستادیم بازت در موافقت انبیا و
مرافقت اولیا بدار النعیم باز آوریم ای محمد علیک الصلوة والسلام اگر ترا تنها
با خاطر مجروح و سینه مشروح بمدینه بردیم بازت با چندین هزار سوار با لبهای
خندان و دلهای شادان مقرون بفتح و نصرت و مشحون بعز و دولت مستقر
عزتت باز آوردیم ای موسی اگر ترا بخوف و بیم از میان ناز و نعیم بیرون آوردیم
و از سر سر کامرانی با جیری و شبانی فرستادیم باز بدولت نبوت و حشمت مکالمت
مشرف گردانیدیم و رایت آیت و کلم الله موسی تکلیما بر فراز مسند قرانی نام
تو برافراشتیم و دشمنانت را تیغ قهر مقهور و مقتول ساختیم و دوستانت را بسینه
قبول مقبول گردانیده ممالک مصر را با ایشان بعدالت مسلم داشتند کذالک
ای روح عزیز اگر ترا مدتی در خاکدان ذلت و وحشت مقید داشتیم و بصحبت
نفس و هوا مبتلا گردانیدیم اما عاقبت بجوار کرامت و منازل قربت رسانیدیم
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی لطافتیست که امام حسن بصری فرموده
رحمة الله تعالی که هرگز حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از حق تعالی

دنیاوی قطع بریده بود مگر آنروز که مقداری طعام خواست رب انی لما انزلت
الی من خیر فقیر تا سد جوعه او گردد و حکما گفته اند که حکمت در گرسنگی آنحضرت
آن بود که تا بدن وی از آلایش طعام فرعون پاک گردد و نقد وجود سیم عیار
با آتش جوع در بوته ریاضت از غل و غش طبیعت مطهر شود و چنانکه نقصان
را پرورش در طعام و شراب است کمال ملائکه در تربیت و مجاعت و اجتناب است
یحیی ابن معاذ رازی گفت قدس سره الجوع طعام الله فی الارض یشبع
به ابدان الصدیقین والحکمة جنود الله تعالی فی الارض یقوی بها قلوب
المریدین میگوید گرسنگی و مجاعت طعامیست که حضرت جل احدیت جل ذکره از
برای تربیت ابدان صدیقان تربیت فرموده و حکمت لشکریست از عساکر
حضرت خداوندی و علا از برای تقویت دلهای مریدان فرستاده چنانکه
فقیر گوید ؎ جان را مدد ز حکمت و تن را ز شهوتست ؛ نقصان این تقوی جان
آن بود ؛ کم خوردنست مایه حکمت در آن فزای ؛ سود دلست گرچه که تن را
زیان بود ؛ تن مرکبیست بسته بر آخور ز بهر رزم ؛ آن به که روز معرکه لاغر میان
بود ؛ دل حبیبیست گر بجوی صفا دان گرانسرد ؛ آنرا که چون صدف همه تن
استخوان بود ؛ بساط سخن بس کن پیری کس را شفیع آوردند در سه
حال اول برادران یوسف پیری پدر را علیهم الصلوة والسلام شفیع آوردند
از برای استخلاص ابن یامین یوسف علیه الصلوة والسلام گفتند ان له ابا
شیخا کبیرا دوم زکریا علیه الصلوة والسلام پیری خود را شفیع آورد آنوقت
که از حق تعالی فرزندی خواست رب انی وهن العظم منی واشتعل الراس شیبا
سیوم دختران شعیب علیه الصلوة والسلام پیری پدر را شفیع آوردند تا

تا موسی علیه الصلوٰة والسلام گوسفندان ایشان را آب دهد ابونا شیخ کبیر
اگر کسی گوید که مرتبه نبوت از شیخوخیت زیادت است چرا پیغمبری را شفیع نیاوردند
و پیری را شفیع آوردند جواب آنست که مقصود پاس خاطر عاصیان این امت است
که عاصیان پیر شوند ولیکن پیغمبر نشوند اگر پیغمبری را شفیع ساختی کار بر عاصیان
مشکل شدی کانه سبحانه وتعالی یقول ای بنده من که موی در بندگی
سفید کردی هرچند بعصیان و نسیان مبتلای شفیع جرایم و عذرخواهی معاصی
تو همان موی سفید و دل بامید تو بسته است ه چون عود نبود چوب
آورده‌ام ه با نامه سیه موی سفید آورده‌ام ه هرچند گناه من ز حد افزونست
افزون ز گناه خود امید آورده‌ام **اشارت بالبشارت** ایدک
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام اگرچه نیازمند بود چون ضعف دختران شعیب
رحم نموده آب از چاه برکشیده گوسفندان ایشان را آب داد پس اکرم الاکرمین که قادر
بر کمالست و پادشاه بی زوال خداوند لم یزل و لایزال جل جلاله و عم نواله ضعف
بندگان و ناتوانی ایشان بعلم قدیم میداند چون بندگان خود را در بیابان
عصیان تشنه لب عطشان ببیند دلو توفیق بچاه توبه انابت فرو فرستد
و ایشان را سیراب مغفرت گرداند از کریم و بنده نوازی وی عجب نبود و یا نمو
دیگر تقریر کنیم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام ضعف دختران شعیب علیه الصلوٰة
السلام علیه دست شفقت از آستین نبوت بیرون آورده و برای گوسفندان ایشان
از چاه برکشیده مثال این آنست که فردا قیامت جوق جوق متقیان از امت
و علما و صلحا بر پا ایستاده علمهای دولت برافراشته نوبتیان الملک
نواز نوبت دولت ایشان در عرصه‌های عرصات باوازه نوازند والذین اوتوا العلم

درجات می نوازند مقربان جلال بر مراکب اقبال طرفوا طرفوا گویان در عنان
افشان ایشان بجلوه ناز و اعزاز می نازند و عاصی چند مفلس بی رفیق و مونس
در بادیه غم و اندوه سر بزانوی حسرت و ندامت نهاده بی پای قوت رفتن
و بی دست یارای گرفتن نی در نامه عملی که عوض را شاید نی در کیسه سرمایه که متاع
مرادی از آن بدست آید گرد ادبار بر رخسار روزگار وی نشسته آتش حسرت
در کانون سینه محزون وی اشتعال پذیرفته آخر و سرور مخلوقات و مهتر
موجودات علیه افضل و اکمل التحیات موسی وار در سایه رحمت عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا نشسته باشد چون نظر بحیرت وی بر عصاة جناة افتد فی الحال
دست شفقت از آستین رافت بیرون آرد و لو شفاعتی لاهل الکبائر من امتی که بر سر
ولسوف یعطیک ربک فترضی برسته بچاه نیاز و افتقار فرو گذارد و بقوة بازو
کان بالمؤمنین رحیما بر کیفیات از آب رحمت سیراب گرداند ع ای روی تو محراب
دل غمناکان مه وی بست تو سرمایه بی سر و پاکان مه در روز که روند سوی جنت
پاکان مه جز تو که کند شفاعت بی باکان **اشارت فی الحیاء** مفسران
کاشفان حقایق مستوره و ناظمان جواهر منثوره اند در تحقیق آیه فجاءته احدیهما
تمشی علی استحیاء چنین فرموده اند که حضرت حق سبحانه و تعالی آن عفیفه مستوره
را بحیا می ستاید و بارباب فطنت و ذکا می نماید که هیچ صفت از صفات پسندیده
مر زنان را حمیده تر از حیا نیست و بزرگان گفته اند که حق تعالی عقل را ده قسم کرده
است نه از آن بمردان داده و یکی بزنان و حیا را نیز منقسم به ده قسم گردانیده
نه بزنان عطا فرموده و یکی بمردان کرم نموده اگر جمال ارباب جمال یعنی
زنان بزیور حیا آراسته بودی همه زنان بیک کف خاک نیرزیدی از جهت نقصان

مقول ایشان حکما گفته اند هر بانوی که بحلیه حیا مزین نبود با کنیزکان برابر بود
و غنی که از مال خود بهره مند نبود با مزدوران یکسان بود و هر که خدمت مخلوق بطمع
دنیوی کند او و سگ همسان بود در روح الارواح آورده است که در بعضی از
کتب اسمانی آمده است عبدی انک ما استحییت منی انسیت الناس عیوبک
و انسیت بقاع الارض ذنوبک و محوت من ام الکتاب زلاتک الا نا قشتک
فی الحساب یوم القیمة بنده من تا مادام که از من شرم میداری عیوبهای ترا
بر مردم پوشیده ام و ذنوب ترا بر بقاع زمین فراموش گردانم و زلات ترا
از صحیفه ام الکتاب محو سازم و در روز قیامت با تو در حساب مناقشت ننمایم سفیان
ثوری قدس سره بسیار میگریست پرسیدند که این گریه از خوف گناه است یا آن
کلاه برگی برداشت و گفت گناه بسیار دارم ولیکن گناهان من بمقدار کاه برگ
وزن ندارد بجنب فضل و کرم او سبحانه ولیکن از شرم توحید و طاعت خود میگریم
توانگران افلاس خود چنین ظاهر کرده اند و سابقان حسرت چنین خورده اند از
طاعات و عبادات خود چنین شرم میدارند و ما را از بی ادبیها و گستاخیها هیچ
شرم و حیائی لطیفه حضرت موسی علیه الصلاة والسلام بآن دختر احسان
ورزید شعیب رسول شرمگین از برای وی فرستاد که پدرم ترا میخواند تا نیکوی
ترا جزا دهد لیجزیک اجر ما سقیت لنا کرم خداوندی ببین جل جلاله که بنده بد
میکند و الله تعالی برای وی رسول شرمگین میفرستد تستحیی منکم مضمون آنکه آفریدگار
شما را میخواند تا همه بیامرزد یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم اشارت اگر کسی
گوید که حکمت در فرستادن صفورا را از برای استدعا حضرت موسی علیه الصلاة
والسلام چه بود جواب آنست که تا صفورا سلاح و امانت موسی علیه الصلاة

والسلام بدانند و بواسطهٔ امانت و دیانت میل خاطر بوی تعلق گیرد و این میل
مفضی بصحبت شود و محبت بمواصلت انجامد که سنت الهی جل و علا چنان قرار
گشته هست که هر کرا در ازل مسند وصال نامزد کرده اند ابتدا از قم محبت بر عنوان
منشور معاملتش بر کشیده اند که اگر قضا آن دختر دیگر بطلب موسی مبادرت
ننمودی و نقد صلاح و عفت حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام بمحک امتحان
نیازمودی رنج بردن بروی نصیب بودی و لذت وصال بهرهٔ دیگر آمدی
عاشقان الهی را داغ بر جگر بماندی تحت فراق ایشان کشیدی و لذت وصال
دیگران بردی تا می گفتی آنچه فقیر گفته هست ه تو ای نظارگی کاندر جمال یار
می بینی ٭ زما یاد آوری هر که در آن رخسار می بینی ٭ و هم بر باد چون سوزم رحم
خاکستر خود را ٭ که در حسرت در اتیم چون در آن دیدار می بینی **لطیفه** که چون
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام از آب دادن گوسفندان فارغ شد بزیر
سایهٔ درخت رفت و بنشست خود را دید بتن برهنه و بشکم گرسنه کوفته و مانده و رنجور
گشته عرض نیاز بدرگاه خداوندی جل جلاله فرستاده گفت الهی انا فقیر انا غریب
انا مریض انا ضعیف الهی هم غریبم و هم فقیرم و هم بیمارم و هم ناتوان ندای شنید
که یا موسی الفقیر من لیس له مثلی نصیب و الغریب الذی لیس له مثلی حبیب و المریض
الذی لیس له مثلی طبیب و الضعیف الذی له مثل رقیب حضرت موسی علیه الصلوٰة
بزبان حال میگفت **بیت** اگرم هیچ نباشد نه بدنیی نه بعقبی ٭ چون تو
دارم همه دارم دگرم هیچ نباید **لطیفه** آن پیغمبر زادگان در آرزوی یکقطرهٔ آب
بودند و رود نیل در تحت فرعون جاری که و هذه الانهار تجری من تحتی موسی
در آرزوی یک نان و خزاین در زیر نگین فرعون ملعون قال یا قوم الیس لی ملک مصر

دشمن در ناز و نعمت می نازد و دوست در محنت و بلا می گدازد چنانکه فرعون
بتخت خویش خوش تکیه زده و موسی از خدا نان جوی مسئلت میکند روزی خواند
گر مسئله بر قلب شود دشمن در آرزوی یک قطرهٔ آب [illegible] می نالد و می گوید افیضوا
علینا من الماء و آخر نیابد و دوست در بزم انس از دست ساقی قدس شراب طهور
در میکشد که و سقیهم ربهم شرابا طهورا دشمن در آرزوی طعام از مجاعت می نالد
و دوست در میان نعیم مقیم می بالد و لحم طیر مما یشتهون شیخ شبلی گفت قدس سره
که حقتعالی امروز با دوستان خود آن میکند که فردا با دشمنان خواهد کرد یعنی بلا و
محنت امروز دوستان را گدازنده است و فردا دشمنان را پاینده هر که را امروز می
گدازد فردا بنوازد و هر که را امروز بنوازد فردا بگدازد و نمرود را بر تخت سلطنت می نشاند
و ابراهیم را علیه الصلوٰة والسلام در آتش می اندازد و عارف آنست که نظر تمام از
صورت بردارد و بظاهر و بباطن ناظر معنی باشد خونریزی ظاهری نبیند و جان
دادن باطنی مشاهده کند کما قلت **ابیات** ای تیغ ابتلا خون محبان ریخته

آبروی عاشقان خود فراوان ریخته
دلبرا خون عاشق صد هزاران ریخته
جان بکف بنهاده اشک از چشم گریان ریخته
در کنار صحبت و بیت مبینی که پنهان زر ریخته
جام وصلت آنکه در کام شهیدان ریخته

دلبران هرگز نریزند آبروی عاشقان
طرفه تر آنکه بهر قتلش منتظر صد جان فشان
گر ترا خود اشک را می کند چون بنگری
آن بیاد آخر تعینی هیچ میدانی که چیست
لطیفه ایدر دلیش حضرت شعیب علیه

الصلوٰة والسلام دختری را بطلب بیگانه می فرستد داد را انجا خود میخواند سبکی
وی قبول کرده بلا انست شعیب علیه الصلوٰة والسلام مشرف می گردد جناب
حضرت خداوندی جل جلاله صد و بیست هزار نقطه بنوت را علیهم الصلوٰة والسلام

بطلب تو فرستاده است و ترا بمهمانی سرای جنت میخوانند و این ندا در داده که اجیبوا
داعی الله و تو در آن باب اهمال ورزیدی خود بخودی خود بان دعوت مسابقت درست
نموده ترا میخوانند که والله یدعوا الی دار السلام غیر از اگر قبول این دعوت نمائی
پر آئینه که بهشت فائز آئی و بمشاهده دیدار مستسعد گردی اما ذکر رغبت
شعیب علیه الصلوة والسلام در حضرت موسی را صلوة الله
وسلامه علیه بمناکحت اجمل بنات و کیفیت ازدواج ایشان ناظمان عقد لالی اخبار
و حافظان روایت عالی آثار چنین اخبار نموده اند که چون خطیب الانبیاء و ادیب
الاتقیا حضرت شعیب نبی علیه الصلوة والسلام از غره جمال موسوی علیه الصلوة
والسلام آثار انوار نجابت مشاهده فرمود و امارت دولت و اقبال در ناصیه احوال
او تفرس نموده و امانت و دیانت وی بر شعیب علیه الصلوة والسلام ظاهر
لایح گشت و بمعاونت و امداد او ترفیه خاطر شریف مشاهده کرد و فرزندان را نیز از
تردد و تعهد امور گوسفندان جمعیت خاطر دست داد قالت احدیهما یا ابت استاجره
ان خیر من استاجرت القوی الامین یعنی یکی از دختران گفت که ای پدر مهربان
این جوان نیکو سیما و پاکیزه اعتقاد را باجیری سرافراز گردان که بهترین اجیران کسی
است که بقوت و امانت متصف باشد پرسید که قوت و امانتش را بچه دانستی
دختر گفت که قوتش چنانست که سنگی عظیم که سی نفر یا زیاده مرد نتوانستی تا
از محل او بر داشتی وی تنها بر داشته بود و افکنده و امانتش آنکه در راه مرا گفت
تا در عقب من روم تا صیانت نظر کرده باشد بدین سخن رغبت شعیب علیه الصلوة والسلام
بجهت دامادی زیادت شد تا بجائی که خود اظهار این امر فرموده گفت انی ارید
ان انکحک احدی ابنتی هاتین قال المفسرون هی التی ارسلها للطلب علیه الصلوة

والسلام فرمود میخواهم که یکی ازین دو سلاله دودمان نبوت را در حباله نکاح و عقد
ازدواج تو درآرم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت ای شیخ انبیا و ای مقدم
اصفیا مرا کابین خاندان طهارت از کجا باشد و مستقیمان حورای قصر رسالت
چگونه بدست آرم متاع حسن معاشرت در روز بازار غربت یافت نیست علوفه و ادای
حقوق زوجیت در انبار خانه روزگار من موجود نیست مردی ام از میان لشکر دشمن
بمقتضای الفرار مما لا یطاق من سنن الانبیاء جریده بیرون آمده و از سنگلاخ بادیه
مدین با جگر کباب و دیده پر آب و دل پرخون و سینه محزون آمده حضرت شعیب
فرمود علیه الصلوة والسلام علی ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک
فرمود بر تو مشقت نه پسندم و تکلیف ما لا یطاق روا نداریم اکنون کابین دختر
و وصال آن نیک اختر را بر خدمت هشت ساله قرار میدهم و اگر چنانکه ده ساله
خدمت با تمام رسانی آن مکرمتی باشد از نزد تو و ما ارید ان اشق علیک ستجدنی
ان شاء الله من الصالحین ای فی حسن الصحبة معک والوفاء بشرطک چون
کلیم علیه الصلوة والسلام حسن مقال و لطف پرکمال شیخ الانبیاء علیه الصلوة
والسلام مشاهده فرمود ملتمس آنحضرت را از روی رغبت قبول فرمود چون
میالت کیفیت شبان بوادی ایمن کبریا رسیده بود که چند سال بجان
خدمت شعیب کند و چون عقد مناکحت ایشان در ازل تحقق پذیرفته بود
لاجرم بر طبق آن مضمون ان الله تعالی ما انکحه خیر الاهل الی الاهل
بیت بطالعی که افتخار کنند بدان انجم * بساعتی که تفاخر کند بدان تقویم
تشیید قواعد مناکحت و تمهید معاقد مواصلت پرداخته بنیاد عقد نکاح
منعقد گشت و کلیم الرحمن علیه صلوات الله و سلامه برعایت مراعی بالغ

مساعی اقدام میفرمود وچون راعیان را از عصائی چاره نیست که بیان شبان
از امور شبانی موقوفست استعمال آن نموده بروایتی آنکه شعیب علیه الصلوة
والسلام دختر را امر فرمود تا از عصاهای که در خانه محفوظست عصای از برای
موسی علیه الصلوة والسلام بیارد وحال آنکه فرشته بصورت آدمی آمده بود
وعصای بخلیل الانبیاء علیه الصلوة والسلام سپرده بود آن عصا را بیرون
آورده بموسی داد شعیب علیه الصلوة والسلام چون معلوم فرمود که آن عصا
امانتست گفت که این عصا را بگذار و دیگری بردار موسی گفت علیه الصلوة والسلام
که این عصا بمن اولیست مهم میان ایشان بقال وقیل انجامید در اثنا مجادله
فرشته بصورت بشری بجا که ایشان ظاهر گشت گفت موسی عصا را بر زمین
اندازد و هر کرا طاقت وقوت آن باشد که عصا را برگیرد عصا را وی نگهدارد هر
باینحکم راضی شده حضرت کلیم عصا را بر زمین انداخت هر چند شعیب سعی بلیغ مبذول
داشت تا عصا را از زمین بردارد نتوانست برداشت بعد از آن حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام دست دراز کرد وعصا را برداشت وعصا بوی اختصاص
یافت ودر روایت دیگر آنست که مورخان از ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما آورده اند که شعیب علیه الصلوة والسلام مبلغ هفتاد از عصاهای انبیا
علیه الصلوة والسلام در خانه محفوظ داشت ودر آن میان عصای بود ده
از درخت آس بطول ده گز وگویند که حضرت آدم صفی علیه الصلوة والسلام در
وقتی که از بهشت بزمین می آمد از برای دفع سباع جبرئیل علیه الصلوة والسلام
آن عصا از درخت مورد بهشت قطع کرده بوی داده بود وآن عصا دست
بدست می گشت تا بشعیب علیه الصلوة والسلام رسیده بود وشعیب علیه

الصلوٰة والسلام معلوم شده بود که آن عصا حواله پیغمبریست از اولاد اسرائیل
که حضرت پروردگار جل جلاله با وی سخن گوید و بالجمله چون امر موسی بر رعی اغنام
مقرر شد شعیب علیه الصلوٰة والسلام فرمود تا موسی علیه الصلوٰة والسلام
بخانه درآمده یکی از آن عصاها برگیرد و گوسفندان را رانده متوجه مرعی گردد و
چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام از برای گرفتن عصا بدانخانه درآمد
همین عصا بجانب موسی علیه الصلوٰة والسلام میل کرده استدعا نمود که
مرا بردار و حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام آن عصا برداشته بیرون آمد
شعیب پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام که در قوت باصره اش ضعفی بود بدست
مبارک آن عصا را مساس نموده گفت ای موسی این عصا را رفعت شانی است
و عظمت برهانی این عصا حواله پیغمبریست که حقتعالی بیواسطه با وی سخن گوید
این عصا را بگذار و دیگری بردار حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بر طبق
دلالت آنحضرت بخانه درآمد تا آن عصا را نهاده دیگری بردارد دیگر بار آن
عصا بجانب وی حرکت کرد باختصاص خود باآنحضرت اشارتی نمود موسی علیه
الصلوٰة والسلام همان عصا بیرون آورد باز شعیب منع فرموده موسی را
باز گردانید حاصل تا هفت نوبت موسی علیه الصلوٰة والسلام این عصا را
در خانه می نهاد و باز عصا خود را بیرون جلوه میداد تا گویند که کرت اخرین عصا
با موسی بسخن درآمده گفت خذنی فانی لک مرا بردار که من از آن تو ام
تا موسی علیه الصلوٰة والسلام کیفیت حال با شعیب علیه الصلوٰة والسلام
بیان فرمود شعیب علیه الصلوٰة والسلام دانست که بخلعت نبوت پوشیده
بتشریف تکلم الهی جل و علا سرافراز خواهد گشت و حضرت شعیب علیه الصلوٰة

والسلام وصیت فرمود که ازین عصا غافل مباش که ازین عصا امور عجیبه
مشاهده خواهی نمود آنگاه روی به خضر آورد که بشارت باد ترا که این شعیب نبوی
از کبار انبیا خواهد بود خرگاه نور در فضای طور خواهد زد جراحت سینهٔ او را از دارو
خانهٔ انی انا الله مرهم خواهد رسید عصا الثعبان شان او سحر فرعون را
مستاصل خواهد ساخت مدت چهل سال سرگردان بیابان تیه خواهد بود و از سنگ
کوهسار بواسطه الفجار دوازده چشمه ساطع ظاهر خواهد گردانید در خلوتخانه از نعره
رب ارنی انظر الیک خواهد زد از موکلان عدل جواب لن ترانی خواهد شنید
بیت ز استغناش زخم لن ترانی چو خورد موسی ۔ پس لوای تجلی بر که و کوه سار
نقلست که چون عصا بموسی علیه الصلوة والسلام تسلیم نمود موسی برای
مواشی را بصحرا برد تا بچراگاه ایشان رساند اتفاقاً در نواحی بیابان مدین
مراعی بود سبز و خرم و فرخنده چون باغ ارم سراسر آن سبزه زار الشبان بود
بغایت عظیم و مراعی و راعی ازوی در بیم شعیب علیه الصلوة والسلام و برادران
صفورا او را گفته که ای موسی زنهار تا گوسفندان را بدان صحرا نبری که
در آنجا اژدهایی هست عظیم که ازوی هم شبان و هم گوسفندان در معرض هلاکت
اند و حال آنکه آن صحرا بجهت آن اژدها از مرور اغنام و چرانیدن احشام محفوظ
مانده بود و آب و علف آن بکمال رسیده اتفاقاً گوسفندان موسی علیه
الصلوة والسلام میل آن صحرا کردند که سبزه زار و مرغزار خرم بود و حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام گوسفندان را از آن مرغزار نتوانست داشت حاصل
آنکه گوسفندان علف زار خرم دیدند بچریدن مشغول گشتند و موسی علیه الصلوة
والسلام عصا را در زمین خلانیده و بعضی از رختهای خود بروی انداخته

ساعتی باستراحت مشغول گشت ناگاه آن اژدها گوسفندان در چراگاه دیده
بقصد آن ها از محل خود بیرون آمد و روی بجانب مواشی بی تحاشی روان شد
دگویند که صفورا در آنوقت بر بالای بام برآمده بود و از غایت اشتیاق بر بام
رواق نظر در عقب موسی علیه الصلوة والسلام فرستاده می گفت بیت او
میرود و عاشق مسکین نگرانش ــ چون دزد که در سینه بود حسرت جانش
و تفحص می نمود که نباید موسی علیه الصلوة والسلام میل بالصحرا که بیشه آن اژدها
بود نماید چون دید که موسی در آن صحرا در آمده و گوسفندان از در آن مرتع پله کرده خاطر
وی متردد شد و چون خروج اژدها و قصد اهلاک اغنام مشاهده کرد بغایت
مضطرب گشته با پدر عرض احوال نمود پدر بزرگوار التجا بعصمت الهی جل و علا نمود منتظر
تا از ورای پردهٔ غیب چه لطیفه بظهور خواهد آمد در اثنا انتظار صفورا متوجه
بنشسته تا ببیند که احوال بچه منوال قرار خواهد گرفت دید که عصا از مقام خود حرکت نموده
استینه که بر روی او نخته بود بر زمین نهاد و بصورت ثعبانی عظیم برآمد و بدان
اژدها روی آورد و بیکدم درکشید و از آن ریاض خرم صحرای عیش مشتاقان
دوباره آمد و آن ثعبان بر داشته بهیئت اولی معاودت نمود پدر را از کیفیت حال
واقف گردانید و رفعت شان موسی عظمت برهان عصی که بعلم الیقین میدانستند
بعین الیقین مشاهده کردند

ذکر شمهٔ از اوصاف عصای موسی علیه الصلوة والسلام و بعضی از خصائص آن

ائمه تواریخ چنین ایراد نموده اند که آن عصا از چوب آس جنت بود و درازی
وی ده گز بود و قد موسی نیز ده گز بود علیه الصلوة والسلام و میراث آدم
صفی بود علیه الصلوة والسلام و در نام وی اختلاف است مقاتل بن

سلیمان می گوید رحمه الله تعالی که ویرا الفقعه نام بود و مقاتل بن حیان میگوید
که ویرا غیاث نام بود و نزد بعضی زایده می گفتند فاما بیشتر علما برآنند که نام
وی علیق بود و در قران حقتعالی او را بچهار نام خوانده است اول عصا و ان القی
عصاک دویم حیة فاذا هی حیة تسعی سیوم ثعبان فاذا هی ثعبان مبین چهارم جان تهتز کانها جان
و از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما منقولست که فرمود عصا موسی را علیه الصلوة
والسلام نه یک معجزه بود بلکه در عصا موسی هفتاد معجزه ظاهر بود و جامع این کتاب
را که بمطالعه کتب از تفاسیر و تواریخ و قصص و اخبار مبادرت نموده از جمله معجزات
عصا که در کتب بتفاریق مذکور گشته بیست معجزه بنظر رسیده درین نسخه در سلک
انتظام در آورده و بر آن بشارت غریبه و لطایف بدیعه متفرع ساخته چنانکه بنظر
شریف ارباب الالباب خواهد رسید و بصنوف تحسین و الوف تدوین معین
مستکین تعیین خواهد یافت **معجزه اولی** بثبوت پیوسته که سر آن عصا را
دو شعبه بود و چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بجایی رسیدی که لشکر
زنگبار شام میمنه و میسره عالم را بطلایه عنبر فام ملبس بلباس آل عباس گردانیدی
و مشعلان ثوابت بچهره قیران قار بر اوراق فیروزه را مسود ساختی مشاطگان
قدرت جعد مجعد عروس شب را بالغالیه مشک و سنبل و عنبر و قرنفل بر آراستی جام
گیتی نمای عالم بغبار ظلام تیره فام گشتی آن دو شعبه بر مثال آفتاب و ماه نور
و ضیا بر افروختی و آن مقدار که چشم کار کردی با آن نور منور گشتی **معجزه
دوم** انکه چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام آرزومند شراب ناب گشتی
و خاطر شریف مایل بشیر و انگبین بهشتی بودی دهان مبارک بر آن شعبتین
نهادی از یک شعبه شیر خالص و از دیگری عسل مصفی پدید آمدی **معجزه سیوم**

چون حضرت رسالت مآبی کلیم الرحمن را علیه الصلوٰة والسلام آتش عطش در
باطن مشتعل گشتی و یا از برای سقایت اغنام آب خواستی بر سر چاه آمدی
و آن عصا بچاه فرو گذاشتی هر چند چاه عمیق بودی بمقدار عمق آن چاه قد کشیدی
و بر سر وی ظرفی بر مثال دلوی پدید آمدی و از آب مملو گشته از چاه بر آمدی
معجزهٔ چهارم آنکه چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام محتاج بطعام
گشتی و صورت مجاعت در باطن مبارکش ظهور کردی آن عصا را بزمین نهاد
فرمودی قوت آن روز بالفور بحصول پیوستی معجزهٔ پنجم آنکه چون
حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام میل تفکه بودی آن عصا را در زمین فرو
بردی فی الحال سبز شدی و شاخها گسترانیدی و گل و شگوفه پدید آمدی و هر
میوه که خاطر مبارکش بآن مایل بودی همان زمان از آن درخت عالی بخت بکمال
رسیدی و گویند که در اکثر اوقات بار آوردی و بدین سبب میگویم آن عصا از چوب
بادام بود معجزهٔ ششم آنکه چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
بدشمنی مقاتله کردی از آن دو شعبهٔ وی دو اژدها پدید آمدی و بجانب خصم تیر انداختی
معجزهٔ هفتم آنکه حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام در قطع منازل سنگ
یا کوهی و یا درختی پیش آمدی که از وی گذشتن دشوار بودی آن عصا بروی
زدی فی الحال تنها از راه وی برخواستی معجزهٔ هشتم آنکه بهر دریای یا
رودی و یا نهر عمیقی که رسیدی که بی کشتی عبور بر وی میسر نگشتی عصا بروی
زدی راه پدید آمدی و از آنجا گذشتن آسان شدی معجزهٔ نهم آنکه اگر حضرت
موسی را علیه الصلوٰة والسلام سفری پیش آمدی و مسافت امتداد یافتی و پیاده
رفتن دشوار بودی قدم بر آن عصا در گردانیدی و بروی سوار شدی

بر مثال برق خاطف بسرعت سیر او را بمقصد رسانیدی چنانکه احتیاج بمرکب
پای نبودی معجزه دهم آنکه حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام در بیابانی
راه مشتبه شدی آن عصا طریق موصل بمقصد را اشارت نمودی معجزه یازدهم
آنکه چون تشنگی بمشام حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام رسیدی آن عصا
را بوییدی عطش از آن حاصل آمدی که رائحه آن بمسافت بعیده رسیدی معجزه
دوازدهم آنکه حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام عزیمت راهی کردی
و در آن راه قطاع طریق بودی عصا با وی بسخن درآمدی و گفتی که باین راه مرو
که قطاع طریق در کمین اند معجزه سیزدهم آنکه چون گوسفندان وی گرسنه
شدی برگ از درخت برای ایشان فرو ریختی هر چند درخت بلند بودی حضرت
موسی را علیه الصلوٰة والسلام حاجت بالا رفتن نبودی معجزه چهاردهم
آنکه اگر ماری و موذی از حشرات زمین پیدا شدی آن عصا همه را از وی دفع
کردی معجزه پانزدهم آنکه اگر بسیر سفری اتفاق فتادی حضرت موسی را علیه
الصلوٰة والسلام جهاز و متاع خود همه را بر سر او بار کردی و او را بر گردن نهادی
هیچ گرانی از وی بحضرت وی نرسیدی معجزه شانزدهم آنکه حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام چون بخواب مشغول شدی آن عصا بنگاهبانی و شبانی
گوسفندان وی قیام نمودی تا آن هنگام که آنحضرت از خواب بیدار شدی معجزه
هفدهم آنکه روز چهارشنبه آن عصا از پیش حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
غایب گشتی و بزیارت خانهٔ کعبه رفتی و هفت بار طواف خانه کردی و بمدینه سکینه آمدی
انجا که اکنون قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و ده بار بخواجه علیه الصلوٰة
والسلام صلوٰة فرستادی و امتثال وی را از خدا تعالی درخواستی معجزه هجدهم

انکه چون حضرت موسی علیه الصلاة والسلام خواستی که بر ولایتی عبور کرده بر فلان
آن اطلاع یافتی آن عصا وی را بر داشتی و بر مثال مرغی طیران نمودی و او را بر سر
آن ولایت بداشتی تا بر واقعات و اوضاع آن ولایت مطلع گشتی معجزه
نوزدهم انکه هر چه فرعون با قوم خود بگفتی در خلاء و ملا عصا حضرت موسی علیه
الصلاة والسلام را از آن ماجرا آگاه گردانیدی تا موسی علیه الصلاة والسلام
بتدارک آن پرداختی معجزه بستم انکه چون طعامی نزد حضرت موسی علیه
الصلاة والسلام آوردندی و آن گرم بودی چنانکه خوردن آن باسانی دست
ندادی سر عصا در آن طعام در آوردی بجهت اعتدال باز آمدی و اگر طعام سرد بودی
گرم گشتی و معجزات دیگر نیز در وی بود از خوارق عادت که ستون کتب از
احاطه آن نموده و قناع اختصار از چهره استظهار آن نگشوده اگر پرسند که چون
حضرت موسی را علیه الصلاة والسلام گوسفندان او ندادیرا از برای صیانت
مراعی از خیانت سباع عصائی میبایست تا اغنام وی مصون و محفوظ ماندندی
آیا گدایان حضرت محمدی صلی الله علیه وسلم که راعیان کلکم راع و کلکم مسئول
عن رعیته اند از برای صیانت رعیت خویش بکدام عصا قایل گشته اند و خواص
و صفات عصا ایشان چیست جواب انشاء الله تعالی که حضرت شعیب
علیه الصلاة والسلام گوسفندان خود بموسی سپرده بصحرا میفرستاد
و دانست که در آن بیابان سباع و گرگان بسیار اند و در کمین اغنام بلا کمند
ایشان را غنیمت شمارند عصائی بوی داد تا شر سباع از وی دفع و مراعی
باز دارد و حضرت جلال احدیت جل و علا که تراعی خود ساخته و رعایت
خویش بتو ایجاب فرموده که عبارت از عصا و جوارح است و در بیابان

بدین وجه در ملعبت زار زین للناس حب الشهوات فرستاده و تعلیم قدیم
میداند که گرگان شیاطین رکین اهلاک رعایا توانند الا بد از برای دفع
وسواس یوسوس فی صدور الناس عصای که عروه وثقی تواند بود تعیین تمام
نموده است و آن کلمه لا اله الا الله است و هر معجزه که از عصای موسی علیه الصلوة
والسلام بوجود آمده است مثل آن از کلمه طیبه [illegible] است بلکه بمراتب بیشتر و
بیشتر تا این است معجزه که از خصایص عصای موسی [illegible] رقم کلک بیان گشته
نظایر آن در کلمه توحید مبین میسازم و جام جهان نمای از برای ارباب تحقیق
می پردازم اینک روش اول گفتیم که عصا حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام
دو شعبه بود از برای تایید و توفیق عصای کلمه توحید را نیز دو شعبه است یکی اقرار
و دیگری تصدیق آن عصا در شب تاریک روشنائی می داد و این عصا قلوب ارباب
دل عارفانرا معرفت روشنائی میدهد دوم آن عصا از یک شاخ خود شیر میداد
و از شاخ دیگر عسل مصفی میداد و این عصا از شعبه اقرار شیر تربیت بیضا و از شعبه
تصدیق عسل معنی محبت حق تعالی میدهد سیوم آن عصا در وقت حاجات
رسن میشد و از قعر چاه مغاک بیرون آورد و این عصا در وقت مناجات آب
از دیده نمناک و آه از سینه غمناک بیرون آرد چهارم آن عصا را چون حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام گرسنه شدی بر خاک میزدی از برای وی طعام
حاصل گشتی این عصا را چون بنده گرسنه مایده مشاهده گردد بر جان و دل
زند مطلوب خود حاصل گردد پنجم آن عصا چون موسی علیه الصلوة والسلام
فرو آویختی درخت شدی و از میوه دادی این عصا چون بنده باز [illegible]
این شجره طیبه را بجنابت پس میوه دهد ششم آن عصا چون حضرت موسی

تن معاصی و زلال تن بر باند دوازدهم آنکه عصا حضرت موسی را علیه الصلوة
والسلام از دزدان که راه زنان زمین اند خبردار کردی همچنین عصا بنده را
از دزدان شیاطین که راه زنان دین اند واقف می گرداند سیزدهم
آن عصا چون مراعی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گرسنه گشتی برگ
از درختان برای ایشان فرو ریختی همچنین چون رعایای اعضا گرسنه
بلایا و عطایای طاعات و عبادات گردند از درخت شجرت مثل کلمة طیبة
کشجرة طیبة اوراق اشواق و اثمار اسرار بر ایشان نثار کردی چهاردهم آنکه عصا
حشرات زمین را از حضرت موسی علیه الصلوة والسلام دفع کردی همچنین
موذیات دین را که عبارت از اخلاق ذمیمه و صفات ردیه است از بنده باز می
دارد پانزدهم آنکه عصا در سفر بر گردن حضرت موسی علیه الصلوة والسلام نشستی
و جهاز او را بر داشتی همچنین عصا در دل بنده می نشیند و بار گناه از گردن بنده
بر میدارد شانزدهم آنکه عصا چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بخواب
شدی گوسفندان او را شبانی کردی همچنین عصا چون بنده بخواب غفلت رود دل
بنده را پاسبانی میکند هفدهم آنکه عصا در هفته یکبار بسحرگه طواف کعبه کردی و سجده
استغفار از برای امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کردی همچنین عصا روزی
هزار بار بر عقاب الیه یصعد الکلم الطیب باستانه کبریا میرود و شفاعت گوینده
خود می کند هیژدهم آنکه چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام ولایتی
را خواستی بدیدی عصا و برا برداشته بر آن ولایت بگذرانیدی همچنین چون
بنده خواهد که ولایت عالم ربوبیت را مشاهده کند همچنین عصا دل وبرا برداشته
بعرش مجید تا سر الرحمن علی العرش استوی در ساند نوزدهم آن عصا هر

گفتی

فرعون در خلا و ملا با وزرا و ندما خود گفتی یک بیک بحضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام بیان کردی آن عصا هرچه در خلوتخانه او گفتی همین او اولی پادشاه عالم
عز تعالی با حبیب خود گفته یک بیک با بنده در میان می نهد پس آن عصا کلیم
کریم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام را سرد و طعام سرد را گرم ساختی آن عصا
دل بنده را از دنیا سرد و محبت خداوندی جل و علا دل گرم میگرداند غزل

کجاست ساقی ما تا بهم زند ما را	ببرید از دل ما فکر دی و فردا را
کجاست بحر حقایق عصای موسی کو	که قطره قطره جدا کرده هست دریا را
کجاست کان ما نیست لیکن آن شاید	که چشم بند کند مکر باش بینا را
جهان به بند و چشمت که ذره را بینی	به مهر ذره نه بینی تو شمس کبرا را
ز چشم بند ولیکن آنکه روز غیبی	به روی بحر نه بینی تو موج دریا را
فرو طپیدن زورق نشان ... از موج	چنانکه جنبش مردم ز روز اعصارا
عجب تر آنکه خلایق مثال پروانه	همی پرند و نه بینند شمع دلها را

اشارت لطیفه اینکه روشنی عصا موسی عزیز بود اما توحید تو از آن عزیز
تر هست و در وجوه تفضیل کلمه توحید بزرگان چند وجه ایراد فرموده اند از
جمله آن وجوه ده وجه مبین میگردد وجه اول آنکه آن عصا از شعیب علیه
الصلوٰة والسلام بحضرت موسی صلوات الله تعالی وسلامه علیه رسیده بود و کلمه توحید
از حق تعالی بتو رسیده هست شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولوا العلم وجه دوم
آنکه چنانکه فرعون از عصا موسی بترسید حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام نیز
از عصا خود بترسید تا خطاب آمد که خذها ولا تخف و از کلمه توحید هیچکس نترسید
بلکه امید بیشتر دارد ان الله یقول قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم وجه سیوم

عصا حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام متلون و متغیر شد تبدیل یافت بصورتها

الاولی و توحید هرگز متغیر و متبدل نمیگردد یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت

وجه چهارم عصا موسی علیه الصلوٰة والسلام خالی میان مدرج

نیست و توحید اجرام علوی و اجسام سفلی از نور توحید او استیفا شده است که

الله نور السموات والارض وجه پنجم عصا حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام

شاخی بوده از درخت بریده و توحید او درختی است که بیخ او در دل و شاخ او فوق العرش

رسیده کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء وجه ششم عصا بدست

موسی علیه الصلوٰة والسلام معجزه می شود و بس و کلمه توحید در هر جا جمال

نماید اگرچه کافر هفتاد ساله باشد که معجزه نمود خواهد شد و من قال لا اله الا الله

دخل الجنة وجه هفتم عصا حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام دراژدر

زینت از هیبت چندین هزار کس را دشمنی کشت و در عقبی بعذاب مبتلا گردانید و کلمه

توحید صد هزاران هزار را در دنیا از کشتن برهانید امرت ان اقاتل الناس حتی

یقولوا لا اله الا الله و در عقبی از عذاب برهانید لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی

امن من عذابی وجه هشتم عصا حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام در

ایام حیات نفع رسانید و چون از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود عصا در دنیا بگذاشت

و همراه قدس نخرامید و کلمه توحید را وفا نیست که هرگز از بنده جدا نیست و نفع او

در دنیا و آخرت از بنده منقطع نی نحن اولیاءکم فی الحیوٰة الدنیا و فی الآخرة

وجه نهم عصا حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام ده گز قد بیش نداشت

و در حجم مقدار هم ازین بیش نبود الا ماشاء الله و کلمه توحید را قد و قامتی است که

زمین و آسمان و عرش و فرش ملک و ملکوت غیب و شهادت فروگرفته

پاک شہسواریست کہ چون آنگاه وی فضاهای هوای هویت مجلس آراسته کرد
بزم باززم وی مقام عندیت قال علیه الصلوٰة والسلام ما قال علیه الصلوٰة
والسلام ما قال عبد لا اله الا الله مخلصا الا صعدت الا بر دائحجاب فاذا وصلت الی الله
تعالی نظر الی قائلها وحق علی الله تعالی ان لا ینظر الی موحد الا برحمته وجهم
محل عصا دست و ما تلک بیمینک یا موسی و محل توحید دل اولئک کتب فی قلوبهم
الایمان دست از عالم خاک و دل از عالم پاکست انجا محل نظر خلق و این جا نظر
حقتعالی ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم لطیفه
شریفه حقتعالی عصا حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام در قران چهار جا
چهار نام یاد فرموده اول عصا و ان الق عصاک زیراکه متکا موسی بود علیه الصلوٰة
والسلام دویم حیه فاذا هی حیة زیراکه مرده بود زنده گشت سیوم ثعبان فاذا
هی ثعبان مبین زیراکه سحر ساحران را بیکدم درکشید چهارم جان تهتز کانها
جان زیراکه سریع السیر بود اینچنین در کلمه توحید نیز این چهار معنی هستند بحسب
مقامهای اهل اسلام ست و اعتصموا بحبل الله حیه هست دل مرده را زنده می گرداند
او من کان میتا فاحییناه ثعبانست که سحره نفس اماره را بیکدم نابود میکند
قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم جانست یعنی سریع السیر است بطرفة العینی از
نزد بنده بجناب حقتعالی متصاعد میگردد والیه یصعد الکلم الطیب نکته عصا موسی
علیه الصلوٰة والسلام چهار جا در قران بچهار نام مذکور شد هفتاد هزار خروار
ساحران را نابود کرد و کلمه در قران چند وبیست جا بچهل نام مذکور شده اگر
چنانان هفتاد ساله بنده را نابود گرداند از کرم خداوندی عجب منسوب نیست شاه
ولکن دلان اول حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام

با اهل خویش بجانب مصر و تکلم حقتعالی فایز گشتن و ارسال
بجانب فرعون الی آخر القصه ناظمان عقود لآلی اخبار و قصص و خازنان
نقود آثار شمایل القصص در مصنفات خود بروایات صحیحه و عبارات فصیحه چنین محرر
و مقرر گردانیده اند که چون کلیم الرحمن موسی ابن عمران صلواة الله تعالی و سلامه
علیه مدت معهود که حضرت شعیب علیه الصلواة والسلام مقرر فرموده بود بگذرانید
و در سال نهم در آمد خواست تا تکمیل مدت ده سال نماید که اکمل اجلین بود و قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم حین سئل ای الاجلین قضی موسی علیه الصلواة والسلام فقال
اکملهما و افضلهما و بروایت تیسیر آنکه بر ده سال موعود ده دیگر بیفزود تا مدت بیست
سال خدمت باتمام رسانید و بالجمله چون سال آخر در آمد شعیب علیه الصلواة
والسلام موسی را بوعده خویش مستبشر گردانیده فرمود امسال هرچه از نتاج این
گوسفندان تحصیل شوند آن خاصه از آن تو باشد و سبب معاش و موجب تیسیر
معیشت تو گردد حق سبحانه و تعالی در دل مبارک موسی علیه الصلواة والسلام افکند
تا گوسفندان را بر لب آب آورده بارشاد غیبی عصا بر آن آب زد و چون گوسفندان
از آن آب آشامیدند و آن سال همه آبستن گشتند دو دو بزادند یکی نر و یکی ماده
حضرت شعیب علیه الصلواة والسلام چون این امر مشاهده فرمود دانست
که این انعام حقتعالی است درباره موسی علیه الصلواة والسلام و بوعده خود وفا
نمود آن نتاج بآنحضرت مسلم داشت بعد از آن کلیم الرحمن از خطیب الانبیا علیهم
الصلواة والسلام رخصت انصراف طلبیده مسئول او بشرف اجابت اقتران
یافت و با اهل خویش عزیمت خدمت برادر خود هارون علیه الصلواة والسلام
نموده متوجه مصر گشت و اهل او حامله بود و نه ماه که مدت حملست بانقضا رسیده بود

و در قطع مسافت طریق ویرانه اختیار می کرد بتوهم آنکه مبادا از ملوک شام بجهت اطاعت
فرمان فرعون گزندی بانحضرت رسد و چون بنابر توهم مذکور از طریق جاده انحراف
فرموده بودند مرور ایشان بجانب طور افتاد و فی الواقعه آن راه از پی بمصر موصل بود
و چون مسافت پنجروزه قطع کرد در شب ششم بوادی سینا رسید و اتفاقا آن شب شبی
بود که نقاشان تقدیر صحیفه هوا را بمشک اذفر خضاب داده بودند و مشاطگان
تدبیر نقاب عنبر فام شب بر جمال عروس نگارین قبه فلک کشیده بودند فراشان
بادشاه دوران سحاب را بر زبر این ایوان عالی ارکان برکشیده و ابر بهمن
سراپرده سحابی بر اوج طارم هوا برافراشته و سقایان منبع سرما مشک افشانی بی دریغ
بگشاده و بسیط غبرا و بساط خضرا را بترشحات قطرات امطار آب زدن گرفته شیران
رعد در مرغزار سحاب بغریدن در آمده و اژدهایان برق در دریا بار هوا دهان بر
باز کرده در چنین وقت صفورا را مقدمات طلق وی نموده و هنگام وضع حمل پیش آمده
ظلمت شب تاری و صواعق باد و بوری و تگرگ زمهریری و درد مخاض بهمدیگر
ظلمات بعضها فوق بعض متوالی گشته و گرگان دست تعدی بجانب رمه دراز
کرده و گوسفندان هر یک بجانب راه فرار پیش گرفته حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام درمیان این هنگامه مضطر گشته حرم را گفت که آتشی برافروزم تا
هیجان برودت را لطبان حرارت الی حاصل آید هر چند صفورا مقدحه برداشته
سنگ بر آهن میزد اصلا اثری از آتش ظاهر نمیگردد حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام خود بذات خود متصدی آن شده مقدحه برداشت خواست تا سنگ
بر آهن زند باد سوخته را در ربود در عقب آن رفت سنگ و آهن را باد پیغمبر موسی
علیه الصلوة والسلام مضطر گشته سر تحیر بزانوی تفکر نهاد و بعد از لحظه چشم گشاد

در اطراف و جوانب آن بیابان نظری افکند از جانب طور سینا روشنائی عظیم مشاهده کرد گمان برد که آتشست فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی مر اهل خود را گفت که در منزل اقامت کنید که من آتشی ببینم شاید که از آنجا روشنائی اقتباس نموده بشما باز گردم و نعم ما قال

جرعه ده که بمیخانه ارباب کرم	هر حریفی ز پی ملتمسی می آید
هیچکس نیست که در کوی تواش کاری نیست	هر کس آنجا بطریقی هوسی می آید
ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس	موسی آنجا بامید قبسی می آید

بعضی از ناقلان اخبار چنین گفته اند که از منزل موسی علیه السلام تا تجلیگاه او فرخنده آتش بر بیاض آن روشنی افتاد دوازده فرسنگ بود فاما بواسطهٔ کمال نفسانی و استعداد روحانی بمجرد توجهی بآن روشنائی نزدیک شد آتشی عظیم دید بی کدورت و دخان سر بآسمان بر کشیده و اغصان و فروع آن شجر که مقرّ آن آتشست در کمال خضرت و نضرت که بی رطوبت آن شجره انطفاء آتش میشود و نه سطوت آتش اخضرار آن شجره را بسواد مبدل ساخته بلکه لحظه فلحظه سطوع آتش بیشتر میشد و خضرت و نضرت شجره زیادت میگشت حضرت موسی علیه الصلوة والسلام متحیر و از آن حال متعجب گاهی در آتش نگاه میکرد و گاهی در آن درخت سبز فروخته تامل می نمود و آتشی که آنرا دود و زبانه زدن نبود و از رطوبت و نداوت آن درخت انطفا نمی پذیرفت و آن درختی بود که از حرارت و یبوست نار ذبولت اختیار میکرد و چند بوی نزدیک تر میرفت آتش از وی متنحی تر میگشت و چون باز پس میرفت آن آتش بوی نزدیکی میجست اشارت بآنست که سنت الهی جل و علا چنین است بنده با او نزدیک تر گردد دور تر باشد و چندانکه بیشتر پیشتر گرید حیرانش بیشتر میکند

جناب قدس عزت بس بلند است | نه آنجا نردبان و نی کمند است
سخن از حیرت و بیش چند گویی | بدین پای شکسته چند پویی
چه غایت نیست راه رهروان را | نه تن را ره دهند آنجا نه جان را
به پنداری فتاده در غروری | تو پنداری که نزدیکی تو دوری

حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام در مقام تحیر که بچه وسیله قدری از آن آتش
بدست تواند آورد تا مقداری گیاه خشک که آتش بدان افروزند بهم بسته بر
سر عصا استوار کرده بجانب آتش پیش برده متوجه شد آتش از موسی اعراض
نموده بجانب اعالی شجره مایل گشت موسی مایوس گشته خواست که باز بتحصیل
مقصود باز گردد دید که آتش باز بجانب وی میل نموده نزدیک شد باز موسی علیه
الصلوٰة والسلام بطرف نار توجه نموده آتش دورتر رفت چند نوبت این معامله
تکرار یافت چون موسی علیه الصلوٰة والسلام نزدیک می شد نار فراری نمود
و چون باز میگشت آتش را اقبال میفزود بیت ز کوی دوست چو عاشق کشیده
دارد پای همی کشد عشق هم از سوی دوست می آید حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام متفکر و اندیشه حیران بماند و در بیابان حیرت سرگردان گشت درین
اثنا آوازی شنید که هرگز مثل آن آواز بسمع او راه نیافته بود که قائل گفت یا موسی
حضرت کلیم علیه الصلوٰة والسلام جواب داد که لبیک لبیک هر چند بجانب راست
و چپ نظر کرد هیچکس ندید کرت دوم و سیوم نیز همین ندا بسمع وی رسید
جواب می داد و منادی نمی دید آخر گفت چه کسی تو که سخن ترا می شنوم و ترا
نمی بینم ندا می رسید که من آنم که هر جا هستی با تو ام و بتو از نفس تو نزدیکترم
انی انا الله رب العالمین و انا ربک یا موسی چون خطاب مستطاب بسمع

موسی علیه الصلوٰة والسلام رسید حضرت کلیم بسجده در افتاد و گفت یا الهی این کلام کیست
که می شنوم یا کلام رسول تو خطاب آمد که اینکلام کلام منست و این نور نور منست که پروردگار
عالمیانم ای موسی بشیر آتی از این سخن هم و بیم در دل کلیم علیه الصلوٰة والسلام غالب
گشت هیبت جلالی دید ظهور کرده و ترتیب جمالی در ضمن وی نمودار گشته سطوت سلطنت
الهی جل و علا بر موسی علیه الصلوٰة والسلام حکم راندن آغاز کرده و تجلیات عظمت
پروردگاری جل جلاله از پرده حجاب جمال نموده چون آن حال مشاهده کرد از هیبت
جلال عقل وی مدهوش گشت و فهم و ادراک فراموش آمد دل از جای برفت و حواس
از احساس معزول گشت بیک روح عزیمت سفر پیش گرفت و بازرگان عمر بار بربست
حق تعالی فرشته فرستاد تا دست تسلی بر سینه حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
نهاد تا بواسطه آن فی الجمله وی را قوتی حاصل آمد حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
دست بعصا برده بهزار حیله بر پای خواست و بمدد آن فرشته بنزدیک درخت آمد
خطاب جناب قدس بسمع وی رسید که انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد
المقدس طوی و بدین مقام بسط الکلام بتوفیق الملک العلام جل جلاله اما بیان

شمه از نکات و لطایف و اشارات و معارف که

در قصه پر حصه بر مواطن ارباب الباب فایض گشته است درین کتاب میمون
خطاب مرقوم رقم کلک بیان میگردد بگوش هوش اصغا فرما و زبان حسان به
تحسین معین مسکین بکشای ای درویش حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام که
شاهباز بلند پرواز هوای هویت بود خواستند که از قیود تعلقات صوری تلقات
ضروری باز آرند و از خدمت اهل و عیال بقربت حضرت ذو الجلال جل جلاله مشغول
گردانند اول بروی تنگ فرا گرفتند و بتوالی بسلط نوایب و مصایب در تنگنا

امتحان باضطرار در آورند در طلب یک ذره آتش سرگردان کردند چندانکه سنگ
بر مقدحه می زد یک شراره از وی بظهور نمی آمد مقداح را بر زمین زد مقدحه با وی
بسخن در آمد که ای موسی با من قهر مکن که آتش غضب در کانون سینه بر میفروز
که امشب آتش حقیقی ظهور میکند لابد آتش مجازی در پرده خمول مختفی میگردد دوست
میخواهد که با بنده خود بلطف سخن گوید مظاهر قهر لاجرم روی در عدم می نهد بعضی
ظهور الحق بنور الخلق و نظیر این واقعه آنست که در آن شب قرب و کرامت که مسند قرب
حضرت محمدی صلی الله علیه وسلم بر فراز طارم عرش نهادند و نوید کرامتش
در اقطار و اکناف عالم در دادند عرائس نقاب حجب در نظر عالی آنحضرت بزیب
و زینت تمام جلوه ناز آغاز کردند و بگوشه چشمی از آنحضرت مستظهر می بودند غیرت
ذو الجلال جل و علا از تعلق جلال جمال لا یزالی بوی نمود دامن همتش را از غبار
توجه بغیر مطهر گردانید که ما زاغ البصر و ما طغی **بیت** ای عشقت هر زمان دل سوزتر
بیشتر ای حسنت هر نفس در دیده نوری بیشتر چون بتابد پرتو نور تجلی در بهشت
میل کی ماند سوی حور و قصوری بیشتر آورده اند که روزی جماعتی از مدعیان
با لیلی گفتند که محبت مجنون مخصوص بجمال تو نیست بلکه در هر آینه که حسن صورت
جمال نماید مجنون را التفات خاطر با آن میفزاید خواستند تا نقد محبتش را بر محک
امتحان بیازمایند نازنینان قبیله هر یک خود را بزیور رنگارنگ آراسته
بر مجنون خواستند تا جلوه نمایند لیلی را غیرت محبت عنان گرفته از همنهانی بر آن
تحمره در مقام جلوه گری در آورد و با مجنون اظهار همین نمود که مدعیان منشور
دعوی گشاده اند دقیقه گران التماس التفاتی مینمایند واقف حالی باشی
که رخسار اقبال خویش را بناخن ادبار نخراشی مجنون بزبان حال با همقالان گویا

هر شام دود آه من آتش بگردون افکند | خورشید را همچون شفق در خاک و خون افکند
با خار ار حیات بگو که حور و غلمان جا رضیم | کس مهر یار خویش را بر دیگری چون افکند
گر از حمیت بشنود از جور لیلی شمه | خود را چو یاران از هوا بر خاک مجنون افکند

تحقیق بزبان ارباب اشارت حضرت موسی علیه الصلوة والسلام

در آن بیابان بطلب آتش سرگردان بود بوی نمودند که ای موسی آتش سوزنده
بی طلب از آتش فروزنده غافلی تو وجود نار بی طلبی از شهود یار غافلی تو خبر از راه می
جویی و از سراپای انا الله بیخبری تو روشنای میخواهی از آشنای نمی اندیشی
تو جویندهٔ آتش بی طلبی از جذبهٔ دلکش خبر نداری ای موسی تو آتش بی طلبی ترا برای آتش
طلبیدن بدین نفرستاده ایم ترا از برای آن آفریده ایم که گاهی سپهسالاری لشکر
فرعون کنی و گاهی در بیابان مدین سرگردان و از فرعونیان گریزان باشی و
گاهی دلو بهل فرو از برای گوسفندان شعیب علیه الصلوة والسلام در چاه فرو گذاری
و گاهی از برای دختر شعیب شبانی اختیار کنی من ترا برای خود آفریده ام و اصطنعتک
لنفسی کسیکه برای وی سرادق نور بی تاریک طور زده باشد در بیابان بطلب آتش
کجا دوادوی موسی سرگشتگان تیه ضلالت را راه هدایت تو خواهی نمودن اگر از
چه تیرگی نور توحید در اقطار عالم تو منتشر خواهی گردانید از برای اخگر آتش سرگردانی
چه گشتی تقریب کانه تعالی یقول بنده من ترا از کتم عدم بفضای عالم وجود از
برای رکوع و سجود و طلب انوار شهود آورده ایم و صد و بیست و چهار هزار نقطهٔ نبوت
و صد هزاران هزار علماء و ارباب فتوت از برای تکمیل ارادت تو فرستاده ایم
دنیا و آخرت مخلوق از برای تست عالم غیب و شهادت موجود از برای تو و تو
گاهی بخدمت تن و گاهی بملازمت زن گاهی نوکری سلطان و گاهی چاکری

این و آن گاهی در پی نفس و هوا و گاهی در صدد جور و جفا گاهی بفسق و فجور مشغول
و گاهی بحرص و امل مغرور

للشیخ الرومی قدس سره

خوی با ماکن و با بیگانگان خوی مکن

دم هر ماده خری را چو خران بوی مکن
چون زن فاحشه هر شب تو دگر شوی مکن
ترک این باغ و بهار و چمن و جوی مکن
شیر مرد اول خود را سگ هر کوی مکن

اول و آخر تو عشق ازل خواهد بود
همچو اشتر مدو جانب هر خار سپی
دل منه در طلب لذت دنیای دنی

اشارت حضرت موسی را شعیب علیهما الصلوة

مهلتی در میان بود چون مهلت بگذشت جلیله خود را برداشت و روی بمصر آورد
چون در راه آمد شب تاریک پیش آمد و باران باریدن گرفت و گرگان در رمه
افتادند موسی علیه الصلوة والسلام در کمال اضطراب بحال خود فرماند خطاب حضرت
خداوندی جل جلاله در رسید که لا تخف موسی علیه الصلوة والسلام آرام یافت
کذلک بنده مؤمن را در مدین دنیا با شعیب سلطان غیب عقد اطاعت خدمتی
پیش آمده است و اجل معهود در میان مقرر گشته که اذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة و لا یستقدمون و چون آن اجل منقضی گردد و مهلت عمر بسر آید و شب
تاریک پیش آید باران حسرت از ابر ندامت باریدن گیرد و صرصر سقطات و صاعقه استیلا
متعاقب گردد و رعد نار در دنا و غریدن در آید سرچشمها را آشنا در جستن آید
گرگان ورثه در رمه اموال افتند از اقتلاع ارواح و اشجار اشباح ثمرات اعمال
ممکن الحصول نماند بنده سراسیمه بحال خود درمانده ناگاه نور هدایتی از شجره عنایت
کشجرة طیبة ظاهر گردد و فیضان لطف الهی ظهور کند خطابی آید که لا تخف و لا تحزن
با خطاب مستطاب بنده درمانده قرار و آرام و اطمینانی حاصل آید و بفراغ
بال مرفه الحال بمصر جنت روی آورد **لطیفه** که آتش وقت ظهور بود

حقیقی بود هر چراغ که در اقطار و اکناف عالم برافروخته بودند فرو نشست
و همه آتشها فرو مرد و شعلهای همه نیران منطفی گشت و در هیچ سنگ و آهنی
شراره نماند سبب همان بود که نور مجازی را با نور حقیقی قوت نمی ماند نکته
اید و لیکن وقتیکه نور مجازی را با نور حقیقی قوت نمی ماند ظلمت معاصی را با نور
ایمان بقا کجا باشد لطیفه در آنوقت که آدم صفی علیه الصلوة والسلام بنیاد دنیا نهادند
شراره از نار در آهن و سنگ تعبیه کردند تا در وقت حاجت هرگاه که سنگ بر آهن
زنند آن آتش پوشیده بظهور آید در آنشب که موسی علیه الصلوة والسلام در
سنگ و آهن نهاده بود بیرون نتوانست آورد نور توحید یکه حضرت ذوالجلال
احدیت جل جلاله بخودی خود در دل بنده ودیعت نهاده باشد شیطان لعین
با وجود کید ضعیف ان کید الشیطان کان ضعیفا کی تواند که در وقت مرگ که وصل
الحبیب الی الحبیب عبارت از آنست از دل بنده بیرون برد تحقیق شریف
و تدقیق لطیف که سالکان راه و طالبان الله تعالی را موسی وار درد
نماید و در طریق طلب نمودار این واقعه پیش آید بگوش هوش بشنواید روایتش
چون نوای بلابل عشق در گلستان طلب با سماع ارباب عیش و طرب انتشار
روایح عنایت از مهب رحمت بغصان اشجار اسرار بظهور آید عاشق موسی وار از
مدین فراق روی بمصر وصال آرد و قدم در بیابان طلب نهد از روی امتحان
طریق وصول بر وی مشتبه گردانند و آفتاب عیش و شادی افول پذیرد و
شام طلبش و نامرادی پیش آید سحاب غم و اندوه در فضای هوای سینه
متراکم گردد رعد استغنا در غریدن آید و برق استیلا در جستن آید صرصر بلا و
صاعقه ابتلا متناوب گردد باران اشک از غمام دیده متقاطر گردد. آنگاه

روی باتلافت رمه اعمال آرد و صفوف را ایام فرزند فتنه زادن گیرد ظلمات حجب
ظلمانی که عبارتست از تعلقات مانع صفای وقت گردد و عاشق موسی وار در طلب
رشاش نور ثم رش علیهم من نوره روی بمقدحه اعمال آرد و سنگ طاعت آتشین
استطاعت زدن گیرد از مقداح عمل نور حقیقت بظهور نیاید چندانکه جهد کند مراد
نه پیوندد و در وادی حیرت سراسیمه و حیران گردد و از درون جان فریاد برآرد که

بیت
شب تاریک و ره وادی ایمن در پیش ⁂ آتش طور کجا وعده دیدار کجا

چون قلق و اضطراب عاشق از حد درگذرد و آتش اشتیاق در باطن وی اشتعال
پذیرد دستگیر درماندگان بفریاد وی رسیده از طور وجود و وادی مقدس نفسانی
بر شجرهٔ دل لمعه از لوامع انوار الله نور السموات والارض در نظر بصیرتش جلوه
گری درآرد جان در پی نظر در طلب آن نور از غایت سرور موسی وار نعره مردانه
انی آنست من جانب الطور نارا در اندازد و اهل اسم و رسم را وداع کند و قلادهٔ
تقلید چه بدست جهد بسینه ازد و در شب حیرت راه بریدن گیرد و ظلمانی که در شش جهت
حواس موضوع است در پشت انداز دو روی بشجرهٔ دل آرد تا شاید لمعه از انوار
معرفت و شعله از نیران محبت حاصل کند و اگر او در طریق طلب بدرقه هدایت خود
گرداند لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی حضرت موسی علیه السلام هر چند
بآن آتش نزدیکتر می شد آن آتش در درخت پنهان میگشت و چون مراجعت
می نمود آن آتش در ظهور می افزود و موسی را علیه الصلوة والسلام بجانب
خود میخواند تا در آن تردد و اظهار تردد و نوبت موسی علیه الصلوة والسلام
از هوش نشد عارف را نیز بر شجرهٔ دل آتشی هیمایدا فروخته اغصان جد تا
و فروع امکان از سطوت آن آتش سوخته چون بمقتضای انی وجهت وجهی

در مقام او چهره روی بوی می آرد تا در تحت تصرفش در آرد بحجب کبریا
محتجب میگردد که ما للتراب ورب الارباب و چون بجهت عدم استحقاق
پای ذهول در دامن خمول در میکشند باز بساط اقتضاءش بر محبت بحضرت
خود میخواند که انا المطلوب فاطلبنی تجدنی میگوید للشیخ الرومی قدس سره

درخت و آتشی دیدم ندا آمد که جانانم — درآ میخواند آن آتش مگر موسی عمرانم
دخلت التیه بالبلوی و وقت المن والسلوی — چهل سالست چون موسی بگرد این بیابانم
بیا ای جان توئی موسی و این قالب عصای تو — چو برگیری عصا گردم چو اندازیم ثعبانم
توئی عیسی و من مرغت کم مرغی بساز از گل — چنانکه در دمی در من بپرد اوج پرانم
منم استون آن مسجد که مسند ساخت پیغمبر — چو او مسند دگر سازد ز درد هجر نالانم

اینده و لیکن تا موسی علیه الصلوة والسلام دو نوبت هوشش از وی زایل
نگشت قوت استماع انی انا الله مر او را میسر نشد کذلک تا سالک را نیز دو فنا
دست ندهد محرم اسرار توحید نگردد و آن فنا بشریت هست و دیگر فنا فی التوحید که
آنرا فناء الفنا میگویند چون این دو فنا حاصل آید نور توحید از شجره دل علم زدن
گیرد و شجره اخضر دل فدای آتش حقیقی گردد که الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا
فاذا انتم منه توقدون مکان و امکان بکلی برطرف شود و رخت هستی و اندیشه
هوا و هستی در بحر مشاهده مستغرق گردد چنانکه شیخ فریدالدین عطار قدس سره همچنان بیان نموده

تا نور آن دیدم دو کون از چشم من افتاده شد — چندان هستی تا ابد از جان من افتاده شد
روزی برون آمد طلب از فنا گشت و طلب — آن شور و شغب در انجمن افتاده شد
تا که برون شد از قدم بر کند عالم از رحم — تا آن وحدت زد علم این ما و من افتاده شد
زد آتش از برقع ناگهان یک شعله در آفاق جان — دودی و سوزی همرهان در مرد و زن افتاده شد

بروی مبارک آمد لاجرم عود بیکرانه وجود در میان نهاده گفت من تمام
بسوزم تا بر اہل حوالی من مبارک آید از ینجا بود که حسین نور الله تعالی روحه

در آن وقت میگفت الہی انیت ناسوتی فی لاہوتیتک فمحق ناسوتی علی لاہو
تیتک ان ترحم علی من سعی فی قتلی یعنی بالکلی شجره وجود انسانی را چون
عود فدای آتش عشق تو کردیم تو نیز بلطف خویش مشام ساعیان این سعادت
را که بر حوالی این آتش شده اند بطیب رحمت معطر گردان تا بر ایشان ہم مبارک آید و حقیقة
اینکه درویش شجره حسین تمام بسوخته بود لاجرم از شعله انا الحق و ذات انانیت پیدا بود
و آن دود منبعث از ظلمت قالب بود چون قالب را نیز درباخت و با آتش ابتلا پاک
بسوخت تا حجاب بکلی از جمال کمال او برداشتند و خاکستر وجودش را در آب انداختند
بر روی آب آتش پیدا شد و جلوه گری الله الله آمد تا ہمه دانند که این آتش نه آتشی
است که از آب بنشیند و این شعله ای نیست که از باد تسکین یابد این آن آتشی است
که از مقدح غیب بعالم شهود آمده است و این آن شعله است که از کانون بطون در مشعله
وجود گرفته است للمؤلف فی هذا المعنی آتشی آمد پدید و جسم و جان من بسوخت

در درون سینه ام چون عود در مجمر بسوخت
سوخت جسم و جانم الحذر ہم غدار(?) بار زیر بس
کین چه آتش بود کز وی جمله بحر و بر بسوخت
کین چه آتش بود کآمد حاصل از مقدح غیب
کین چنانی(?) عقل را در اوج فکرت پر بسوخت
اخگری می بود پنهان زیر خاشاک وجود
عاقبت یک شعله زد مجموع خشک و تر بسوخت
من ندیده بودم آنکه بنشیند علم
اشک خون آلوده بود و آتشم بستر بسوخت
خواستم آهی زنم شاید که سوزم کم شود
از زمین آتش فتاد و بر فلک اختر بسوخت
خلق گویندم مصلین(?) این رفیق
آه کین آتش هزاران واعظ و منبر بسوخت
اشارت حق تعالی در شجره موسی

آتشی پدید آورد تا موسی را بدان آتش بدام در آرد لذلک در نہال شجرۂ صنوبری
دل انسانی آتشی نہادہ اند کہ عبارت از آتش شوقست کہ بآن آتش عاشق را بدام
در می آرند خاصیت آتش موسی علیہ الصلوٰۃ والسلام آن بود کہ ہر چند قوی میشد
آن درخت سبز و تر و فرخندہ تر میگشت خاصیت آتش شوق در دل محبان اینست
کہ ہر چند قوی تر می شود طراوت و نضارت شجرۂ دل زیادہ میگردد و آنجا آتش
موسیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام مقدمہ نبوت بود اینجا آتش شوق بدرقۂ قربت آمد
آن آتش موسی را علیہ الصلوٰۃ والسلام بکلام ازلی رسانید اینجا این آتش بندہ
را بسلام لم یزلی رساند سلام قولا من رب رحیم **ذکر شمۂ از تحقیقات و**
تدقیقات درایت با درایت فاخلع نعلیک و حکمت
درین امر بدانکہ بزرگان در تفسیر این آیت دو فرقہ گشتہ اند بعضی اہل
تفسیر اند و گروہی اہل تاویل ما اولا اقوال مفسران تقریر نمائیم و بعد از آن
بلطائف و اشارات ارباب تاویل شروع کنیم **قول اول** ابن مسعود رضی اللہ
عنہ روایت کند از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود نعلین حضرت
موسیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام آنروز از پوست حمار ناپیراستہ بود و آن پوست
مناسبت بساط وادی مقدس نداشت لاجرم امر بخلع آن آمد **وجہ طلب**
اید دلیلش وقتیکہ پوست حمار در پای موسیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام لایق بساط
وادی مقدس نیست و در میقات مناجات حجاب می شود محبت دنیا حمار
الدنیا جیفۃ در دل بندہ مومن کہ وادی اقدس حضرت جلال احدیت جل
جلالہ در وقت مناجات المصلی یناجی ربہ یقین بدانکہ حجاب از آن بدتر
و ناپسندیدہ تر نیست پس بندہ را نیز کہ باخراج آن کوشد و دل را از آن پاک و مطہر

گرداند و خالص از برای محبت الهی جل و علا فارغ سازد تا بلذت خداداد
خداوندی جل و علا مستسعد گردد **قول دوم** مجاهد مفسر میگوید رحمة الله تعالی علیه
و اینقول منقولست از عکرمه رضی الله عنه که حکمت در امر بخلع نعلین آن بود که
آن زمین از حق سبحانه تعالی استدعا نموده که بشرف مساس قدوم شریفه موسی
علیه الصلوة والسلام فایز گرداند چنانکه واسطه در میان نباشد تا آن
زمین طیبه بملاقات قدوم آنحضرت پاک گردد و بیواسطه تواند بوسه بر قدم شریف آنحضرت
زند و **موعظت مستفاد** شد بر آنکه دل بنده مومن نیز چون وادی مقدس که
کلمه طیبه ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة پاکست و عشق و محبت الهی جل و علا موسی
وار در آن مقدس نزول فرمود جهدی کن تا او را از محبت دنیا و آخرت عریان
سازی و این نعلین از قدم وی بیرون اندازی تا دل بشرف مساس عشق و
محبت الهی جل و علا بیواسطه حجب نورانی و ظلمانی فایز گردد **قول سیوم**
سعید بن جبیر گوید رحمة الله تعالی که حکمت در خلع نعلین آن بود تا تواضع و احترام
زیادت گردد چنانکه در طواف کعبه شریف است برهنه پای رفتن و در نماز از
کفش بیرون کردن از برای رعایت لطف خدمت و محافظت ادب و لهذا
در حریم حرم وادی مقدس همین معنی ملاحظه فرموده امر آمد بخلع نعلین و همه دانند
که نزد پادشاهان مجازی معیوبست با کفش رفتن نزد پادشاه حقیقی جل و علا بطریق
اولی **قول چهارم** فارابی گفت رحمه الله تعالی که حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام آن کفش از برای دفع ضرر زیارت پوشیده بود خطاب آمد که ای
موسی تو دفع ضرر از کفش میدانی باندازو از سبب فانگشته سبب جو از
تا گویند آنچه تردد سبب دفع اذیه مشتمل است بود همان سبب اذیه آنحضرت شد

موعظت محققانه ای آنکه دنیا از برای دفع ضرر و جلب نفع بدست
آورده و آنرا از برای دستگیری در روز احتیاج نگاه میداری واقف
باش که قضیه منعکس خواهد گشت و آنچه سبب عزت می پنداری سبب خواری خواهد شد

چو عاجز رواری باید همی مرد	چرا افلاطون یونانی چه آن کرد
حیات خویش ممات خویش بایستی	که دنیی را بدستینه دار بسپرد
تکلف گر نباشد خویش توان بست	تعلق گر نباشد خویش توان مرد

قول پنجم آنست که عقل از برای راحت کار نه تعالی یقول الهوسی
هر که قدم در وادی طلب بنهد راحت بالکلی بباید گذاشت و محنت بالکلی اختیار باید

بهشت جنات سلطانی نخواهیم یار ان جمله	آن عمر و سیه باد و کاینجا شکر باران بود

قول ششم سفر چون قطع مسافت کند و بوطن اصلی خود مراجعت نماید کفش
بیرون کند و عصا بیندازد کما قال تعالی یقول حق در وادی طلب سرگردان
بودی و چون گوی در خم چوگان تقدیر میدویدی اکنون که بمنزل مقصود
رسیدی آلت سفر بینداز و بساط اقامت در مقام استقامت بیفکن بشارت
باید روح مدت عمر در طلب مقصود قدم از سر ساخته از خون جگر غذا ساخته در بیابان
خونخوار دنیا سرگردانی کشیده چون روح ازین سفر با خطر بمرجع و مستقر خویش
روی آرد که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک این نعلین آب و خاک که
آلت سفر و پای افزار روح می بوده بر درگاه بگذارد و از قیود مطلق گشته چنانچه
قدس سره الهمام التبریزی رحمه الله ساقیا بسر جان بگزار گفته ام

باده ده باز زبان بکنیم ازخود گفتنم	من ازین هستی خود دنیا به تنگ آمده ام
قفس جان چو غیب هم کن که نه دانم که منم	مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

یکی روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم	پیش از این قالب ویرانه چکارست مرا
نیستم زاغ و زغن طوطی شکرسخنم	ای نسیم سحری بوی وصالش بمن آر
تا من از شوق قفس را همه درهم شکنم	خاک آن روز که پرواز کنم تا بر یار
بهوای سر کویش پر و بال بزنم	قول هفتم اهل تحقیق میگویند

که اخلع نعلیک ای فرّغ قلبک عن ذکر الدارین دل از فکر دنیا و عقبی
فارغ ساز آنگاه بعشق و محبت ما پرداز سلطان العارفین گفت قدس سره
وقتی دنیا را دشمن گرفتم و حقتعالی را دوست پس دنیا را بگذاشتم و بصحبت حق
رفتم و خدا تعالی بجمله مخلوقات اختیار کردم آنگاه چندان محبت حقتعالی بر من
مستولی گردانید که وجود خود را دشمن گرفتم از حقتعالی ندا رسید که ای بایزید
چون می بینی صنع من در وجود خویش گفتم خداوندا من در میانه نیستم قدرتست
و صنع تو و فعل تو و خلق تو شیخ فریدالدین عطار فرماید قدس سره ابیات

زهی فروغ حضور و نور آن ذات	که بر هر ذره می تابد ز ذرات
ترا بر ذره ذره راه بینم	دو عالم نقش وجه الله بینم
دوی را نیست ره در حضرت تو	همه عالم توئی و قدرت تو
وجود جمله ذات حضرت تست	همه آثار صنع و قدرت تست

قول هشتم اهل محبت میگویند که نعلین عبارتست از محبت اهل و ولد و تا
این نعلین از قدم همت بیرون نکنی بمسند عزت خلوت محبت الهی جل و علا
نشینی نقلست که امام جعفر رضی الله تعالی عنه پسری بود و دختری
و دختر هفت ساله روزی پسر را در کنار گرفته بود و بوسه میداد و پسر در روی
دختر گفت بابا برادرم را دوست میداری گفت بلی دختر نعره زده بیهوش گشت

جعفر صادق رضی الله تعالی عنه سر وی در کنار گرفت تا هوشش باز آمد گفت ای
فرزند دل تنگی مکن که ترا نیز دوست می دارم باز دختر یک نعره زد و هوش از وی زایل
گشت امام متحیر ماند که اگر نعره اول از غیرت بود نعره دوم را سبب چه بود دختر
گفت ای پدر روزی از شما شنیدم که میگفتید خدای تعالی را دوست میدارم
کسیکه خدای تعالی را دوست دارد فرزند چگونه دوست دارد **رباعی** بگرفت
مرا عشق نگاری خویش خوش خوش بگفتا چو من آمدم تو پا بیرون کش
القصه چنان سوخت مرا آتش خویش کآتش همه سینه‌ام شد و سینه‌ام آتش
مارا نخواهی خلقی بعالم درکش کاندر یکدل دو دوستی نا خوش **قول نهم**
خلع نعلین عبارتست از انسلاخ از محبت روح و بدن که محبت اوندی جل و علا با محبت
غیر در دل جمع نگردد و از ینجاست که ارباب اشارت گفته اند که حب مرکبست از دو حرف
حا و با حا کنایتست از روح و با اشارت به بدن یعنی چون محبت غالب آید فی
روح گدازد و فی بدن فی جان ماند و فی تن چنان عشق ماند و بس تا عاشق با چیز
تمام گویا گردد **رباعی** این من نه منم اگر منی هست توئی
در بر همن پیرهنی هست توئی اندر غم تو مرا نه تن ماند و نه جان ور زانکه
مرا جان تنی هست توئی **قول دهم** نعلین عبارتست از فنا دنیا و اندیشه
آخرت که این هر دو قاطع طریق اهل الله است سبحانه تعالی که چون ساحت
دل بنور محبت الهی جل و علا منور گردد ظلمات اندیشه دنیا و آخرت از ریاض
باطن ارباب معرفت رخت بربندد و خس و خاشاک محدثات و سطوات آتش
عشق و شعلات نار قدم پاک بسوزد چنانکه فقیر گوید **رباعی** آتش
افروخت عشق و جسم و جانم بسوخت گفتم ای برستم تمام ز بان ...

باز گردد و تحیت تو عصا بدست آمده پس پر آمدی لاجرم دست تهی باز گردی و تو نیز
نکته ایست که چون حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام امر بخلع نعلین آمد فی الحال
هم خلع نعلین ظاهری میکند و هم نعلین باطنی تا آنگاه که در سینه حرم راز بار یافت
که هم پیدا است پیش موسی را علیه الصلوة والسلام در وادی مقدس امر بخلع
نعلین آمد که اخلع نعلیک و خواجه ما را صلی الله تعالی علیه وسلم در مقام قاب
قوسین امر بخلع نعلیک نمی آید مشغول است اگر چون سید صلوات الله تعالی
وسلامه علیه بحرم سرای قرب رسید خواست تا خلع نعلین نماید خطاب آمد که ای
محمد نعلین از پای دور مکن تا گرد نعلین ترا سرمه دیده عرش و فرش گردانیم شعر

ای دل و دیده خاک نعلین ات — رشته جان ز شرک نعلین است
شده ادیم رخم چون جگرت — تا چو نعلین زیر پای سپر
بیدلی کرد در وفای تو سود — گرچه نعلین رخ بپای تو سود
چهره ما کش که جام صفاست — گرد نعلین تو غبار زده است
چون شد سش خاک پات کحل العین — شد از آن مفتخر بدان نعلین

اینجا دقیق تفاوت میان این دو حال از آنست که حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام محب بود و حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم محبوب موسی علیه الصلوة و
السلام طالب بود و محمد صلی الله علیه وسلم مطلوب موسی علیه الصلوة والسلام
خود آمده بود و محمد را صلی الله علیه وسلم آورده بودند سبحان الذی اسری بعبده لیلا
هر که خود بیاید محجوب و مبتلا باید شد تا در خلوتخانه قرب بار یابد و هر کرا بیارند هر چه
با وی است بحرم سرای وصال راه دهند للشیخ العطار قدس سره

موسی که بسبقت آمدی خود بپا تا قدس — خود را او فکنده زان وادی

عالی ندای جاودانش عزّت پدید | کند رضای قدس نعلین شو جدا
چهل شب در آشیانهٔ خلوت چله نشین | تا محرم حریم شوی در صفت صفا
موسی بلن ترانی جاودانه ضربه خورد | احمد بیافت ما کذب القلب ما رأی
او را خدای گفت ز نعلین دور شو | وین را براق بین که فرستاد از کجا
او را بعد چهل شب پیوسته بار داد | وین را شبی ببر در خلوت گه دنی
آنرا ز طور کرد سرای حرم پدید | وین را ز عرش ساخته ایوان کبریا

منقولست که چون کلام ازلی و خطاب لم یزلی موسی علیه الصلاة والسلام
گشت و آن کلامی بود که بکلام هیچ متکلمی مانست و موسی علیه الصلاة والسلام
بواسطهٔ ضعف بشریت طاقت استماع و قوت استماع از کلام قدیم نداشت لاجرم
بمقتضای عند ظهور الحق بطل الخلق لشکر حواس استیصال یافته و قوی بشری
از کار فرو مانده زاویه نهادش را از متاع هستی متخلی گردانیدند و از لباس تفرقه
عریان ساخته بخلعت جمع متحلی ساختند بیم آن بود که از لوامع تجلیات صفاتی
ترکیبها موسی علیه الصلاة والسلام از هم فرو ریزد و ذرات وجودش پرتو
انوار شهود از روزنهٔ وجود بیرون برد ع چه عجب گر دلم از پرتو انوار شهود
ذره ذره شود از روزنه بیرون پرد ع مرغ دل منتظر اندر قفس تن تا کی بشنود
بانگ صفیری که بیرون پرد حکیم ازلی بحکمت لم یزلی دانست که درود خطاب
مستطاب طاقت موسی طاق گشته و ماه اصطبارش در محاق افتاده خواست تا
او را از مقام حیرت و دهشت باز آرد و قوای بشری و مشاعر ظاهری او را باز
یاد باز دهد با موسی علیه الصلاة والسلام خطاب فرمود که و ما تلک بیمینک
یا موسی موسی علیه الصلاة والسلام از آن مقام تنزل نمود و از استحلال سطوات

جلال الشعور خویش انتقال فرموده گفت هی عصای اتوکؤا علیها واهش بها علی غنمی
ولی فیها مآرب اخری گفت خداوندا از من سوال میفرمایی از ماهیت وحقیقت و[ماهیت]
آن عصای منست بروی تکیه میکنم و باو برگ از درخت برای گوسفندان خود میریزم
و مرا باوی حاجتهای دیگر نیز هست و چون تعداد حاجات مفصلا در آن مقام گنجایش
نداشت از تفصیل با اجمال انتقال فرمود **تنبیه** بدانکه علما را در مقام تحقیقات بسیار
و تدقیقات بیشمار هست و ارباب اشارت را نیز لطایف کثیره و معارف بشیره و از جمله
یکچندی در این رساله مبین و معین میگردد بسمع قبول اصغا نمای و بعین انصاف
منظور دار **تحقیق اول** علما میگویند روح الله تعالی ارواحهم که ورود کلام
بر سیاق اطناب بنا بر آنست لاجرم جواب موافق سوال وارد گشته و بیان این
مقدمات آنست که حق تعالی چون خواست که با کلیم خویش بصفت تکلم تجلی فرماید و در آن
مقام بسط در کلام مطلوب بود لاجرم در سوال اطناب فرموده گفت آن چه چیز است
در دست راست تو ای موسی و اگر مقصود ایجاز بودی یک کلمهٔ مایی بسنده بودی
تا گفتی آن چیست و چون موسی علیه الصلوة والسلام ایجاز در کلام مشاهده
فرمودی او نیز در جواب ایجاز رعایت نمودی تا گفتی عصا و همین مقدار در جواب
بسنده بودی بلکه چون دید که در سوال اطنابست در جواب نیز همان مرعی داشت
تا گفت هی عصای انکه از من میپرسی خدایا عصا منست که بآن تکیه میکنم و
برگ میریزم و حاجتهای دیگر نیز دارم آری چون عاشق داند که معشوق با وی
در گفت و شنید است بمخاطبات و مکالمات افزاید و با دوست گفت و شنید
محبانه در میان آرد ع همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم * همه شراب تو نوشم
چو لب فراز کنم * حرام دارم با دیگران سخن گفتن * که چو حدیث تو باشد سخن دراز کنم

هزار گونه بتکلم بهرچه که بر بنده رهی گران بسوی نشست تر کتاز کنم [margin: مقصود دیگر / تحقیق تکلم]
حکمت درین سوال چه بود جوابست که امام ابو بکر بن طاهر گفت قدس سره
انبسط الیه بالسوال لیربط قلبه بما یشده فی شهود الکبریاء یعنی در مقام انبساط
بادی از طریق سوال تلطفی مینماید تا دل وی را بگفت و شنید با حضرت خود آشنا
دهد و از آن هیبت دهشت و استیلای سطوت جلال الهیت فی الجمله باز آرد که مکاشفان
را در وقت کشف اسرار جلالی و ظهور انوار جمالی حیرتی دست می دهد که از خود بی
شعور میگردند و نزدیکست که پروانه وار بر گرد سرادقات شمع احدیت پر و بال هستی
بسوزانند و نقد وجود در پرتو انوار شهود در بازند تا محبوب باز ایشان را بلطیفه
از لطایف اصیل از آن دهشت و حیرت باز دارد نه بینی که حضرت خواجه علیه الصلوة
والسلام در انحال که تجلیات جمال و جلال فایض میگشت بیم آن بود که سیل [illegible]
در تلاطم امواج اسرار حقیقت مستغرق گردد و شجره وجود از سطوات آتش شهود
پاک فرو سوزد روی بعایشه صدیقه آوردی رضی الله عنها که کلمینی یا حمیرا قلت

ابیات

چون تجلی کرد حق بر طور دل ... ممتزج شد نور حق با نور دل
هر دو نور از یکدیگر افروختند ... غیر را بر نار غیرت سوختند
سطوت نور تجلی قاهر است ... بلکه خود مظهر و خود ظاهر است
هیچکس را طاقت آن نور نیست ... جز فنا گشتن درون دستور نیست
حق تعالی انچه با احمد نمود ... دیگری را طاقت دیدن نبود
گر ورا طاقت آن نور بود ... کلمینی یا حمیرا از چه بود

اگر کسی گوید چون مقصود از سوال باز آوردن موسی بود علیه الصلوة والسلام
از آن دهشت حکمت چه بود که در سوال تخصیص عصا فرمود و از چیز دیگر سوال نکرد

جواب از چند وجه است وجه اول آنکه حق تعالی خواست تا حقیقت عصا را
بر موسی علیه الصلوة والسلام ظاهر گرداند و منافعی که مناسب حقیقت بیان فرماید
تا اگر بعد از آن خصایص دیگر که مناسب حقیقت نباشد و خارق عادات بود آنرا
از جمله آیات باهره و معجزات قاهره شناسد و شرح آن تحقیق آنست که موسی علیه الصلوة
والسلام منافعی که از عصا بر سبیل عادت متصور است و بجهة عصا مناسبت دارد
بیان کرد مثل تکیه کردن بروی و برگ ریختن و حاجات دیگر نیز چون جامه بروی
افکندن تا سایه کند و بر گردن نهادن و ادوات بروی آویختن و چون سباع
تعرض کنند بوی دفع کردن و امثال آن همه منافعی هست که از سایر عصاها
متصور است و از خصایص که خارق عادات از آن عصا بوجود آمد خبر نداشت
مثل آنکه در شب تار روشنائی دهد و در آب کشیدن کار دلو و ریسمان کند و اگر
چاه را عمق اندک بود عصا کوتاه شود و اگر بسیار بود دراز شود و با دشمنان
محاربه کند و چون تشنه شود و بهر زمین که بر زند آب بر جوشد و هر میوه که خواهد چون
آن عصا را بر زمین فرو برد فی الحال برگ و شکوفه ظاهر کرده همان میوه بار آورده گردد
و این و امثال این چنانچه شمه از آن مرقوم رقم کلک بیان گشته پس مقصود
از سوال عصا آن بود که چون این انواع خارق عادت از آن عصا مشاهده
کند داند که آن معجزه ایست که الله تعالی از برای وی احداث فرموده و بسبب
آن از سایر عصاها ممتاز گشته وجه دوم ابن عطا میگوید قدس سره که حق
تعالی خواست تا مقدار علم موسی را علیه الصلوة والسلام بوی نماید تا داند
که علم خلایق بظواهر بیش نمیرسد و از حقایق وقوف ندارد لاجرم سوال فرمود
تا وی گفت عصاست حق تعالی فرمود بینداز ای موسی آنرا که عصاست

نزد ما حبیبی است یا موسی آنرا عصا مبین انما مظهر قدرت ما بین فاذا هی
ثعبان مبین **وجه سیوم** شیخ جنید بغدادی فرمود روح الله روحه
العزیز که حقتعالی با موسی علیه الصلوٰة والسلام این سوال و جواب در میان
آورد و بعد از آن بالقاء عصا امر فرمود تا موسی به هیچ چیزی اعتماد نکند بجز
حضرت جلال احدیت سبحانه و تعالی و به هیچ چیز آرام نگیرد مگر بحضرت او جل و علا
و تحقیق این معنی است که موسی را علیه السلام از برای خود آفریده بودم که واصطنعتک
لنفسی لاجرم بهر چه آرام میگرفت او را از و دور می افکند اول در حال رضاع بمادر
الفت گرفت از کنار مادرش دور کرده بدریا انداخت بفرعون و خانه او خوی
کرد قبطی را بدست وی هلاک کرده در بیابان مدینش سرگردان گردانید بشعیب علیه
الصلوٰة والسلام و گوسفندان مشغول شد از آنجا نیز جدایش افکند بعد از آن
بزن و فرزند در آمیخت بخطاب فاخلع نعلیک از زن و فرزندش نیز بیزار گردانید
اکنون بعصا اعتماد کرده بود آنرا نیز از وی باز ستاند و ان الق عصاک تا
بتمامی متوجه وی گردد و از غیر وی بیزار شود شعر تا در نزنی بهر چه داری آتش
هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش یکبار اگر خواهی خطی بعالم درکش کند یکدل
و دو دوستی ماند خوش **وجه چهارم** شیخ حسین منصور حلاج گفت قدس سره
که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام منافع عصا بجناب قدس خداوندی
جل و علا تعداد کرد و سکون و انتفاع خود بدان ظاهر فرمود خطاب آمد که القها
یا موسی ای الق من تمسک و سکون الیها والی منافعها بعد از آن عصا را اژدها
گردانید تا کلی از وی متوحش گشته تنفر نمود و آن انس بکلیت زایل گشت بعد از آن
که از وی بتمام منقطع گشت و آن انس وی بوحشت مبدل شد و از وی گریخت

گشت خطاب آمد که خذها ولا تخف مقصود آن بود که بوی آرام بخوبی و از منافع
وی انقطاع پذیری و یکی و دی بماری و وجه پنجم آنست که ابن عطا می گوید قدس سره
که چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام عصا را بخود اضافت کرد که هی عصای خطاب
آمد که بانداز بانداخت اژدها شد بوی نمودند که ترا ملک از کجاست و اختصاص باضافت
از چه جا اگر از آن تست از وی چرا میگریزی و اگر مخصوص نیست چرا از وی تبری نما
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام از آن اضافت پشیمان شد و از وی ترسان
گشت خطاب آمد که خذها ولا تخف ای موسی مترس که اکنون از ملکیت و اضافت
او بخود تبرا کردی از ضرر وی مصئون و محفوظ ماندی آنزمان از نزد خود گرفته بودی
اکنون از نزد ما بگیر ازینجاست که اهل اشارت میگویند تا آن عصا را از نزد شعیب
علیه الصلوٰة والسلام برداشته بود اضافت بخود میفرمود از وی هیچ معجزه پدید
نمی آمد چون بفرمان الهی جل و علا بانداخت و باز بفرمان او سبحانه و تعالی برداشت
آن همه معجزه از وی ظاهر شد آید روش تقریب آنست که بنده اعتماد بر نفس
خود دارد و حول و قوت و ضعف و قدرت همه از خود می داند و خیر و شر و نفع و ضر
بخود اضافت می کند روزی باشد که نفس را بصورت اژدهای بوی نمایند
که خواهد از وی بهزار فرسنگ بگریزد تا چون از نفس خود مایوس گردد روی
بحضرت حقتعالی نماید که دع نفسک وتعال ه دلا در بزم عشق باریان تا جان
برافشانی نه که با خود در پیچان خلوت بکنجی گر همه جانی نه توانا نه و خبر یابی که از خود بتحیر گردی
توانکه روی او بینی که از خود رو بگردانی نه تا آن نفس را باصفت بفرمان حضرت
عزت الصفات کمال آراسته گردد و بطاعت و عبادت پیراسته شود و از زیر
اسفل السافلین امارگی باعلی علیین مطمئنگی ترقی نماید و بوصول بدرجات قبول مستسعد گردد یا

ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک سوال حکمت چه بود که حقتعالی فرمود
وما تلک بیمینک و تلک موضوع برای بعید است و نفرموده و ما هذه که موضوع از بهر اشارت
قریب است و حال آنکه عصا در وقت سوال قریب بود و حاضر و نه بعید و غایب
جواب آنست والله تعالی اعلم که تا موسی علیه الصلوة والسلام داند که در حضور
خداوندی جل و علا از کل ما سوی غایب می باید بود چون خواهی که بحقتعالی نزدیکی جویی
از هر چه غیر اوست دوری اختیار میباید کرد الفرار که تو نزدیک شوی با دوست یقین
بدان که ترا از تو دور خواهد کرد جواب دیگر آنست که علماء عربیت میگویند که چون
مشار الیه را عظمت ذاتی باشد هر چند قریب باسم اشارت بعید کنایت آرند چنانکه
فرموده ذلک الکتاب لا ریب فیه و چون آن عصا را رفعت شانی بود و عظمت برتر
چنانکه ابن عباس رضی الله عنهما گفته که در وی حقتعالی هفتاد معجزه پدید آورده بود
لاجرم تعیین باسم اشارت بعید فرمود سوال حکمت چه بود که حقتعالی هفتاد معجزه
پدید آورده بود که حقتعالی فرمود بیمینک و نگفت بیسارک جواب تا دلالت کند
بر آنکه عصا در دست راست گرفتن سنت است و دیگر آنکه در دست چپ وی خاتم بود
خواست که در سوال تعیین عصا نماید تعیین یمین فرمود و دیگر آنکه در ذکر یمین لطافت است
با یمن و برکت قرین احوال آنحضرت خواهد بود اما کیفیت اشتغال عصا
بصورت اژدها و تعریف هیئت وی بروایات صحیحه و عبارات
فصیحه بزرگان در مصنفات خود چنین ایراد فرموده اند که چون حضرت فرموده
که چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بفرمان حقتعالی که فرمود القها یا موسی
پنداشت که میفرماید که این عصا را بدر انداز و نگاه دار موسی علیه الصلوة والسلام
آن عصا از دست در انداخت و پشت بیرون افکند بانگی عظیم و آوازی هولناک

از قفا بسمع موسی علیه الصلواة والسلام رسید باز پس نگاه کرد دید کان عصا
بفرمان ملک تعالی اژدهای شد چون شتری در غایت عظمت در کمال سیاهی
قد وی چون نخلی مر ورا چهار پای پدید آمده وآن دو شعبه راه دهان گشته چون
چاهی بغایت وسیع از لب زیرین وی تا زبرین هشتاد گز و دو دندان بزرگ
بالا و هفتاد و دو بر فک اسفل در غایت بزرگی هر یکی چون شمشیری و از دهان وی
آتش شعله میزد و دو چشم وی بر مثال برق میدرخشید و بر گردن وی موها
مانند گیسوی عورات از پس وی بیاویخته هر موی بر مثال نیزه هر چه رسید
آنرا منقطع ساختی و از نفس وی باد سموم میجهید چنانچه بهر چه رسیدی بسوختی اگر
بکوهی رسیدی چون ناقه بلند کوهانی بر آن کوه بر آمدی و سنگها بدهان گرفته
میخائیدی و در درون وی بر یکدیگر میخوردی و آواز بیرون می آمدی و چون
بدرختی رسیدی بیشتری از اینها بخوابش آن درخت از بیخ و بن برکندی و پاره
پاره کرده ابتلاع نمودی و زبان بر گرد دهان میگردانیدی و بر چپ و راست نگاه
میدیدی و دیگر پاکوش میلیدی و آوازی عنیف و سهمی غریب از وی ظاهر
میگشتی چون حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بر این حال مشاهده کرد
دید که عصا ثعبان گشته و چون مار پیچان شده خوف و خشیت بر موسی
علیه الصلواة والسلام مستولی گشت و راه گریز پیش گرفته فرار بر قرار اختیار
کرد افتان و خیزان از وی گریزان شد خطاب مستطاب حضرت رب الارباب
جل و علا متوجه وی گشته خواست تا او را از طریق تلوین بتازیانه تسکین بمیدان
تمکین باز آرد ندا فرمود که یا موسی باز ایست موسی علیه الصلواة والسلام از آن
بلیت باز آمده با خطاب تسلی یافته همه تن وی گوش گشته و دل از عقل فارغ

وتن از جان بیهوش شده روی بدرخت آورده وجان باستماع کلام معهود
گشته تا دوست چه می فرماید فرمان آمد که خذها ولا تخف ای موسی دعوی ملکیت
میکردی که هی عصای از ملک خود چرا میترسد و از حق خود چرا گریزد در خبرست که
چون روز قیامت گنجهائیکه دنیاداران جمع کرده باشند بصورت ماران در
نظر ایشان در آرند چنانکه آنها ماران قصد ایشان کنند گنج داران از آن ماره
گریزان شوند مار گوید که چرا میگریزید من آن مال توام که عمر بتحصیل من صرف
میکردی و بجهت من عصیان خدا تعالی می ورزیدی و خلق را بانواع می آزردی
و در مجالس و محافل بمن می نازیدی اکنون چرا از من میگریزی ای بیش رو پیش
بتحصیل مال و منال عمر شریف ضایع مکن و اعتماد بر کرم حقتعالی کن و بمال دنیا
که در حقیقت ماریست دل منه چنانکه کمال اسمعیل گفته است قطعه مال دنیا که بر تکیه
زدستی چو عصاست که اگر از دست بیندازی ثعبان گردد اهل و نااهل رها کن
چه بر تو میس روی تا رفیق دل تو موسی عمران گردد القصه چون حضرت موسی
را علیه الصلوة والسلام فرمان آمد که خذها ولا تخف بگیر این عصا و مترس دل وی
قدری بقرار باز آمد اما بمقتضای طبع بشریت هنوز میترسید تا دست در آستین پیچید و
بجانب وی دراز کرد تا بگیرد فرمان آمد که ای موسی دست برهنه کن که اگر تقدیر بلا
کرده باشم بدست در آستین پیچیدن دفع آن بلا نشود و بروایتی آمده است که حضرت
رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ارحم الله تعالی اخی موسی لما قال له خذ ولا تخف هو باخذ
در بعضی قصص آورده است که حقتعالی بموسی علیه الصلوة والسلام خطاب فرمود که ای موسی نعلین
بیرون کن چه اسپاری گفت نعلین برای آن دارم که اگر گزدم قصد من کند بنعلین بکشم و عصا برای
آن تا مار را از خود دفع کنم حقتعالی نعلین بینداز و گزدم گردانید و عصای وی را مار ساخت

تا موسی بداند که چون خدا تعالی خواهد آنچه سبب باز داشت بلاست عین بلا گرداند
و ضار و نافع حقتعالی را داند و از عصا و نعلین امید منقطع گرداند اگر کسی سوال کند
که حقتعالی را حکمت در تقلیب عصا ثعبان چه بود جواب آنست که از برای اظهار معجزه تا
بر فرعون بدان الزام حجت نماید اگر گویند که اظهار معجزه در پیش منکران بایستی
کردن در خلوتگاه طور و جلوه گاه نور ظهور این امر را فایده چه بود گوییم که حقتعالی می
دانست که موسی علیه الصلوة والسلام از آن ثعبان بخواهد ترسید و از روی بشریت ترسنده
خواهد شد نخواست که این معامله در نظر فرعونیان بروی طاری گردد اول در خلوت
او را این واقعه بنمود تا در حضور دشمن چنانکه ایشان ترسند وی نترسد و نظیر آن آنست
که حق سبحانه و تعالی چون قضا رانده بود که در گفتگوی قیامت و شفیع امت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و نیز بعلم قدیم میدانست که صولت و هیبت روز قیامت
بغایت صعبست و خلایق در مشاهده آن حال بیهوش گردند حضرت خواجه صلی الله
علیه وسلم در شب معراج بر اطباق سموات گذرانیده و درجات جنت و درکات دوزخ
و تمامی احوال قیامت بآنحضرت نمودند تا فردا که همه خلایق از هیبت و صولت
قیامت نفسی نفسی گویند چون آنحضرت دیده و گذشته باشد و بر آن خو کرده
در آن روز او چون دیگران نترسد و همه امتی امتی گوید اگر کسی پرسد که موسی
علیه الصلوة والسلام در آن روز از عصا ترسید و ابراهیم علیه الصلوة والسلام از آتش
نترسید در نتیجه حکمت بود جواب آنست والله تعالی اعلم که آن آتش افروخته فعل نمرود بود و کار بود
منسوب و پیغمبران از فعل کافران نترسند که والله یعصمک من الناس و عصا را مار گردانیدن
صنع حقتعالی است و همه انبیا از مکر الهی جل و علا ترسانند و جواب دیگر آنست
که سبب خروج حضرت آدم علیه الصلوة والسلام از بهشت مار بود

موسی نبینا علیه الصلواة والسلام چون مار دید بترسید که نباید بسبب از اژدرهیات قرب کرامت بنقید لقلنت کرچون حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بمقتضای خذها ولا تخف دست بجانب مار دراز کرده بخور زیرین وی بگرفت آن مار فی الحال بصورت اولی بازگشته همان عصا شد موسی علیه الصلواة والسلام گفت خداوندا این امر خارق چنین چرا در حضور فرعون ننمودی تا وی این معجزه بدیدی و به صدق رسالت من ایمان آوردی خطاب آمد که مقصود از نمودن معجزه اکنون آن بود که چون این واقعه در حضور فرعون روی نماید ترسی و هم و ملال معجزه برای حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بعد از آنکه باین معجزه قاهره فایز گشت با خود گفت که هر گاه از تعهد ملک قدیر جل جلاله این در گرانمایه بدست تدبیر آید و در خزینه نبوت اینچنین نقدی مخزون داشته باشد هیچ نقد دیگر محتاج نباشد خطاب آمد که ای موسی منتظر باش تا در دار القضا قضا و قدر دو گواه معتبر نباشد اثبات مدعی تحقق نپذیرد تو دعوی نبوت میکنی و خصم در انکار اصرار مینماید اگر چه دوازده شاهد عدل به منشور نبوت توقیع شهادت در دار القضا حکمت برکشیده اند اما حالی دو گواه با خود همراه بیار اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء ای موسی خزینه رسالت را میخواهی از لالی معانی مملو گردانی باری نقد این گوهر از هر آن بحر الوفر که عبارت از جیب پیرهن است گوهر عالم غیبت بیرون آر موسی علیه الصلواة والسلام دست حق پرست را بفرمان مالک بی پایان جل جلاله در عمان جیب برد و گوهر شب افروز مجلس آرای نور بخش یعنی ید بیضا را بیرون آورد منقولست که آن نور از کف کفایت موسی علیه الصلواة والسلام چنان بظهور آمده بود که بر شعاع آفتاب غالب آمد و سطوع آن نور تا بمرتبه بود که دیده را طاقت نگاه کردن در آن نور نبود و از هر انگشتی علیحده نوری

اشتغال نمود که به نور ماه و ستاره بمراتب فایق بود و ارباب اشارت در تفسیر
در معجزه و دقیقه اظهار نمایند که گویند شبانان عالم غیب ای فرعون نفس هیمایه
گمراهی گشته بیابان ضلالت اگر در ظلمت آباد جهالت راه گم کرده اینک چراغ
هدایت افروختیم و اگر ستور وار چشم داری ولیکن بصیرت نداری اینک چوبی
همراه قائد طریق ارشاد فرستادیم که ستور را نیز چوب همراه خوان آورد و سنان
اندر دنیش حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بفرعون می فرستادند بیک معجزه
عصا اکتفا فرمودند و ید بیضا با آن قرین کرده شنیده شد تا بواسطه این روایت
که یکی مظهر جلال بود و دیگری مطلع جمال بر فرعون غالب آمد تا نیز با ابلیس لعین
آن پیش آمده است که موسی را علیه الصلواة والسلام با فرعون چون ترا عصا
توحید داده اند و شناسی که چون آن عصا بر شیطان تسلط نیست غالب آید
که عیدی اقم الصلواة لدلوک الشمس الی غسق اللیل یعنی ای عصا توحید تو الشاکین
دست عمل و جیب توفیق در آر تا نور طاعت همراه تو گردانیم تا بهیبت علم و عمل بر شیطان
فرعون صفت غالب آئی و از چنگ آن ضال مضل نجات یابی سوال
ادخل یدک فی جیبک فرمود و فی کمک نگفت حکمت درین چیست جواب
جیب آمده زیرا که نقد مردان در جیب باشد آن بخیلان باشند که نقد در کیسه آستین
نهند و آنرا بهر بخل گره محکم استوار سازند اما سروران بازار اسرار نقد
آنگاه باشد در جیب باشد الموسی دست در جیب کن تا نقد غیب بینی چشم بگشا
تا نور یقین بیشک و ریب بینی جواب دیگر آنست که جیب قبا بر سینه است و
سینه گنجینه حقه دل و حقه دل محل گوهر ایمان و نور عرفان و آن نور که از مطلع
دست آنحضرت بظهور آمده بود لمعه از لوامع انوار دل بود که با آسمان حقیقت

براتب و خاشاک بشریت تافته وآن دست بر مثال شعشعهٔ مظهر آن نور با سر در
گشته القصه چون آن نور حجت و برهان همچو صبح صادق از مشرق
جیب آنحضرت طلوع نمود موسی علیه الصلوٰة والسلام را در آن نور حیرت بر حیرت
بیفزود و چون دست دیگر باره در جیب در آورد باز از نور تمکین غیب مراجعت نموده
آن دست بحالت اولی باز گشت حقتعالی خطاب فرمود که فذانک برهانان من ربک
الی فرعون وملئه انهم کانوا قوما فاسقین نقلست که چون ذات شریف و عنصر لطیف
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بمطالعهٔ آیات بینات و مشاهدهٔ معجزات
باهرات بصفت کمال و نعوت جاه و جلال آراسته و پیراسته گشت از جناب قدس
خداوندی جل و علا برسالت فرعون مامور گشت تا فرمود اذهب الی فرعون انه طغی
ای موسی برسالت بجانب فرعون رو که در طغیان و عدوان از حد در گذشته عرض
مرض کفر و عصیان و اجحقش را بسر حد هلاک رسانیده و سوارگان جهالت مرکب
ضلالت در میدان دعوی بی مغزش دوانیده کوس کفر و ضلال بر شهرستان
وبال فرو کوفته و آوازهٔ زیادت از حد و اندازه بدروازهٔ اسماع جاهلان در داده
ای موسی نیز نصیحتی از کمان موعظت بصندوق سینهٔ وی انداز باآنست که خشتی بر
ریش ناسور وی رسیده بمرهم قبول جراحتش براحت مبدل گردد و یا زخم هلاکی بر تن نا
پاک آن بیباک آمده از تخت حیات بتختهٔ ممات منتقل گردد ای موسی سالهاست که نعمت
ما میخورد و انکار الوهیت ما می کند او را از کفران باحسان خوان و از کفر بایمان دلالت
کن بگوئی که دعوی الوهیت از سر بیرون کن و کمر بندگی بر خاصرهٔ افگندگی
بسته بعبودیت اعتراف نمائی حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام عصا
برداشته از صعوبت حال و مهابت انتقال مدت هفت شبانه روز متحیر ان

مدهوش سر در پیش افگنده بایستاد که از خود بی شعور و از خلق نفور بود بعد از انقضای
مدت مذکوره ندای بسمع تفتیش رسید که اجب ربک فیما امرک یعنی فرمان پروردگار
خویش بتقدیم رسان حضرت موسی علیه الصلواة والسلام از آنجا که وفور کیاست
و کمال فراست وی بود میدانست که امر نبوت کاری خطیر است و خطری عظیم دارد
لاجرم آنچه بر خاطر عاطرش از اندیشه عاقبت کار و نوائب روزگار خطور میکرد معروض
جناب قدس گردانیده گفت الهی فرعون را لشکر بسیار و مال بیشمار و سلاح و اهبه
و خدم و حشم از حد عد بیرون است و من از اینها هیچکدام ندارم و دیگر آنکه اهل و
عیال خود بدان حال گذاشته ام و از آن هم تفرقه بر خاطر راه می یابد حقتعالی خطاب
فرمود که مجموع احتیاجات کفایت کنم و ترا از شر وی نگاه دارم فرشته القصه بشتاب
تا کودک وی را در شعب پیچیده از دریا بنظر وی رسانیده و کیفیت حال عیال در مهد
رفاهیت و عافیت معروض وی گردانیده آنگاه حضرت موسی علیه الصلواة والسلام جگر
تغیر اختیار کرده مر آن فرزند را خسته کرد و آن فرشته باتب دهان خویش آن جراحت را
براحت مبدل گردانیده آنگاه آن کودک را از نزد وی برده درکنار مادر نهاد
ملک تعالی فرشته را فرستاد تا گوسفندان وی را شبانی میکرد حضرت شعیب علیه الصلواة
والسلام از حال ایشان خبر نداشت تا گویند روزی شبانی بر ایشان گذشته
کیفیت عیال ایشان بشعیب علیه الصلواة والسلام تقریر کرد و شعیب خبر را با
مواشی و مواشی نزد خود برده و تعهد ایشان قیام مینمود تا آنوقت که حقتعالی
فرعون را هلاک گردانید و خبر بشعیب رسید عیال وی نزد وی فرستاد و گویند که
مدت مفارقت ایشان چهل سال انجامید و در بعضی قصص آورده است که حقتعالی
حورای فرستاد از حور العین تا در وقت ولادت قابلگی صفورا نمود و چون فرزند

متولد شد با لقمه بالش در آمده باندک فرصتی بزرگ گشت و متعهد مواشی با در
قبیله‌م شیو و در روایتی آنکه چون حق تعالی توجه خاطر انورش بجانب اهل و عیال
دانست امر فرمود تا موسی علیه الصلوة والسلام عصا بسنگی زد زمین تا طبقه
هفتم بشگافت و سنگ آن طبقه در نظر وی مکشوف شد سنگی دید در وی شگاف
آنزمان خداوندی جل و علا عصا بر آن سنگ زد بشگافت کرمکی دید برگی سبز
در دهان گرفته بسکه حق تعالی فرمود ای موسی در زیر زمین هفتم در دل این صخره
صما این کرمک ضعیف را ضایع و جایع نمیگذاریم مقرر است که اهل و عیال کلیم خود را
ضایع نخواهیم گذاشت خاطر مبارکش را باینمعنی تسلی تمام حاصل آمد آنگاه دیگر
حاجتی که داشت معروض جناب خداوندی گردانید جل و علا گفت رب انی قتلت
منهم نفسا فاخاف ان یقتلون واخی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی
ردءا یصدقنی انی اخاف ان یکذبون و بعد از آن انشراح صدر و فسحت
ضمیر و اتساع قلب از جناب رسالت ماب نمود که رب اشرح لی صدری و یسر لی
امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی
اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا
خطاب آمد که ای موسی آنچه درخواستی عطا فرمودیم و حاجات تو مقضی گردانیدیم
و برادرت هارون را شرف نبوت دادیم و در رتبه رسالت با تو شریک و سهیم
ساختیم و ترا از بهر رسالت اختیار کرده ایم و بحلیه اصطناع خویش مشرف ساخته
مقرر است که در حیطه حفظ و حمایت و کنف لطف و رعایت از گزند دشمنان نگاه داشته
و اعلام فتح و ظفر بنام عالی و اجسام تو برافراشته بدر و مطالبت پیام
از مهالک و جنگ هر موذی و هالک برهانیم خاطر جمع دار و همت بر تخلیص

بنی اسرائیل گما رو بعد از آنکه نعمت نبوت و رسالت و عطیهٔ توحید و شریعت و موهبت معجزه
و کرامت نسبت بحضرت کلیم علیه الصلوٰة والسلام صورت تتمیم یافت بار دیگر وحی الهی
جل و علا نازل شد که اذهب انت واخوک بآیاتی ولا تنیا فی ذکری ای موسی با هارون
برو و معجزات را با خود ببر و فتور و تقصیر را در رسالت راه مدهید اذهبا الی فرعون انه طغی
بعد از آنکه موسی را علیه الصلوٰة والسلام برسالت موید گردانید بهارون علیه الصلوٰة
والسلام وحی رسانید تا باستقبال موسی علیه الصلوٰة والسلام بیرون خرامید انگاه
هر دو را دیگر بار مخاطب گردانید فرمود فقولا له قولا لینا بهر دو شنید که پیش فرعون روید
و رسالت خود را اظهار کنید و بقول لین و کلام سهل پیش بجا آرید و آنچه توانید
در تخلیص بنی اسرائیل سعی بلیغ مبذول دارید تا دست تسلط از ایشان کوتاه گردانید و
از سلوک مسالک ظلم متقاعد گردد و همچنین صراط مستقیم و دین قویم بر وی عرض
کنید و باظهار لوازم وعده و وعید قیام نمائید اگر متابع شود والسلام علی من اتبع
الهدی و اگر از طریق رشاد انحراف نموده از انقیاد احکام ما استبعاد نماید ان
العذاب علی من کذب و تولی و باز توجه خطاب بموسی علیه الصلوٰة والسلام نموده
باستماع مخاطبش مستعد گردانید و گفت ای موسی ترا امتیازی داده ام که هیچ یک را
از خلق با تو درین دولت شارک نگردانیده ام و آن اینست که من با تو بی واسطه سخن
گفتم و ترا نزد من منزلتی است که هیچکس را از آن منزلت نیست اکنون برو و برسالت
من و بدانکه من با تو ام می شنوم و می بینم و بقوت و نصرت اعانت تو میکنم و ترا
بکسی میفرستم ضعیفی از ضعفاء خلائق که کفران نعمت من میورزد و از کید و مکر من
با غفلت و از عبادت من غافل و بتمتعات دنیویه و زخرفات شهوانیه مغرور
و بجحود حق و انکار ربوبیت من مصر و من سوگند یاد میکنم بعزت و جلال خویش

که اگر نه سبقت رحمت بر غضب بودی و نه حکم ازلی چنین نافذ گشتی که تا الزام حجت نمائیم
بعذاب معذب نگردانیم او را ببطش جباری میگرفتیم تا اگر آسمان را اجازت دادمی
او را سنگسار کردی و اگر زمین را اذن فرمودمی مر ورا ابتلاع نمودی اگر کوه ها را
اجازت دادمی مر ورا پاره پاره گردانیدی و اگر دریا ها را اشارت نمودمی مر ورا
غرق کردی و لیکن حلم و استغنا از جمله صفات ذاتی و اخلاق خداوندی جل و علا
و بمقتضای حلم و رافت درین مدت کفران نعمت ورزیده بسطوت قهاری گرفتار نگشته
اکنون برو و او را به توحید و عبادت دلالت کن و از نقمت و عقوبت بس تحذیر نما
و لیکن سخن با وی بلینت گوی و از خشونت محترز باش تا شاید که خاطرش بدین
توحید مائل گردد و از دین باطل انحراف نماید که چون با متکبران غلظت کنی تکبر و
جهل فزایند و از قبول حق تمرد و استنکاف نمایند و بدانکه علما را در تاویل قولا
لینا اقاویل بسیار است قولی آنست که مر او را بعزت و حرمت یاد کنید و بنام
مخوانید ملک و پادشاه گوئید و قولی آنست که بکنیت خوانید یعنی ابو العباس گوئید
و قولی آنست که تبلیغ رسالت بقول حسن و عبارت لذیذ نمائید چنانکه بخاطرش قرار
گیرد مثلا گوئید که پروردگار تو ترا میخواند اجابت کن و وی واسع المغفرة است و لیکن
[illegible] آنست که ترا مدت چهار صد سال مهلت داد تا درین مدت دعوی [illegible]
کردی و از خدمت و عبادت وی استنکاف نمودی و با این گستاخی و بی ادبی نعمتها را
خویش از تو باز نداشت باران از آسمان بارانید و گیاه از زمین رویانید و در مدت
بصحت و عافیت قرین گردانید و از پیری و فقیری و بیماری و ناداری مصئون و
محفوظ داشت و قولی آنست که بجمعیت و حظ خویش مبتلا گردانید و نعمتها که مر ترا
عطا فرموده بست استرداد نماید و لیکن بحلم عظیم و کرم جسیم با تو رفق ورزیده و [illegible]

وحبطش و سخط خود مبتلا نگردانید و قول دیگر آنست که قول لیّن آن بود که حق تعالی
بموسی علیه الصلوٰة والسلام تعلیم فرمود که ای موسی مر او را بگوی که ای فرعون چهارصد
سال از عمر خویش منقضی گردانیدی و در چهارصد سال بقول منکر انا ربکم الاعلی
خلق را بجود میخواندی و هیچ جباری و متکبری را پیش از تو این جرأت و گستاخی
نبود که باین نوع کلام التکلم تواند نمود و اکنون از عمر تو چهار و بیست باقی مانده
و تو زندگانی و طول حیات دوست میداری و معاشرت بالنسوان و جواری
حسان مستحسن میشماری اگر یکبار آنکه چهارصد سال انا ربکم الاعلی گفتی اگر یکبار
انت ربی الاعلی گوئی کفر چهارصد سال ترا بیامرزم و اینقول ناپسندیده از تو
درگذرانم و باز ترا از سر نوجوان گردانم و ضعف ترا بقوت مبدل کنم و ترا در
پانزده ساله گردانم و عمر تو بهزار سال رسانم و هر کجا در روی زمین گنجینه است بر تو
ظاهر گردانم و ترا بادشاه مشرق و مغرب سازم و از همه بهتر آنکه این نعمت دنیا
بالنعمت آخرت موصول گردانم ای درویش کافر متمردی که چهارصد سال دعوی
ربوبیت کرده هست با وی این نوع تلطف اظهار میکنند و چهارصد ساله دعوی
انا ربکم الاعلی او را یکبار انت ربی الاعلی صلح مینماید بندگانیکه مدت هفتاد
سال در سجود بکرات و مرات سبحان ربی الاعلی گفته باشند اگر با ایشان اظهار لطف و
کرم نماید چه عجیب از ینجاست که امام قشیری قدس سره در تفسیر لطائف الاشارات خویش
میگوید که هذا رفقه بمن جحده فکیف رفقه بمن حمده هذا رفقه مع الکفار فکیف رفقه مع الابرار
شیخ یحیی بن معاذ رازی گفت روح الله تعالی روحه الهی هذا رفقک بمن یقول انا ربکم الاعلی
فکیف رفقک بمن یسجد لک الدهر و قال سبحان ربی الاعلی هذا رفقک بمن ادعی الربوبیة
فکیف رفقک بمن یدعی العبودیة هذا رفقک بمن [illegible] فکیف رفقک بمن [illegible]

عادی فیناک هذا رفقا سایع الاعداء فکیف رفقاک مع الاولیاء هذا رفقائک
تمرد علیک فکیف رفقک بمن تضرع بین یدیک شیخ نهرجوری می گوید
نصر الله تعالی بحضرت حق فرمود که ای موسی فرعون در ابتدا حال با تو احسان کرد
و تو هیچ وجه مکافات او نکردی اکنون میخواهم که از برای تو مکافات آن احسان
دهی نمایم لاجرم بادی باین لطف سخن میگوییم نکته ای درویش کافری نسبت به
از بندگان حضرت او احسانی کرده است بجهت آن احسان مکافات آن کافر میکند
اگر بنده مومن بمقتضای فرمان و احسنوا ان الله یحب المحسنین برای
خداوند خویش جل و علا احسانی نموده باشد در قیامت در برابر آن بمقتضای
هل جزاء الاحسان الا الاحسان مکافات آن از حق تعالی احسانها بیند عجیب

بیان سخن مشتمل بر اشارات لطیفه بعبارات شریفه

ای درویش خطاب از جناب اقدس خداوندی جل و علا به پیغمبر متوجه گشت اول
نوح را علیه الصلوة والسلام خطاب آمد که انذر قومک یا موسی و هارون را خطاب
آمد علیهما الصلوة والسلام قولا له قولا لینا حضرت محمد مصطفی را صلی الله تعالی
علیه وسلم خطاب آمد و اغلظ علیهم این تفاوت از کجا پیدا شد که یکی را میگوید قوم را
بیم کن و از عذاب ما بترسان و دیگری را میگوید که درشتی مکن و سخن لینت گوی
و سوم را میگوید علیه الصلوة والسلام که بر قوم خویش درشتی و غلظت نمای
بدانکه در تحقیق این معنی ارباب اشارت چنین گفته اند که قوم نوح را علیه الصلوة والسلام
اشجار [illegible] بیداد و شکوفه توحید ظاهر نمیکرد و گل توکل در بوستان
ایمان ایشان نشکفت و برگ مودت بر درخت محبت نرست ابر عنایت باران
هدایت [illegible] اعمار و مزارع روزگار ایشان نمی بارید سموم استغنا [illegible]

وصول بمرام ولیت قبول پیغام از عروق اشجار جبلت ایشان بتمام ببرید
برد و صرصر قهر شاخهای امید ایشان در هم شکست کما قال تعالی بقول ای نوح
درختی را که نضارت ذاتی و طراوت جبلی از وی بتمام منسلخ گشته و اوراق لطافت
شجره مانده و فی النضارت بیوه لاجرم هر درختی که چنین بر گردد لایق اره گردد
ای نوح تبران اندر قوم خود را در دست رسالت گرفته بقوت بازوی صلابت
و به بازوی مهابت این اشجار بی اثمار را از پای درآر که رب لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا باز حضرت موسی علیه الصلوة والسلام سرمست باده عشق
بود و مخمور شراب شوق شراب عتاب از قدح لن ترانی نوش کرده در کوه اسرار
اسرار جلوه گاه خر موسی صعقا بیهوش گشته چون بهوش باز آمد و جام خمار از
فلما افاق را در حلق تبت الیک ریخته عصای احتساب در دست گرفته روی بدر
فرعون نهاده تا دمار از نهاد وی برآرد و این خبیث خسیس پر تلبیس چه قدرت
و یارای آنکه بر منبر دعوی خطبه انا ربکم الاعلی خواند و این پلید و خس ناکس چه
شوکت آنکه بر کرسی جهالت سخن ما علمت لکم من اله غیری بر زبان راند چون موسی
علیه الصلوة والسلام در میدان صلابت بمهابت قدم میزد و تیغ سیاست
از لبه نهان غفلت تیز میکرد لاجرم خطاب آمد که فقولا له قولا لینا اما چون طاهر
نامه محمدی و توقیع منشور احمدی را صلی الله علیه وسلم دبیر تقدیر با مداد
لطف و تیسیر نوشته بود و طینت با سکینت او را مهندس صنع آب جود
و کرم سرشته نساجان فضل در کارخانه عنایت حلهٔ کرامت بنام او بافته بودند
صاحب جمالان حور عین نوچین از سر آستین تمکین می بافته خلعتهای انا
ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا منشور دولت او را بر منبر سعادت با این عبارت

خوانده بود که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین ولیکن اهل عهدا وهمه بیماران کفر
ومعلولان نفاق بودند وحرارت شرکت جگر ایشانرا تباه کرده بود ودود نفاق چهرهٔ
روزگار ایشانرا سیاه گردانیده اطبا گویند حرارت جگر را سرکه مفید باشد ونهاد محمدی
صلی الله تعالی علیه وسلم عسلی بود که زنبوران عنایت در شهد خانهٔ فضل ترتیب
کرده بود حکیم لم یزل جل وعلا بحکمت ازلی دانست که اگر آنحضرت علیه الصلوة والسلام
بقوم همه عسل لطف دادی حرارت جگرهای ایشانرا زیان داشتی فرمود که واغلظ علیهم
یعنی مقدار سرکه اقتلوا المشرکین را با عسل وما ارسلناک الا رحمة للعالمین خلط کن این
سکنجبین عسلی را باین بیماران بیمارستان کفران ده تا صحیح المزاج گردند
وبسیار چیزها که تو نیاوان بپسند لطیفهٔ دیگر بشنو فقولا له قولا لینا ای موسی
بر فرعون غلظت مکن بدان منگر که او کیست وتو کیستی بدان نگر که من خداوند کریم
واو بنده لئیم وتو پیغمبر حلیم از کریمان بسوی لئیمان پیغام درشت نبرند بگوی ای سلطان
جهان چهارصد سال در بدبهٔ سلطنت وچهارصد عالم در داوری وبر منشور لله الواحد القهار
طغرای انا ربکم الاعلی کشیدی اکنون همین مقدار کن که انا را با انت بدل کن
تا چهارصد سال دیگرت در دولت وکامرانی عمر دهم وملک دنیا با مملکت عقبی
منضم گردانم ای عجب کریمی بر رسول که بدر خانهٔ فرعون می فرستد میگوید که
برفق ومدارا با وی سخن گوئی امید چنانست که چون رسول ملک الموت را
علیه الصلوة والسلام بجانب مومنان فرستد که مدت عمر در وحدانیت و
گذرانیده اند برفق ولینش وصیت فرماید تا با بنده برفق معاملت
نموده از خشونت وغلظت احتراز نماید لطیفهٔ دیگر ای موسی با فرعون
سخن برفق گوی که او با آتش قطیعت ما سوخته است

دل بریان سوخته را مرهم نهند آتش درزنند شهید چون طبیبی بر سر بالین بیماری آید
و نبض وی ببیند و حرارت غریزی وی را ضعیف یابد داند که کار وی از معالجه درگذشته
هست تخم اجل بر اغصان امل نزدیک رسیده و طغرا کش تقدیر خط امحا بر لوح حیات
بر کشیده روی به بیمارداران آرد و گوید که بیمار شما هر چه میطلبد بوی دهید و او را نه
پرهیز باید و اختیار نجوید مدارید و همان تصور کنند که طبیب با وی رفق میکند نی آن رفق
نیست بلکه قطع امید است الموسی عالم السر و الخفیات منهم شنیده ولیکن فرعون را دیده هم
و مزاج بی علاج او را دانسته ام و جبلت وی حرارت غریزی التصدیق و التسلیم نشسته
قوای باطنیه او طعام پیغام ما را هضم نتوانند کرد قوت جاذبه وی بزبان آمده سخن حق
را جذب نمیکند قوت ماسکه وی قصور کرده حرمت نام ما را نگاه نمیدارد و قوت هاضمه نقصان
پذیرفته در آیات ما تصرف نمیکند قوت دافعه وی را قوی ساخته اند نقل با نقل کفر را از زاد و
بهاد دفع میکند با وی رفق کن که هلاک وی نزدیک رسیده است این نه از عزت اوست
بلکه نشان خواری اوست رجعنا الی القصه چون امر پروردگار جل جلاله بتوجه
حضرت موسی و هارون شد علیهما الصلوة والسلام که بجانب فرعون روند بخاطر مبارک
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام خطور کرد که آیا دو نفر با فرعون و لشکر بسیار وی چگونه
سخن گوییم و با ایشان بکجا بر آییم عالم السر و الخفیات جل جلاله خطره قلب موسی علیه الصلوة
والسلام دانسته خطاب فرمود که ای موسی شما دو نفر تنها نیستید بلکه شما دو لشکر
عظیم از لشکرهای من لا تخافا اننی معکما اسمع و اری لشکری که حمایت چون من
سلطانی باشد هرگز مغلوب نگردد گروهی را که چون نصرت من برهان بود هرگز
منکوب نشود لطیفست که چون آن دو پیغمبر برگزیده و آن دو نور دیده علیهما الصلوة
والسلام تعجب کردند که شنیده که او را جامه سلاحی و مرکبی نی و لشکر و مدد عدد نی

ای خطاب آمد که ای [موسی] توانده در عرض معارضه چنین گفته علینا با فرعون نی
جبرئیل در بهشت رو و بچشم اعتبار ببین که کدام جامه از جامها نیکوتر و کدام سلاح
برّان‌تر و کدام مرکب روان‌تر و کدام لشکر قوی‌تر جبرئیل علیه الصلوة والسلام
بفرمان ملک جلیل جل جلاله به بهشت رفته تأمل کرد و باز آمد گفت الهی هیچ لباسی
نیکوتر از عافیت نیافتم و هیچ سلاحی برّان‌تر از حجت ندیدم و هیچ مرکبی روان‌تر
از توفیق مشاهده نکردم و هیچ لشکری قوی‌تر از نصرت ندانستم خطاب آمد که ای
ملک من همهٔ اینها را بموسی علیه الصلوة والسلام مسلّم داشتم ملک گفتند الهی
میتواند بود که با فرعون در معرض معارضه درآید موسی و بدین آلت لشکر میخواهد
لشکر بسیار دارم ولیکن فرعون بمال و منال و لشکر مغرور گشته میخواهم که
آن همه اسباب غرور و پندار او را بدو بنده ضعیف بیکس ضعیف منظر بنصرت و توفیق
خود بر همه زنم و او را از تخت عزت و کامرانی بر خاک ذلت و پریشانی افکنم
نقلست که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بفرمان ملک تعالی از وادی
ایمن متوجه مصر گشت چون بساحل نیل رسید وحی آمد بحضرت هارون علیه الصلوة
والسلام که ای هارون برادرت موسی علیه الصلوة والسلام می‌آید حلهٔ نبوت
پوشیده و تاج رسالت بر فرق جلالت نهاده کمر عصمت بر میان همت بسته و از
بیم ذلت و توهم زلت رسته و قرب مولی تعالی یافته و با حق تعالی پیوسته بسلامت
شتافته و بانواع کرامات و مقامات فایز گشته و حجت قوی چون عصا و ید بیضا
بدست آورده لباس عافیت پوشیده بر مرکب توفیق نشسته و سپاه نصرت و لشکر
باوی همراه گشته جبرئیل بر یمین و میکائیل بر یسار علیهما الصلوة والسلام همراه
موافقت نموده ای هارون برخیز و باستقبال وی مبادرت نمای و امر امتثال

امتثال فرمان بر میان جان بسته با وی در تبلیغ رسالت مشارک باشد پس
هارون علیه الصلوة والسلام بارشاد عالم غیب باستقبال کلیم علیه الصلوة والسلام
بی توقف بیرون آمده در ساحل رود نیل با یکدیگر ملاقات نموده چشم فراق دیده
را سرمه وصال در کشیدند و دل محنت رسیده را بملاقات یکدیگر تسلیه و تخلیه دادند و
بعد از تحقیق احوال و تجسس آمال باطاعت فرمان مالک متعال جل جلاله دست
یکدیگر گرفته بنیروی قوت بازوی سنشد عضدک باخیک متوجه فرعون گشتند و طریق
مواصلت این دو برادر علیهما الصلوة والسلام برین طریق در اکثر نسخ مذکور است
و روایت دیگر نیز در روضة الصفا آورده است که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
بعد از قطع منازل و طی مراحل بمصر رسید در شبانگاه بر سبیل اختفا بمنزل مادر خود نزول
فرموده والده اش بنا بر طول مدت مفارقت موسی را نشناخته از احوال او استفسار
نمود حضرت موسی علیه الصلوة والسلام جواب داد که مردی غریبم و از راه دور آمده
ام و امشب درین بقعه مهمانم و تفقد مهمان بر ذمه ارباب فضل و احسان از قبیل
واجبات و از جمله مفترضات است و مادر موسی وظایف مهمان نوازی بجا آورده هارون
را علیه الصلوة والسلام بمجالست و مکالمت او باز داشت و در اثنای حکایت هارون
موسی را علیه الصلوة والسلام بشناخت و مادر را از حال برادر اعلام نموده و بعد
از آنکه مدتی از مفارقت موسی علیه الصلوة والسلام محزون بودند بمطالعه
دیدار جانفزایش خرمی مستبشر نمودند و بمشاهده لقای خجسته اش ابتهاج و عشرت
افزودند موسی علیه الصلوة والسلام همان شب دعوی نبوت و احکام رسالت
بیان او با اهل بیت عرض کرد و برادر را بفوز رتبه نبوت و ارتقا بدرجه رسالت بشارت
داد و با تنجاعت بیم دعوت او را بسمع رضا اصغا نمودند و بمتابعت و اقتدای او

بشرف اهتدا مشرف گشتند ذکر آمدن حضرت موسی و
هارون علیهما الصلواة والسلام نزد فرعون و دعوت
فرمودن مر او را و اصرار نمودن بر جحود و انکار راویان اخبار

و ناقلان آثار چنین روایت کرده اند که چون حضرت موسی و هارون علیهما الصلوة
والسلام با یکدیگر ملاقات نمودند و فرمان الهی جل جلاله به تبلیغ رسالت داشتند
بروایت اولی از کنار رود نیل پیش از آنکه شبانه آیند و از شفقت راه به [illegible]
بخیمه گاه فرعون شتافتند و بروایت ثانیه بعد از سته روز که موسی علیه الصلوة والسلام
از مشقت اسفار و کلفت اخطار آسودگی یافت صباح روز چهارم پیش از آنکه سلطان
آفتاب بر چهار بالش فلک نشیند و تیر شعاع بر کمان اصطناع نهد آفتاب نبوت
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بر کاخ قصر فرعون افتاد منقولست که
فرعون منزلیکه در وی سکنی نمودی بر گرد خود هفتاد باره داشت و در میان هر دو
باره صحرائی بود بس وسیع و هر صحرا از آن بانواع اشجار و انهار آراسته و بقصور [illegible]
پیراسته و هفتاد هزار مرد مقاتل در هر صحرائی از آن صحاری بسر میبردند و بگرد منزل
فرعون گرد آنجا بیوت آب و درختان بسیار بودند و سباع ضاره و شیران درنده در آن بیشه
مسکن داشتند و از قصر تا بیرون ده داشت که مردم از آن راه بدروازه تا شهر می آمدند
و اگر کسی از جاده مستقیم انحراف نمودی بچنگال شیران پیل صولت گرفتار آمدی و
چون حضرت موسی و هارون علیهما الصلوة والسلام بسوی نخستین دروازه اولین
رسیدند در را بسته یافتند موسی علیه الصلوة والسلام عصا بر دروازه زد فی الحال
مفتوح گشت و با سایر دروازه ها همین عمل نمود و چون بدرختستان رسیدند که بیشه
شیران بود مجموع از دواب از هیبت آواز موسی علیه الصلوة والسلام منهزم

شده هر یک بطرفی گریختند و حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بدر قصر فرعون
رسید و عصا اقامت بر زمین نگذاشتند و مدتی هیچکس از خوف آن ظالم خبر ایشان
بفرعون نتوانست رسانید روایتی است که مدت نه روز قطع مسافت کردند تا از سور
اولین بدر قصر فرعون رسیدند و ابن منبه میگوید رضی الله عنه که موسی و هارون
چهارم ذی الحجه بود که بباب القصر آمدند و تا بروز نحر خبر ایشان بفرعون نرسید و محمد
بن اسحق میگوید رحمه الله تعالی که حضرت موسی و هارون علیهما الصلوٰة والسلام
مدت دو سال بر در قصر فرعون اقامت نمودند که هیچکس را جرأت آن نبود که شمه
از حال ایشان بفرعون رساند تا آخر الامر شخصی که در مجلس فرعون مسخرگی میکرد بر
ایشان گذر کرده از ایشان پرسید که هیچ میدانید که اینجه مقام است و شما بجهت
چه مهم اینجا آمده اید گفتند آری که این در قصر فرعون است که او و متابعانش بلکه
مجموع خلق بندگان خداوند زمین و آسمان اند و ما فرستادگان خداوند عالمیم جل
جلاله و عم نواله بجانب فرعون مسخره بمجلس فرعون در آمده گفت که ایا ملک امروز امر
غریب مشاهده کرده ام که هیبت شیران در دم خوار فراموش کرده ام فرعون از کیفیت
حال استفسار نمود این مسخره گفت که بدر قصر تو دو کس دیدم که شیران از مهابت
ایشان بسان روباه از شیران بحوه گیران گشته اند و غالب است که شیران را سحر
کرده اند تا با ایشان تعرض نرسانند و چون با ایشان حکایت کردم سخنی عظیم
شنیدم گفتن او در خدمت تو عرض جرأت بی ادبیست فرعون پرسید که چه میگفتند
مسخره جواب داد که ایشان گمان می برند که غیر از تو خدایست که آفریننده زمین
و آسمانهاست و پروردگار عالمیانست از استماع این سخن غضب بر فرعون مستولی
گشته فرمان داد که موسی و هارون را بتعجیل حاضر گردانند در مجلس او با مان عظمها

حاضر بودند و خلقی کثیر بتماشا مجتمع گشته چون نظر حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام بفرعون افتاد این دعا بزرگوار بر زبان مبارک
جاری گردانید لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم
وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین اللهم انی اسئلک وادرأ بک فی نحره
واعوذ بک من شره واستعینک علیه فاکفنیه بما شئت وکیف شئت فی الحال
حق تعالی دل مبارکش را قوی گردانید خوف و خشیت را بامن و طمانیت بدل
گردانید و هر بنده که این دعا در وقت خوف و خشیت بر زبان راند از شر آنکه
می ترسد امان یابد کذا فی العرائس للامام الثعلبی رحمه الله تعالی آنگاه فرعون
از موسی علیه الصلوٰة والسلام پرسید که کیستی گفت انا رسول رب العالمین جل
جلاله فرعون در صورت وی تامل نمود و او را باز شناخت گفت الم نربک
فینا ولیدا تو نه آنی که در میان ما کودک بودی و بتربیت ما بزرگ گشتی ولبثت
فینا من عمرک سنین و عاقبت الامر کردی آنچه کردی یعنی شخصی را از مردم ما بقتل رسانیدی
وکافر نعمتی نمودی وفعلت فعلتک التی فعلت وانت من الکافرین ای لنعمتی حضرت
موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام فعلتها اذا وانا من الضالین من نشستی زدم
آن شخص را و ندانستم که وی هلاک خواهد شد و باین تقدیر قصاص لازم نمی آید ففررت
منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین یعنی چون مرا بواسطه عداوت
اصلی یکی نسبت بقصد من مصروف بود از آن هم خائف بوده بمقتضای الفرار مما لا یطاق
من سنن المرسلین فرار بر قرار اختیار کردم و از دیار شما رحلت گزیدم و مشقت
سفر و تعب و خوف و خطر بسیار دیدم تا باری تعالی از خطای من تجاوز نموده

بمرتبه رفیعه نبوّت هم سرفراز گردانیده و اکنون بدعوت بنزد تو فرستاده و برادرم هارون
را درین امر شریک و سهیم من گردانیده گفت این رسالت از کجا آورده حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام گفت از نزد رب العالمین جل جلاله فرعون گفت و ما رب العالمین
بگو از من رب العالمین کیست قال رب السموات والارض و ما بینهما ان کنتم موقنین گفت
رب العالمین پروردگار آسمان و زمین است و آنچه ما بین آنهاست از ماه و آفتاب و ستارگان
و میغ و باران و جماد و حیوان و هر چه اسم موجودی بروی اطلاق توان کرد و همه مخلوق
و مصنوع اوست سبحانه و تعالی قال لمن حوله الا تستمعون فرعون روی بحاضران
آورده گفت هیچ می شنوید که این شخص چه میگوید استبعاد نموده که من از حقیقت رب العالمین
سوال میکنم وی از افعال او جواب میگوید حضرت موسی گفت علیه الصلوة والسلام
ربکم و رب اباءکم الاولین یعنی رب العالمین پروردگار شماست و پروردگار پدران
شما اگر کسی گوید که چون اسناد ربوبیت آسمان و زمین و ما بین آنها کرد چه حاجت بود با
آنکه باز اسناد ربوبیتش بمخاطبان و آبای ایشان کند جواب آنست که معتقدان لعین آن بود
که آسمان و زمین محتاج نیستند بموثر و از جمله واجبات اند و همه افلاک متحرک بالذات
چنانچه مذهب دهریه است لاجرم از آن عدول نموده تشبث بدلیلی کرد که در وی این توهم
نتوان برد و وضوح آن مر عقلا را ظاهر و آبین باشد آنگاه فرعون گفت ان
رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون این رسولیکه از برای شما فرستاده اند دیوانه است
من او را از چیزی می پرسم و او از چیز دیگر جواب من میگوید و او را رسول خوانده بر سبیل
سخریت نه بر سبیل اعتقاد بعد از آن حضرت موسی علیه الصلوة والسلام فرمود
رب المشرق والمغرب و ما بینهما ان کنتم تعقلون یعنی می بینید که هر روز علی الصباح
این قندیل زرین آفتاب جهان تاب برین محراب فلک فیروزه هر روزه از

بروز علیحده از روزنهای صد و هشتادگانه مشرق چگونه بر میفروزد و هر شام در زاویه
از زوایای مغرب آسمان نیلگون چون عشق در سینه عاشقان محزون چگونه
مخزون میگرداند و استظهار امور بدین دستور مقرر و معین میسازد اگر عقلی دارید
بدانید که سوال از حقیقت ذات جوابی نگیرد ندارد بغیر از ذکر افعال و صفات فرعون
چون با حجت موسی علیه الصلوة والسلام مقاومت نتوانست نمود از محاجه بمجادله
عدول کرده گفت لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین ای موسی اگر غیر مرا
بعبادت مخصوص گردانی و بخدمت دیگری قیام نمائی ترا محبوس سازم و از نیل
خلاص و نجات مایوس گردانم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام فرمود که چگونه
ترا برمن تسلط میسر گردد که حضرت کبریا سبحانی با من سلطانی همراه کرده و برهانی بمن
سپرده اگر اعتراف بنبوت من موقوفست باظهار این برهان تا آنرا از مکمن بطون بمنصه
ظهور آرم قال اولو جئتک بشیء مبین فرعون گفت فات به ان کنت من الصادقین آنچه
مدعای تست بظهور آر تا دلیل صدق تو باشد فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین
پس موسی علیه الصلوة والسلام عصای خود را در آن معرکه بینداخت فی الحال ثعبان
عظیم و اژدهای جسیم شد و آتش از دهان او شعله زدن گرفت و دود از بینی او متصاعد
گشت و چشمان او چون دو مشعل افروخته منظور نظارگیان می آمد و از دندانهای
او که بهم میسائید آوازی مهیب بگوش خلایق میرسید و وی بلسان فصیح در
غریدن آمد هر چه گذشت درهم شکست و در هر چه نفس رسید بسوخت و مردم از هیبت و
مهابت وی بر زبر یکدیگر افتادند و وی را اژدها نام نهادند وهب بن منبه گوید رحمه الله
که در آن اژدحام بیست و پنج هزار کس از پای در آمده ناچیز گشتند و بروایتی چهل هزار کس
راه عدم اختیار کردند آنگاه روی بقصر فرعون آورد دهان باز کرده چنانکه لب

لب زیرین وی بزمین آمده و لب زبرینش بر کنگره قصر فرعون رسیده
و قصد کرد تا فرعون را با تخت وی فرو برد فرعون که آن صورت غریب و هیبت
مهیب مشاهده نمود از تخت افتاد و دستار از سر وی بر زمین فتاد علتی که بر سر وی
پوشیده بود ظاهر گشت و دیگر همچنین عیب لنگی وی پدید آمد و مرورا اطلاق شکم
دست داد که در آن یک شبانه روز طبیعتش نود و چهل نوبت اجابت کرد و
بیشتر در هر چهل روز یک نوبت بمستراح تردد مینمود نقلست که فرعون از صعوبت
آن حالت دست در قوایم سریر زده فریاد الامان برآورده و از حضرت موسی
علیه الصلواة والسلام رفع آن بلیه را مسالت نمود مشروط بآنکه شریعت او را
متابعت کرده دست تطاول از بنی اسرائیل کوتاه کند حضرت موسی علیه الصلواة
والسلام بفرمان خداوندی جل و علا بدست مبارک لب زیرین آن اژدها
بگرفت و آن اژدها بحالت اولی باز آمده همان عصا شد که بود و بعد از آنکه
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام فرمود که بر ثبوت نبوت خویش حجت دیگر
هم دارم فرعون گفت کدام است موسی علیه الصلواة والسلام دست در
جیب کرده بیرون آورد چنان روشن و نورانی بود که از شعاع آن چشمها خیره
میگشت و بر آفتاب بمراتب سبقت میجست از سطوت و لمعان وی حاضران همه
بروی در افتادند که طاقت مشاهده ید بیضا نداشتند باز از حضرت موسی
علیه الصلواة والسلام امان طلبیده زبان سوال باخفاء آن بگشادند ع عجب مدار که
کوته نظر ندید جمالش که چشم مرغ شب انوار آفتاب نبیند لیک ملک الیقین یافت باسلام
آمد شد که هیچ دیده چنان سلطنت بخواب نه بیند و چون آفتاب ید بیضا بمغرب جیب افول
پذیرفت و آن نور شعار از سینه چون فجر ایمان و سکینه در دل آن قرار گرفت بعد از آنکه تفرقه خواطر

موسی از فرعون قبول ایمان و تصدیق نبوت خویش طلبید فرعون در جواب
گفت که امروز باز گرد تا با در باب متابعت تو تاملی نماییم آورده اند که چون حضرت
کلیم صلوات الله علیه مراجعت نمود فرعون او را بی وقوف قوم خویش در پنهان طلبید
و گفت ای موسی لبث و پیش از این کشتی که بجهت امتثال انقضا یا مبعوث گشته و ترا
خدای تو از برای کشتن خلایق برسالت فرستاده است نه تو خود میگویی که خدا
من خدائیست که صنعت جنه و دیده افتقش رقم آفاق و الکناف النفس منتشر یافته
رحمتیست که هرگز غبار آزار بر خاطر هیچ بنده روا ندارد و بهیچ وجه خاطری از بیازارد
تو بتبیان ان الله تعالی لا یظلم مثقال ذرة کوس عدالتش در ایوان ممالک ملک
و ملکوت فرو کوفته خطیبان سبقت رحمتی غضبی بر منابر بیان خطبه رحمتی وسعت
کل شیء بر دوش شهادت خوانده اکنون چه حکمتست که غیبت کرم منتشر و لبث
و پیش از این بنده را یکساعت از ممالک حیات بمهالک ممات میفرستاده حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام جواب داد که ایشان بحقیقت کشتگان تو اند که بخدای تعالی کافر شده
و آن قوم را بکفر و شرک تکلیف نمودی آنگاه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام در
خلوت زبان نصیحت بگشاد و او را بعبادت خداوندی جل جلاله دلالت نمود فرعون
گفت اگر سخن ترا اجابت نمایم جزای آن چه باشد موسی علیه الصلوة والسلام
فرمود که از تو یک چیز میخواهم که بجا آری تا من در عوض آن چهار چیز ارزانی دارم فرعون
گفت ملتمس تو از من چیست موسی گفت علیه الصلوة والسلام که مطلوب آنست که خدای
تعالی را بپرستی و بیگانگی وی اعتراف نمایی فرعون گفت آن چهار چیز که به من
دهی کدام است حضرت موسی علیه الصلوة والسلام فرمود که گفتم تا خدای
بیچون جل جلاله جوانی بتو ارزانی دارد که پیری در عقب آن نباشد و پادشاهی

بشنو بخشند که هرگاه از دست تو انتزاع نماید و معنی کرامت کنند که نقد نسیه بود
و بهشت مخلد را آخرت بنصیب تو گردانند فرعون گفت در نفوذ واقع تاملی در کار است
تا با بعضی عقلا مشاورت کنم آنگاه جواب دهم این سخن تحقیق بار دوم آنگاه بخانه
در آمد و صورت واقعه را با آسیه خاتون در میان نهاد آسیه گفت که هیچ عاقل
دست ازین نعمتها باز ندارد و به محض قبول قول موسی باید کرد فرعون از نزد آسیه
بیرون آمده و هامان را طلبید و در باب وی مشورتی در میان آورد
هامان بسیار [illegible] گفت بعد از چندین سالها بر مسند عز الوهیت نشسته باشی اکنون
متنزل عبودیت بشوی و لیکن آنکه مدتها عبادت تو کرده اند حالا تو عبادت
دیگری بکنی و آنچه پیری که وعده تو داده همه اهل پادشاهی است حالا
ملک ملک تست و هیچکس را قوت و شوکت آن نیست که از دست تو انتزاع نماید و دیگر
هرگاه که بقول اطبا رحاذق عمل نمایی همیشه تندرست باشی و دیگر سر و ریش خود را
خضاب کن تا همیشه جوان باشی و اما قصه بهشت چنانست که من گمان نمیکنم
بهشتی ورای این چه باشد این بهشت که اکنون در تحت تصرف ماست و فرعون
بعد از مشاوره و اضلال هامان از انقیاد موسی علیه الصلاة والسلام ابا و
امتناع نموده ارکان دولت و اعیان مملکت را طلبید و گفت ان هذا الساحر
علیم یریدان یخرجکم من ارضکم بسحره فماذا تامرون رای شما چیست در باب دفع
این دو ساحر که میخواهند شما را بسحر خود ازین سرزمین بیرون کرده ملک در
تحت تصرف خود در آرند بیشتر قوم بقتل موسی علیه الصلاة والسلام اشارت
کردند آن مرد صالح که از آل فرعون مومن شده بود و نامش خربیل [illegible]
گفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم و بیده

بقتل میرسانید که ربوبیت الله تعالی مقرر است و آیات بینات از نزد پروردگار
جل جلاله از برای اثبات نبوت خود آورده است سخن آن صاحب دولت موثر افتاد
از مرتبه قتل تنزل نموده گفتند ارجه و اخاه وابعث فی المداین حاشرین یاتوک
بکل سحار علیم عظمای قوم باحضار سحره مهره اتفاق کردند تا با موسی علیه الصلوة
والسلام در معرض معارضه درآیند و فرعون فرمان داد تا در تمام مملکت وی
هرجا ساحری که دانا بود حاضر ساختند و روایتی آنست که جمعی از صبیان بنی اسرائیل
را که بسجیت ذهن و صعوبت رای بر تابی کودکان تفوق داشتند به فرما که یکی از
قرای مشهوره بود و سحره آن قریه از جمله کملاء این فن بودند بفرستاد تا تعلم سحر
نموده در آن فن ماهر گشتند آنگاه فرعون با موسی علیه الصلوٰة والسلام موعد
تعیین نموده تا در آن روز معین موسی علیه الصلوٰة والسلام در فلان موضع
معین تشریف نماید و مهره سحره نیز در معرکه جدال با آنحضرت درآیند فجمع السحرة
لمیقات یوم معلوم فرعون سرهنگان بفرستاد تا آن کودکان را با استادان
در هر مملکت که در تحت تصرف او بود همه ساحران را در آن روز معین که عید قبطیان بود
مجتمع گردانیدند و علمای تاریخ را در کمیت عدد ساحران اختلافی هست مقاتل میگوید رحمه
الله تعالی که هفتاد و دو ساحر بودند و از ایشان دو از قبطیان بودند و هفتاد دیگر
از بنی اسرائیل و آن دو قبطی داناترین ساحران و سردار ایشان بودند کلبی میگوید
که بنی اسرائیلیان هفتاد نفر بودند ولیکن بسیار ایشان از وی زیادت بودند کعب احبار
میگوید رضی الله تعالی عنه که دوازده هزار ساحر بودند عکرمه میگوید رضی الله تعالی
عنه که هفتاد هزار بودند و تلفیق بین الاقوال آنست که مجموع سحره هفتاد هزار بودند از
میان ایشان سی و اند هزار کامل بودند و از این سی و اند هزار دوازده هزار اکمل بودند

و از جمله این دوازده هزار هفتاد از کبار و عظمای ایشان بودند و عطار مفسر میگوید
رحمه الله تعالی روحه که رئیس سحره دو نفر بودند شمعون و شمعر که برادران یکدیگر بودند و
چون رسول فرعون بطلب ایشان آمد ایشان پیش مادر آمدند و از وی استعلام قبر پدر
نمودند تا بزیارت وی روند و کیفیت این واقعه معلوم کرده استمداد همت از روح وی کنند
چون بسر خاک پدر آمدند و پدر را خواندند پدر جواب ایشان داده گفتند ملک مارا میخواند و بسبب آنست
که دو مرد آمده اند که با ایشان سلاحیست و نه لشکری و نه عدتی و نه قوتی ولیکن چندان
عزت و ابهت دارند که مملکت را بر ملک تنگ گردانیده اند و عصایی با خود همراه دارند که
چون آن عصا می اندازند هیچ چیز با وی مقاومت نمی تواند نمود هر چه پیش وی می آید اگر
سنگ و اگر درخت که از احجار و اشجار مجموع را بیکدم در میکشد و همه نابود می
گرداند اکنون آمده ایم تا بدل همت تو داریم ما را دلالتی کن که با وی چگونه معاملت
نمائیم پدر جواب داد که شما تفحص کنید و منتظر باشید تا وقتیکه این هر دو نفر در خواب باشند
بروید و قصد آن عصا کنید اگر بر آن عصا دست یافته و تصرف خود در آورید بدانید
که بر ایشان غلبه خواهید کرد و الا شما را بر ایشان هیچ دست نباشد و این دلیل
باشد که آن معجزه ایست از نزد حضرت رب العالمین جل جلاله و عم نواله و آن هنگام
شما را و نه ملک را بلکه همه روی زمین را بر ایشان دست نبود و این تعلیم بجهت
آن بود که میان اهل سحر از قدما یاسی تعینیست که چون ساحر در خواب شود سحر
وی عمل نکند پس آن دو برادر بتلقین پدر در غضبه بیامدند و اتفاقا آن هر دو نور دیده
صلوات الله علیهما بخواب استراحت غنوده بودند و دیده ظاهر از احساس بسته
چشم باطن گشوده بودند آن دو ساحر فرصت غنیمت شمرده میل بجانب عصا کردند تا او را
عصا آید عصا قصد ایشان کرد و بر ایشان حمله آورد دست کوتاه کرده در نظر نهاد و همه جا

كلام الله يوم الزينة كه روز عيد ايشان بود و گويند روز شنبه و روز عاشورا
و روز نوروز بود و موعد اجتماع آنروز بود مقرر براين شد كه در پای قصر فرعون كه بسيار
وسيع بود در آنجا جمع كردند خلايق بسيار از اطراف و اكناف در آنروز بدستور
سابق در آن محل مجتمع ميگشتند و اهم آمدند و بسياری ديگر كه واقعه معارضه موسی
عليه الصلوة والسلام با سحره شنيده بودند روی بآن موضع نهادند القصه خلايق انبوه
كه هامون كوه از كثرت ايشان جلوه می آمد آنجا بتفرج مبادرت نمودند و ازدحام
خلايق از بلدی و اطرافی بمرتبه رسيد كه از حد عد تجاوز نمود و گويند كه فرعون بيك
لشكر بسيار بربالای كوشك خود غرفه ترتيب كرده بود كه هرگاه خواستی تا خود را بعبده
عبده خويش جلوه دادی و برقع از جمال با اضلال خود بگشادی آن غرفه سجده‌گاه
وی بودی و بر سه چهاری استاده بنمودی لاجرم فرموده بود تا اوانی زرين و
طشتهای سيمين و جامهای مجلوه و مرايای مصقول از چپ و راست آن غرفه بر طاقها و رواق
نهاده بودند و قناديل زجاجيه شامی و مناديل بيار مصری از سيمينه و بيشتر از و تخته
و جداران و ايوان آن غرفه را منقوش شكل از ورق زر حل و لاجورد و محلل مزين و محلی گردانيده
و در صباح عيد ايشان كه خورشيد جمشيد آسا با سلاسل شعاع شمع و جلاجل سواطع از
مطلع مشرق طلوع كردی و تيغ برق و لمعان از نيام افق برجدی تا تق آسمان
بوصال شعاع نور از مشاعل ظهور بر فراشتی در آن ساعت فرعون بر آن تخت با
تاج مرصع و دواج ملمع نقاب احتجاب از پيش جمال برداشته متصاعد نمودی و چون
نور آفتاب بر آن آبگينها و اوانی سيمين و اباريق زرين و جامهای صيقل زده و آئينهای
جلا يافته تافتی شعاع از آن منبعث و منشعب گشتی چنانكه همه قصر از آن روشن
شدی و مقصود وی از رعايت اين امور آن بود كه چون لعين دعوی خدائی ميكرد

هیچ اوست که درحین مشاهده دیدار نامبارکش انعکاس انوار بر در و دیوار فهمید
جاهلان بیوقار را در شبهه اندازد تا اسناد آن نور بظهور آن هیچ کنند و مشت از
آن سیاه روی را قوی عملی نورپرست ارند و گویند که هر سال یکنوبت در روز عید
که آن روز را یوم الزینه میگفتند بر طریق خود را بخلق مینمود و خلایق بجهت دیدار او
در آنروز ازدحام تمام مینمودند و چون دیدار شوم وی را باین منوال میدیدند
فی الحال بسجود مبادرت مینمودند و در شقاوت و خسارت بر جسارت آن خاکسار
بدست اضلال میکشودند حاصل کلام اگر چون خلایق بسیار که حیثیت و نبذه معجزه موسی
علیه الصلوة والسلام شنیده بودند و آوازه سحر فی اندازه سحره بدل ایشان رسیده
در آن میدان صف بر صف کشیده بودند منتظر تا کدام فریق سالک طریق غلبه و استیلا میشود
هفتاد هزار سحره با هفتاد هزار حبل و از سحر و آن همه که در معرض معارضه آمده و سحرها و شعبده ها
که رسم یافته بودند بیاوردند و حیله دار جانب فرعون بانعامات گرانمایه مبتهج الحال گشته
انتظار مقدم موسی و هارون علیهما الصلوة والسلام میکشیدند که ناگاه حضرت موسی
کلیم با هارون وزیر الصدر الشریف آوردند موسی علیه الصلوة والسلام در مقابله سحره
تکیه بر عصا زده بر سر صف بایستاد و گلیمی بر دوش افکنده و کلاهی از نمد بر سر نهاده
و بزبان حال این ندا در داده بیت بپاس خاطر بالوشکین کلاه نمد ما بشکست
که بر جبهه شاهان آورده و هارون علیه الصلوة والسلام بازوی بر بازوی او
نهاده جبرئیل علیه الصلوة والسلام با علم اصطفا در پیش روی ایشان ایستاده
مقدسان عالم بالا از طارم اعلی بنظاره ایشان بسته و پا برکشاده و موکلان قضا
منشور نصر من الله و فتح قریب خواندن گرفته و خلوت نشینان صوامع افلاک
از کنگره آن کار دیده ایشان رسیده و [illegible] الطاف حمیده در کسب الا [illegible]

ظفر سید و ایشان برآراسته عنکفان سدره دست بدعا و زاری برداشته مطربان
طرب خانه سموات غلغله در قبه افلاک انداخته ظفر اکتشان دیوان اعلی توقیع
لا تخف انک انت الاعلی بر منشور نامه آن سلطان تخت اصطفا کشیده فرعون
لعین که بر طریقه رسم و آیین خویش بران منتظر که تقریر آن از پیش گذشت برآمده
و بعضی از اشراف قوم در آن مقام دست تعظیم و احترام در کمر احتشام زده و خیل حشم
با طوق و علم هزاران هزار از دور و نزدیک مقام انتظار بر اقدام انتظار ایستاده سحره که
انعقاد محفل مبتنی بر قواعد معامله ایشان بود از روی استحسان بجانب ملک تقرب نموده
ضمیر عرضداشت بمسامع ملازمان رسانیدند که ائن لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین یعنی
اگر قرعه دولت بنام ما برآید خلعت تشریفی ملک چه خواهد بود فرعون جواب فرستاد
که نعم وانکم لمن المقربین خلعت شما آن خواهد بود که در زمره مقربان منخرط گردید یعنی
ایستیدان هرگاه که خواهید نزدیک من آیید و حجاب مانع نشود پس از آنکه بیرون رفته
بیشتر گشتند از خدمت ملک بسر میدان آمدند حضرت موسی علیه الصلاة والسلام
با ایشان ملاقات کرده نخست وظایف نصایح و مواعظ بتقدیم رسانیده با
ایشان خطاب فرمود که ویلکم لا تفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب وقد خاب
من افتری ای وای بر شما زنهار که بر خدا تعالی افترا مکنید که آن هنگام
بعذاب وی مبتلا گردید و بدرستیکه خایب و خاسر گشت هر که بر خدای تعالی
افترا کرد چون موسی علیه الصلاة والسلام باین کلام تکلم فرموده سحره
بعضی با بعضی گفتند که این نوع عبارت و اشارت سخنان سحره و کهنه
نیست و اینست حق تعالی فرمود فتنازعوا امرهم بینهم واسروا النجوی بعضی
گویند که اشارت بهمان سخن سحره است که بعضی با بعضی گفتند و سحره با خود

و عصاها آورده بودند که بعضی روایات هفت شتروار بار بود و بروایتی هفتاد
هزار خروار نقلست که چون بارها از خویش در میان افکندند و گویند که
مهتر جادوان مردی بود نابینا از متابعان خویش پرسید که این مرد که بجنگ ما آمده هست با
خود هیچ لشکر و سپاهی همراه آورده هست گفتند نی مردیست تنها عصائی در دست گرفته و
کلاهی بر سر و پشمینه در بر و یک تن دیگر با وی همراه آن مرد نابینا گفت که این مرد چنین
بینا باید او را حرمت باید داشت بموسی علیه الصلوة والسلام خطاب کردند که اما ان تلقی
و اما ان نکون نحن الملقین ای موسی اول تو می اندازی یا ما بیندازیم حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام گفت بل القوا انتم شما نخست بیندازید ایشان در مقام تحیر و تفکر گفتند که ای موسی
اگر غلبه ترا باشد ما همه متابعت تو کنیم و اگر ما غالب آئیم فرعون خود داند که چه باید کرد و
بعزت و عون فرعون امید چنانست که غلبه ما را باشد و قالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون
فالقوا حبالهم و عصیهم چون ایشان رسنهای خویش را در آن وادی بیفکندند و رسنهای ایشان
ریسمانها بودند لیکن بسیماب مطلا ساخته و عصاها بود مجوف از سیماب پر کرده و چون
آفتاب بر آنها تافت حرارت در آن رسنها اثر کرد مجموع در حرکت و اضطراب آمدند
و مثال ماران تمام وادی را فرو گرفتند و بر زبر یکدیگر می‌رفتند و کثرت ایشان بحدی
بود که ابن عباس رضی الله تعالی عنهما میگوید که یک میل در یک میل از انبوهی مار
می‌نمودند و خلایق آنها را حیات حقیقی گمان برده روی بهزیمت نهادند و حضرت
موسی نیز علیه الصلوة والسلام چون مشاهده آن سحر عظیم نموده اندیشه بخاطر عاطرش
ره یافت فاوجس فی نفسه خیفة موسی حق تعالی از برای رفع آن توهم با حضرت
خطاب فرمود لا تخف انک انت الاعلی ای موسی مترس و خوف و خشیت بخاطر
راه مده که حکم تو بالاتر است و مرتبت عالی تر آنکه فرمان الهی جل و علا در رسید

وألق ما فی یمینک تلقف ما صنعوا انما صنعوا کید ساحر ولا یفلح الساحر حیث اتی
ای موسی از بسیاری حبال و عصا مندیش و آنچه در دست داری بینداز تا آنچه ایشان
ساخته اند همه را بیکبار ابتلاع نماید که تزویری که ایشان ترتیب کرده اند کید ساحر
بیش نیست و ساحر هرگز فیروزی نه بیند پس دل مبارک حضرت موسی علیه الصلاة والسلام
باین کلام قوت یافته تا حضرت جلال احدیت جل جلاله بر زبان رانده عصا از دست بیفکند
فی الحال اژدهای شد عظیم و ثعبانی جسیم از شتر بختی بزرگتر دم بر پشت نهاده گردن
هم چند مناره بر فراشته چنانکه بر همه عمارتها اشراف یافته بر هر چه لگد شکستی اگرچه حجر
باصلابت بودی در زیر قدام وی فرسوده گشتی و بر هر چه دم بردی از وی بر مثال
گرد و غبار متلاشی شدی دو چشم وی بر مثال دو طاس پر خون و دهان و بینی همچو منقل
دو کانون سوراخها چون دو گیسوا از دود آتش و نیشها چون تیغهای هندی زهر آب
داده احجار و اشجار را بان نیشها خاییدن گرفته و در کمال غلظت بر مثال رعد
غریدن گرفته کف از دهان وی چکیدن گرفته بهر عضوی از اعضا هر کس که افتاده آن
عضو بعلت برص مبتلا گشته این اژدهای عظیم روی بعصاها و حبالات و هیاکل و
تمثالات سحره آورده مجموع آنها را در دم در کشید و بیکبار فرو برد و آهنگ قبه فرعون
کرد تا او را نیز ابتلاع نماید فرعون از هیبت این واقعه فرار بر قرار اختیار کرده خلایق بر
یکدیگر افتاده روی بهزیمت نهادند و شور و غوغای بزرگ در آن صحرا پدید آمده تا گویند
سیصد هزار کس در آن واقعه بهیر راه عدم پیش گرفتند و بروایتی ششصد هزار کس از زیر
لگدکوب محنت و بلا گشته هلاک شدند و فرعون را در آن روز از غایت ترس و مهابت دیدن
آن ثعبان چهارصد نوبت بقضای حاجت اتفاق افتاد و بعد از آن تا بروز وفات
هر روز چهل بار اطلاق دست میداد آنگاه موسی علیه الصلاة والسلام آن اژدها را

گرفت پدید مسطور مشهود عصا شد و اسباب و آلات سحره منعدم گشت چنانچه هیچ
اثری باقی نماند و در هیئت آن عصا هیچ چیز زیاد نشد ساحران بعلم الیقین دانستند
که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام مؤید بتایید آسمانیست چه اگر این از سحر بودی
بایستی که ادوات ساحران بحالت اصلی معاودت نمودی نه آنکه بکلی مفقود و معدوم
گشتی بنا برین همه یکبار در سجده افتادند و سر از سجده بر نیاورده بودند که هشت
بهشت را در نظر ایشان جلوه دادند و درجات و مراتب ایشان درآنجا بایشان
نمودند و هفت دوزخ را نیز در نظر ایشان در آورده عقوبتهای فرعونیان بر ایشان ظاهر
گردانیدند لاجرم سر از سجده برداشته بصدق نبوت آنحضرت اعتراف نموده زبان بگفتار
آمنا برب العالمین رب موسی و هارون بگشادند و گویند که درمیان ایشان هفتاد
و دو پیر بودند و ایشان علما و مقتدایان سحره بودند و رئیس ایشان چهار نفر بودند
یکی سابور و دیگری عازور و سیوم حطحط و چهارم مصفی چون این اکابر مشاهده این
نمودند همه یکبار زبان بگشودند و کلمهٔ لا اله الا الله موسی کلیم الله ورد زبان ساختند
و چون جماعه در جمیع امور متابع اکابر بودند لاجرم درین امر نیز متابعت نمودند
و بی تکلف مجموع ایشان بخدمت کلیم شتافتند و سعادت اسلام دریافتند و چون
فرعون را بر اسلام سحره اطلاع افتاد باحضار ایشان فرمان داد و چون تاسف
تحیر بر وی استیلا یافته بود بخطابهای عنیف و عبارتهای کثیف خواست تا ایشانرا
متحیر گردانیده باز دارد و تخویف از ملت تحریف دهد گفت وآمنتم له قبل ان آذن
لکم انه لکبیرکم الذی علمکم السحر فلاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ولاصلبنکم الآیة
اگر ازین ملت که اختیار کرده اید بر نگردید دست و پای شما قطع کنم و بردار کشم تا
قوت عذاب و شدت عقاب من بینید ایشان جواب دادند که لن نؤثرک علی ما جاءنا

من البینات هرگز ترا بر نگزیدیم بدانچه برما ظاهر گردانیده اند از دلائل توحید
وحقیقت دین اسلام تو خواهی دست برو خواهی پای بخواهی بکش وخواهی بگذار و
که خلعت تو گرفته باشد فکنده به پایی که بخدمت تو آمده باشد ببریده نهاده
که بعبودیت تو اقرار کرده و ترا سجود کرده باشد بردار بیچی که در پای تخت تو افراز
گشته باشد نگونسار به فاقض ما انت قاض چنو حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
ایستاده بود که فرعون بفرمود تا دست و پای ایشانرا بریده بردار آوردند سحره بامداد
از کفر بودند و شبانگاه مجموع از شهدا بوده گشتند و بعد از ان لعین مقهور و مغلوب
گشته هر چند اندیشید بر موسی علیه الصلوة والسلام دست نیافت و حضرت کلیم صلوة الله
علیه والتسلیم از ملاقات وی اجتناب نموده با جمعی از بنی اسرائیل عمر شریف منقضی میگردانید
تا وقت اظهار ظفر شد و فرعون لعین بهلاکت رسید اما ذکر تتمه لطائف

واشارات وحقائق ونکات که باینواقعات تعلق دارد

سوال قوله تعالی قال لهم موسی القوا ما انتم ملقون امر فرمود علیه الصلوة والسلام
با نهار سحر ایشانرا و امر بالقاء سحر حرام است و ارتکاب حرام مناسب شان نبوت نیست
جواب بدانکه علما را در جواب این سوال دو وجه است وجه اول آنست که حرمت
سحر مقرر است و ارتکاب آن باطل اما القاء باطل بمعنی ترک باطل است موسی
علیه الصلوة والسلام ایشانرا بترک باطل دلالت فرموده گفت القوا یعنی باندازید
که باطلست و باطل بجز انداختنی نباشد اما سحره از قول موسی علیه الصلوة والسلام
آن معنی دیگر فهم کرده سحر خود را ظاهر کردند وجه دوم آنست که امر بانداختن آن
از برای اظهار بطلان بود که اگر ایشان آن سحر اظهار نمیکردند بطلان آن بنظر نظارگیان
ظاهر نمیشد و چون سحر بساط طمع ایشان موسی گشت علیه الصلوة والسلام بیقین

بطلان اینها معلوم شد نظیر این آنست که کسی ملحدی را گوید که تقریر شبهه خود کند تا جواب
او بگوید و دفع شبهه او نماید پس مر او را بیان شبهه مبالغه نمودن و تقریر آن از برای ابطال
آن شبهه مستحسن باشد کذا ههنا **وجه سیوم** آنست که نزد ارباب عقول ظاهر است که
منع ایشان تر است از دفع و چون عصا موسی علیه الصلوة والسلام دافع اباطیل ایشان
بود بعد از آن القا که اگر پیش از القا سحره موسی علیه الصلوة والسلام القا عصای
خود نمودی مانع آن سحرها بودی نه دافع آن و افنا و اعدام آن ظاهر گشتی و سبب
ایمان ساحران فنا و اعدام سحر ایشان بود پس حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
از برای آن دقیقه گفت شما بیفکنید تا صولت آن ظاهر شود آنگاه من بیندازم تا
دولت من پدید آید و باین تقدیر امر بالقا از برای ابطال باشد چنانچه نیست **وجه**
چهارم آنست که موسی علیه الصلوة والسلام بفراست نبوت دانست که در القا
ناسخ و منسوخی خواهد بود و اصلی هست مقرر که ثانی ناسخ اول باشد و نشاید که اول ناسخ
ثانی بود و گفت شما بیندازید تا من سپس بیندازم تا از آن من دویم باشد و از آن
شما اول تا ناسخ از آن من باشد و منسوخ از آن شما حقیقت من ظاهر گردد و بطلان
شما **وجه پنجم** آنست که عصای موسی علیه الصلوة والسلام عصیان خواره بود
نه عاصی خوار و چون ایشان عصیها انداخته باشند عصا عصیان خوار شود و
چون عاصی عصیان خوار ببیند براه در آید معجزه تمام ظاهر شود و مقصود [illegible]
بپیوندد و اگر ایشان سحر را خود ظاهر نکرده باشند و من عصا در میان افکنم عصیان خوار را
نه بینند بلکه عاصیان بینند عاصی خوار شود که بی بضاعت ایمان بدار بوار شوند
از این سبب فرمود که القوا ما انتم ملقون **وجه ششم** آنست که از همه نازکتر است
که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بحکم وعده الهی جل و علا که فرمود تلقف

با صنعوا امید آنست که جمله سحر ایشان لقمه ثعبان او خواهد شد گفت اگر من پیشتر
اندازم ثعبان شود و موقوف لقمه باید بودن و انتظار لقمه باید بردن و درین
عارفان انتظار لقمه بردن پسندیده نباشد وجه ششم ازین لطیف تر آنست که
اگر اول من اندازم عصا من موقوف سحر ایشان باشد و اگر اول ایشان اندازند
سحر ایشان موقوف عصای من شود و توقف نشان خواریست نیک نباشد که باطل
خوار من بخت در نظر آن باطل خوار شود لطیفه شریفه بزبان اهل اشارت
نقلست که چون لعین آن فقیران مسکین را بردار بر آورد حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام آنجا حاضر بود آن دردمندان که هدف تیر بلا و نشانه ناوک مبتلا بودند
با موسی علیه الصلوة والسلام اظهار نیاز خود نموده گفتند یا موسی هل یرضی عنا
ربک ای پروردگار تو از ما خوشنود هست یا نی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
بحق تعالی مناجات کرد خطاب آمد که ای موسی مر ایشان را بگوی که اول بار از شما راضی گشته
ام بدرگاه خود راه نداده ام و دیگر کلام بشارت تمام است مر ملازمان این درگاه
و خاک نشینان این درگاه را آورده اند که چون بردار بر آمدند فرو نگریستند فرعون را
دیدند با وی خطاب کردند که ای فرعون مدتی دعوی انا ربکم الاعلی اظهار میکردی
اکنون باری کذب تو ظاهر شد که تو در سفل مقام داری و ما در اعلی منقولست که از
دست و پای ایشان قطرات خون تقاطر مینمود موسی علیه الصلوة والسلام
گفتند که هل ترانا ربنا علی هذه الحالة یا موسی باینحال که مائیم حق تعالی ما را می بیند فرمود
بلی می بیند گفتند اکنون هیچ باک نداریم که هر بلائی که در نظر حبیب باشد آن بلا بلا
نباشد

مشتاق تو ام با همه جوری و جفایی	محبوب منی با همه جرمی و خطایی
صاحب نظران لاف محبت نپسندند	وانگه سپر انداختن از تیر بلایی

بیداد تو عدلست و جفای تو کرامت ‏ دشنام تو خوشتر که ز بیگانه دعایی
گر دست دهد دولت انعام خویش ‏ در پای سمند تو کنم نقل بهایی
شاید که بخون بر سر خاکم بنویسند ‏ این بود که با دوست بسر برد وفایی

نقلست که چون با موسی علیه الصلوة والسلام همینی اظهار نمودند ملایکه علیهم الصلوة والسلام بر ایشان ترحم نموده در گریه آمدند و گفتند خدایا این فقیران را قدم اولست که در کوی محبت نهاده اند دریاهای بلا چنین بر روی ایشان بکشادی بملائکه خطاب آمد که من حیوان را از برای انسان آفریده ام و انسان را از برای خود حیوانی که مخلوق برای ایشانست همواره بر ایشان میکشد آدمی که مخلوق برای منست لابد که بار بلای من خواهد کشید یا ملائکتی من لم یذق طعم البلا لم یذق حلاوة المحبة

مثنوی

همچو اسمعیل پیشش سر بنه ‏ شاد و خندان پیش تیغش
جان بده تا بماند جانت خندان تا ابد ‏ همچو جان پاک احمد با احد
عاشقان جام فرح آنگه کشند ‏ که بدست خویش خوبانشان کشند
آن پسر را کش خضر ببرید حلق ‏ سر آنرا در نیابد عام خلق
گر خضر در بحر کشتی را شکست ‏ صد درستی در شکست خضر هست
آنکسی را کش چنین شاهی کشد ‏ سوی تخت و بهترین جاهی کشد
بچه میلرزد از آن نیش حجام ‏ مادر مشفق از آن غم شاد کام
نیم جان بستاند و صد جان دهد ‏ انچه اندر وهم نیاید آن دهد

لطیفه شریفه بلسان اهل شوق نقلست که چون حقیقت دین موسی بر ساحران ظاهر و مبین گشت فی الحال بسجود در آمدند حقتعالی حجابها از نظر ایشان برداشت تا در آن سجده هرچه در هفت طبقه زمین بود بر ایشان کشف شد

گشت و چون سر از سجده برآورده حجاب جهان نگریستند تا العرش مجید همه
در اطباق سموات بود در نظر ایشان بظهور در آوردند با اشتیاق ایشان بجناب
قدس خداوندی بکمال رسیده اظهار ایمان شهودی خویش نمودند که آمنا
برب العالمین فرعون ایشان را بقطع دست و پای بیم کرد گفتند آری دست و پای قطع
توانی کرد ولیکن قطع معرفت و محبت از دلهای ما نتوانی کرد **لطیفه لطیف**
اهل الله که سجده در آخر و در یک جمله کردند و آن سجده مقرون به پنج چیز بود از همه
ناپسندیده اول کفر دوم سحر سوم یمین فاجره که گفتند بعزت فرعون انا لنحن الغالبون
چهارم خیانت پنجم منازعت با کلیم علیه الصلوٰة والسلام که تکذیب او میکنیدند
که گفتند آمنا برب العالمین و یکبار روی بر زمین نهادند خدای تعالی تمام صفات
ذمیمه ایشان را درگذرانید و همه آن قبایح را بمحاسن بدل گردانید و بهشت و جاودان
آن مستعد گردانید چه گمان می برد در حق مومنی که پنجاه و شصت و هفتاد سال
بوحدانیت حضرت ذو الجلال جل جلاله اقرار و اعتراف نموده و هر شبانه روزی
شصت و چهار سجده فرایض و سنن و نوافل بجا آورد و اگر گناهان او مغفور گردد و بدرجات
جنت موصول شود چه عجب **لطیفه دیگر بیان شود** باید دانست که
سحره بدولت قبول مستعد گشتند بجهت کدورت آلوده بودند اول آنکه در برابر ایشان
خلعت فرعون بود و بر میان ایشان کمر خدمت فرعون و بر زبان ایشان
ثنا و مدحت فرعون و در دل ایشان محبت فرعون بود و بمجرد ایمان فی الحال از آن
بدرجات جنان و رضای رحمن جل جلاله فایز گشتند ببرکت آن یک سجده که بجا آوردند
بنده مومنی که چندین هزار سجده بجای آورده و در بر وی خلعت رحمت و بر کمر
وی منطقه طاعت و بر لسان وی کلمه شهادت و در دل وی علم معرفت و سر وی محبت

اگر بدولت رضا و لقای خداوندی مشرف گردد عجیب و غریب شد لطیفه شعر لعبه

بانکه سبب شره ای درویش انچه سحره آورده بودند اگرچه بسیار بود اما باطل بود و انچه حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام آورد اگرچه اندک بود چون حق ظاهر شد باطل نیست

گشت قل جاء الحق و زهق الباطل کذلک معاصی و جرایم بنده بسیار است ولیکن باطل و

ناصواب است و کلمه توحید اگرچه اندک است اما حق و باصواب است اگر گناهان بنده موسی کریم

اینکلمه نابود گردد و کلمة الله هی العلیا باقی ماند اکرام خداوندی جل و علا چه عجب لطیفه

همدر بیان باب مالک تعالی عصا موسی را چهار نام خواند عصا گفت وان الق عصاک

گفت فاذا هی حیة تسعی جان گفت تهتز کانها جان و ثعبان گفت فاذا هی ثعبان

مبین عصا بجهة آن خواند که متکای موسی علیه الصلوٰة والسلام اتوکؤا علیها حیة بجهت

آن گفت که مرده بود زنده گشت جان از برای آن خواند که عصاها و رشته های

ساحران فرو برد و ناپدید کرد ثعبان از انجهت گفت که خورد بود بزرگ شد عصای بود

اژدهای شد کذلک ای درویش عصا مومن توحید ولیست که چون در مانده است و یکی

و بقعر یاد و همی رسد چنانکه حضرت یونس را علیه الصلوٰة والسلام پیری کرد لا اله

الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین تا ببرکت آن از شکم ماهی خلاص یافت و نیز

حیه است که دل تیره مرده مومن را زنده کند او من کان میتا فاحییناه جان است که همه

معاصی بنده را نیست گرداند قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم ثعبانست که خورد بود

بزرگ گشت ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء و

بعضی گویند جان یعنی سریع السیر است و عصا را جان برای آن خواند که مرد او

سریع السیر بود و کلمه توحید از ان براست سرعت سیر زیادت وارد الیه یصعد الکلم

الطیبت لطیفه ای درویش قصد سحره جنگ بود و سلاح ایشان سحر بود و عصیان

ایشان شرک و استاد ایشان ابلیس بود و یاد ایشان فرعون بود با این همه خباثت
بطهارت معرفت و سعادت مغفرت مشرف گشتند بنده مومن را که قصد صلح است
و سلاح علم است و بضاعت توحید است و یاد حضرت رسالت است صلی الله تعالی علیه وسلم و استاد
جبرئیل علیه الصلاة والسلام اگر با این همه دولت و سعادت بلطف و کرامت و رحمت و
مغفرت نایزد چه عجب **لطیفه** ای درویش امیدوار باشی گروهی که علی الصباح کمر جفا را
میان بسته و بجاربه با پیغمبر خویش برخاسته و بعزت فرعون سوگند خورده که با لشکر فرعون
تا موسی را مغلوب و مقهور نگردانیم و الله تعالی بعزت خود قسم یاد فرموده که آفتاب
فرو نشود تا همه را بجنت و مغفرت خود رسانیدیم پس عجب نیست که جنگ جوید صلح بیابد موسی که
عذر میخواهد در آشتی می کوید چگونه نا امید بازگردد **لطیفه در بسط سخن**
ای درویش طایفه را مصیبت پیش آمد بسبب راحت از الم آن زده نگشتند اول سحره
را پیش قطع ایدی و ارجل و مصیبت صلب مبتلا گردانیدند ولیکن بسبب دید جنت و روح
و راحت وصال از الم آن بیخبر گشتند دوم زنان مصر او بودند که دستهامی بریدند هم
بود و هم الم اما در لذت مشاهده جمال حضرت یوسف علیه الصلاة والسلام همه آنها
فراموش کرده بودند سیوم بنده مومن است که در وقت مرده مصیبت پیش خواهد آمد
یعنی موت اما در آن مصیبت بلذت خطاب لا تخافوا و لا تحزنوا از الم مرگ بیخبر خواهد
بود دیگر مصیبت رفتن بدوزخ اما آن مصیبت را بروح و راحت و تجلی مشاهده دیدار
مولی تعالی تسلی خواهند داد و کلا از آن محنت و مشقت هیچ الم نماند **لطیفه در**
موعظت ای درویش بنده می باید که همیشه در میان خوف و رجا باشد و از
لطف و قهر غافل نگردد که چون لطف الهی جل و علا ظهور کند قوم سگ بیگانه آمده و
بر اسپ مکرمت سوار گشته و عمر در کفر و گناه گذرانیده و در عبادت مخلوقی جوانی به

پیری رسانیده و میان بخصومت با رسول او بربسته و در مقام عداوت با حضرت حق
جل و علا استقامت ورزیده با وجود این قبایح اعمال حق تعالی در وجود و افضال بر روی
ایشان گشاده همه را نواخته و جرایم آمرزیده و توحید و شهادت کرامت فرموده و بهشت
بایشان نموده و با توحید جان ایشان قبض فرموده و بدولت رضا و سعادت بقا
رسانیده و باز از آنجا که عیاذاً بالله قهر او ترکتاز کند یکی را در صومعه باز داشته و شبها
در طاعت و عبادتش توفیق کرامت فرموده و لذت مناجات و حلاوت ذکر خویشش
ارزانی داشته علوم لدنی بر وی مکشوف گردانیده اسم اعظم خویش تعلیم کرده جان
و دلش از شوق وصال و عشق جمال گداخته و آخر الامر بصاعقه تبعید از جوار قرب خویش
دور انداخته که فمثله کمثل الکلب **قطعه** ای بس شوخ که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ
بادیه پیما بریده اند تو نومید هم مباش که رندان درد نوش ناگه بیک خروش
بمنزل رسیده اند و ارباب تحقیق بر آنند که اینهمه دولت و سعادت که متوجه سحره
شد همه ببرکت رعایت آن یک ادب بود که گفتند اما ان تلقی و اما ان نکون نحن الملقین
با همه مقدار ادب که رعایت کردند باینهمه دولت مستسعد گشتند تا دانی که رعایت
آداب درین راه از جمله مهمات است و در تحصیل آن کوشیدن بهترین معاملات
مولوی قدس سره از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از لطف رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد	بلکه آتش در همه آفاق زد
مایده از آسمان در میرسید	بی صداع و بی فروخت و بی خرید
در میان قوم موسی چند کس	بی ادب گفتند کو سیر و عدس
منقطع شد خوان و نان آسمان	ماند رنج زرع و بیل و داسمان
باز موسی چون شفاعت کرد حق	خوان فرستاد و غنیمت بر طبق

بار گستاخان ادب بگذاشتند ... چون گدایان زلها برداشتند

زان گدا رویان نادیده ز آز ... آن در رحمت بر ایشان شد فراز

بدگمانی کردن و حرص آوری ... کفر باشد پیش خوان مهتری

لطیفه مشتمل لطیفه ایدر ویش چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام عصا را
تلقف ما یافکون را از دست فرعون بیده فاذا هی بیضاء للناظرین بکشید دهان
برهان فاذا هی ثعبان مبین بکشاد و همه سحرها ساحران را کم از طرفة العینی فرو برد
تقریب در زمان حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم صحرای عالم را
سحر کفر و شرک فرو گرفته بود سید عالم علیه الصلوٰة والسلام عصای ضرب الله مثلا
کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء در صحرای امرت ان اقاتل الناس
حتی یقولوا لا اله الا الله بینداخت کلمه لا اژدها صفت دهان برهان باز کرده کفر هفتاد
ساله را فرو برده همچنان دهان باز مانده میگوید که اگر کفر اهل مشرق و مغرب و معصیت
اولین و آخرین را بیارند همه را معدوم گردانم بیت لای توحید اژدهاست بیا
که خدایان خورد بغیر خدای اندرین لا معرفت بیشه لا را الف گشت یا ... اندر
و بدانکه لطایف و اشارات و نکات درین باب ترجیح کلمه توحید که بر عصای موسی
بوده بسیار اند و درین مقام زیادت ازین نگنجد و بالله التوفیق ذکر

لطیفه که بحضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بسعادت شهادت رسیدند بدانکه از جمله مومنان یکی حزبیل بود و این حزبیل
از مومن آل فرعون است که حقتعالی در قرآن ذکر فرموده و قال رجل مومن من آل
فرعون یکتم ایمانه الآیة و بعضی گویند که این حزبیل نجار بود و تابوت موسی را
علیه الصلوٰة والسلام در وقت افکندن او بدریا وی تراشیده بود چنانکه ...

رقم کلک بیان گشته و گروهی بر آنند که خزینه دار فرعون بود و مدت صد سال ایمان
وی کرد و در نهایت حق تعالی دل او را بنور ایمان منور کرده ایمان خود را از کافران
پوشیده میداشت در آن روز که سحره ایمان آوردند وی نیز اظهار ایمان خود
کرد و فرعون لعین او را نیز با ایشان شربت شهادت نوشانیده بدار النعیم رسانید
و بروایتی آنکه فرعون بعد از دیدن معجزه و اباء نمودن از ایمان و اصرار بر کفر و
عصیان عزیمت آن کرد که موسی را علیه الصلاة والسلام بقتل رساند خربیل
چون برین داعیه آن ظالم اطلاع یافت بشفاعت نزد فرعون آمد و گفت این مرد
نه کاری کرده است که مستحق قتل گشته باشد و نه سخنی گفته که مستوجب زجر باشد بلکه
میگوید خدای من الله تعالی است اگر دروغ گوید زیان وی را بود و اگر راست میگوید
شما را نیز اقرار باید کرد و با وی موافقت باید نمود و ذلک قوله تعالی وقال رجل
مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه الآیة فرعون را ازین سخن ایمان وی معلوم شد
لاجرم او را نیز بقتل رسانید و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در باره
وی چنین خبر داد که سباق الامم ثلثة لم یکفروا بالله تعالی طرفة عین علی
بن ابیطالب و صاحب یس و مؤمن آل فرعون رضی الله تعالی عنهم اجمعین
فهم الصدیقون حبیب نجار صاحب یس بود و خربیل مؤمن آل فرعون و لیکن
علی بن ابیطالب از ایشان هر دو فاضلتر و از جمله آن مومنان بود

که بشهادت فایز گشت ماشطه دختر فرعون

گروهی حلیله خربیل بود که با شوهر در ایمان موافقت داشت و او نیز ایمان
خود را مخفی میداشت و سبب ظهور ایمان و موجب قتل آن پاکدامان آن
بود که روزی سر دختران فرعون را شانه میکرد و شانه از دست وی

افتاد الضعیفه اسمی از اسمای شریفه حضرت خداوندی جل و علا بر زبان او
دوست بجانبش انه دراز کرده دختر گفت که این نام بزرگوار پدر تست گفت نی
بلکه نام پروردگار من و پروردگار تو و پروردگار پدر تست آن دختر این سخن بر
خاطر نامبارک گران آمد طپانچه بر روی آن نیک زن زد و این سخن وی
پیش پدرش باز گفت فرعون ورا بخواند گفت اینچه سخنست که از تو نقل میکنند
گفت سخن حق و کلام صدق میگویم فرعون گفت ازین سخن رجوع کن و الا ترا بعقوبت
مبتلا گردانم الضعیفه مردانه که از قبول دین و دیانت فرزانه بود و دیده دل و
جان بنور تحقیق و کحل عیان مکحل داشت هیچگونه از عقوبت نه اندیشید و گفت
اگر هزار جان دارم فدای این سخن میکنم و از نقول برنگردم و اکنون بعلانیه
میگویم که ربی و ربک الله فرعون لعین بقتل آن بیچاره فرمان داد تا او را نیز
با شوهر قرین ساخته مستقر دار النعیم فرستادند و در کیفیت قتل وی دو روایت
یکی آنست که چهار میخ بر دست و پای وی فرو کوفته بعقوبت تمامش همچنان
میداشتند و هر او را سه پسر بود هر سه را در نظر وی بقتل رسانیدند و وی
از دین برنگشت تا جان وی نیز قبض کردند و روایت دیگر که اصح است آنست
که لعین بفرمود تا تنوری از مس بساختند و آنرا بتافتند و آن ضعیفه را با کودکان
حاضر گردانیده بارتداد دلالت کرد و از دین برنگشت و دل بر عقوبت نهاد او کلان
فرزندان او را یک یک در تنور تفسان می انداختند و در نظر آن نیک زن
میسوختند تا شاید که از دین اسلام برگردد و آن شیر زن بر دین قویم خود ثبات
می ورزید تا بکودک شیر خوار نوبت رسید دل وی بر آن کودک بسوخت فی الحال
آن کودک را خدا تعالی در گهواره بسخن در آورد تا با مادر گفت که ای مادر زینهار

که صبر کنی و هیچگونه اندوه بحال خود راه ندهی که تو بر دین حقی پس آن زن
و آن کودک را نیز در آتش افکندند و او را با همه فرزندان وی شهید ساختند
و امام ابو مطیع نسفی رحمه الله تعالی در قصص الشرایع خود آورده است که مر آن زن
را سه فرزند بود هر فرزندی را که میکشتند همه عروق و مفاصل او با مادر در سخن می آمد
و میگفت ای مادر زینهار از دین خود بر نگردی که دین حق دین تست و عذاب ایزد تعالی
از عذاب فرعون سخت تر است تا چون نوبت بکودک سیم رسید و آن کودک
شیرخواره بود و بعد از آنکه آن ظالمان قصد قتل وی کردند مادر فریاد برکشید
و آه و ناله از سوز دل بچارم افلاک فرستاد خدای تعالی آن کودک را با وی بسخن
در آورد تا گفت جزع مکن ای مادر و با بشارت باش و بجانب بالا نگاه کن آن
ضعیفه ببالا نگاه کرد حجاب از پیش دیده وی برداشتند در بهشت دید گشاده
خانها و اوانی بسیار نهاده و فرزندان خود را دید که در بهشت جولان میکردند
آن غم و اندوه تمام از دل وی مرتفع گشت و از جزع و فریاد باز ایستاد تا او را
نیز با کودک شیرخواره اش بفرزندان دیگر ملحق گردانیده شربت شهادت
نوشانیدند از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت است که فرمود چهار کودک
در گهواره بفرمان خدای جل جلاله تکلم نمودند عیسی بن مریم علیه الصلوٰة
والسلام و شاهد یوسف علیه الصلوٰة والسلام و صاحب جریج و کودک مشاطه
آل فرعون و نیز از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما منقول است که حضرت رسالت
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم گفت آن شب که مرا بآسمانها بردند رایحه طیبه بمشام
من رسید و نسیم بهشتی بصمیم من در رسید از جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام
سوال کردم که ای جبرئیل این چه بوییست بدین لطافت گفت این بوی

مشاطهٔ آل فرعون است و فرزندان او رضی الله تعالی عنهم اجمعین و دیگر

منقول از مومنات بنی اسرائیل آسیه خاتون بود رضی

الله تعالی عنها نقلست که چون فرعون لعین آن ضعیفه پاک دین را با

اولاد وی بقتل رسانید آسیه خاتون رضی الله عنها بنت مزاحم که از اولاد

بنی اسرائیل بود ولیکن در حبالهٔ فرعون بعقد ازدواج وی مبتلا گشته بود و

بر منظر نشسته بود و از دور ظلم و تعدی که با آن ضعیفه پیش میبرند میدید ولیکن

حضرت جلال احدیت جل و علا حجاب از پیش دیدهٔ وی برداشته مشاهده میکرد

که فرشتگان باستقبال روح آن نیک زن و ارواح اولاد وی چگونه مبادرت

مینمودند و ارواح ایشان را باعزاز و اکرام تمام بجانب آسمان بالا میبردند

و مشاهدهٔ این امر یقین و تصدیق وی زیادت میگشت بعد از آنکه فرعون بآن

امر شنیع اقدام نموده بنزد آسیه آمد و با وی واقعه با نشاط در میان نهاد آسیه

چون دید که فرعون بآن فعل ناپسندیده مباهات میکند و از آسیه تحسین ا

میدارد گفت الویل لک یا فرعون ما اجرئک علی الله تعالی ای فرعون ترا چه لایق

و گستاخی است که بدرگاه خدای تعالی اظهار کردی فرعون گفت ای آسیه

آنگه ترا همچون ماشطه جنون طاری گشته و دیوانگی ماشطه در ذات تو تصرف نموده

گفت من دیوانه نگشته ام اما حقیقت دین اسلام و بطلان دین تو بر من ظاهر گشت

و به پروردگار عالمیان ایمان آورده ام سبحانه تعالی فرعون چون از وی این

سخن شنیع شنود بغایت شفقت و مادر آسیه را طلب کرده با وی گفت که دختر ترا حالتی

غریب روی نموده چنانکه از کودکی دیوانگی سر بر آورده و آن [illegible] که از

[illegible] دین موسی علیه الصلوة والسلام است در دل میداشته پیش ما اظهار کرد و [illegible]

و فرعون سخن وی انکار نمود و با مادرش چنین مقرر کرد که با آسیه بگو که حضرت از این
سخنان برگشته بخدای موسی کافر خواهد شد و بالوهیت من اعتراف خواهد نمود و
با آسیه گو که تن بقتل در خواهد داد مادر با دختر خلوت ساخته اول آنها به بزرگی و فرمانروایی
فرعون در میان آورد و بعد از آن بلندی مرتبه و نیکبختی دختر به دولت مصاحبت
آن بداختر نیک بر شمرد و آخر الامر باین باز آورد که الغرض تا کی بیهوده سر بر هیبت
تیشه بر پای بخت خویش میزنی بی‌سبب بیخ این درخت مکن و صلاح وقت
در آن بنما که هرچه ملک فرماید بدان قیام نمایی و در طریق موافقت سبیل
موافقت بپیمایی آسیه گفت الحال دیرست که بروی می‌پیماید و این کلمات
که در کسوت ارشاد بروی می‌نماید گفت ای مادر سوگند بخدای که خورده هزار عالم است تعالی
و تقدس و تعظم که هرگز بحضرت او کافر نگردم و بدعوی باطل فرعون تن در ندهم
و چند انکار آن بی‌سر ازل نادان رقیب و لطائف مبالغه کرده بود آسیه در رد
و انکار آن مبالغت زیادت نمود تا رای ناصواب آن ظالم بقمع او و حرمت
و قطع علاقه شفقت مصمم گشته آنچه خصال جمیله افعال را در معرض قتل در آورد
و فرمان چنین داد تا او را بسخت‌ترین وجهی بقتل رسانند و آن چنان بود
که آن برگزیده سعادتمند را لقفا بر کشیده چهار میخ آهنین بر دست و پای
آن نازنین فرو کوفتند و هر روز چندین چوب بروی میزدند و بمقراض
گوشت وی می‌بریدند و بعد از آن آتش بروی می‌پختند تا بدینگونه عذاب البشر
هلاک گردانیدند و آن شوم بدنهاد را شناعت اینچنین فرعون ذی الاوتاد
در قرآن یاد کرده اند ابن عباس میگوید رضی الله تعالی عنهما که آنوقت که فرعون
او را عذاب می‌کرد حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بروی بگذشت

آسیه رضی الله تعالی عنها بودی با آنکه شسته اظهار الم قعود میکرد موسی علیه الصلوة
والسلام بروی ترحم نموده حق سبحانه تعالی مناجات فرمود تا آسیه کارساز
جل و علا آن مشقت از وی زایل گردانید چنانکه از آن عذاب هیچگونه متالم
نمیگشت تا در اثنا آن تعذیب آسیه بر وی نثار سحاب کریم سبحانه نوازا آورده
زبان مسألت بالتماس آن عطیه جاری گردانید که رب ابن لی عندک بیتا
فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله ونجنی من القوم الظالمین و حضرت جلال احدیت
جل ذکره مسألت وی مقرون باجابت گردانیده الهام فرمود که ای آسیه
سر خود بردار چون سر برآورد آن کوشکی دید از یک دانه در از برای وی در بهشت بنا
کرده از غایت فرح و سرور خندان گشت فرعون چون آن بشاشت و سرور وی
مشاهده کرد حمل بر جنون نموده گفت ببینید که با وجود عذاب چگونه میخندد
آنگاه حضرت مالک الملوک جل و علا فوجی از ملائکه عظام باستقبال جان آن نازنین
فرستاد روح پرفتوحش را در بهشت و جسد وی از نور تشنا نده نازل روح و جسد در آن
و بیوسته بنیان آورده اند که چون آسیه از حق تعالی خواست که رب ابن لی
عندک بیتا فی الجنة ملائکه گفتند که زنی باین حشمت همی با مختصری خانه قناعت
میکند آسیه گفت عندک بیتا گفته ام خانه منظور نیست بلکه جوار دوست مقصود وی
فرشتگان گفتند جل بیت هو عند ربک ای آسیه عالی همت آمدی که خانه در
جوار دوست اختیار کردی بیت بدرگه من روانش باد و پیر او همراه
بندی واد مشهور که از بید ولتان بگریزد چون تیر سار وی کوی صاحب
دولتان گیر بساط سخن بدانکه هیچ زن از زبان مسلمانان تا
که تخلف عفت مستور بودند و بحرمت عصمت مشهور هیچ بلا ممتحن گشتند و

حقتعالی در آن بیت ایشانرا هیچ بشارت تسلی کرامت فرمود اول زنی بود از اصحاب اخدود و او را کودکی بود شیرخواره جهودان مر آن زن را از دین حق بدین باطل خواندند و آن زن قبول نمی‌کرد کودکش را در آتش افکندند تا شاید که آن ضعیفه از دین خود بگردد چون در آن واقعه غم و اندوه بر دل ناتوان آن بیچاره مستولی گشت حقتعالی آن کودک را در میان آتش بسخن در آورد تا با مادر گفت یا اماه اقتحمی و لاتبالی بیا در خود را درین آتش در افکن و باک مدار و زینهار که از دین حق بر نگردی و حضرت مولوی قدس سره در مثنوی این واقعه بدین طریق نموده است

نظم

یک زنی با طفل آورد آن جهود / پیش آن بت و آتش شعله بود
طفل ازو بستد بآتش درفکند / زن بترسید و دل از ایمان بکند
خواست تا او سجده آرد پیش بت / بانگ زد آن طفل انی لم امت
اندر آ ای مادر اینجا من خوشم / گرچه در صورت میان آتشم
چشم بند است آتش از بهر حجیب / رحمت است این سر برآورده ز جیب
اندر آ مادر ببین برهان حق / تا ببینی عشرت خاصان حق
اندر آ و آب بین آتش مثال / از جهانی کاتش است آبش مثال
اندر آ اسرار ابراهیم بین / کو در آتش یافت ورد و یاسمین
اندرین آتش بدیدم عالمی / ذره ذره اندران عیسی دمی
اندر آ مادر بحق مادری / بین که این آذر ندارد آذری
اندر آ مادر که اقبال آمدست / اندر آ مادر مده دولت ز دست
اندر آ و دیگرانرا هم بخوان / کاندر آتش شاه بنهادست خوان
اندر آئید ای همه پروانه وار

اندرین آتش که دارد صد بهار
خلق خود را بعد از آن بی خویشتن
میفگندند اندر آتش مرد و زن
بی موکل بی کشش از عشق دوست
زانکه شیرین کردن هر تلخ ازوست
تا چنان شد کان عوانان خلق را
منع میکردند کاتش در میان
آن یهودی شد سیه روی خجل
شد پشیمان زین سبب رنجور دل
کاندر ایمان خلق صادق تر شدند
بر فنای جسم عاشق تر شدند

دویم مریم خاتون رضی الله تعالی عنها بود که چون فرزند بی پدر آورد زبان طعن و ملامت در حق وی کشادند و تلاطم امواج بلا و تراکم افواج ابتلا بر باطن او مستولی شد و دامان عفت و صلاح و خلاصه خاندان عزت و فلاح مستولی گشت حقتعالی همان فرزند یکشبه را بسخن در آورد که انی عبد الله اتانی الکتاب تا آن گرد ملامت از جبین امن آن نقطه دایره عصمت برخواست سیوم ماشطه دختر فرعون بود که در آن غم و اندوه آن کودک شیرخواره بصبر و تحملش دلالت کرد تا در آن محنت بروح و راحت فایز گشت چهارم آسیه خاتون بود که در چنان محنت و بلا و درد و عنائی که مبتلا گشته بود بنوید فرشتگان و دعای موسی بن عمران علیهم التحیة و الرضوان بروح و ریحان مستسعد آمد پنجم عائشه خاتون بود رضی الله عنها که بتهمت منافقان رنجور گشت و از صحبت حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم مهجور ماند لشکر غم و اندوه بر باطن وی استیلا یافت و درد و بلا و محنت و عنا بر دل نازنینش از حد در گذشت حضرت خداوندی جل و علا هژده آیت عالی رایت بحمایت آن شکسته خاطر منزل فرمود تا آن درد و محنت بسرور و راحت مبدل گشت آید پیش آن طایفه که باین فرزندان

دلریش انبیا ملا سته‌ها پیش برده بودند مجموع ابطر دو لعن گرفتار گشتند
اما موذیان آن در روش اصحاب اخدود در احق تعالی بلعنت مطرود گردانید که
قتل اصحاب الاخدود و آزار ندیم خاتون رضی الله تعالی عنها جهودان بودند
بلعنت خداوندی جل و علا گرفتار گشتند لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل
بدخواهان مشاطه و آسیه خاتون فرعون فرعون و فرعونیان بودند ایشان
نیز سنگسار لعنت و فرقت شدند و اتبعوا فی هذه الدنیا لعنة مخالفان عائشه
رضی الله عنها منافقان بودند ایشان نیز بلعنت الهی جل و علا بدبخت
ابد گشتند لعنوا فی الدنیا والاخرة آری غرامت اعمال بدکرداران هم بذات
پلید ایشان بازگردد ولا یحیق المکر السیئ الا باهله مگر شیطان هم رو
پیچید شکر بد دید هم خود را سیه رو دید شکر انچه عیالید در روی کسان
جمع شد در چهره آن ناکسان هوچون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر
طعنه پاکان برد ور بخواهد تا پوشد عیب کس کم زند در عیب معیوبان نفس

مقتول دیگر از کشتگان تیغ بیداد و مظلومان نامراد

نقلست که حضرت موسی علیه الصلواة والسلام روزی بمیقات رفته بود و
بمناجات باحقتعالی برفع حاجات نموده در وقت مراجعت خطاب آمد که ای موسی
چون بشهر مصر اندر آئی باید که بفلان محله روی و در آن محله کوئیست و در آن
کو سرائیست و در آن سرای پیریست که شصت سال چون چنگ در مجالس فساد
خم کرده و موی روی چون زخمه رباب در زدن آلات لهو سپید گردانیده
بزر عنبر سارا کافور غبار ریخته و بر بالای توده ارغوان سوسن زعفران
بیخته خرمن عمر را بباد کفر برداده و اساس قصر حیات را بنیاد بر فساد

نهاده و دویست سالست که سر پیش فرعون بر زمین نهاده و فرعون
بی عون را بخدای پرستیده الهی اورا بگوی که هیچ وقت نیامد که رنگ
او بار از آیینه روزگار خود نبردایی و جمال اقرار را از دلبری حجاب انکار بنمایی
هر چند پیر شدی اما هنوز مخدرات حجاب غیب تمنای معاشرت تو می برند
و حوریان خلد برین بر مناظر علیین تماشا در تو می نگرند توانی ای پیر
بی تدبیر که با این همه تقصیر یکبار زبان تقریر بکلمه دلپذیر توحید بجنبانی
تا مالک عذاب او ندیم همه تقصیرات را بتوفیر مبدل گردانیم الهی اگر آن پیر
ترا ناسزا گوید از برای رضا ما درگذران و اگر از تو چیزی طلبد اورا
بگنجی که در سرای اوست واقف گردان حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
بفرمان مولی جل و علا چنانکه نشان گفته بود با آن در سرای آمد در سرای
را بسته دید سنگی برداشت و بر در زدن گرفت آن در با حضرت موسی علیه
الصلوة والسلام زبان حال بانفعال بگشاد که ای پیغمبر با هیبت و ای رسول
بی شبهت سنگی که برین سکان جهنمی باید انداخت بر جان من زدن حکمت چیست
اگر صاحب من کفران نعمت ورزیده است مرا چه گناه من بوحدانیت او اقرار
دارم و انبیاء و بخت من دو گواه همانم بس که در وقت باز کردن و فراز
نمودن زار زار مینالم طاقت سنگ بر جگر خوردن از کجا دارم حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام بزبان حال از وی سوال کرد که این زار نالیدن تو
از کجاست و این سنگ بر سینه خوردن چراست گفت الهی اگر میان
آدمیان خاین نبودی هیچ سرای را بدر حاجت نیامدی دزدی آدمی میکنند
بند گران و حلقه زنجیر من نشسته است پاسبانی میکنم و چون دزدانم دو هم

آورند هر چند بر روی آشنایان روی گشاده میدارم ایشان تنگ
بر روی من همی بندند حاصل چون آواز باصلابت قرع باب بگوش صاحب
رسیده بود مضطرب الحال بیرون دوید چون در را گشاد و نظر وی بر وی
افتاد علیه الصلوٰة والسلام گفت ای مجوس چه کار آمده گفت للشیخ الرومی
قدس سره آمده ام که تا بخود گوش کشان کشانمت بی دل و بی خودت کنم
در دل خود نشانمت آمده ام که تا ترا جلوه دهم درین سرا همچو دعای عاشقان
تا فلک رسانمت آمده ام که ... آمده ام سوی دام باز
پرورمت ... از در خانه تا کنون چند هزار منزلست ... بسر رسانمت
بر سر ره نشانمت ای پیر آمده ام تا ترا باسلام وخداشناسی جل وعلا
دعوت کنم گفت ای ... تو بجای رسیده است که توقع میداری که در من
اثر کند و دویست سالست که فرعون را می پرستم اکنون ... تو از جای کی
میبرم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام فرمود درین دویست سال
از پرستش فرعون چه حاصل کرده گفت ای موسی نقود بیشمار و امتعه و اقمشه
بسیار بواسطه عبادت فرعون بمن واصل گشته تو باری از عبادت خدای
خود چه طرف بربسته موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت ای پیر من خدای
خود را جل جلاله از برای طمع مال دنیایی نپرستم بل از برای آن می پرستم
که استحقاق پرستش مر حضرت او راست زیرا که اوست آن خدای که
اگر در مانی بفریادت رسد و اگر بخوانی اجابت کند سرگشتگان تیه حیرت را
دلیل جهت و هدایت او فرستد مغفرت غفران بر نامه درد پریشان ...
آن نهد سجلات زلات عصات جنابات را بیکدم ندم او در نوردد و طفل

رضیع دل عاصی را از پستان فضل شیر بشارت داشتا شیرینست او دیگر
آرایش زبانها بذکر نام اوست و آسایش جانها در سماع کلام او
قطعه ای نام تو آرام دل و جان همه جمعیت خاطر پریشان همه خورشید
جمال تست تابان شب و روز در آیینه دیدهٔ گریان همه پیر گفت ای
موسی من کسی را که می پرستم از برای وصول مطالب دنیویه می پرستم
موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام که ای پیر اگر چنانچه مقصود تو متاع
دنیویست پروردگار من جل و علا ترا گنجی رهنمونی کند که بی نیاز گردی
گفت آن گنج کدام است گفت حقتعالی در آستانه سرای تو نشان داده است
اکنون تفحص کن تا چه می بینی آن پیر پسری جوان داشت فرمود تا آستانه
در را بکافت گنجی ظاهر شد که در فهم و گمان پیر نبود چون پیر را نظر بدین
افتاد گفت ای موسی من با خدا تعالی هنوز آشتی ناکرده از برای من خلعت
میفرستد دریغ باشد که با وجود وی به درگاه غیر وی تردد نمایم ای موسی
کلمه عرض کن تا مسلمان شوم پس پیر مسلمان شد و از شادی وی بهجت
ایمان گرد بازار مصر بر می آمد و با آواز بلند میگفت لا اله الا الله موسی کلیم الله
خبر بفرعون بردند که فلان پیر که مدت دویست سال که بر سر بتخانه خدمت
تو داشت بموسی ایمان آورده است فرعون فرمود تا او را گرفته بعجلت پیش وی
آوردند فرعون گفت ای پیر مگر ترا موسی از راه برده است پیر گفت چنین مگو
بلکه مرا موسی علیه الصلوٰة والسلام براه آورده است فرعون گفت ازین
سخن برگرد و گرنه ترا عقوبت کنم پیر گفت کلا و حاشا که من ازین سخن برگردم
پس فرعون بفرمود تا دیگی پر روغن کرده بجوش آوردند پیر را گرفته بر

دیگ روغن تفسان آوردند در روغن انداختند فرمان آمد که ای جبرئیل
بنده مرا دریاب جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام پیر را ببال اقبال خویش
از سر دیگ روغن در ربود و پیش حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
بر زمین نهاد بار دیگر پیر گرد شهر در طواف آمد همان کلمه بر زبان میراند
بار دیگرش گرفته پیش فرعون بردند باز همان طریق فرمان داده بر سر دیگ
روغن آوردند دیگر باره جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام او را در ربود پیش
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام آورد همچنین تا سه کرت ابتدا از آن پیر
گفت که ای موسی چه زیان دارد اگر در راه او جان نثار کنم و حیات ابدی را
بزندگانی فانی اختیار نمایم موسی علیه الصلوٰة والسلام فرمود که شاید
پیر این نوبت جان بر کف دست نهاده کلمه گویان بزبان حال میگفت شعر

جان فدای تو که هم جانی و هم جانانی	سر بپای تو که من و سرگردانی
سر بسر می از سر کوی تو نخواهم برخاست	کار دشوار نگیرند بدین آسانی
خام را طاقت پروانه دل سوخته نیست	نازکان را نبود قوت جان افشانی

ای بار پیر را گرفته بر سر دیگ روغن آوردند و در میان روغن داغ
انداختند چون روح از بدن پیر مفارقت نمود جبرئیل علیه الصلوٰة
والسلام گفت ای موسی بالا نگر تا چه می بینی موسی علیه الصلوٰة والسلام
بر نگریست دید که هفت آسمان را با هشت بهشت در گشادند و حور عین با
طبقها نثار منتظر روح وی ایستاده اند پیر بزبان حال با نیم قال میگفت

باز فرود آمدیم بر در سلطان خویش	باز گشادیم خوش بال دل پر جان خویش
باز سعادت رسید دامن ما را گرفت	بر سر گردون زدیم خیمه ایوان خویش

دیده دیو و پری یافت ز یار و شفی | هدهد جان باز رفت سوی سلیمان خویش
گفت مرا دوش یار چون نی درین رهگذر | چون بود بخشش که یافت دولت خندان خویش
آن شکری را که مصر هیچ ندیده بخواب | شکر که من یافتم در بن دندان خویش
بی زر و سیم دریم بی کشتی میبریم | قند و شکر میخوریم از شکرستان خویش
گوهر بی نا زبی نیست کسی مشتری | صنعت آن زرگری رد سبوی کان خویش

رجعنا الی القصه نقلست که چون وقایع مذکوره بوقوع پیوست و حضرت موسی علیه الصلواة والسلام باظهار معجزات مؤید گشت جمعی عظیم از قبایل قبط بموسی علیه الصلواة والسلام ایمان آوردند چنانکه گویند هفتاد قبیله از قبطیان بشریعت الهیه جل و علا و بابت ابراهیم علیه الصلواة والسلام مستعد گشتند و بنو اسرائیل بملازمت موسی علیه الصلواة والسلام شروع کلی نموده بوجود شریفش مفتخر گشتند فرعون چون مشاهده این امر نمود فرمود تا قبطیان بر بنی اسرائیل تشدد آغاز کردند و زیادت بر معهود تکلیفات شاقه پیش آوردند و از جهت بنو اسرائیل استغاثت بموسی علیه الصلواة والسلام نمودند که یا نبی الله پیش از ظهور مقدم همایون تو بادست این قوم مبتلا بودیم و تحکمات ایشان میکشیدیم ولیکن بموجب بشارت آبا و اجداد خاطر بظهور دعوت و اظهار نبوت تو خوش میداشتیم و فرج و خلاص خود در آن تصور میکردیم و اکنون که زمانه بفر دولت بعثت شما مبین و مزین گشت همچنان بابلای قبطیان گرفتاریم و سرچشمه عقوبت ایشان برما عظیم تر و دست تعدی و تطاول کفره فجره قوی تر میشود و از همین تحیر و اضطراب سینه داده و دیگر تحمل مشقت نمانده یا اجازت ده که از اینجا فرار نموده هر یک بطرفی از اطراف

عالم بوی نهیم و با دستوری وه که با ایشان حرب کنیم و الا تدبیری
دیگر اندیشیم که بسبب رافت ما گرد حضرت موسی علیه الصلاة والسلام ایشان
را تسلیه داده فرمود عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض و چون
بعد از مواعظ و نصایح و اعجاز حضرت کلیم و انبیا و تسلیم فرعون متابعان
مایوس شد بر آن قوم طاغی نفرین کرد لاجرم وجود بلایا از حضرت خالق برایا
جل و علا بر ایشان متواتر گشت و نخستین بلیه قحط آل فرعون بود که روی نمود
تا بمدت سه سال آن قحط در میان ایشان شیوع یافت و بعد از آن طوفانی
ظاهر شد که اکثر معارف هلاک شدند و در تعیین آن طوفان اختلافست جمعی
گویند طوفان آب بود و قائلان باین قول باز اختلاف نمودند بعضی گفتند که
باران صعب بارید که اکثر مزارع ایشان ضایع گشت و قریب بآن آمد که
تمام مصر غرق شود و از آن همه بغایت مضطرب گشتند نقلست که باران
چندان می بارید که هفته هفته باز نمی ایستاد و مردم بامور خویش قیام نمودن
نمیتوانستند و آب بمرتبه در مصر بر آمد که قبطیان بر پا ایستاده بودند مجال
نشستن نداشتند چرا که آب از سر میگذشت و از موافقه بنو اسرائیل فارغ بودند
بمرتبه که در خانهای ایشان هیچ آب در نمی آمد و بعافیت می بودند و گویند
که باران یک هفته بر منوال جریان یافت قبطیان نزد فرعون آمدند و
بنالیدند فرعون موسی را علیه الصلاة والسلام طلبید و گفت ای موسی اکنون تمام
مصر در معرض انهدام افتاده است و خلایق بر شرف هلاکت دعا کن و از
خدای خود در خواه تا این عذاب بردارد قبول کردیم که ایمان آریم و بنی
اسرائیل را با تو بفرستیم حضرت موسی علیه الصلاة والسلام دست بر آورده

دعا فرمود حق تعالی اجابت کرد بادی بفرستاد تا آبها را منتشر گردانید
و بعد از آن نباتات از زمین رستن گرفت و عالم سبز و خرم شد فرعونیان
گفتند که این طوفان بلا نبود بلکه عین عطا بود و ما را نشاید که از نعمت و عطیت
بنالیم و بسبب آن بموسی ایمان آریم پس نقض عهد کرده باز بر سر جحود خود
رفتند و از آنچه گفته بودند غلیظتر گشتند و جمعی از مفسران و گروهی از
مورخان طوفان را بطاعون فرود آورده اند و گویند که بموسی علیه الصلوة
والسلام وحی آمد که امشب بر فرعونیان طاعون می فرستیم و موسی علیه
الصلوة والسلام اظهار این معنی نموده خبر بفرعون رسید گفت امشب جوانان
ما را با جوانان بنی اسرائیل یک جا مجتمع گردانید و پیران ما با پیران ایشان
و کودکان ما را با کودکان و زنان ما را با زنان ایشان تا چون شب تار
در میان قوم در آید میان بنی اسرائیل و قبطیان امتیاز نتوانند کرد چنانکه
اگر از ما بمیرند از ایشان نیز هلاک گردند چون شب شد حق تعالی مرگ بر
ایشان گماشت تا هشتاد هزار مرد معتبر در آن شب از ایشان هلاک شدند و از
عوام و بهایم خود در حساب نیامدند و بنو اسرائیلیان بسلامت ماندند و
گویند که قضیه هم برین تقدیر تا هفت روز و بروایتی تا مدت یک سال میمردند
و هیچگونه عبرت نگرفتند و بر کفر و ضلالت اصرار نمودند آنگاه فرمان آمد که
ای موسی بصحرا بیرون رو و اشارتی بجانب مشرق و مغرب کن چون بفرمان
قیام نمود از هر جانب ملخ روان شد چنانکه کوه و دشت و بیابان و خراب و
عمران ایشان را فرو گرفت و بر مزارع ایشان تسلط یافته تمامی اسباب و
جهات ایشان را نابود ساخت و گویند که نزول این بلیه را وان عصا در فرعو

غلات ایشان بود و امیدت هفت روز برداشت کرد و شدت از اکثر جراد نه
آسمان بنمود و نه زمین نه از غلات چیزی باقی ماند و نه از فواکه تا بحدی
که چوبهای خانها از پل و در و پنجره اکثر نابود گشت چون این بلیه بر ایشان
شایع گشت نزد حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام آمدند و استغاثه نمودند
فرمود دعا کنم تا حقتعالی دفع این بلیه کند ولیکن بشرط با شما ایمان آرید
و قبول دین حقتعالی کنید قبول کردند حضرت کلیم علیه الصلوٰة والسلام دعا
فرمود حقتعالی بادی بفرستاد تا آن ملخها از آن دیار بدریا باز انداخت
فرعونیان گفتند که مقداری غله که ازین بلیه باقی مانده است جمع کنیم و در انبارها
ذخیره سازیم و امثال هر نوع باشد بر آن بگذرانیم و دین موسی را علیه
الصلوٰة والسلام قبول نکنیم پس نقض عهد کردند و قبول دین اسلام ننمودند
چون ازین واقعه مدت یکماه بگذشت حقتعالی قمل بر ایشان گماشت و در تفسیر
قمل نیز اختلاف است بعضی گویند از ملخ پیاده است چنان هجوم نمودند که کوه
و دشت و صحرا و خانهای ایشان پر شدند تر و خشک هر چه مانده بود همه
را خوردند تا گویند که موی سر و ریش ایشان را خوردند باز آمدند و نزد حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام زاری و ناله آغاز کردند و این نوبت بعهد
ایمان جزم نمودند حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام دعا فرمود حق
تعالی دفع آن بلیه کرده باز کافران نقض عهد کردند و بر کفر خویش اصرار
می نمودند و بعضی قمل را بکرمی که گندم خورد تفسیر کرده اند و گویند که این
کرمان انچه ایشان در انبارها ذخیره ساخته بودند نابود کردند و گروهی
بشپش تفسیر نموده اند و گویند حقتعالی شپش را بر ایشان گماشت تا بحدیکه

اعضاء بدن و اشعار و اشفار عیون و ابصار ایشان را فرو گرفت و
قرار و صبر از دل ایشان برداشت و گویند بمرتبه رسید که تمامی جامهای
شب و روز ایشان و فرش و اوانی طعام و شراب ایشان از شپش
جوشش می زد و باین بلیه عظمی آن کافران مبتلا گشتند و بنو اسرائیلیان از
مجموع این بلیات مصئون و محفوظ می بودند **نقلست** که یکی از ایشان
ستونی از گچ و آجر ساخت و آنرا اساس کرد و بر بالای آن طعام می نهاد
هر بار که به نزدیک طعام خود آمدی طعام را پر قمل یافتی ازین واهمه نیز
بتنگ آمده بودند باز باستغاثه نزد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام آوردند
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام دعا فرمود حقتعالی بادی سوزان
بفرستاد تا همه این جانوران را بسوخت و آن ظالمان بعهد خود وفا نکردند و
همچنان کافر بودند الکناه باهی العاقبت بگذرانیدند حضرت موسی علیه
الصلوة والسلام از ایشان استدعای ایمان نموده گفتند ای موسی
پیش از آنکه ما را این همه زیان فرمائی بتو ایمان نیاورده بودیم اکنون
که از تو این همه زیان بما عاید گشت چگونه ایمان آریم سوگند بعزت فرعون
که هرگز بتو ایمان نیاریم چون گستاخی و بی ادبی ایشان بانجا رسید
خطاب آمد که ای موسی بر لب دریای نیل رو و عصای خویش بر لب دریای
فرو بر و اشارت بضفادع کن تا از دریا بیرون آیند چون بفرمان قیام
نمود همه ضفادع جار بیک دیگر رسانیده یکبار از دریا بیرون آمدند و روی
بجانب مصر نهادند چنانکه زمین مصر را پوشیدند و بر زبر یکدیگر بر آمدند
تا چنانکه در تمام مصر یک گز جای در دشت و صحرا و خانه و کوچه و بازار بر آمد

و شپش تا بر و زلفهای ایشان در ماند و خواب و قرار قبطیان
بر خواست و در طعام و شراب و جامهٔ خواب و اوانی و امتعه و دیگ و
کاسهٔ ایشان در آمدند و در دیگدان و تنور نقصان در میان آتش بر می
آمدند و در درون جامه در آغوش و کنار ایشان راه میجستند تا بحدیکه گاه
بسخن گفتن دهان بگشادی فی الحال غوکی در دهان وی در آمدی
هنوز افزار در دیگ نکرده بودی که دیگ از غوک مملو گشته بودی و خمیر از
برای نان ناگرفته بودی که تمامی آن بغوک آمیخته بودی و امام ثعلبی رحمه الله
آورده است که حقتعالی همچنانکه از ضفادع پسندیده همه را از ایشان زیبا
گردانید و ایشان را در آب و وطن داد قبطیان ازین واقعه بغایت تنگ
آمدند و نزد حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بفریاد آمده گفتند
این نوبت دعا کن تا همه ایمان آریم و بنی اسرائیل با تو بفرستیم و درین
نوبت زیادت مبالغه کردند حضرت موسی علیه الصلواة والسلام باز دعا
فرمود حقتعالی آن بلا از ایشان باز برد و آن چنان بود که موسی
علیه الصلواة والسلام بعصا اشارت فرمود هر ضفدعی که بود بدریا رجعت
نمود و آنچه مرده بود بر خواست و بر وادی سیلی در آمد و همه را بدریا انداخت
باز نقض عهد کرده بکفر و جحود خود باز گشتند تا هفت دیگر بعافیت بودند چون
بکفر و جحود اصرار نمودند حقتعالی بلای دیگر نازل بر ایشان کرد و آب نیل
بر ایشان خون گردانید چنانکه از یک ظرف اسرائیلی آب صافی میکشید
و قبطی خون بآب میچشید و تمامی خم و کوزه و اوانی و حیاض و انهار قبطیان
که نهرات خوشگوار کرده بودند همه خون مطلق شد نی آب خوردن ماندی

آب رنگین قبطیان به پیش فرعون رفتند و از ین حال شکایت کردند
گفت این نیز سحر موسی است و دو مرد طلب کرد یکی از بنی اسرائیل و دیگری
از قبطیان و آب وانی در مجلس پیش نهادند آنچه نزد بنی اسرائیل بود
آب صاف بود و همچنین اگر از کوزه بنی اسرائیل آب آشامیدی آب خوشگوار
بودی و اگر قبطی بیاشامیدی خون ناب بودی تا گویند که زنی از قبطیان
از تشنگی بر شرف هلاکت رسیده بود و نزد زنی از بنی اسرائیلیان استغاثه نمود تا آب
خاص خود او را بدهد چون از سبو آب از برای وی در جام کرد آن آب
فی الحال خون شد گفت مقدار آب در دهان خود کن و از دهان خود در
دهان من ریز آب در دهان بنی اسرائیل آب بود و چون بدهان قبطی آمد خون
شد القصه هفت روز همین احوال بر ایشان بگذشت بغایت تنگ
آمدند باز نزد حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام آمده عهد کردند که این
بلا از ایشان منکشف گردد البته در ایمان استقامت دارند و موسی
بنا بر این عهد دعا فرمود حق تعالی آن بلا را منکشف گردانید و چون باز
عافیت از پرده غیب جمال نمود دیدند و ایشان باز بنقض عهد کوشیده
لباس مخالفت پوشیدند و در کفر و جحود تا آنکه منکوس شدند تا وقت
هلاکت ایشان در رسید از کعب احبار رضی الله تعالی عنه سوال کردند که
از وقت معجزه ایمان آورده بود تا آن وقت که موسی علیه الصلوٰة والسلام
از میان ایشان بیرون آمد چند گاه بود گفت بیست سال بود و آیات
تسعه در مدت بظهور پیوست و روایات اهل کتاب هست که نزول این بلاها
در مدت یازده ماه اتفاق افتاد اول آن شهر آباد و آخر آن آزار بود

از تتمهٔ سال هشتادم از سن مبارک حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام فاما
میان اهل تاریخ مشهور تر آنکه مدت ظهور این آیات سه سال و یازده ماه بود آورده
اند که فرعون باغوای هامان بر قتل موسی علیه الصلوٰة والسلام عازم شد چون
آنحضرت از این قصه وقوف یافت دعا فرمود که ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی
قلوبهم الآیه پروردگارا اموال ایشان را مسخ گردان و دلهای ایشان را سخت ساز
و مهر بر قلوب ایشان نه تا بعذاب دردناک گرفتار گردند و در بعضی تفاسیر مذکور است
که نقد و جنس که قبطیان داشتند متحول بسنگ شد چنانچه که نانی از تنورها که
قبطیان بنان پختن اشتغال داشت حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام دعا فرمود
نانها در تنور مبدل بسنگ شد و دیگر باره آل فرعون پیش موسی علیه الصلوٰة
والسلام آمدند و عهد کردند اگر موسی علیه الصلوٰة والسلام دعا کند تا باری
سبحانه تعالی نعمتهای ایشان را بر قرار سابق بر ایشان ارزانی دارد همه متابعت
شریعت نمایند و حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام دعا فرمود بشرف اجابت
مقرون گشت اما آن سنگدلان همچنان بر کفر و تمرد و عناد اصرار نموده گفتند
تا چندی از آیات و علامات بما نمائی که ما از دنیا که مرتکب آن شده ایم بگردانی
بدانکه مثل این آیات هر چند اظهار نمائی بتو ایمان نخواهیم آورد و به نبوت
تو تصدیق نخواهیم کرد و چنین گویند هر نوبت که فرعون آیتی میدید عزیمت مینمود
که بموسی علیه الصلوٰة والسلام بگرود اما آن ضال مضل یعنی هامان لعین او را
از آن اندیشه مانع گشته میگفت اترید ان تکون عبداً بعد ان کنت ربا و
تکون مملوکا بعد ان کنت مالکا و فرعون بسخن آن ملعون از طریق مستقیم انحراف
نموده بهاویه هلاک میل کرده سیه روی ابدی گشت بیت صحبت نااهلان

چو دیگ تهی است که اندرون خالی و برون تهی است — اما واقعی دیگر

از وقایع که در انتهاء بیست سال بوقوع پیوست

بنا صرح است

نقلست که ارباب اخبار چنین آورده اند که چون
کاری از حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بالا گرفت و جمعی کثیر با او ایمان
آوردند فرعون گفت که ما را با موسی کاری نیست و من میخواهم که به آسمان روم
و بر حال خدای موسی جل و علا اطلاع یابم و با او جنگ کنم چه معبودی که مستحق
عبودیت باشد بغیر خود کسی در عالم ندیده ام و چنان گمان می برم که موسی
از جمله دروغگویانست که خدای دیگر از من اثبات می کند این اندیشه در
ضمیر نامبارکش رسوخ یافتی هامان لعین را بخطاب تخصیص نمود یا هامان
ابن لی صرحا لعلی اطلع الی اله موسی و انی لاظنه کاذبا پس هامان لفرمود تا
اطراف ولایت استادان ماهر جمع گردند و بنایان که در علم بنا و هندسه کسب
اصابت در میدان دراست می دادند و تقدیر ارکان و مناظر افلاک از لوح
تدبیر میخواندند مجتمع گردانید تا آورده اند که پنجاه هزار مهندس موسس که
چون آلات و افزار خود بگستردی دکان و دران افلاک را چشم خیره ماندی
و چون رشته در هم نوشته خود بسط کردی بمثال خط ابیض صبح بر فلک فلق
زبرجدی نسق احاطت نمودی چون شاقول خود از برج باعروج فرو گذاشتی
بیننده او را شهاب ثاقب پنداشتی ترازوی ایشان بر برج میزان سقف
جستی و گونیا ر شان در ترتیب اضلاع و زوایای بر جوزا و ثریا مبادرت
نمودی در بین بنا فسیح البنیان بکار باز داشته و اعداد عاملان دیگر
از نجاران و حجاران و کارگران از تحت عد خارج در ترتیب مصالح

تعیین نمودند تا گویند مدت هفت سال متصل بعمارت آن کوشک پرداختند
تا آن قصر را بنوعی ساختند که از وقت خلق آسمان تا بدین زمان چنان
عمارتی عالی ارکان در روی زمین بنیاد ننهاده بودند و بآن رفعت و
استعلا ارتفاع نداده بودند تا گویند که چنانش بلند ساخته بودند که چون
آفتاب از مشرق طلوع کردی سایهٔ آن کوشک بمغرب افتادی و چون
افول نمودی سایه بمشرق پیوستی و در بعضی از تواریخ آورده است و العهدة
علی الراوی که آن قصر بمرتبه ارتفاع یافته بود که مدت یک سال و نیم بایستی
که رونده از حضیض باوج آن رسیدی و چون بنا صرح تمام شد فرعون بر
بالای قصر برآمد و تیری بجانب آسمان انداخت حضرت عزت جل و علا فرشته
را فرمان داد تا بخون آلوده آن تیر را بسوی فرعون افکند و آن ملعون صرف
بشاشت نموده گفت خدای موسی را بقتل رسانیدیم نقلست که حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام چون برین واقعه اطلاع یافت بغایت ملول خاطر
گشت و بحقتعالی مراجعت نمود خطاب آمد که یا موسی الصبر مفتاح الظفر جراحت
خاطر را بمرهم صبر معالجت فرمای که عنقریب از کوشک و صاحب کوشک اثر
نخواهد ماند منقولست که چون لعین از آن کوشک فرود آمد جبرئیل علیه الصلوة
والسلام بفرمان ایزد سبحانه تعالی گوشه جناحی بر آن قصر زده بسه پاره
گردانید قطعه از آن بلشکرگاه فرعون افتاد و قطعه در دریا و قسمی دیگر بدیار
مغرب قرار گرفت و ضحاک میگوید رضی الله تعالی که برسیدن آن قطعه [illegible]
وی دو هزار هزار مرد هلاک گردانید منقولست که هر که از عمال و کاسبان که
در آن کوشک عملی کرده بودند هر کدامی بنوعی هلاک گشتند الا آنها که حج واجب

می بجتند مجموع بسوختند و مهابرهٔ عمال مجموع بمردند و آهنگران و نجاران
دستهاشان خشک گشته از کار فرو ماندند و این جمیع از دمیدن صبح بود
تا برآمدن آفتاب **اشارت شریعه** ای درویش بدانکه حصهٔ تو از قصه
آنست که چنانکه فرعون را کوشکی بود بنقش و نگار آراسته و بانواع تکلفات
و تزیینات پیراسته کذلک ترا نیز قصریست در عالم وجود بحسن صورت و کمال
سیرت نگاشته و بروج باعز و حشمش را باوج حسن و جمال و ذروهٔ فضل و
کمال برافراشته آن عبارت از قصر وجود و نگارخانهٔ عمر است که اصل بنیاد
او را مهندسان علم و حکمت بدعائم قوایم و مفاصل عظام استحکام داده اند
و شرف غرف آنرا بدست اصطناع بمرتبهٔ ارتفاع رسانیده **چنانکه والد**
قصیر قصر هو قدس سره نقاش قصر فطرت بی صورت و هیولی

بر صدر لوح حکمت نقشی کشید زیبا	شهباز جان نشسته بر قبهٔ معالی
عنقای عقل جسته بر قاف قرب ماوی	برداشت قبهٔ گل بنگاشت پیکر دل
کز نور اوست حاصل خورشید اوج اعلی	وآن کوشک فرعون ساخت

بزعم آنکه بر عالم ربوبیت اطلاع یابد لعلی اطلع الی اله موسی و این کوشک
که حضرت جلال احدیت ساخت جل و علا تا از لطایف ربوبیت و عواطف الوهیت
حضرت صمدیت عز اسمه واقف گردی و فی انفسکم افلا تبصرون چون بنا
لعین از روی ضلالت و جهالت بود لاجرم سبب ملال و موجب اضلال
وی گشت و چون این بنا رب العالمین جل جلاله بنی بر علم معرفت و
طریقت هدایه بود سبب فلاح و موجب نجاح آمد که سنریهم آیاتنا فی الآفاق
و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اما ای درویش واقف حال خود باش

که این قصر وجود و نگارخانهٔ عمر را ثباتی و بقائی نیست بیت خوش است قصر
وجود و نگارخانهٔ عمر ولی چه سود که مرگش خراب خواهد کرد چنانکه جبرئیل علیه
الصلوٰة والسلام بگوشهٔ بالی قصر فرعون را در هم کوفته منقسم بسه قسم
گردانید اینجا عزرائیل علیه الصلوٰة والسلام قصر وجود ترا ببال اجل قطعه
امل از پای در خواهد آورد و منقسم بسه قسم خواهد گردانید تن را بمغرب [illegible]
خواهد فرستاد و جان را بتکیه‌گاه الارواح جنود مجنده و دل را بدریای
وصال استغراق مشاهدهٔ جمال خواهد افگند بیت بود و نابود تو یک قطره آبست
چه شد که ز دریا بکران آمد و باز دریا شد رباعی البحر بحر علی ما کان فی قدم
ان الحوادث امواج و انهار لا یحجبنک اشکال تشاکلها عمن تشکل فیها
و هی استار رباعی ای بحر نفس زند چه خوانند بخار چون شد متراکم
ازین نفس ابر شمار باران شود آن چون کند قطره نثار آن باران آب
بحر آخر کار

ذکر خروج حضرت موسی و هارون علیه الصلوٰة والسلام از مصر و کیفیت خلاصی بنی اسرائیل و هلاک فرعون و هامان با متابعان و متعلقان

قال الله سبحانه و تعالی
و اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی لیلاً انکم متبعون ناقلان اخبار و حاملان
آثار باقوال معتبره بر نگار خویش چنین تقریر نموده اند که چون بنی
اسرائیل از جور و عقوبت الظالم فی الضعاف بتنگ آمدند و طاقت
ایشان طاق گشته و ماه اصطبار ایشان بمحاق گرفتار آمد بخدمت حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام آمدند که یا نبی الله هر چند رایت اسلام اعلا
می پذیرد و تابعان حضرت نبوت شعاری زیادت می شوند این لعین

نسبت بما تشدید اذیت میکنند و زیادت بر معهود تکلیفات شاقه بر ما الزام
می نمایند و پیش از ظهور مقدم همایون شما باذیت اینقوم مبتلا می بودیم
و تحکمات ایشان میکشیدیم ولیکن بموجب بشارت آبا و اجداد خاطر
بظهور دعوت و نبوت شما خوش میداشتیم قبطیان گرفتار و هر لحظه
عقوبت ایشان بر ما عظیم تر و دست تسلط کفره قوی تر میشود و ازینمعنی تحیر
و اضطراب دست داده و دیگر تحمل مشقت نمانده یا اجازت فرمائی تا فرار نموده
هر یک بطرفی از اطراف عالم روی آریم و یا دستوری ده که با اینها حرب کنیم
والا تدبیری دیگر اندیش که سبب راحت ما گردد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
درد دل آن گرفتاران را بجناب خداوندی جل و علا معروض داشته
لطف الهی جل و علا بفریاد دردمندان رسیده بموسی علیه الصلوة والسلام
وحی فرستاد که ای موسی وقت هلاک اینقوم رسید و هنگام خلاص مومنان
روی نمود اکنون بنی اسرائیل را جمع کن و هر چهار خانه وار را در یک خانه
در آر و گوسفندان ذبح کنید و خونهای گوسفندانرا بر درهای سرای ها
بزنید بر حکمتی که درانست بمالید که ما دو فوج و ما یعلم جنود ربک الا هو بخونریزی
این ناپاک بیباک میفرستیم تا ملائکه عذاب چون علامت خونریزی بر درهای
خانهای شما ببینند تیغ انتقام در نیام کنند و جائیکه این علامت نه بینند بخون
ریزی ایشان قیام نمایند و دیگر آنکه چون آن علامت همراهان ببینند و دانند
که صاحب آنخانه بیرون رفته است و نیز امر فرمود که چراغها در خانها افروخته
گذارند تا برسیدن صبح نقلست که چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
بجمع قوم مامور شد و بنی اسرائیل و اشراف حلیها را طلب کرده

مضمون وحی الهی جل و علا بر ایشان رسانید و مجموع آن قوم را بتهیهٔ اسباب
سفر امر فرمود و از جمله مامورات الهی جل و علا یکی آن بود که تا الهامی قبطیان را
از زر و زیور و حلی و حلل آنچه توانند بر سبیل عاریت از ایشان بستانند
که تا مالی خطیر بی تحمل مشقتی و مقاسات محنتی بر ایشان کرم نموده ایم بنابر
فرمان بنی اسرائیلیان از زنان و مردان به بهانهٔ مهمانی و تزئینات عید
اکثر نقود و جواهر که از خزاین و دفاین حضرت یوسف علیه الصلوٰة والسلام
بدست فرعون افتاده بود زیاده از حد عد از قبطیان بعاریت گرفتند و
در هنگام نیم شب که تاجداران هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه تاج سکون
بر سر متحرکان این بسیط نامون به بساط نهادند و جوهریان بازار قدم
چهره جواهر نور در خزائن خمول مخزون کردند جهان چون تن هندوان
رنگ قیرگون برآورد و سپاه سیاه جیش عسکر این بساط منبسط
بسا کر ظلمت احاطت نمود و قبطیان در زاویهٔ خمول سر در غشاوهٔ سکون در
کشیده بودند و هر یک بکنج فراغتی باستراحت آرامیده بنو اسرائیل آن
فرصت غنیمت شمرده با اهل و عیال و متعلقان بفراغ دل مقرون بحال منال
روی بجانب دریا روان گشتند و چون بموضعی که آنرا عین الشمس گویند
رسیدند موسی علیه الصلوٰة والسلام فرمود تا عرض لشکر کردند و در عدد
ایشان اقوال مختلفه است آنچه اقرب بصحت است ششصد هزار و بیست هزار مرد
عامل بودند که در میان ایشان پیران هفتاد ساله و جوانان بیست ساله در
شمار در نیامدند و زنان خود در شمار نبودند و بعد از عرض طبقات
حشم حضرت موسی با هرون را علیهم الصلوٰة والسلام مقدمه لشکر ساخت

بهمه و بهره را بسرداران سبطها بود و تولاوری سپرد و یوشع بن نون را علیه الصلوة
والسلام باشراف سبط یوسف و بنیامین علیهما الصلوة والسلام و قلب لشکر
بجای داد و خود بمیمنه بساقه روان شد و این صورت بروایتی اشهر در شب یکشنبه نهم
ماه محرم روی نمود و بعضی از اهل کتاب گویند که خروج حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام از مصر شب پنجشنبه پانزدهم نیسان بود و یهود روز پنجشنبه آن سال را
عید الفطر گویند بسبب آنکه چون اسرائیلیان در وقت خروج از مصر مجال آن نداشتند
که خمیر را بدرجه خمیر کنند و بجهت تعجیلی که داشتند همه فطیر پخته بودند و یهود نیز در آن
روز فطیر پزند و آنروز را عید اعظم دارند و هر که را آنروز فطیر ایشان که در بها [illegible]
مسلمانان میپزند بخورد با وی احسان بیش برند

ذکر مطلع شدن قبطیان از حال بنی اسرائیل و لشکر کشیدن فرعون در عقب ایشان بانتقام ایشان و از آب گذشتن

مفسران آورده اند که چون صباح نهم محرم که طلیعه سپاه آفتاب از مشرق
عالم طلوع کرد و صحیفه زمین از مهتاب نور در فضای عالم ظهور گسترد قبطیان از
خواب برخواستند و از بنی اسرائیل هیچکس را ندیدند و چون بحیله ایشان واقف گشتند
از فقدان اموال نزدیک بود که دیوانه شوند بالضروره فریاد و افغان برآورده
بدربارگاه فرعون آمدند و صورت حال را عرض گردانیدند و فرعون بجمع لشکر
فرمان داد و خواست که همان لحظه در عقب بنی اسرائیل شتابد اما بواسطه آنکه
در آنشب در محلات مصر بعلت فجاءة اکثر ابکار و مخدرات قبطیان بدار البوار پیوسته
بودند بتجهیز و دفن و تکفین توقف نمودند و در عرائس میگوید که هفتاد هزار دختر بکر قبطیان
در آنشب هلاک شدند و بامداد دوشنبه عاشر محرم که نام [illegible] بود فرعون

با لشکر بیکران جمیل تمام در پی موسی روان شد و هامان را مقدمه لشکر ساخته
و خود در عقب لشکر برابر بنی اسرائیل بجانب دریا شتافتند و گویند که لشکر وی
هزار هزار و هفتصد هزار مرد کمکی بودند همه مسلح و با آلات حرب آراسته و بروایت
ابن جریج آنکه فرعون هزار هزار و پانصد هزار پادشاه در عقب حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام فرستاد که با هر یکی هزار مرد کمکی بودند و فرعون در عقب
ایشان با صد هزار مرد دیگر سوار که همه چون بر اسپان ابلق سیاه سوار بودند و لباسهای
ایشان نیز همرنگ لباس فرعون بود روان گشت چون از روز شش ساعت
منقضی گشت این دو لشکر قریب بیکدیگر رسیدند چنانکه یکدیگر را بدیدند قوم موسی
علیه الصلوٰة والسلام بفریاد آمدند که یا نبی الله انا لمدرکون یا موسی اوذینا
من قبل ان تاتینا ومن بعد ما جئتنا دشمن رسید و نزدیک است که گرفتار شویم و
با سیر نیم چه از پس آتش شمشیر است و از پیش دریای آتش ع چشم بیت بدل
چه کنیم کار خراب است حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام جواب داد که کلا ان
معی ربی سیهدین آفریدگار حق تعالی و تقدس مرا نصرت و فیروزی وعده داده است
و مواعید او جمیل و کرم حق و صدق است شما اندوهگین مباشید که هم اکنون فرج
پدید آید ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین چون
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام به کنار دریا رسید دید که باد می وزد و دریا
موج می زند یوشع بن نون علیه الصلوٰة والسلام پیش موسی آمد صلوات الله
تعالی و علیه و گفت یا کلیم الله تعالی ترا فرمان چیست دریا رسید و دشمنان
در عقب میرسند موسی علیه الصلوٰة والسلام فرمود اجابت که درین دریا
درآئیم فی الحال یوشع مرکب بدریا انداخت تا سم مرکب وی پیش نرسید

چون نوبت بدیگران رسید موسی علیه الصلوٰة والسلام توجه بجناب
قدس فرمود خطاب آمد که اضرب بعصاک البحر و آن روز آب دریا بسیار بود
چنانکه گویند بعرض آن چهار فرسنگ بود موسی علیه الصلوٰة والسلام عصا
کشید و بر دریا زد دریا اطاعت فرمان ننمود موسی علیه الصلوٰة والسلام
متحیر ماند وحی آمد که دریا را بنام کنیتش بخوان تا فرمان برداری کند حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام دیگر نوبت عصا بروی زد و گفت انفلق یا ابا خالد
باذن الله تعالی دریا فی الحال بشگافت فکان کل فرق کالطود العظیم
در حدیث آمده است که حضرت رسالت فرمود صلی الله تعالی علیه وسلم که شما را
خبر کنم بکلماتی که کلیم الرحمن علیه الصلوٰة والسلام در حین مرور بر دریا بآن کلمات
تکلم فرمود تا ببرکت آن کلمات دریا برای وی بشگافتند و بنی اسرائیل باو
از آن بگذرانیدند یاران گفتند بلی یا رسول الله حضرت علیه الصلوٰة والسلام
این دعا خواندند اللهم لک الحمد والیک المشتکی و بک المستغاث وانت المستعان
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و همین دعا بود که حضرت رسالت صلی الله
تعالی علیه وسلم ببرکت این در روز بدر بر کفار نصرت یافتند بعد از آنکه این دعا
خواند و عصا بر روی دریا زد دریا بدوازده کوچه بر عدد اسباط بنی اسرائیل بشگافت
و اجزای آب از مواضع خود برخواسته بر مثال دوازده طاق در میان هوا بایستاد و
و نسیم لطف در حرکت آمد و آفتاب عنایت بر قعر دریا تافته همان زمان چنان خشک
شد که گرد از قعر دریا برآمد و هر سبطی در کوچه در آمده خواستند تا یکدیگر را ببینند
هر چند موسی علیه الصلوٰة والسلام بر فاهیت احوال همه اسباط بشارت میداد
اضطراب خاطر ایشان قرار نمیافت با حقتعالی مناجات کرده گفت اللهم اعنّی

علی اختلافهم السنتهم خطاب آمد که بار العصا اشارت فرما چون اشارت کرد کوه‌ها
آب که بفرمان حق تعالی معلق ایستاده بود منشق گشت چنانکه هر دوازده فرقه در
حین مرور یکدیگر را میدیدند و آواز هم می شنیدند و موسی علیه الصلوٰة والسلام
بر ساحل چندان توقف نمود که مجموع بنی اسرائیل در قعر بحر در آمدند و از ان بحر
هایل بساحل نجات رسیدند و چون فرعون بدانجا رسید و دریا را بدان منوال
مشاهده کرد از غایت دهشت بر خویشتن بلرزید و در قدرت پادشاه قدیر
جل جلاله و معجزه موسی علیه الصلوٰة والسلام متحیر گشته از عین تحیر غریق بحر
تفکر گشت و در سلوک آن مسالک متردد شد گاه اندیشه مراجعت مصر میکرد و
گاه عزیمت متابعت دین موسی علیه الصلوٰة والسلام مینمود در ین امر در
حال مراجعت و قضیه متابعت با هامان طریق مشورت مسلوک داشت آن ملعون بدبخت
فرعون را ازین نیت باز داشته گفت مدت چهار صد سالست که بر عالمیان خداوندی
و پادشاهی کرده و بمرتبهٔ الوهیت و ربوبیت سرافراز بوده اکنون شرم نداری
که موسی و بنو اسرائیل ازین آب بجادوی بگذرند و تو خواهی که باز گردی
و ایشان جان بسلامت بیرون برند و تو مدت عمر در ننگ و عار بمانی بلکه این
آب از هیبت تو بدین سان ایستاده است و از فرط صولت تو همچنین منشق گشته
جهد کن تا خود را به بنی اسرائیل رسانیم و انتقام خود از ایشان بستانیم و فرعون
بکلمات مزخرف آن بدسگال مغرور گشته و بهذیانات آن بدافعال فریفته شد
از جاده صواب انحراف جست و مغرور اسپ بدریا راند القصه که چون
آخر لشکر موسی علیه الصلوٰة والسلام از آب بیرون آمدند مقدمه لشکر فرعون
رسیدند حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام قصد آن بود تا دریا بحال

اولی بازگردد تا مانع درآمدن فرعونیان گردد خطاب آمد که ای موسی
تقدیر حضرت جلال ما چنانست که این طاغیان باغی و این مستکبران گردن
کش را هلاک گردانیم آنگاه فرعون قصد درآمدن کرد اسپ وی از درآمدن
رم کرده امتناع مینمود جبرئیل امین علیه الصلوة والسلام بر رمکه خود
سوار در رسید عمامه سیاه بسته و آن اسپ را بدریا راند و اسپ فرعون
ببوی آن مادیان در عقب وی درآمد همه اسپان بمتابعت در دریا راندند
میکائیل علیه الصلوة والسلام از عقب ایشان سوار هر که مانده بود از
قوم ایشان همه را میراند تا مجموع بدریا درآمدند چون مقدمه قبطیان بساحل
نزدیک رسید و ساقه بدریا درآمد بحکم الهی جل و علا اجزای آب بیکدیگر پیوستن
گرفت و همه متمردان طاغی را هلاک گردانید فغشیهم من الیم ما غشیهم و
اضل فرعون قومه و ما هدی الثلث که چون قوم فرعون غرق گشتند
و دریا بحالت اولی بازگشت بنواسرائیل از کیفیت حال فرعونیان خبر نداشتند
از موسی علیه الصلوة والسلام استخبار تفتیش نمودند حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام از هلاکت فرعون خبر داد ایشان بجهت آنکه استیلا و درازی عمر
وی مشاهده کرده بودند هلاکت وی از جمله مستحیلات گمان می بردند گفتند
فرعون غرق شد فی نیست و در حیات هست و حالی بیرون آید و ما را هلاک سازند
باز از حضرت موسی علیه الصلوة والسلام التماس نموده حقتعالی فرمود دریا را
تا جسد آن مطرود را بر روی آب انداخت تا همه بنواسرائیلیان مرده او را
بدان حال دیدند و لعلامانی که با او مختص بود دل شناختند و شکرگذاری آن نعمت
پرداختند اما ذکر وقایعی که در وقت فرورفتن بدریا

ظهور پیوسته واقعهٔ اولی آن بود که جمعی از اکابر بنی
اسرائیل واشراف اسباط وصیت حضرت یوسف صدیق را علیه الصلوة والسلام
که با بار ایشان تخصیص فرموده بود معروض حضرت کلیم علیه الصلوة والسلام
گردانیدند و وصیت آن بود که از خروج بنی اسرائیل از مصر خبر داده بود
وایشان را در آخر ایام حیات وصیت فرموده که صندوق جسد مبارکش را با خود
همراه ببرند و در جوار مقابر آبا واجداد بزرگوارش مدفون سازند و در حضور
حضرت کلیم علیه الصلوة والسلام خواست که وصیت آنحضرت را بجا آورد اما بنا بر
طول مدت کسی بر مدفن آنحضرت وقوف نداشت که در کدام محل از مصر او در رود نیل
است بعد از استقصای تمام و عدم اطلاع بر مرام بر موسی علیه الصلوة والسلام
وحی آمد تا در میان قوم ندا فرمود که کسی را که بر آن اطلاع باشد بخواند و هر که
ندا آن ندا بسمع وی در نیاید حضرت موسی علیه الصلوة والسلام در میان
قوم برخاسته ندا فرمود که کیست آن کس که مدفن یوسف علیه الصلوة والسلام
بداند باید که بجهت نشان مرا دلالت فرماید و هر کرا بتعیین اطلاع نباشد این ندا
بگوشش می در نیاید گویند جمعی که حضور بودند بسماع این ندا محظوظ
نگشتند واند و در پیرزالی کهن سالی فرتوت حالی بسماع این ندا مستعد گشته
نزد کلیم آمد علیه الصلوة والسلام وحال آنکه در میان بنی اسرائیل او
بتعیین وی بر مرقد میمون آنحضرت اطلاع نبود و چون کلیم علیه الصلوة والسلام
نشان مرقد صدیق از آن ضعیفه تحقیق فرمود عجوزه گفت مرا نیز حاجتهاست
اگر مقرون باجابت گردد اعلام نمایم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
بعد از توجه بجناب قدس وعدهٔ قبول از وی پرسید که حاجت چیست

گفت میخواهم که حالت شباب و طراوت جوانی بمن باز گردد و در منازل و درجات
جنت با حضرت مرافقت نمایم و هم عنان باشم اگر حاجات مرا بشرف انجاح مقرون
گردانی ترا بمقبره حضرت یوسف علیه الصلوٰة والسلام راهنمائی کنم و حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام بموجب وحی سماوی مضاعف مطلوب او را متکفل شد که آنچه
مدعای ویست بوصول پیوندد آنگاه گفت ای موسی من ضعیفم و قوت رفتار ندارم
مرا بر میباید داشت تا بساحل دریا رسانی تا مدفن حضرت صدیق بخصوصه بنمایم
خطاب آمد که ای موسی هرچه این ضعیفه می گوید بتقدیم رسان حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام او را برداشته بکنار آب آورد و بعد از آن دعا فرمود تا آن عجوزه نعمت
جوانی باز یافته و بوعده مرافقت در جنت فائز آمده در میان آب نیل آن موضع را
بتعیین نشان داد و بعضی روایات اینواقعه پیش از مرور و انفلاق بحر آورده اند
تا گویند که موسی علیه الصلوٰة والسلام دعا فرمود تا آب از آن محل دور گشته زمین
را شگافتند و تابوت صدیق که از سنگ مرمر بود و یا از شیشه بیضا کما هو خلاف
الروایات بیرون آوردند و در حین عبور بعد از انفلاق البحر با خود بیرون بردند
فاما اکثر اهل تاریخ بر آنند که اینواقعه هم در شب رحلت بنی اسرائیل بوده است
والله تعالی اعلم اشارت ای درویش بدانکه وزان اینواقعه نسبت بگدایان
امت محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم چنین می بینیم که چنانکه آن عجوزه بر موسی
علیه الصلوٰة والسلام نازی کرد با آنکه از اسباب ناز که عبارت از حسن و جمالست
عاری بود و از فضل و کمال عاطل و موسی علیه الصلوٰة والسلام با وجود عظمت شان
و رفعت مکان خویش ناز آن عجوزه را میکشید و آنچه دلخواه وی بود بتقدیم میرسانید
این خاکساران بی‌بضاعت را در روز اول با حضرت جلال احدیت جل و علا

همین معامله افتاده است انجا موسی علیه الصلواة والسلام یکبار ندا کرد با کسی که
مدفن یوسف را علیه الصلواة والسلام بشناخت جواب وی گفت انجا حضرت
خداوندی جل و علا هشتاد و نه بار در قران ندا میکند که یا ایها الذین امنوا
هر که او را می شناسد جواب وی گوید سبحانه تعالی انجا پیرزالی ضعیفه جواب
انجا هست خاکسار ضعیفه جواب می گوید لبیک اللهم لبیک انجا موسی علیه الصلواة
والسلام پرسید از آن عجوزة العالمین قبر یوسف پیرزال گفت بلی انجا حقتعالی
ازین ضعیفان پرسید الست بربکم گفتند بلی انجا پیرزال گفت اموسی من ضعیفم
پیاده نتوانم رفت مرا تا لب دریای نیل بردار موسی علیه الصلواة والسلام
انجاح مراد وی نموده او را برداشت انجا خاکیان گفتند الهی ما ضعیفانیم خلق
الانسان ضعیفا مارا تا بساحل دریای اجل بردار مامول ایشان بشرف قبول
فایز آمد و حملناهم فی البر و البحر انجا ضعیفه بهشت خواست و ملاقات موسی علیه
الصلواة والسلام بر سر وی خطاب آمد که اموسی وی را وعده ده که ترا در عقب
تو بشمار نکنیم انجا گدایان محمدی علیه الصلواة والسلام نیز بهشت خواستند و
تقاضای مولی تعالی بر سر وی لاجرم خود بجود وی خود وعده داد که للذین احسنوا
الحسنی و زیاده انجا موسی را علیه الصلواة والسلام در انجاز وعده مشاور
نکرد امید الست که انجا نیز وعده خود را خلاف نکند که وعد الله الذین امنوا و
عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیما **اشارت دیگر** حضرت موسی علیه
الصلواة والسلام چون آن ضعیفه را بر کنار دریا رسانید گفت یوسف درین
دریا مدفون است انجا آب را از روی وی بردار تا صندوق یوسف بیرون
اید انجا نیز شیبان عالم غیبی میگویند که نقود عشق و محبت الهی جل و علا

در یار سینهای دل شکستگانست که انا عند المنکسرة قلوبهم اما آب وجود
تو حجاب شهود است موسی از حقتعالی درخواست کرد تا آن آب را از روی خاک
برداشت صندوقی پدید آمد از سنگ مرمر حضرت یوسف را علیه الصلوٰة والسلام
در وی مستقر اینجا تو نیز از حقتعالی درخواه تا حجاب آب و خاک بشریت را از پیش
تو بردارد و یا صندوقی پدید آرد یا قوتی تام او و دیدار دلدار در وی حاصل
ولیکن وسع قلب عبدی المؤمن **رباعی** تا ظن نبری که هست کوچک دل ما
هان تا نشماری تو باندک دل ما گنجی که از آن مقربان محروم شدند گر هیچ
نشانش جوئی اینک دل ما **بیت** در دل و جان خانه کردی عاقبت هر دو را
دیوانه کردی عاقبت عشق هیچ در او را آوردی ز در عشق را بیگانه کردی عاقبت
دانه افتاده بود هم زیر خاک دانه در دانه کردی عاقبت ترک عشقت کرد عالمی
خراب قصد این ویرانه کردی عاقبت **اشارت دیگر** نقلست که آنگه که
بنی اسرائیلیان از مصر بیرون آمده بودند تشنه بار راه گم کردند سرها بتحیر سرگشته شدند
بهر نوبت خطاب می شنیدند که یوسف را در میان دشمنان مگذارید حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام چون آن را شنید لاجرم در طلب یوسف علیه الصلوٰة والسلام
آن همه مبالغت نمود تا وی را از آن دریا بیرون نیاورد و بمرقد آبا و اجداد بزرگوار
نرسانید قرار نگرفت **نکته** اید رویش اینهمه نه برای چه بود تا دوست با دشمن
در یکجا نباشند بالبشارت باش که رسیده مومن را در دوزخ با کافران نگذارند
نصیحت نقلست که چون موسی علیه الصلوٰة والسلام بلب دریا رسید و دشمن
در عقب نمودار شد دوستان پرسیدند که فرمان چیست موسی علیه الصلوٰة
والسلام گفت درین دریا در باید آمد بنی اسرائیلیان از ضعف یقین از غرق

شدن نمیرسیدند وقت دم از دریا باز کشیدند و نفر از کبار ایشان یکی یوشع
بن نون و دیگر کالب بن یوقنا علیهما الصلوٰة والسلام که هردو سالاران
لشکر موسی بودند علیه الصلوٰة والسلام تصدیق فرمان نموده از روی یقین
هردو اسپ بدریا راندند و برگذشتند چنانکه سم اسپ ایشان تر نشد و چون
قوم گذشتن ایشان مشاهده کردند خواستند که بتقلید ایشان در آب روند
آب فرمان ایشان نبرد و بآب فرو رفتن گرفتند موسی علیه الصلوٰة والسلام
گفت که اینها ما از شامت قلت یقین شما است که اگر یقین شما کامل بودی
شما نیز چون یوشع و کالب بر روی آب بسلامت رفتن گرفتی پس موسی
علیه الصلوٰة والسلام بحق تعالی بنالید خطاب آمد که اضرب بعصاک البحر
نقلست که چون موسی علیه الصلوٰة والسلام عصا بر دریا زد دریا در شگافتن
تعلل نمود وحی آمد که ای موسی بر محمد عربی صلی الله علیه وسلم صلوات فرست
تا از برکت آن صلوٰة دریا شگافته گردد و چون تحفهٔ صلوٰة بدان حضرت علیه
الصلوٰة والسلام ارسال نمود دریا اطاعت فرمان نموده بشگافت
و راه نجات پدید آمد و بپادشاهی مصر فایز گشتند که و اورثنا ارضهم و دیارهم
تحقیق اید رویش چنانکه موسی را علیه الصلوٰة والسلام با بنی اسرائیل
از مصر شبانگاه بیرون آورد که اکنون آدم را علیه الصلوٰة والسلام از
مصر جنت در شام غربت باذیت بیرون آورد و در بیابان دنیا در آورده
روی بجانب دریای مرگ روان گردانید و در عقب ایشان لشکرهای
دشمنان صد هزاران هزار شیاطین و نفس و هوا بقصد هلاک ایشان
بفرستاد اینجا بنی اسرائیل نمیرسیدند که دریا در پیش و دشمنان در عقب

اینجا نیز بنوا وهم متحیر شد که دریای مرگ در پیش و دشمنان شیاطین در عقب
اما چون آنکه هر کرا صدق و یقین همراه هست ازین دریا بسلامت چنان بگذرد
که دامن تنش از آب موت و بلاوت تر نشود که الا ان اولیاء الله لا
یموتون ولکن ینقلون الی دار من دار و اگر یقین وی بکمال نباشد استغاثه
بموسی دل نماید تا عصا کلمهٔ توحید را بر دریای مرگ زند تا چنانکه موسی علیه
الصلوٰة والسلام با قوم بواسطهٔ عصا و صلوات محمد مصطفی صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم ازان دریا بسلامت بگذشتند خاکساران این امت را نیز از برکت
لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم راه نجات پدید آید و از دریای
مرگ بسلامت گذشته بسلطنت حضرت فایز آیند که من قال لا اله الا الله
دخل الجنة **واقع دیگر** از وقایع این قصه آن بود که فرعون در آنوقت که دعوی
الوهیت می کرد در امور مملکت داری هر مشکلی که پدید آمدی رجوع بوی میکردند
تا وی تدارک آن نماید گویند روزی آب نیل نقصان پذیرفته بود و زراعات
مردم در معرض تضییع آمده نزد فرعون آمدند و از وی اجرای نیل استدعا نمودند
در جواب ایشان گفت که من از شما خوشنود نیستم بسبب آن شما را باین
بلا مبتلا گردانیده ام دیگر باره که صعوبت این امر بمصریان استیلا یافت
باز نزد وی آمده استغاثه نمودند و گفتند یا ایها الملک بهایم و مواشی
از تشنگان مصر و حواشی همه در معرض تلف و عرضهٔ هلاکت اند اگر تدارک این
امر ننمایی فبها و الا اجازت فرمایی تا خدای دیگر بجوییم بغیر از تو فرعون انصاف
کی یکی از لوازم ربوبیت انجاح حوایج خلایق هست از اضطرار مصریان نیز آگفت بیرون
[illegible] گذشته [illegible] تمام قایم آید و چون مصریان بیرون

رفتند فرعون تنها بگوشه رفته از میان قوم کنار گرفته از اسپ خود پیاده گشته
بساط التضرع بگسترانید روی نیاز بر زمین نهاد و انگشت سبابه خود را بجانب
آسمان برداشت و مناجات باینعبارت آغاز کرد که اللهم انک تعلم انی
اعلم انک ربی و الهی و انک تعلم انی خرجت الیک خروج العبد الذلیل
الی سیده و انک تعلم انی اعلم انه لا یقدر علی اجرار ماء النیل احد غیرک فاجبهم
و حضرت مولوی قدس سره در مثنوی آنچه مشعر باینمعنی است ایراد فرموده

مثنوی

روز موسی پیش حق نالان شده ‌ ‌ ‌ نیم شب فرعون هم گریان شده
کین چه غلست ایخدا ور گردنم ‌ ‌ ‌ گر نه غل باشد که گوید من منم
زانکه موسی را منور کرده ‌ ‌ ‌ مر مرا هم زان مکدر کرده
زانکه موسی را تو مه رو کرده ‌ ‌ ‌ ماه جانم را سیه رو کرده
بهتر از ماهی نبود استاره ام ‌ ‌ ‌ چون خسوف آمد چه باشد چاره ام
میزنند اطباس غوغا میکنند ‌ ‌ ‌ ماه را زان زخم رسوا میکنند
منکه فرعونم ز شهرت وای من ‌ ‌ ‌ زخم طاس ان ربی الاعلای من
شاخ را بر تیشه دستی هست نی ‌ ‌ ‌ هیچ شاخ از دست تیشه جست نی
حق آن قدرت که آن تیشه تراست ‌ ‌ ‌ کر کرم کن این کجیها را تو راست
باز با خود گفت فرعون ای عجب ‌ ‌ ‌ من بیاربنا ام روز و شب
در نهان خاکی و موزون میشوم ‌ ‌ ‌ چون بموسی میرسم چون میشوم
نی که قلب و قالبم در حکم اوست ‌ ‌ ‌ لحظه مغزم کند یک لحظه پوست
سبز گردم چونکه گوید کشت باش ‌ ‌ ‌ زرد گردم چونکه گوید زشت باش
لحظه ماهم کند یکدم سیاه ‌ ‌ ‌ خود چه باشد غیر ازین کار اله

پیش چوگانهای حکم کن فکان	میدویم اندر مکان و لامکان
چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد	موسیٔ با موسیٔ در جنگ شد
چونکه بی رنگی رسی کان داشتی	موسی و فرعون دارند آشتی

بعد از انکه اظهار مسکینت و بیچارگی خود نمود سکان اطباق سموات و خازنان
کرسی و حاملان عرش قدسی از دعای شمن در اضطراب آمدند و خواستند
تا دعای او را از حضرت حقتعالی محجوب گردانند نتوانستند خطاب حق تعالی بجبرئیل
امین رسید علیه الصلوة والسلام که ای جبرئیل او از منکر منکری می شنوم
که مرا بزبان دروغ میخواند و بیدلی که بالوث وانجاس کفر آلوده است
تضرع و فروتنی مینماید و سخط من بر تمامی شهرستان وجود وی احاطه نموده
اکنون از من حاجتی میطلبد که نزد وی عظیم است و نزد من یسیر ای جبرئیل حاجت
وی برار تا دیگر مرا نخواند که من او را و دعای او را دشمن میدارم ملئکه سبحان
قدس خداوندی جل و علا نیازمندی عرض کردند که الهی حاجت این بدبخت
را که باکمال عجز دعوی خدائی میکند روا میگردانی حقتعالی خطاب فرمود که ای
ملئکه من باموربندگان خود دانا ترم این شخص بسه کار اقدام مینماید که خلائق
از وی در آسایش اند میخواهیم که در دنیا مکافات آن بوی رسانم تا
در آخرت او را هیچ نصیبی نماند ملئکه گفتند الهی آن کدام کار است که وی
بدان قیام مینماید و آنکار مکافات ترا میشاید فرمود که یکی آنست که در حکم خود
جور نمیکند و بعدل و راستی اجرا احکام مینماید و دیگر آنکه راهها را از قطاع طریق
ایمن ساخته تا مردم با امن و امان طریق مسافرت بیخوف و خشیت مسلوک
میدارند و بروایتی انکه بحلیه سخاوت نیز محلی است ای ملئکه اگرچه تمامی دنیا

مقدار یال اسپش بود همین قدر و منزلت داشتی هر که بشربت آبی او را یاد نکردی
تا از تشنگی هلاک گشتی بعد از آن فرعون همچنان روی بر زمین نهاده ندای
شنید از هوا که یا عدو الله قد اوتیت سؤلک لشقاوتک پس سر خود برداشت
و ندا کرد تا مرکب بیاورند و بر مرکب نشسته بر کنار رود نیل آمد و لشکر سپاه
با وی همراه همه دیدند که آب زیاده از پیش رفته و چنانچه دلخواه مردم است جریان
یافته و لعین بر ساحل رود به تجبر و تکبر خرامیدن گرفته هرگاه عنان مرکب باز
کشیدی آب از جریان باز ایستادی و چون ارسال نمودی آب نیز در
جریان در آمدی و کیفیت انقیاد و فرمان برداری آب را بدان و ملازمان خود
جلوه میدادی و هرگاه با آب خطاب کردی که بفلان مزارع بنده من رو بشتاب
ستائی فی الحال بآن جانب چون تیر بسوی نشانه روانه گشتی و اگر از مزارع
دیگری منع کردی بصد هزار حیله قطره بآنجانب بردن میسر نگشتی نقلست
که در آن روز چون آب بجهت کشتزار قبطیان و مزارع مصریان جاری گشت
همه ممنون گشته مر او را سجودی بجا آوردند و اعزاز و احترام و تعظیم و تکبیر
از حد در گذرانیدند و چون فرعون روی بمسند خویش آورد حق تعالی جبرئیل
را علیه الصلواة والسلام بصورت مردی و هیئتی نزد وی فرستاد تا بر سر
راه ایستاد چون فرعون با جلالت خویش رسید جبرئیل برخاسته پیش آمد
و عنان مرکب وی بگرفت و گفت ایملک مرا از تو سوالی است میخواهم که جواب
من براستی اجرا نمائی فرعون گفت سوال خود بگو گفت مرا بنده ایست
که او را از میان بندگان خود برگزیده ام و بندگان دیگر را بوی سپرده
و در قبضه اقتدار وی در آورده ام و همه را باطاعت فرمان وی در آورده

کرده ام تا هر کرا خواهد عزیز کند و هر کرا خواهد خوار گرداند و هر کرا خواهد دانا
کند و هر کرا خواهد کرامت نماید و خزائن و دفائن خود را بتصرف او بازگذاشته
ام باوجود آنکه او را از همه بندگان خود دشمن تر میدانستم باین کرامت
مخصوص گردانیده ام و هرگز این غلام اطاعت فرمان من نمیکند و بهر چه
او را دلالت میکنم بنقیض آن ارتکاب مینماید و مرا خداوند خود نمی پسندد
و از بندگی من ننگ می دارد و همه بندگان مرا بخدمت خود می فرماید و از
خدمت من منع میکند بعضی را بطوع و بعضی را بکره فرعون از ادای این
سخن بر سائل ترحم آمد و در شان آن غلام بمرتبه غضب بر وی مستولی شد
که مثل آن غضب در آن مدت ندیده بود و تعجب تمام نموده که در اوان سلطنت
وی مثل این معاملات بر ولی النعمت خود چگونه توانا بود آنگاه گفت که مکافات
این معاملات آنست که باز آن غلام را بند کرده بذلت رقیت مبتلا گردانی و اگر
بخواهی و تا کسی تمام باز آری که وی اهل احسان نیست بلکه سزاوار آنست
که او را بدریا افکنده غرق گردانی جبرئیل گفت علیه الصلوٰة والسلام
ایملک برای من کتابتی در این باب مثبت ساز و بخط خویش مرا و را موشح
گردان فرعون دوات و قلم طلبیده بر صحیفه باین عبارت ثبت گردانید
که ما جزاء العبد الذی خالف مولاه واحب من عاداه وعادی من احبه الا ان
یغرق فی البحر بعد از آن گفت ایملک این مثال بمهر خود مختوم ساز که در وقت
حاجت حجت باشد فرعون آن نامه را مهر کرده تسلیم جبرئیل نمود جبرئیل علیه
الصلوٰة والسلام آن کتابت را در هم نوردیده نگاه میداشت تا آن روز
که فرعون در دریا آمد و بعهده الهی جل و علا در رسید جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام

نزد وی آمده آن کاغذ در نظر وی بگشاد و گفت این یک خط تو هست گفت
آری گفت اینهمه تو هست گفت بلی گفت اکنون چه محل است که آورده گفت
این حکمیست که خود بر خود کرده تو بنده حضرت خداوندی جل و علا و کمین
ترین بندگان وی و ترا بر بندگان و اموال و خزائن خود مسلط گردانیده
بود و عبید و اماء خود در تحت تصرف تو انداخته بود و تو خوار کردی آن را
که خواستی و عزیز کردی آنرا که خواستی دادی هر کرا خواستی و باز داشتی
از هر که خواستی ترا بطاعت خود خواند قبول نکردی از معصیت نهی کرد
بازگشتی و با اینهمه هنوز اکتفا نکردی تا دعوی خدائی کردی تو خود حکم کرده
که بنده چنین سزاوار غرق است این بگفت و میل عروج کرد و یکبار آبها بهم
ریختن گرفت فرعون فریاد برآورد که آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به
بنو اسرائیل هنوز از این سخن فراغت نیافته بود که جبرئیل علیه الصلوة والسلام
مقداری خاک از قعر دریا برگرفته در دهان وی افکند و در جواب وی گفت
الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین و گویند که اینجا مراد با وی آن
بحکم وی پیش بردند که چون موسی علیه الصلوة والسلام با سلاست
دلالت فرمود و وعدهای الهی جل و علا در باره ایمان بر وی تقریر کرد
چنانچه در تفسیر فقولا له قولا لینا سمت گذارش یافته است او با هامان
مشورت کرده از ایمانش منع کرد و روزی دیگر با موسی علیه الصلوة
والسلام گفت که اگر بخدای تو ایمان آرم خاک در دهان من باید کرد
لاجرم اینجا ملا از جبرئیل علیه الصلوة والسلام بر طبق حکم وی ظاهر گشت
در خبر است که روزی جبرئیل علیه الصلوة والسلام نزد حضرت رسول

صلی الله علیه وسلم تقریر اینحال میفرمود و بعد از آن گفت یا رسول الله بعد
از آنکه خاک در دهان وی افکندم خطاب حقتعالی بمن رسید که ای جبرئیل چه
باعث بود که خاکش در دهان افکندی گفتم الهی ترسیدم که نباید بار دیگر
بخواند و تو بروی ترحم کنی و از غرق نجات دهی الله تعالی فرمود که من
میدانم که تو چرا بروی ترحم نکردی جهت آن بود که تو ویرا نیافریده بعزت
و جلال من که اگر در آن سخن که گفت امنت انه لا اله الا الذی امنت به
بنو اسرائیل اگر دل وی با زبان موافق بودی بروی ترحم میکردم و
کفر چهارصد ساله وی ... [illegible] و تکبر و تجبر وی نظر نمیکردم ولکن دل
وی با زبان موافق نبود از این جهت بفریاد وی نرسیدم و از غرق
نجات کرامت نفرمودم نکته ای عزیز دلریش جای آنست که در عالم عجبی فرعون
طاغی باغی همچنان یکبار گفتن این کلمه چون مقرون باخلاص باشد نجات
میباید بنده درمانده فقیر حقیری که مدت شصت یا هفتاد سال این کلمه طیب
و اخلاص گفته و ایمان خود بحضرت خداوندی جل و علا تازه میکند
اگر از عذاب دنیا و عقبی نجاتش کرامت فرماید چه عجب لطیفه شعر
بیا تا اشنو این کلمه الیست که از دوست و دشمن هر که شنفته روی ... [illegible]
گرفتار گشت دست اعتصام در حبل متین این کلمه می زند اما دست حضرت
یونس نبی علیه و علیه الصلوة والسلام چون در شکم ماهی بقید الهی جل و علا
محبوس گشت الهیا ... [illegible] لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
و اما دشمن فرعون بود که در دریا نیل غرقاب هلاکت افتاد چنگ در ... [illegible]
که امنت انه لا اله الا الذی امنت به بنو اسرائیل ... [illegible]

براحت کما جعلنا علی ابراهیم والنار علما یا کما جعل سطے الذی امنت به بنو اسرائیل یعنی که تواند که نار پر آزار را برلب پراز گلزار الوار گرداند و آب خوشگوار را بر بنای میدان طغیان تیغ آبدار و خنجر اجل گذار گرداند مران خدا ئیکه بعلم قدرت برلوح فطرت نقوش نفوس موجودات رانگاشت و بخامهٔ ابداع بر صحیفهٔ ایجاد و صور آفرینش را رقم وجود برکشید نامش مالک الملک ہست و نعتش ملک الملوک ابیات

تعالی الله یکی ہمیشہ مانند	کہ خوانند بیش خدا وندان خداوند
نگہدارندہ بالا و پستی	گواہ بر ہستی او جملہ ہستی
وجود و بیش بر ہمہ موجود قادر	نشانش بر ہمہ ہستہ ظاہر
بجست وجوی او بر بام افلاک	درید و وہم را نعلین ادراک

لطیفه دیگر اید و لیش دو شهادت در دو محل محبت و معرض عرض افتاد شهادت دوست یعنی یونس علیه الصلوٰة والسلام و شهادت دشمن یعنی فرعون علیه اللعنة شهادت دوست مقبول افتاد و شهادت دشمن مردود زیرا که فرعون در وقت راحت ازان شهادت معرض بود چون وقت محنت رسید دست دران زد جواب آمد که الان وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین و یونس علیه الصلوٰة والسلام منبسط بساط محبت بود فلولا انه کان من المسبحین هنوز نام دوست بر زبان نرانده بود که جواب آمد فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذالک ننجی المؤمنین **نکته در بیان بشنو** حضرت یونس علیه الصلوٰة والسلام هفتاد و هفت روز در شکم ماهی بود و قیل چهل روز نامش ذوالنون شده و ذوالنون اذ ذهب مغاضبا خوت توحید بنده که مدت سی و چهل سال مونس یونس دل ما بوده است اگر نام مومنی و موحدی از ما بر نخیزد چه عجب

ذکر حال بنی اسرائیلیان و مرجع و مآل موسویان

بعد از هلاک اهل طغیان مهرهٔ فن تواریخ و کملهٔ عوالی شماریخ چنین آورده
اند که چون فرعون و مجموع سپاه او در روز عاشورا از مراتب باتش عذاب
گرفتار گشتند و بنو اسرائیل که از ایشان خلاص یافته از دریا بسلامت بیرون
آمده بودند ده ساعت روز گذشته بود و تا آن زمان هیچ طعام تناول
نکرده بودند بقیه یوم را بنیت صوم کرده بامساک بگذرانیدند و امساک در
روز عاشورا میان یهود سنت باقیمانده است الی یومنا هذا و فرعونیان بعد
از غرق و هلاکت بر روی دریا افتادند تا بنو اسرائیل مشاهده حال دشمنان
کرده اعتقاد ایشان به نبوت حضرت کلیم علیه الصلوة والسلام و بکمال قدرت
ملک علام جل جلاله رسوخ پذیرفت چنین گفته اند که مدت ده روز امواج
دریا متلاطم بود تا فرعون و اتباعش را بساحل انداخت و چون بر اجساد
ایشان ملابس بسیار و تجملات بیشمار بود بنو اسرائیل بر سر قبطیان تاخته
همه را غنیمت گرفتند و هرچند موسی علیه الصلوة والسلام قوم خود را نصیحت
کرده گفت که در گرفتن این اموال جرأت منمائید و بدانچه لشکر اخروج گرفته اید
قناعت کنید التفات بسخن موسی علیه الصلوة والسلام نکردند و از آن فعل
ممتنع نگشتند تا آخر آن مالها سبب ابتلا شده بشومی آن سامری بر ایشان
دست یافت چنانکه در محل خود مبین گردد انشاء الله تعالی منقولست که حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام در روز دوازدهم از کنار دریا یراق یوشع
بن نون کرده او را با بیست و چهار هزار نفر بدیار مصر فرستاد و ایشان توجه
نموده چون بدان مملکت رسیدند متروکات قبطیان را تصرف نموده آنچه از

خزاین و اموال ایشان مانده بود و امکان نقل داشت بحضرت موسی علیه
الصلواة والسلام فرستادند و بساتین و مزارع و سایر اسباب املاک
ایشان ضبط کرده بعضی را فروختند و برخی را نگاه داشتند و شخصی را از
قبطیان بحکومت بر بقیه جماعت نصب کردند و بازگشتند و بعد از آن مراجعت
و وصول یوشع با بنو اسرائیل از ساحل دریا برخاسته روی براه آوردند
و هر روز قطعه سحاب در هوا پیدا شده بر سر آن قوم سایه می انداختند و شب
عمودی از نور در مقدمه ایشان پدید آمد تا بوساطت آن قطع منازل و مفاوز
میکردند و چون سه مرحله از کنار دریا قطع نمودند بموضعی رسیدند که آنرا مره
گفتندی و آب تلخ داشت و بنو اسرائیل از موسی علیه الصلواة والسلام التماس
نمودند تا دعا کند که آب آن موضع شیرین شود آنحضرت بامر الهی جل و علا اشارت
کرد تا گیاهی در آن آب انداختند که مرارتش بعذوبت مبدل گشت و در
اثنای قطع راه فوجی از عمالقه عبور کردند که ایشانرا بتی چند بود بصورت گاو و
گوساله و بعبادت آنها مشتغل بودند بعد از مشاهده این حال جهال بنی اسرائیل
پیش موسی علیه الصلواة والسلام آمدند و زبان التماس گشاده گفتند
که ما را نیز بر مثال این تماثیل بتی چند می باید تا به پرستش آنها قیام نمائیم
و بوسیله اصنام بحضرت ملک علام جل و علا تقرب جوئیم حضرت موسی علیه
الصلواة والسلام ازین سخن متاثر شده گفت اغیر الله ابغیکم الها و هو فضلکم
علی العالمین و از حدیث کلیم صلحای بنی اسرائیل بگریه افتادند و جاهلان
پشیمان شده عذر خواستند و از موسی علیه الصلواة والسلام آمرزش
خواستند حضرت ربانی جل و علا از آن طایفه نادان عفو فرمود و بعضی

ذکر حال بنی اسرائیلیان و مرجع و مآل موسویان

بعد از هلاک اهل طغیان مهرهٔ فن تواریخ و کملهٔ عوالی شمایل چنین آورده
اند که چون فرعون و مجموع سپاه او در روز عاشورا از ممر آب بآتش سقر
گرفتار گشتند و بنو اسرائیل که از ایشان خلاص یافته از دریا بسلامت بیرون
آمده بودند ده ساعت روز گذشته بود و تا آن زمان هیچ طعام تناول
نکرده بودند بقیهٔ یوم را نیت صوم کرده بامساک گذرانیدند و امساک به
روز عاشورا میان یهود سنت باقی مانده است الی یومنا هذا و فرعونیان بعد
از غرق و هلاکت بر روی دریا افتادند تا بنو اسرائیل مشاهده حال ذلت ایشان
کرده اعتقاد ایشان به نبوت حضرت کلیم علیه الصلوٰة والسلام و کمال قدرت
ملک علام جل جلاله رسوخ پذیرفت چنین گفته اند که مدت ده روز امواج
دریا متلاطم بود تا فرعون و اتباعش را بساحل انداخت و چون بر اجساد
ایشان ملابس بسیار و تجملات بیشمار بود بنو اسرائیل بر سر قبطیان تاخته
همه را غنیمت گرفتند و هرچند موسی علیه الصلوٰة والسلام قوم خود را نصیحت
کرده گفت که در گرفتن این اموال جرأت منمائید و بدانچه پیشتر از خروج گرفته اید
قناعت کنید التفات بسخن موسی علیه الصلوٰة والسلام نکردند و از آن فعل
ممتنع نگشتند تا آخر آن مالها سبب ابتلا شده بشومی آن سامری بر ایشان
دست یافت چنانکه در محل خود مبین گردد انشاء الله تعالی منقولست که حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام در روز دوازدهم از کناره دریا براق یوشع
بن نون کرده او را با بیست و چهار هزار نفر بدیار مصر فرستاد و ایشان توجه
نموده چون بدان مملکت رسیدند متروکات قبطیان را تصرف نموده آنچه

خزائن و اموال ایشان مانده بود و امکان نقل داشت بحضرت موسی علیه
الصلواة والسلام فرستادند و بساتین و مزارع و سایر اسباب املاک
ایشان ضبط کرده بعضی را فروختند و برخی را نگاه داشتند و شخصی را از
قبطیان بحکومت بر بقیه آنجماعت نصب کردند و بازگشتند و بعد از آن مراجعت
و وصول یوشع با بنو اسرائیل از ساحل دریا بر جانب سمت روی براه آوردند
و بروز قطعه سحاب در هوا پیدا شده بر سر آن قوم سایه می انداختند و شبها
عمودی از نور در مقدمه ایشان پدید آمد تا بواسطه آن قطع منازل و مفاوز
میکردند و چون سه مرحله از کنار دریا قطع نمودند بموضعی رسیدند که آنجا چشمه
گندیدی و آب تلخ داشت و بنو اسرائیل از موسی علیه الصلواة والسلام التماس
نموده تا دعا کند که آب آن موضع شیرین شود و آنحضرت بامر الهی جل و علا ایشانرا
کرد تا گیاهی در آن آب انداختند که مرارتش بعذوبت مبدل گشت و در
اثنای قطع راه بجمعی فوجی از عمالقه عبور کردند که ایشانرا بتی چند بود بصورت گاو و
گوساله و بعبادت آنها مشتغل بودند بعد از مشاهده این حال جهال بنی اسرائیل
پیش موسی علیه الصلواة والسلام آمدند و زبان التماس گشاده گفتند
که مارا نیز بر مثال این تماثیل بتی چند می باید تا بپرستش آنها قیام نمائیم
و بوسیله اصنام بحضرت ملک علام جل و علا تقرب جوئیم حضرت موسی علیه
الصلواة والسلام ازین سخن متاثر شده گفت اغیر الله ابغیکم الها و هو فضلکم
علی العالمین و از حدیث کلیم صلحاء بنی اسرائیل بگریه افتادند و جاهلان
پشیمان شده عذر خواستند و از موسی علیه الصلواة والسلام آمرزش
خواستند حضرت ربانی جل و علا از آن طایفه نادان عفو فرمود و بعضی

از ائمهٔ تاریخ گویند که بنی اسرائیل بعد از حصول مغفرت الهی جل جلاله
بموسی علیه الصلواة والسلام گفتند که مامول اینست که چون جناب احدیت
عزوجل بنتیجه عقوبت نفرمود و اکنون فرمانی ارزانی دارد که بانقیاد
آن رضای حضرت او جل جلاله بدست آریم حضرت موسی علیه الصلواة
والسلام مناجات کرده گفت فرمان چنانست که متوجه بلاد شام شوید و
فتح آن مملکت کرده در وقت در آمدن باریحا که یکی از شهرهای شام است سجده
آرید و خشوع و خضوع بجا آورده حطه ذنوب و خطایا از حضرت غافر الذنب
جل و علا مسالت نمائید و طریقه ندامت و استغفار سلوک دارید و حکمت درین
امر آن بود که مردم آن شهر که بت پرست بودند چون بطاعت و عبادت و
تضرع و تخشع بنی اسرائیل بنگرند دست ازان شیوه ناپسندیده باز دارند
و چون قوم موسی علیه الصلواة والسلام بدروازه اریحا رسیدند صلحاء ایشان
بموجب فرموده عمل نموده فاسقان حطی سمقاثا گفتند و بهر طریق که ممکن بود
بر آن حکم استهزا نمودند و بلغت قبطی حطی سمقاثا گندم سرخ باشد تا باریتعالی
بشومی آن جرات طاعونی بر آن طایفه گماشت تا در کمتر از یک ساعت بیست
و چهار هزار نفر از اعیان و اشراف ایشان هلاک گردانید و دیگر باره
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام با صلحا و زهاد اشتغال بدعا و زاری
نموده ببرکت دعا مقرون بالاجابة آن بلیه از ایشان مندفع گشت و در
بعضی از تواریخ مسطورست که اینواقعه بعد از فتح اریحا روی نموده و ظاهر
اینقول ضعیف بنماید چه فتح آن بلده در زمان یوشع بن نون دست داده بود
در وقتیکه بنو اسرائیل از تیه خلاص شده بودند چنانکه درین اوراق عنقریب

کیفیت فتح از سجام قوم رقم کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و بنو اسرائیل مدت مدید بر متابعت شریعت حضرت ابراهیم علیه الصلواة والسلام استمرار نمودند تا زمانیکه حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بطور سینا رفته بشریعت و کتاب مستعد گشت و شریعت مستانف وضع فرمود **ذکر رفتن حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بطور سینا و بمکالمت الهی فایز گشتن** و اقامت بنی اسرائیل در بریه و کیفیت اضلال سامری مرایشانرا در کتب معتبره از تفاسیر و تواریخ مذکور است که چون بنو اسرائیل بکرات و مرات از حضرت موسی علیه الصلواة والسلام التماس نمودند که مارا شریعتی می باید علیحده تا بر مصداق آن عمل نمائیم و بوسیله آن برضای حق سبحانه تعالی فایز آئیم موسی علیه الصلواة والسلام بجناب سبحانی التماس حق سبحانه و تعالی عرض نموده خطاب آمد که ای موسی بجانب طور توجه نمای و سی روز روزه دار تا آنچه مقصود است میسر گردد و آمال بانجاح پیوندد موسی علیه الصلواة والسلام با بنی اسرائیل گفت که مرا عزیمت طور سیناست و مدتی در آنجا توقف خواهد بود شما نیز بجانب بریه سین حرکت نموده در آن منزل رخت اقامت اندازید و بعبادت حضرت جل و علا اشتغال نمائید تا زمانیکه مراجعت نمایم و امیدوارم که باری سبحانه و تعالی شما را دینی مستانف و شرعی مجدد کرامت فرماید آنگاه حضرت موسی علیه الصلواة والسلام هارون را خلیفه قوم ساخته میعاد آن مقرر فرمود سی روز که حقتعالی تعیین فرموده بود بر ایشان قرار داد و متوجه معبد طور سینا شد گویند روزیکه موسی علیه الصلواة والسلام از قوم مفارقت

نموده در صومعه طور سینا معتکف گشت اول ذیقعده بود و یکماه تمام بشرائط
اعتکاف بجا آورده بصیام نهار و قیام لیل و مواظبت تسبیح و تهلیل مباشرت
نمود چنانکه در ینمدت بطعام و شراب نخورد و بخواب نپرداخت و هیبت
دهشت بروی استیلا یافته مضطرب الحال میبود و ملائکه علیهم الصلواة
والسلام بصفات مختلفه و اشکال و صور متنوعه بر آنحضرت می گذشتند و
از مهابت استحال که مراو را پیش آمده بود تنبیه می کردند تا مدت سی روز
برین منوال منقضی شد و موعد تکلیم و تکلم و تعلیم و تعلم در رسید موسی علیه
الصلواة والسلام پنداشت که از آنکه خلوف دهان که بواسطه صوم سی روز
پدید آمده بود بجناب قدس خداوندی مستحسن نیست مسواک از ازالت
فرمود ملک تعالی باز از برای تحصیل الطیب ده روز دیگر شش روزه فرمود
چنانچه قرآن بآن ناطق است و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم
میقات ربه اربعین لیلة و موسی علیه الصلواة والسلام بآنچه مامور گشته بود
مبادرت نموده چهل روز تمام شب و روز از طعام و شراب اجتناب نمود و
چون ظاهر التخلف در وعده مراجعت روی نموده بود بنابران سفهای بنی اسرائیل
بهیئت اجتماعی نزد هارون علیه الصلواة والسلام آمده گفتند که ایام وعده
آمدن برادرت منقضی شد و تا غایت از وی هیچ خبر نیافتیم شاید که هلاک
گشته و سخنان نادانسته می گفتند سامری که وفور عقل از ایشان داشت
معلوم کرده بود فرصت اضلال یافته گفت القوم من میدانم که سبب خلف وعده
موسی علیه الصلواة والسلام چه بوده است و سبب نا آمدن وی چیست
بنواسرائیل استفسار نموده سامری گفت موسی رنجیده خاطر از شما مفارقت

نموده وسبب رنجش او آنکه بعد از غرق قبطیان اموال ایشان که فدید
وغنایم انجماعت غنیمت شمرده بود ومنع پیغمبر خدای ممتنع نشده بود وحالا از میان
شما کناره گرفته تا اگر بشامت نافرمانی قوم بلایی نازل شود در میان
بنی اسرائیل نباشد وتکلیف وزحمت ایشان در شما ند واگر از سر اموال بگذارید
بیچم که از شما خوشنود گشته بزودی مراجعت نماید بود این سخن از سامری
باور کرده چاهی کندیدند وهر حلی که حضرت موسی علیه الصلواة والسلام از
قبطیان گرفته بودند در آنچاه انداختند سرش استوار کردند باز سامری
بنیاد شیطنت کرده گفت موسی علیه الصلواة والسلام در میان شما نیاید تا
اشتعال را بسوزید ونگذارید تا بیاسخن آن مفتن پیشتر افتاد قوم سرچاه را
باز کردند وآنچه سوختنی بود آتش در وی زدند وآنچه گداختنی بود بسامری
که زرگری میدانست تسلیم نمودند تا بگدازد وآن سر دفتر اهل ضلال مجموع
طلا ونقره را بر هم گداخته گوساله از آنها مصور ساخت وقدری خاک از
زیر سم اسپ جبرئیل علیه الصلواة والسلام بوقت هلاکت فرعون وفرعونیان
گرفته بود در جوف آن گوساله ریخت فی الحال از گوساله زرین آوازی
پدید آمد وبروایتی آنکه جان گرفت واجزای واعضای وی گوشت و
پوست واستخوان پیدا کرده برفتن در آمد وبدانکه اهل تذکیر درینجا لطیفه
ایراد فرموده اند وآن اینست که خاک کف پای اسپ جبرئیل علیه الصلواة والسلام
بجمادی میرسد او را جان وروح روان میدهد چه گمان میبری که ایشان
که روح حقیقی وحیات ابدی اوست که امن کان میتا فاحییناه وقرآن که
روح قدس وحیات النبی از وست که وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا

هر گاه که در دل بنده مومن قرار گیرد شهرستان وجود را بنور مقصود
خود منور گرداند اگر بنده را بحیات ابدی و بقای سرمدی مشرف گرداند
از موت کفر و ضلالت و تاریکی تجرد و جهالت مصون و محفوظ دارد عجب
و اهل وجد حال میگویند چنانچه سامری که گردی از سم مرکب جبرئیل
علیه الصلوٰة والسلام بوی رسید ضبط احوال خود نتوانست کرد فریاد از
درون وی برآمد که خوار بنده عارفی که جامهای شراب عشق و محبت از
دست ساقی معرفت در درون جانش ریخته باشند و صد هزار شور و شغب
از درون جانش انگیخته اگر نعره بیخودانه از وی بظهور آید ملامتش نتوان کرد
پیداست اگر نعره زند نعره زنی دان نه از آن پوست حقیقت که از پوست هم
انگورهم و بعد از وقوع این صورت سامری بنی اسرائیل را گفت که هذا الٰهکم
والٰه موسیٰ این گوساله خدای شما و خدای موسیٰ است او را عبادت کنید و
از وی درخواهید تا موسیٰ را بشما باز فرستد بنو اسرائیلیان بدین قول
واهی فریفته گشته کمر گوساله پرستی در میان بستند الّا دوازده هزار از سبط
یوسف علیه الصلوٰة والسلام و بنیامین که از آن فعل مذموم استعاذه جسته
قوم را ملامت کردند و بر اقدام آن عمل نامرضی سرزنش نمودند و هارون
علیه الصلوٰة والسلام نیز چندانکه بساط موعظت تمهید کرد مفید نیفتاد و او را
بقتل و اخراج بیم کردند لاجرم دست از نصیحت باز داشته پای انزوا در دامن
خمول درکشیده خاموشی برگفت و شنید برگزید بدانکه صورت این واقعه بروایات
دیگر نیز ورود یافته و بعضی از آن روایات ایراد نمودن اهم است تا بعضی
از طالبان که تتبع کتب مورخان کرده چون بیان واقعه یا آنچه در مطالعه

ایشان درآمده است مخالف یابند حمل بر عدم اطلاع و قلت مهارت نمایند و دیگر آنکه
بعضی ازین وقایع محتاج است بزیادتی شرح و بیان فی الجمله درآن نیز شروعی خواهد
رفت ان شاء الله تعالی بدانکه بعضی روایات چنین ورود یافته که چون حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام عزیمت طور سینا کرد بامید آنکه از برای قوم کتاب
و دینی تازه بیارم چون بنی اسرائیل از موسی علیه الصلوٰة والسلام شنیده
بودند که حضرت عزت جل و علا وعده فرموده است که در طور سینا با موسی علیه
الصلوٰة والسلام سخن گوید التماس نمودند که از هر سبطی تنی درآن سفر باخود
مصحوب گرداند تا ایشان نیز بتشرف استماع کلام الهی جل و علا مشرف گردند
و آن فضیلت در میان اعقاب حضرت یعقوب علیه الصلوٰة والسلام بطناً بعد
بطن بماند و حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام ملتمس ایشان مبذول داشت
از نقبا و حکما اسباط اثنا عشر هفتاد نفر باخود همراه ببرد و در لباب التفسیر مذکور
است که سبب رفتن این هفتاد نفر آن بود که وقتی موسی با هارون علیهما
الصلوٰة والسلام جهت عبادت بکوهی رفته بودند و هارون آنجا وفات
یافت و موسی علیه الصلوٰة والسلام بقوم ملحق شده او را بقتل هارون متهم
داشتند لاجرم از برای برائت خویش هفتاد نفر از ایشان اختیار نموده
بآن کوه برد و دعا کرد تا هارون بحال حیات عود نموده صورت واقعه تقریر
کرد و ذیل عصمت او از لوث تهمت بری گشت و در روایتی دیگر آنست که این هفتاد
نفر بعد از عبادت قوم مر گوساله را جهت شفاعت و استغفار همراه موسی علیه
الصلوٰة والسلام شده بطور سینا رفتند و درین نوبت با حضرت کلیم علیه
الصلوٰة والسلام کسی همراه نبوده است که در صدد بیان اسم و بشیر از

مورخان بر قول ثانی رفته اند والله تعالی اعلم **مقدمه در بیان**
احوال سامری و کیفیت اضلال او بدانکه سامری
شخصی بود منافق و از بزرگان بنی اسرائیل بود و از قوم سامره و گویند که از
اهل کرمان بود و در روایتی آنکه از اهل باجرم بود و صنعت زرگری می دانست
و نام وی میجا بود و ابن عباس گوید رضی الله تعالی عنهما که نام وی
موسی بن ظفر بود و وی منافق بود و بظاهر خود را مومن مینمود و باطناً گاو پرست
بود و از همه غریب تر آنکه در وقتیکه فرعون اولاد بنی اسرائیل را بقتل میرسانید
بخیال آنکه شاید موسی علیه الصلوٰة والسلام بقتل رسد در آن اوان مادر سامری را درد
مخاض پدید آمد از میان قوم بیرون رفت و در کوه بغاری در آمد و آنجا
وضع حمل نمود و آن کودک را همدران غار گذاشته بازگشت حقتعالی جبرئیل را
علیه الصلوٰة والسلام بتربیت او باز داشت و از یک انگشت ابهام او شکر
بیرون می آورد و از ابهام دیگر عسل و باین نوع تربیت او را بزرگ گردانید
و آخر الامر باضلال بندگان دلالتش نمود و ابو عمر و تمکینی میگوید که دایه
موسی علیه الصلوٰة والسلام فرعون بود و موسی بهشتی و فرعون دوزخی
و دایه سامری جبرئیل بود علیه الصلوٰة والسلام و جبرئیل از اهل بهشت و
سامری از اهل دوزخ تا استغنا حقتعالی دانند و بی نیازی وی بشناسند
و دانند که نی سعادت سعید در شقی اثر کند و نی شقاوت شقی در سعید و گویند
که سبب معرفت سامری مر جبرئیل را علیه الصلوٰة والسلام در قعر دریا و قبضه
خاک از اثر مرکب وی گرفتن از آن بود که در خوردی با حضرت خوی کرده
بود و کیفیت احوال وی معلوم کرده و بعضی میگویند سبب معرفت وی آن

بود که اسپ جبرئیل علیه الصلواة والسلام که موسوم بحیزوم است وملقب
بفرس الحیاة هرجا در گریا قدم برزمین می نهاد آن زمین سبز وخرم میگشت و
گل وریاحین میدمید با خود براندیشید که وقتیکه از اثر قدم مرکبش زمین
مرده زنده می گردد باید که اینخاک پاک که شرف مساس اقدام آن مرکب
یافته است بهرچه آمیخته گردد زندگی یابد لاجرم قدری از آنخاک برداشته
نگاه میداشت تا آنوقت که بنو اسرائیل از آب بیرون آمدند و آنقوم عمالقه
را بعبادت اصنام مشغول دیدند و از موسی علیه الصلواة والسلام استدعا
بت نموده گفتند اجعل لنا الها کما لهم آلهة سامری بلاهت ایشان دانسته
بفر یقین ایشان در لشباده و فرصت نگاه میداشت تا آنوقت که بنو اسرائیل
بسوختن غنایم قبطیان مامور گشتند و همه زر و نقره در آتش می انداختند سامری
نیز با هارون علیه الصلواة والسلام گفت یا نبی الله من هم بیندازم
هارون بزعم آنکه مگر سامری از غنایم چیزی گرفته است آنرا خواهد انداخت
اجازت فرمود سامری آن قبضهٔ خاک در آن زر ناگداخته انداخت و گفت
کن عجلاً جسداً له خوار فی الحال آن زر ناگداخته بصورت گوساله برآمد و شیطان
در درون بانگ گوساله آغاز نهاد و روایتی هست که از درون گوساله ابلیس
کلام تکلم نمود که انا ربکم فاعبدون و بروایتی گذشته چنان تقریر یافته
که سامری آن گوساله را بنابر صنعت زرگری که داشت خود بساخت و جواهر
بیار است چنانچه آن بت عمالقه بود و آنخاک در درون این گوساله ریخت
تا گوساله جان گرفت و بحرکت در آمد و سامری بعبادت آن گوساله بنیاسرائیل
را دلالت کرد تا بروایت اصح از دوازده سبط بنی اسرائیل نه سبط و نیم گو

پرست شدند و دو سبط و نیم دیگر بر اسلام باقی بماندند و به روایت اصح القوم
ششصد هزار بودند دوازده هزار کس بر ایمان باقی بماندند و دیگر همه گوساله پرست
شدند و گویند که محبت آنگوساله بمرتبه در ضمیر ایشان مرکوز گشت که بر سائر محبتها
تفوق یافت چنانکه حقتعالی فرموده و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم هارون
علیه الصلوٰة والسلام چون ایشانرا از فعل ناپسندیده منع فرمود که یا قوم
انما فتنتم به و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری ای بنی اسرائیل این فتنه ایست
که باین مبتلا گشته اید بدرستیکه پروردگار شما حضرت خداوندی است جل و علا
باید که متابعت من کنید و اطاعت فرمان من نمائید ایشان در جواب گفتند
لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی ما بر عبادت این عجل استدامت
خواهیم ورزید تا بانوقت که موسی علیه الصلوٰة والسلام بما باز آید نقلست
که چون چهل روز موعود موسی علیه الصلوٰة والسلام منقضی گشت حقتعالی بموسی
علیه الصلوٰة والسلام خطاب فرمود که ای موسی گروه تو در فتنه افتادند گفت
خداوندا چگونه در فتنه افتند که تو ایشانرا از فرعون خلاص کردی و از دریا
نجات دادی و بسیاری نعمتها درباره ایشان اجرا فرمودی فرمود ای موسی
ایشان گوساله را بخدائی گرفتند و مرا بگذاشتند و کیفیت واقعه بیان فرمود
و کید و مکر سامری تقریر کرد موسی گفت خداوندا سامری صورت گوساله
بساخت جان در بدن آن گوساله که درآورد حق تعالی فرمود که من گفت
و عن بابت فتنتهم سوگند بعزت تو که ایشانرا در فتنه انداختی ان هی الا فتنتک
تضل بها من تشاء و تهدی من تشاء فرمان آمد که ای موسی چنین است که تو می
گوئی و لیکن سبب آن تو بودی که قوم خود را به برادر سپردی و گفتی اخلفنی فی

قومی ترا ما در بما سپرده ما باز بسلامت بوی رسانیدیم و تو قوم را نیز بما بایست
سپرد تا ما باز بسلامت بتو سپردمی چون نگاه دارنده هارون باشد
لابد چنین نگاه ندارد و بدانکه ارباب اشارت در تحقیق این قول موسی علیه الصلوٰة
والسلام که گفت ان هی الا فتنتک اشارات لطیفه و نکات شریفه ایراد فرموده
اند و ایراد بعضی از آنها درین مقام مناسبت تا این نسخه خالی نماند از فوائد
اندکه چون الله تعالی بموسی علیه الصلوٰة والسلام خطاب فرمود که اضلهم
السامری موسی علیه الصلوٰة والسلام در قدرت حقتعالی نظر کرد دانست
که سامری را این قدرت نیست که کسی را گمراه گرداند که اگر کسی را گمراه توانستی
کرد خود براه توانستی آورد و پس چون بر قدرت هدایت نداشت اولین
آنکه بر دیگری قدرت اضلال نداشته باشد لاجرم گفت ان هی الا فتنتک
می شاید که معنی آیت چنین باشد که اگر جبرئیل را علیه الصلوٰة والسلام به پروردن
سامری نفرستادی و سامری را با وی آشنا نگردانیدی در آن قعر دریا در
چگونه شناختی تا خاک از سم مرکب او برداشتی سبب اضلال قوم گشتی ان
هی الا فتنتک و نیز چون میدانستی که از وی چه خواهد بود در صغر سن اگر او را
هلاک گردانیدی چنانکه کودک را خضر هلاک گردانید این بلا پدید نیامدی
ان هی الا فتنتک و نیز این گروه را که متابعت او کردند اگر از شر اضلال
وی نگاه داشتی چنانکه آن ساجد دیگر را نگاه داشتی این فتنه پدید نیامدی
ان هی الا فتنتک و نیز اگر سامری را در ساختن آن گوساله قوت ندادی
و اعضا و جوارح او را از کار باز داشتی این فتنه ظاهر نگشتی ان هی الا فتنتک
و باز اگر همه مهیا شد زرگری گوساله ساخت و خاکی در دهان وی انداخت

اورا حیات دادن و به بانگ در آوردن تا گفت انا ربکم فاعبدون
این نوع قدرت از شان سامری نبود ان هی الا فتنتک اگر نه قضا ازلی
در ارادت لم یزلی بودی یکی از اینها موجود نگشتی **نقلست** که چون
موسی علیه الصلوة والسلام بجانب قوم بازگشت آواز شور و شغب
و آهنگ و طرب از میان بنی اسرائیل بگوش موسی علیه الصلوة والسلام
رسید که برگرد گوساله رقص میکردند و اظهار بشاشت و خوشی مینمودند
گویند که آن هفتاد نفر که با موسی علیه الصلوة والسلام بودند از کیفیت
واقعه و اخبار الهی جل و علا از فتنه وقوف نداشتند گفتند مگر در میان قوم
قتالی افتاده است موسی علیه الصلوة والسلام فرمود که نی ولیکن آواز
فتنه است که قوم بعبادت غیر خدای تعالی مفتون گشته اند **منقولست**
که چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بمیان قوم در آمد و چشم
موسی علیه الصلوة والسلام بر بنی اسرائیل افتاد جمیع گوساله پرستان
متحیر و شرمسار سر را در پیش افگندند غضب بر وی مستولی گشت بمرتبه که ضبط
احوال خود نتوانست نمود تا الواح از دست وی بیفتاد و از شدت غضب و حمیت
و درین بعضی از آن الواح بشکست کما قال الله تعالی ولما رجع موسی الی
قومه غضبان اسفا ای شدید الغضب و قیل حزینا قال بئسما خلفتمونی
من بعدی بئسما باید که خطاب بعجل باشد و معنی چنان شود که بد معامله
کردید بعد از من بعبادت عجل مشغول گشتید و نیز بئسما باید که خطاب بهارون
علیه الصلوة والسلام و بقیه مومنان باشد و معنی چنان شود که خلافت
بعد از من نیکو نکردید تا اینها را از عبادت عجل باز داشتی و درین بئسما

اعجلتم امر ربکم یعنی پیش از آنکه میعاد حقتعالی بگذرد و چهل روز تمام شود شتابی
صبری کردید و تعجیل نمودید حقتعالی با شما وعده نیکوی کرد و مرا بمناجات
خوانده جهت شما کتاب فرستاد و بدین اندک فرصت که از شما جدا شدم عهد
پرستش او را و وعده مرا خلاف کردید و گویند که سامری مر ایشانرا گفته بود بعد
از آنکه بیست روز گذشته بود از میعاد که بیست روز با بیست شب چهل باشد و اکنون
میعاد منقضی گشته و موسی را علیه الصلواة والسلام واقعه کلی پیش آمده است
چنانکه مراجعت وی ممکن نیست و بنی اسرائیل که خود را بنور عقل اعتقاد داشتند
این هذیان از وی قبول کرده در فتنه افتادند القصه چون موسی باز آمد
خشمگین والقی الالواح و از شدت غضب الواح را بیفکند و در تعداد الواح
و انکسار آن اختلافی هست در محل آن همین خواهد گشت انشاء الله تعالی
و اخذ برأس اخیه یجره الیه و از غایت غلظت و استیلا تاسف موی روی و سر
برادر گرفته پیش کشید بتوهم آنکه شاید در منع عبده عجل تقصیری کرده باشد
و هارون از غایت حلم و رافت بر سبیل شفقت خطاب به برادر کرده فرمود
قال ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی ای پسر مادر من بدرستیکه بنی اسرائیل
ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند موسی علیه الصلواة والسلام
فرمود چون دیدی که قوم فرمان تو نمی برند چرا از میان بیرون نشده
و بنزد من نیامدی گفت یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی و لا برأسی ای بزدا نگیر
ای برادر من روی و گیسوی من نگیر و مرا دشمن کام مکن فلا تشمت
بی الاعداء من از آن اندیشه کردم که نباید که مرا ملامت کنی در تفریق
قوم و اگرنه با ایشان مقاتله کردمی انی خشیت ان تقول فرقت بین

اسرائیل ولم ترقب قولی و تو مرا وصیت کرده بودی که زنهار قوم را

متفرق نگردانی و در صلاح ایشان کوشی بعد از آنکه هارون علیه الصلوة از

والسلام عذر خود ممهد گردانید و عبده عجل بتقصیر و خطای خویش اعتراف

نمودند و اضلال خود بسامری حواله کردند حضرت موسی علیه الصلوة والسلام

او را طلبیده پرسید که چه باعث بود ترا برین امر ناپسندیده که چندین

هزار مومن را کافر ساختی و موحدان را مشرک گردانیدی قال فما خطبك

یا سامری ای ما الذی حملك علیه قال بصرت بما لم تبصروا به فقبضت

قبضة من اثر الرسول سامری گفت من چیزی دانستم که قوم ندانستند

من جبرئیل را دیدم و مشتی خاک از اثر اسپش گرفتم و مدتی بود که از رو

دانستم که بنی اسرائیل را گمراه کنم چه ایشان را بغایت نادان یافتم و

بهنگام فرصت آن خاک در بدن گوساله ریختم تا آوازی پدید آمد و این ابلهان

از طریق مستقیم منحرف شده آنچه در خاطرم مضمر بود بظهور پیوست حضرت

موسی گفت علیه الصلوة والسلام که ای سامری ترا گفتم فاما در جهان

تا زنده باشی با هیچکس ترا آشنائی مباد و هیچ آفریده با تو مصاحبت ننماید

و وعده عذاب تو در آنجهان مقرر است قال فاذهب فان لك فی الحیوة

ان تقول لا مساس وان لك موعدا لن تخلفه فقوله تعالی لا مساس ای

لا تمسنی ولا امس اصلا یعنی عقوبت تو درینجهان آنست که در بیابانها

با وحوش صحرا دوان بیابان و با کسی نیامیزی و با هیچکس سخن نگوئی و هنگام

گفت وان لك موعدا لن تخلفه و مر ترا وعده ایست که خلاف نشود وان

که در قیامت در دوزخ باشی جاودانی و بعذاب ابد گرفتار بسبب آنکه اضلال

قوم منودی انگاه سامری از میان قوم بیرون آمد و روی به بیابان نهاد و عمر
در بیابانها می گذرانید و گویند مراد از لامساس است در بیابان که هرگز با آدمیان الفت
نگیرند و از مردم چون وحوش بیابانی دایم میگریزند **نقلست** که حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام ابتدا خواست تا سامری را بقتل رساند خطاب آمد
که ای موسی او را مکش موسی گفت الهی این همه فتنه و بلا از شامت وی بود سبب
منع قتل وی چیست وحی آمد که وی سخاوتی دارد که گاهی بعضی از بندگان
ما را طعام میدهد بجهت آن قتل وی موقوف شد فامردود و مطرود گشت
بمرتبه که اگر عضو وی بعضوی از اعضای هر که رسیدی او چنان بود که انسا
بتراض بمیرند و تا زنده بود هرگز با هیچ کس نتوانست آمیخت و با هیچ خلقی
معامله نتوانست کرد تا رخت حیات بنهانخانه جهنم کشید **لطیفه** اگر کسی سوال
کنند که حکمت در ابتلا این قوم بگوساله پرستی چه بود در این سوال چند جواب
گفته اند بعضی گویند والله تعالی اعلم که چون حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام قوم را بهارون سپرده او را خلیفه خود ساخته قوم را در حیطه حفظ
و حمایت وی داخل گردانید لاجرم حق تعالی ایشان را باین بلا مبتلا گردانید
چنانکه شمه ازینمعنی گذشت و حضرت رسول ما صلی الله علیه وسلم چون ملاحظه
این امر نموده بود لاجرم در وقت رفتن ازین دار فنا میفرمود که الله
خلیفتی علی امتی و این سخن وقتی میفرمود که رفع حاجات کرده بود و اجابت
یافته و اکثر حاجات وی خلاص و نجات امت و ثبات و استقامت ایشان

بر دین و ملت بود تا خطاب آمد که یا محمد انا ارحم الیهم الف مرة فلیهم الی
ای محمد تو این اظهار شفقت و مرحمت بینهایی نسبت با امت مخور که مرا

بهزار مرتبه از تو بر ایشان مهربان ترم و امت را باین سپاره و خاطر شریف جمع
دار کذا ذکره الفقیه ابو مالک رحمه الله تعالی تاج الذاکرین و از حیثیت بود
که تفاوت میان هر دو امت باید تا آن امت بچهل روز که پیغمبر از میان ایشان
بیرون رفته گوساله پرست شدند و اینها قریب به هفتصد سالست که از محبوب خود
جدا مانده اند و هنوز نقش محبتشان در کانون سینه هر زمان مشتعل بشنیدن [illegible]
دلنواز معرفتشان و دم بدم زیادت می گردد و جواب دویم آنست که اگر گویند در
بر خاطر بعضی از بنی اسرائیل میگذشت که چند بلا و محنت از قبطیان کشیدیم
و با وجود آن از طریق تحقیق و صراط مستقیم توحید قدم باز نکشیدیم و از
عبادت خدا تعالی بعبادت فرعون نپرداختیم و بواسطه آن رایت تفضیل
و انی فضلتکم علی العالمین برافروخته مقاصد بر افراختیم ملک تعالی خواست تا
بایشان نماید که ثبات بر دین توحید نه بجد و اهتمام ایشان بوده است بلکه
بحفظ و حمایت حضرت ذو الجلال بوده بمجرد بانگ گاوی ترک دین اسلام
گرفتند و گاوی را بخدایی برگزیدند و با وجود آنکه فرعون ناطق بود و عاقل
و از وی نفع و ضرر متوقع و ممکن و از گوساله هیچ یک ازین امور ظاهر نه
او را گذاشتند و این را گرفتند تا دانند که حول و قوت بازبسته بارادت و
مشیت ماست هر کرا خواهیم از کل قبایح مصون و محفوظ داریم و هر کرا نخواهیم
بفنون فضایح و صنوف مقابح مبتلا گردانیم تنبیه ای درویش بدانکه در [illegible]
میباید تامل نمایی و از قصه الت ملاحظه گردانی که چنانکه سامری مقداری
از خاک قدم حیزوم در درون آن گوساله بیخت تا از وی آثار حیات
پدید آمد و بسبب آن بنو اسرائیلیان با آن گوساله اعتقاد خدایی کرده همه

گمراه گشتند شاید که باطلی را شیطان بکسوت خود در جلوه گری در آرد
و از آثار مرکب اضلال خاک هستی را چی در بوته وجود وی ریزد تا از آن دیو
برده باطل امور خارق عادت پیدا کرده و استدراجات را بصورت کرامات
بتو نماید زنهار که چون بنی اسرائیل سر در پی او ننهی و شیطان و ابلیس را بجای
نگیری **بیت مولوی قدس سره** چون بسی ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نشاید داد دست ، و یا نوعی دیگر تقریر کنم ای درویش بدانکه سامری
نفس از بنی اسرائیل اعضا و جوارح خود را از اموال اعمال میگیرد و آنرا در بوته
پندار در آتش عجب تافته کف خاکی از سم مرکب غرور شیطانی بمقتضای و اجلب
علیهم بخیلک و رجلک گرفته در وی می اندازد و آنرا در نظر بصورتی بر می
آرد که آدمی پندارد که وی حقیقتی دارد و گاه باشد که آن مغالطه را نامها
نام کرده چنانکه بزبان گوساله که انا ربکم فاعبدون می گفت اینجا نیز اظهار
آن گونه اسرار نماید ای درویش واقف باش که آن کار سامری نفس است
و اثر خاک قدم مرکب وساوس شیطان زنهار راه غلط نکنی و متابعت
هارون روح از دست نگذاری تا موسی از عشق مناجات محبوب باز آید
و از برای تو الواح افراح بیارد و بنی اسرائیلیان اعضا و جوارح را بمقتضای
موتوا قبل ان تموتوا بتیغ ریاضت و مجاهدت سر بردارد و سامری نفس
اماره را از شهرستان وجود مهجور گردانیده بیابان انقطاع از خلق با نور
و محبوس سازد تا بحقیقت ایمان و نور عرفان بتبیین موید گردد ه
سامری نفس ترا ملکی است ، غافل از آن بودن عین خطاست ، هم ز تو
هر بار پد نقد عمل ، صورت گوساله کند فی المثل ، تا تو به تفهیم در وی نگری

عاید گوساله شوی از حری تا ذکر قد شبهه تجعل و ورود حکم القتل البیان
آنست که بنو اسرائیل چون بر قبایح افعال و فضایح اعمال خویش
اطلاع یافتند و دانستند که خطاکاری نموده اند و بیابان جفاکاری
پیموده دست پشیمانی و بر گریبان پر بالی زده و خار ندامت در دامن
خواست آویخته نیازمندی تمام نزد موسی علیه الصلوٰة والسلام آمدند
و طلب آمرزش کردند و تدبیر و تدارک این تقصیر درخواست نمودند حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام فرمود که انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا
الی بارئکم تدبیر آنست که توبه و انابت تدارک آنخطا نمایند به پروردگار
عالمیان و روزی رسان انس و جان بازگردید گفتند کیفیت مراجعت و طریق
توبه و انابت بر ما پوشیده است بلفظ دُرربار گوهر نثار خود اظهار آن فرما
فرمود که اجمالا از آن عظیم تر نیست که من تلقا نفسی توانم قرار دادن و بی
وحی الهی جل و علا کیفیت توبه را تعیین نمودن لاجرم عرض بیان توبه بجناب
قدس خداوندی جل و علا نموده وحی آمد که یا موسی ببرکت شفاعت تو توبه ایشان
بقبول مقرون میگردد و کیفیت توبه آنست که آن دوازده هزار نفر که سجده گوساله
نکرده اند تیغی بردارند و گوساله پرستان را بقتل آرند فاقتلوا انفسکم چون حکم
بقتل وارد شد در میان بنی اسرائیل اختلاف افتاد جمعی بدان حکم رضا دادند
و جمعی دیگر از امتثال فرمان تمرد نموده گفتند که چون عبادت گوساله کرده
ایم چرا بقتل راضی شویم جدل و منازعت قایم شد فرمان خداوندی جل و علا
در رسید تا آن گوساله را کشتند بدان قول که گوشت و پوست پیدا شده
بود و زنده گشته بعد از آن فرمود تا او را بسوخته خاکستر را در دریا افکندند

و بیان روایتی دیگر که گوشت و پوست پدید نیامده بود بلکه جثیان از زر
بود و جامد بصورت تا او را بسوهان خورده کردند و سوختش آنرا بدریا انداختند
و همه بنی اسرائیل را فرمان داد تا از آن آب بیاشامیدند هر که گوساله
پرستیده بود و مهر و محبت گوساله در باطن وی جای گرفته بود روی وی زرد
گشته و شکمش برآماسید و بروایتی آنکه بر زبان هر یک از عبده عجل اثری
زرین پدید آمد و هر کرا از طاعت فرمان تجاوز نموده بود بر روی وی [illegible]
یک از شقاوت پدید شد بایشان خطاب در رسید که چون عبده عجل از
غیر هشیار گشتند توبه ایشان بقتل مقرر است و اگر بقتل رضا نهند ایشان را
بر جمعی مبتلا گردانم که هرگز روی صحت نبینند لاجرم همه بقتل رضا دادند و
کمر انقیاد بقوت اعتقاد بر میان وداد بستند و بندی که سامری بیاوری
شیطان در پیش دریای رحمت و غفران بسته بود بشکستند فقیران همه
روی بقبله آوردند کفن پوشیده دستها بر زانو پیوسته بنشستند ناله و خروش
و گریه و زاری در میان بنی اسرائیل اشتعال گرفته وداع یکدیگر کردند و آن
دوازده هزار نفر شمشیرها کشیده بنیاد سرافشانی کردند و شورشی در آن وقت
بظهور پیوست که در هیچ عهدی آن نوع معامله بظهور نیافته بود و ظلمت
که چون سپاه صاحبان تیغ جلادت از نیام اطاعت بیرون آوردند و در گرد
بجولان رخیمن الفرقه آوردند بعضی از قاتلان چون بمقتولان نگاه کردند
بواسطه عرق قرابتی که در میان ایشان بود که العرق یضرب دست از تیغ گذار
فی الجمله تعلل نموده حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بتوهم آنکه مبادا
در طاعت فرمان تقصیری پدید آید بحق تعالی بنالید تا ابر سیاهی

درمیان ایشان پیدا شد تا یکدیگر را نه بینند و پسر بر پدر و پدر بر پسر مثلاً ترحم
نکنند و در اجرای احکام الهی جل و علا تاخیر روا ندارند و فرمان خداوندی جل و علا
چنان بود که در انقیاد و قبول و اذعان میباید که چون قاتلان بقصد قتل ایشان
شمشیر برافرازند مقتولان از محل خود حرکت ننمایند و دست نجنبانند و روی
درهم نکشند و هیچ چیز تیغ از خود دفع نکنند و الا ملعون ابد گردند نقلست
که هارون علیه الصلوٰة والسلام پیش پیش قاتلان میرفت و مقتولان را
که در مقام رضا و تسلیم نشسته بودند نصیحت میفرمود و بصبر و تحمل دلالت میکرد
و از انتقال از مقام خویش منع میفرمود و می گفت اصلا تغیر نمیباید که بحال خود
راه ندهید و آن مسکینان صبر و تحمل را شعار و دثار خود ساخته ثبات و استقامت
میورزیدند و قاتلان از عقب آنحضرت تیغ میراندند و این بلیه از صباح تا نیمروز
بقولی تا شبانگاه و بقولی دیگر تا سه شبانه روز برداشته و چندان از ایشان
کشتند که جویهای خون از مقتل روان شد و بروایتی هفتاد هزار کس و
بروایتی دیگر ششصد و بیست هزار نفر براه عدم رفتند آنگاه حضرت موسی و
هارون علیهما الصلوٰة والسلام با جمعی از عباد قوم و ضعفا و اطفال و
شیوخ کهن سال سر برهنه کرده بسجود افتادند و تضرع و زاری نمودند
که الهی بنو اسرائیل هلاک گشتند البقیه البقیه نقلست که چون موسی و هارون علیهما
الصلوٰة والسلام بشفاعت زبان بگشادند تیغهای قاتلان از کار بماندند
چندانکه سعی نمودند هیچکس کشته نشد آنگاه بموسی علیه الصلوٰة والسلام رسید و
دانست که عفو الهی جل و علا شامل حال گناهگاران شد بنابرین حکم فرمود تا
تیغ از میان بردارند و از قتل یکدیگر مبادرت ننمایند و در روایتی امام کلبی [illegible]

انکه موسی علیه الصلوٰة والسلام بعد از شفاعت وحی آمد که انی قبلت التوبة منهم
جمیعا من قتل منهم ومن لم یقتل وجعلت القتل لهم شهادة وغفرت لمن بقی
منهم چون این وحی نازل شد بفرمود تا منادی ندا کرد که دیگر هیچ با دیگر خلاف کنند
و بقتال اشتغال ننمایند در روایتی دیگر آنکه چون اعداد مقتولان موسی را علیه
الصلوٰة والسلام معلوم شد خاطر مبارکش از آن مرتبه ملول گشت که همه
اشخاص بنی اسرائیل مقتول شدند حقتعالی خواست تا ملامت از خاطر آن شهریار
ایوان رسالت علیه الصلوٰة والسلام بردارد بوی خطاب فرمود که یا موسی
اما یرضیک ان ادخل القاتل والمقتول الجنة ای موسی باین خوشنود نیستی
که هم کشنده و هم کشته را بهشت در آرم بدان و آگاه باش که هر که کشته شد
شهید رفت و آنکه باقیماند مغفور گشت روایتیست که هر که از عبده عجل باقیماند
همچنان رنگ رخسار روی زرد و لبها سیاه و شکمها برآماسیده بودند و باین
نشان از خلایق ممتاز بودند نزد موسی علیه الصلوٰة والسلام آمدند و گفتند
ای موسی ما این زردروئی بچه یابیم که ما عبده عجلیم و توبه ما مقبول نیست ما را
کشته شدن ازین خوشتر است که باین ننگ و عار مبتلا باشیم چه شود اگر ما
نیز مقاتله نفس خود کنیم تا ازین ننگ و عار برآییم و توبه ما مقبول گشته در
مقام شهادة سرخرو گردیم امر آمد که اینها نیز یکدیگر را بقتل رسانند تا مغفور گردند
اینها نیز یکدیگر را بکشتند آنگاه موسی علیه الصلوٰة والسلام بر سامری
لعنت کرد و او را از ساحه قرب براند و عذاب وی موقوف بقیامت شد
چنانکه شمه بیان گشت **اما اللطایف فی هذا الواقعه** نقلست از قتاده
مفسر رحمه الله تعالی که فرمود حکمت چه بود درین که توبه امتان موسی

علیه الصلوٰة والسلام بالهاک نفوس شان مقرر شد و توبه هست بمجرد
السلام توبه قرار گرفت میفرماید که حکمت آن بود والله تعالی اعلم که امتان
موسی را علیه الصلوٰة والسلام عشقهٔ ارتداد نهال نهاد ایشان را از بیخ برکنده
بود و از برکت معرفت و میوهٔ محبت عاری گردانیده طراوت ایمانش بود
و نه نضارت عرفان نشان نمود و هر آینه که چون درخت بی بر گردد لایق
اره و تبر گردد لاجرم در بارهٔ ایشان فرمان آمد که اقتلوا انفسکم اما چون
درخت ایمان این امت را بیخ در زمین جان بود اصلها ثابت و شاخ
بوستان برهان بود و فرعها فی السماء آب او از جویبار غفران بود و زمین
او گل دل ایشان بود و تخم او عرفان بود اغصان او احسان بود و اوراق
او قرآن بود و انوار او ایقان بود و اثمار او اتقان بود و اشجار او وجدان
بود و لذت حلاوت او مشاهدهٔ جمال جانان بود باغبان این باغ رحمت
رحمان بود و نگاهبان این بوستان محافظت دیان صدای ندای
طوطیان این گلستان بلبلان این بوستان یا حنان یا منان بود
لاجرم ایمن از تصرف شیطان و دست برد دزدان بود اگر چنانچه هجوم سموم
گناهی ناگاهی بر گوشهٔ از اطراف این باغ وزدی پای این باغ بگذشتی
و لطافتی از چهرهٔ گل و یا طراوتی از رخسار شکوفه ببردی باز از مهب عنایت
نسیم هدایتی بوزیدی تا در سحرگاهی آهی از سر درد بر آوردی و دم ندامت
با آن قرین گردانیدی بجای یک گل صد هزار گلستان دیگر شگفته و صد
هزار بوستان دیگر پیدا آمدی چون اینجا درخت هرگز بی میوه نشد
لاجرم هرگز سزاوار اره و تبر نشد قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم

لطیفهٔ دیگر در فضیلت این امت بشنو اید، و پیش جهودان با آنکه آن همه
براهین قاهره و معجزهای باهره مشاهده کرده بودند بادنی اشتباه رکیکه که سامری
با ایشان القا کرده از طریق مستقیم و جادهٔ قویم انحراف نموده مرتد گشتند
و این امت با وجود آنکه در معرفت اعجاز قرآن محتاج بودند بدلایل دقیقه و حجج
غامضه شهادت قویه و بینات عظیمه منور گشتند و از صراط مستقیم و دین
قویم اعوجاج نمودند لاجرم منشور تفضیل و طغرای تبجیل ایشان بتوقیع کنتم
خیر امة اخرجت للناس تسجیل یافته بر صدر مسند اصطفا استناد نمودند که ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و علما را در سبب انحراف ایشان و ثبات
اینان دلیل آنست که ایشان گرفتار قیود جهالت بودند و قبول دین اسلام
بسبیل التقلید نمودند لاجرم بادنی شبهه از دین برگشتند و شرک بر توحید برگزیدند
و چون مؤمنان محمدی و متابعان دین احمدی علیه الصلوٰة والسلام بسبیل
استدلال استکمال پذیرفته بودند بلکه از توحید علمی بتوحید عینی ترقی نموده بودند
و از مرتبهٔ علم الیقین بدرجهٔ عین الیقین رسیده لاجرم اگر جمیع مشککان بدلایل
ظنیه و تشکیکات وهمیه خواهند که از سنن جواد شان بجنبانند نتوانند و بتوفیق
الهی جل و علا از طریق تحقیق تجاوز ننمایند ع ما چو از عین الیقین حق الیقین
دیده ایم — از دلیل ظنی و تشکیک برهان فارغیم — عارفانرا چون نظر بر عین
معرفت است — از وسایط در طلب عرفان فارغیم **نصیحت** اید و بشنو
بدانکه هر امتی را گوساله بوده است که از راه دین شان منحرف گردانیده چنانچه
قال النبی صلی الله علیه وسلم لکل امة عجل و عجل امتی المال گوساله این امت
مال و منال دنیویست که قاطع طریق اهل الله است سبحانه و تعالی سهل عبد الله

قشیری گفت رحمه الله تعالی هرچه در دنیا بنده را از حق تعالی برگرداند
و از طاعت وی باز دارد آن عجل اوست و او پرستنده او و عبده عجل بنی
اسرائیل راه خلاص آنگاه یافتند که خود را بفرمان کشتند همچنین تخلص بنده در
راه حقیقت آنگاه حاصل شود که از حظوظ و اسباب پاک گردد لا بلکه هرچه از
دون حق تعالی است بیزار گردد **رباعی** تا در نزنی بهرچه داری آتش * هرگز
نشود حقیقت وقت تو خوش * ما را خواهی خطی بعالم درکش * کند یکدل و
دو معشوق نباید خوش * پس بر روندگان این راه و طالبان اولئک حزب الله
واجب و لازم است که از زخرفات دنیویه و مشتهیات فانیه محترز باشند تا
بواسطه آن طریق سلوک بر ایشان مسدود نگردد و از مطلوب خویش محجوب نباشند

به سر سلطنت جاودان گدائی تو دارد	ای دل فدائی تو کرده است و جان لبیکی تو دارد
ز مال و ملک ندارند خسروان رنجی	تنعمی که درد تو مبتلای تو دارد

فاما اقول اهل الاشارات فی هذه الواقعة زبده ارباب تحقیق و عمده اصحاب تدقیق امام عبد الکریم

بن هوازن القشیری قدس الله تعالی روحه فرموده است که توبه بقتل نفوس
درین امت نیز منسوخ نگشته است تفاوت همین است که آنجا قتل نفوس بر سبیل جهر
بوده است و اینجا بسر که اول قدم سالکان بیرون آمدنست از نفس بالکلیت
و اگر کسی گمان برد که توبه ایشان را مشقت زیاده بوده است از توبه این امت
آن خیالیست بلکه ایشان یکبار نفس را بکشتند و از مکائد وی باز رستند و اینها
هر لحظه نفس را بتیغ ریاضت و صمصام مجاهدت بقتل میرسانند و همچنان از مکائد
وی باز نمیرهند شیخ ابو بکر واسطی گفته است قدس الله تعالی سره العزیز

کان لو بقی اسرائیل اعمار القسمهم و هذه الامة اشد و هو افنا القوم عمرا
مراد ما مع لقاء رسوم الهیاکل و ارباب تحقیق گفته اند که میان بنده و حق تعالی
هفتاد هزار حجابست دون الله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة و تا کسی
این هفتاد هزار حجاب را بر ندارد بمراد و وصل نگردد و هفتاد هزار کس از بنی اسرائیل
کشته شدند ولیکن هر یکی یکنوبت بیش شربت مرگ نچشیدند لیکن کسیکه در
رفع حجابها یکنوبت مرگش باید چشید و ضربت هلاکت باید کشید و تا هفتاد
هزار بمقتضای موتوا قبل ان تموتوا نمیرد این هفتاد هزار حجاب از پیش بر
نگیرد و بمقصود خویش فایز نگردد ع اگر درد دلم را چاره بودی غمم را در جهان
غمخواره بودی ع چه نقصان آمدی در کار خوبان که مرگ عاشقان یکباره بودی
و بدانکه در بیان تحقیقات و اشارات دیگر هست که در تفسیر بحر الدرر ایراد نموده
ایم و درین نسخه همین قدر اکتفا افتاد و الله الملهم للرشاد

ذکر باز آمدن حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بمیقات در طور سینا و اربعین شفاعت بجا آورده

بدانکه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام آنچه در روایات بثبوت پیوسته در طور سینا
سه اربعین نشست داده اربعین اولین را اربعین میقات می گویند و آن چنان
بود که در آن چهل روز از موضعی که نشسته بود بر نخواست و در آن مدت از طعام و
شراب در شب و روز امتناع نمود و آنچه گفته شد عبارتست ازین اربعین و
اربعین دویم اربعین شفاعت است که درین اربعین از اول تا آخر بسجده
بگذرانید و اربعین سیوم را اربعین تضرع گویند که مجموع آن مدت را بقیام
گذرانید تا باریتعالی لوحهای الواح کرامت فرمود و انزال توریت ارزانی

داشت نقلست که چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام از خرد و
خاطر جمعیت تلافی معامله عبده عجل باز رسته و از همه گوساله پرستان دل
فارغ گردانید دیگر نوبت عزیمت طور سینا کرد تا عذرخواهی قوم نماید و در
مقام شفاعت زبان بمعذرت بگشاید و بهر جرم و هم باده توبه و که عزیمت
مصمم گردانید بجانب طور روی آورد و بروایتی صحیح ثابت است که درین نوبت
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام آن هفتاد نفر از کبار بنی اسرائیل با خود
همراه برده و در سبب بردن ایشان اختلاف است بعضی گویند که ایشان نیز
بجهت عذرخواهی قوم با موسی علیه الصلوٰة والسلام همراهی کردند و برخی
بر آنند که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام چون از قربت و مکالمت مشرف
با حق تعالی خبر میداد و قوم خواستند که بعین الیقین مشاهده این امر نمایند گفتند
میخواهیم که ما نیز باستماع کلام الهی جل و علا فایز ایم و بر صدق نبوت و حقیقت
رسالت ادای شهادت نمائیم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بحق تعالی
سخن ایشان معروض گردانید فرمان آمد که ای موسی از قوم خود هفتاد کس
از مشائخ کبار و عظمای نامدار اختیار کن همراه بیار تا به صدق مدعای تو
گواهی دهند و گواهی ایشان ببرکت عدالت و صلاح مقبول باشد حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام از میان قوم هر چند طلب کرد شصت نفر بیش نیافت
که موصوف باشند بهمه صفات که حق تعالی شرط فرموده بود موسی علیه الصلوٰة
والسلام بحق تعالی مناجات کرد که خداوندا از پیران قوم که موصوف بصفتهای
پسندیده باشند زیادت از شصت نیافتم خطاب آمد که از جوانان قوم از هر
سبطی یک نفر اختیار کن دوازده نفر دیگر با آن شصت منضم گردانید هفتاد

دو نفر شدند فرمود که حق تعالی هفتاد نفر تعیین فرموده است میباید دو نفر
که زیاده اند بر هفتاد بنشینند هیچ کس از قوم بتقاعد میل نمیکردند یوشع
بن نون و کالب بن یوفنا اختیار کردند و گفتند ما بجان فرمان خداوند
را جل جلاله منقادیم و مقرر است که اگر دولتی ناغر و انفرقه خواهد بود یاران ما از آن
نصیب از زوالی خواهد داشت بعد از آنکه یک شب بر آن قوم بگذشت ایشان
همه پیر گشتند و با موسی علیه الصلوة والسلام بمیقات مبادرت نمودند حضرت
کلیم علیه الصلوة والسلام ایشانرا بصوم و ولالت فرمود و بتطییب و تطهیر لباس
و بدن امر کرد چون به نزدیک طور رسیدند ایشانرا فرمود که به پایان کوه
بنشینند و تا مادام که موسی علیه الصلوة والسلام اجازت نفرماید از مقام خود
حرکت ننمایند چون چهل روز بر این طریق منقضی گشت و موعد مکالمت در
رسید موسی روی بکوه آورده ابری پدید آمد رقیق و میان او و آن قوم
حجاب گشت و موسی علیه الصلوة والسلام از نظر ایشان غایب شد بعد از آن
بفرمان حضرت خداوندی جل و علا قوم را از غمام در آورد ایشان بسجده
مبادرت نمودند حضرت الله تعالی کلام خود را بشنوانید که انی انا الله لا
اله الا انا ذو بکة اخرجتکم من ارض مصر فاعبدونی ولا تعبدوا غیری
و گویند که اوامر و نواهی که در الواح عشر ثبت بود باستماع آن فائز ایشان
گردانید بعد از آنکه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از کلام فارغ گشت
و حجاب مرتفع شد رفقاء موسی علیه الصلوة والسلام مجادله آغاز کردند
که بچه دانستیم این کلام حق است بیان نداریم تا متکلم را نبینیم فقالوا لن نؤمن
لک حتی نری الله جهرة چون ایشان گستاخی نموده پا از حد امکان بیرون

نهادند غیرت الهی جل و علا ایشان را بصاعقه هلاک گردانید فاخذتکم الصاعقة
و بقولی الصاعقة آتشی بود که از آسمان نازل شد و ایشان را بسوخت و
بروایت وهب بن منبه رضی الله تعالی عنه حقتعالی فرشتگان بفرستاد
تا بازمزمهٔ تسبیح و تهلیل از آسمان بزمین باز آمدند چون آواز تسبیح
فرشتگان و مهابت نزول ایشان بر رفیقان موسی علیه الصلوة والسلام
مکشوف گشت همه از غایت هیبت بیفتادند و هلاک گشتند و مدت یک
شبانه روز همچنان مرده افتاده بودند حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
از بد اعتقادی ایشان تعجب نموده و از سوء ظن بنی اسرائیل تحیر فرموده
گفت رب لو شئت اهلکتهم من قبل و ایای گفت خداوندا من خود با قوم در
مانده بودم اکنون که این قوم را از میان بیرون آوردم و همه نقبای مقدم
ایشان می برند و میخواهند که بگواهی ایشان منشور نبوت و طغرای رسالت
مرا مسجل گردانند اکنون یکی از ایشان میان قوم باز گردم بطعن و ملامت
ایشان در مانم خداوندا اگر اینها هلاک کردنی بودند پیش ازین واقعه نیز
هلاک شان میتوانستی کرد الهی اوشان را باز زنده گردان و مرا از خجالت
و ندامت بنی اسرائیلیان باز رهان حق تعالی بدعای آنحضرت با خلعت
حیات شان پوشانیده بحالت اولی معاودت نمودند انچنان بود که یک یک
را زنده می گردانید تا دیگران مشاهده قدرت الهی جل و علا مینمودند
تا مجموع زنده گشتند و ذلک قوله تعالی ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم
تشکرون اگر کسی گوید که این قوم را سبب چه بود که این فساد ضمیر ایشان
پدید آمد و انجمال حر مانع ایشان افتاد جواب این چند نوع

ایراد کرده اند یکی از انجمله آنست که چون ایشان باستماع کلام الهی
جل وعلا پرداختند از غایت هیبت و دهشت لرزه بر اندام ایشان افتاد
و بمرتبهٔ اضطراب باحوال ایشان راه یافت که بیم آن بود که روح از بدن
مفارقت کند با حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفتند که ای موسی
ما طاقت استماع کلام حضرت ملک تعالی نداریم ترا آن قوت هست که از
حضرت استماع میفرمائی و بعد از آن با ما تقریر میکنی و گویند هرگاه که موسی
علیه الصلوٰة والسلام با حق تعالی مناجات کردی نوری در جبین وی
پدید آمدی که تا چهل روز هیچ دیده را طاقت مشاهدهٔ آن نور نبود
چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام با حق تعالی مناجات کرده پیش
آن هفتاد نفر آمد و آن نور در جبین مبارکش پدید آمده بود ایشان گفتند
تو خدای تعالی را دیده و از ما پنهان می داری دلیل برین آنست که بر روی
تو نوریست که بر روی ما نیست اگر این نور بسبب استماع کلام است ما نیز کلام
او شنیدیم و ما را این نور نیست هرچند موسی علیه الصلوٰة والسلام تاکید
و مبالغت نمود ایشان تصدیق نمیکردند و گفتند لن نؤمن لک حتی
نری الله جهرة لاجرم حق تعالی آتشی فرستاد تا همه را بسوخت و روایت
هست از وهب منبه رضی الله تعالی عنه که اینواقعه آنوقت بود که حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام توریت بیاورد جمعی از بنی اسرائیل گفتند
که ما ترا در پیغمبری تصدیق نمیکنیم تا خدای تعالی را بی واسطه ببینیم و از
وی بشنویم که این اوامر و نواهی از نزد وست حضرت موسی علیه
الصلوٰة والسلام گفت الهی میدانی که اینها چه می گویند و چه میجویند

جبرئیل علیه الصلاة والسلام بیامد و گفت خدای تعالی میفرماید که این همه
همه می گویند یا بعضی گفت خداوندا قومی اند بیباک و ناپاک که باین چنین
گستاخی می کنند و گویند که ایشان ده هزار کس بودند و ایشان را اتباع
نیز بودند بر شبه که هفتاد هزار نفر می گشتند جبرئیل علیه الصلاة والسلام آمد و
گفت یا موسی ایشان را بگوی که دل قوی دارید و بصحرا بیرون آیید و اما
و ساخته باشید گفتند دلهای ما قویست و کارها ساخته و عقلها کامل جامه‌ها
پاک پوشیدند و بصحرا بیرون آمدند و منتظر ایستادند که همین ساعت
بدولت مشاهدت فائز آییم ملک تعالی فوجی از ملائکه را فرمان داد تا بیرون
غره و اشباه آن مانند تسبیح گویان بزمین آمدند بمجرد شنیدن آواز [illegible]
آن هفتاد هزار نفر بمیراندند و بمردند ذکر توجه حضرت موسی علیه الصلاة

والسلام بکوه طور و طلب رویت و نزول تورات

مقصدان اخبار و متتبعان آثار در کتب عالیه [illegible] چنین ایراد فرموده
اند که چون حضرت موسی صلوات الله تعالی و سلامه علیه چند نوبت جانب
طور حرکت فرموده و اربعینات در آنجا بسر آورده و آن اربعین اول انزال الواح
میسر شد و در حین رجوع بواسطه تراکم هم و اندوه و استیلاء غضب بجهت
تحمل چند لوح بر زمین خورد و شکست و بآسمان رفت و در اربعین دویم
که از برای معذرت و تمهید مقدمات شفاعت بود حق تعالی باز انزال
آن الواح که بآسمان رفته بود التماس نمود تا باز حق تعالی تحمیل آن در
الواح فرموده آنچه بآسمان برده بود باز انزال فرمود و علما را در کتاب تو
سر در آن الواح مسطور بود اختلاف است اما آنچه امام ثعلبی رحمه الله تعالی

در عرائس القصص مذکور و ایراد فرموده است که حقتعالی در الواح آنچه معظم توریت
و مدار همه شرایع بود منقش ساخته بود و آن بدین عنوان بود که مذکور میگردد

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا الکتاب من الله الملک الجبار العزیز القهار لعبده و رسوله موسی بن عمران سبحنی
و قدسنی لا اله الا انا فاعبدنی و لا تشرک بی شیئا و اشکر لی و لوالدیک و الی
المصیر احییک حیوة طیبة و لا تقتل النفس التی حرمت علیک الا بالحق فتضیق علیک
السموات باقطارها و الارض برحبها و لا تحلف باسمی کاذبا فانی لا اطهر و لا ازکی
من لم یعظم اسمی و لا تشهد بما لا یعی سمعک و لا یحفظ عینک و لم تقف علیه قلبک
فانی اوقف باهل الشهادات علی شهاداتهم یوم القیمة فاسئلهم عنها و لا تحسد الناس
علی ما اتیهم من فضلی و رزقی فان الحاسد عدو نعمتی ساخط لقسمتی و لا تزن
و لا تسرق فاحجب عنک وجهی و اغلق دونک ابواب السموات
و لا تذبح لغیری فانه لا یصعد الی قربان الا ما ذکر علیه اسمی و لا تغدر بحلیلة جارک
فانه کبر مقتا عندی و احب للناس ما تحب لنفسک و اکره لهم ما تکره لنفسک و السلام
علیک و رحمتی و برکتی و حقتعالی مضمون این کلمات را در سه آیت در فرقان حمید
بیان فرموده آنجا که میفرماید قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به
شیئا و بالوالدین احسانا تا آنجا که فرموده ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون و دیگر
در الواح سخنان دیگر نیز مثبت بوده است و بعضی از آن در اثنای کلماتی که موسی
علیه الصلوة و السلام با حق تعالی مکالمت نموده است در فصلی علیحده مبین
خواهد شد انشاء الله تعالی القصه چون حضرت موسی علیه الصلوة و السلام
مشرف مکالمت و نزول الواح مشرف شد و مباسطت او در بارگاه احدیت

جل جلاله پیدا گشت مدت چهل روز از طعام و شراب اجتناب نموده و ابواب
فتوحات غیبی بر وجه اعمال گشوده و زجاجه دل در مشکوة تن بتصرف ریاضت
و مجاهدت مصباح پذیرفته مصباح روح بشعاع فتوح الله نور السموات والارض
منور گشته حجابها که مانع وصول بوده از میان مرتفع گشته اسباب وصال و عروج
بذروه کمال مجتمع آمده لمعه عبودیت بواسطه قرب ربوبیت از پیش برخواسته
لوا محبت بر فروزه طور معرفت سراج قربت برافراشته چنانکه وهب بن
منبه می گوید رضی الله تعالی عنه که کان بین موسی علیه الصلوة والسلام و
بین ربه سبحانه و تعالی سبعون حجابا فرفعها الله تعالی کلها الا حجابا واحدا چون
موسی علیه الصلوة والسلام حجابها مرتفع دید و حلاوت کلام و لذت خطاب
خداوندی جل و علا در مذاق جانش خوش آمد در خاطر مبارکش خطور کرد که چون
از آنحضرت بانواع الطاف و اصناف اعطاف بهره مند گشته نعمت رویت
و عطیه دیدار که اکمل و اتم و اجل و اکرم نعم است مسالت نماید و شرف دیگر
بر رتبه نبوت خود نسبت با مراتب سایر انبیا و رسل علیهم الصلوة والسلام
در افزاید لاجرم عزیمت آمیغی تصمیم داده نخست طهارت صوری و معنوی چون
تنظیف ثیاب و تطهیر اعضا و تطییب اسرار و تهذیب اخلاق بجا آورد که گفته

بیت بآب دیده وضو ساز و عزم کویش کن ٭ که بی وضو نتوان گرد کعبه گردیدن

بعد از آن زبان مقال بتسبیح و تهلیل و لسان حال به بیان تقدیس و تمجید گشوده
حجاب ظلمانی بشریت از پیش برداشته و شیطان نفسانی که بنفوس تمامی
انبیا علیهم الصلوة والسلام موکلست از وی دور گشته و هوام و حشرات
ارضی بزمین رفته و ملکین موکلین مستوری یافته از مرافقت او باز ایستاده

آنگاه حجب نورانی ملکوتی از نظر بصیرتش مرتفع گشته سکان سموات و
جمله عرش و خزینهٔ کرسی و حفظ لوح مشاهده شد لطائف عوالیین غیبیه از تجلی
اسما و افعال الهیه در آئینه ضمیر منیرش در جلوه در آمد از غایت غلیان سکر
و غلبات شوق طالب دیدار چون بیگانه گشت ع من فراموش کنم هر چه
بود الا تو عشق بازی نکنم در دو جهان جز با تو گر دلیل من بیچاره تو باشی
سهلست ع هر مسافت که بود از من بیدل با تو ع در درون دل تنگم که بود خلوت
انس ع راه هر پرده نشین نیست مگر تنها تو ع ساقی از باده دیدار چنان ساز
که ز مستی نشناسم که منم این یا تو اما التفصیل بعد الاجمال آنکه کعب
احبار گفت رضی الله تعالی عنه که در کتب منزله چنین دیده ام که چون حضرت
موسی علیه الصلواة والسلام بمیقات بجانب طور توجه نمود و چهل روز به ریاضت
و مجاهدت آئینه ضمیر را مجلی و مصفی گردانید چون هنگام مکالمت و موعد
گفت و شنید آمد حقتعالی جبرئیل را علیه الصلواة والسلام با ملائکه مقرب گفت تا
تا همه وحوش را از آن کوه دور کردند و چهار فرسنگ در چهار فرسنگ را
از تمامی وحوش و هوام خالی ساختند و آنگاه موسی را علیه الصلواة والسلام
صورتی غریب و لباسی عجیب بود و عمامه سیاهی بر سر داشت و جامه پشمین
در بر و تاجی از نمد بر سر و عصا در دست ملائکه علیهم الصلواة والسلام فرود
آمدند و گرد بر گرد کوه را احاطه نمودند و موسی را علیه الصلواة والسلام
از خلایق مستور گردانیدند آنگاه جبرئیل علیه الصلواة والسلام به نزد وی
آمد و گفت ای موسی رو از سیاه بر سر کش و تمامی روی خود بآن پرده مستور
گردانی و باید که هیچ عضو از اعضا تو مکشوف نباشد بغیر از دو چشم

بود گویند که حکمت درین امر آن بود که اگر جبین مبارکش مکشوف بودی
از شعاع انوار کلام الهی جل و علا البته خلق بسوختی که حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام برقع بر رو فرو گذاشته و سرتاپای بردای سیاه
مستور ساخته در مقام انتظار بتواضع تمام بیستاد ناگاه آثار سلطانی ظهور
کرده اسرار سبحانی درمیان آمد اول خطاب که متوجه موسی گشت علیه الصلوٰة
والسلام این بود که یا موسی انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی موسی
علیه الصلوٰة والسلام فرمود انت الله لا اله الا انت اعبدک انت الهی
واکرا بای و بعد از آن بخطابات دیگر و کلمات جان پرور فائز گشت چنانکه
در محل خود شمه از آن خلعت بیان خواهد پوشید بتوفیق الله سبحانه وتعالی
ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه یاد کن و فرمای آن وقتی را که موسی علیه الصلوٰة والسلام
بمیقات آمد و میقات عبارت از وقتی است که از برای مناجات و مکالمات
از برای وی تعیین فرموده بودند حق سبحانه وتعالی با وی بی‌واسطه سخن
گفت و چون لذت کلام الهی جل و علا او را ملتذ ساخت طلب تجلی از وی تصرف نمود و شوق بروی غالب
گشته از غلبات شوق و غلیان ذوق طالب دیدار گشته گفت ربی ارنی
انظر الیک و بدانکه بزرگان را در باعث برین سؤال اقوال است قول
اول امام سدی گفته رحمه الله تعالی که چون حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام بمکالمت مشغول گشت و فرشتگان تمامی حیوانات را از وحوش
و طیور و دیوان و طغیان را از آن حوالی راندند بودند و مقربان بگرد موسی
علیه الصلوٰة والسلام حلقه زده چون دایره مرکز وارش درمیان گرفته
[illegible] شیطان ابلیس لعین خواست که اشتغال بروی منغص گرداند در سینه

سدی که ملائکه بر حوالی آنحضرت بسته بودند نتوانست که بوی تقرب نماید
بزمین فرو رفت و از قدمگاه موسی علیه الصلوٰة والسلام سر بر زد و القای
وسوسه نمود و گفت ای موسی هیچ میدانی که این کیست که با تو سخن میگوید این
ملک است شیطان موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام ای لعین چه میخواهی
میخواهی که مراد خود را از من حاصل کنی و این هرگز میسر نگردد لعین گفت من مراد
خود رسیدم تا اکنون با وی سخن میگفتی و از وی می شنیدی اکنون با من
میگوئی و از من میشنوی موسی علیه الصلوٰة والسلام از برای رغم انف لعین
و زیادتی یقین از حق تعالی درخواست نمود که رب ارنی انظر الیک حق تعالی
خطاب فرمود که لن ترانی ای موسی طوق بشر طاقت نظر جمال ما ندارد و هر که
در دنیا اگر فرضاً دیدار ما ببیند البته راه عدم پیش گیرد موسی علیه الصلوٰة
والسلام گفت الهی سمعت کلامک واشتقت النظر الیک ولئن انظر الیک
ثم اموت احب الی من ان اعیش ولا اراک الهی اشتیاق دیدار تو چنان
است که دیدن و جان دادن دوست تر است از نا دیدن و زنده ماندن

بیت
رخت گر ببینم و گرنه بمیرم — چه خواهم درون آن بهتر که بینم

پس چون حق تعالی اشتیاق موسی علیه الصلوٰة والسلام دانست که بغایت
رسیده از برای تسلی وی گفت ولکن انظر الی الجبل فان استقر
مکانه فسوف ترانی ای موسی در کوه نظر کن که از روی ضخامت و جسامت
از شخص تو افزون مینماید و آن کوه زبیر بود ببین که آن کوه با عظمت
چگونه متحمل تجلی و تاب انوار دیدار ما ندارد اگر وی تحمل آرد تو نیز تحمل توانی
آورد بیت اگر نه آتش عشقت بسوختم چه عجب — که کوه تاب نیاورد تاب تجلی

قول دوم باعث بر سؤال رب ارنی انظر الیک چنین گفته اند که
چون موسی علیه الصلوٰة والسلام باستماع کلام مستعد گشت از فرق
تا بقدم در لذت آن گفتگو مستغرق گشت با خود گفت هذه اللذة بحر فکیف لذة
النظر اجزا را این همه لذت است تا نظر را چه باشد * بلکه وصال دلبر چه
بود خدا می داند * که در انتظار یار چه بهشت است و جان فزای * لذت گفتار
تو جان می برد * لذت دیدار یار چون بود * گوشم از ذوق سخن آگنده شد
دیده هم از طمع افکنده شد * گوش را چون خلعت از فیض کلام * دیده
هم دیدار خواهد والسلام **قول سیوم** آنست که طبع بشر همواره مایل
بجانب علوست و طالب رفعت و ترقی بدرجات کمال تا بهر مرتبه که وصول
مر او را دست دهد وی طالب مرتبه دیگر باشد که برتر مرتبه اولی مستغرق بود چنانکه
حضرت مولوی فرموده است قدس سره **بیت** میباش چو مستسقی کورا
نبود سیری * هر چند شدی اعلی تو میل باعلی کن * لاجرم چون موسی را علیه
الصلوٰة والسلام دولت مکالمت میسر بود و بغایت عالی دست داد مرتبه
مشاهدت طلبید که نهایت مراتب ارباب محبت است بنا بر آنکه ارباب
شوق را قناعت نیست و توقف در هیچ مقام مناسب ارباب طلب نی **ابیات**

صد هزاران بحر دارم در درون	وز عطش آتش زند شعله برون
صد هزاران بحر در جانم پدید	می زند دل العطش هل من مزید
عاشقان همچو نهنگ اندر طلب	زاری نالند با وی لب بلب
چون قناعت نیست در عشاق او	با وصال و همچنان مشتاق او

قول چهارم آنست که موسی علیه الصلوٰة والسلام مست شراب محبت او بود

کرد و القیت علیک محبة منی و مخمور جام شربت محبت را اختیار نیست که بیخودیشه
جمال محبوب مدارا ندارد بیت تا دید مست لیلی لیلی خانه بکجا بیدا وی
شارب با خمر **ابیات** ساقیا تا کی دهی در جام می بحر جو بیدل استسقا و کم

باده ده تا عقل آرم کم شود — ور بچشم عالم دلم بیهش شود
من از این می مست کی خواهم شدن — باده دیگر ده ای ساقی بمن
بیم مستم کردی از گفتار خویش — مست لایعقل کن اندر یار خویش
چون شرابم می دهی بر جای شیر — هر چه گستاخی کنم پیش ملیح
صد هزاران جام لبریزم دهی — تا کنم بی یاد تو ساغر دو سه
این مپندار که گستاخی کنم — دست در زلف تو تا که در زنم
بر گشایم برقع از رخسار تو — بی حجابی بنگرم دیدار تو

قول پنجم از کعب احبار و وهب بن منبه رضی الله تعالی عنهما منقولست که گفتند در آنروز میان موسی و جناب قدس حق تعالی هفتاد حجاب و بروایتی هفتاد هزار حجاب بود که همه آن حجابها مرتفع گشته بود مگر یک حجاب موسی علیه الصلاة والسلام گفت که همه حجابهای سوال مرتفع گشت شاید که ارتفاع این یک حجاب موقوف بسوال باشد گفت رب ارنی انظر الیک خطاب آمد که لن ترانی تا داند که تمامی انتها بازبسته بارادت ازلیه است نه باختیار و کوشش بنده **قول ششم** آنکه در وقت سماع کلام همه تن گوش شده بود و بهر تار موی هما ز شنیدنیا که بگوش میشنود بس چون در استماع کلام دوست همه تن گوش شد و بمقام استغراق مدهوش جان از غایت با جانان هم آغوش شد

و موسی را فنا از دنیا و عقبی همه فراموش شد چنانچه اشارت کرد او السلام
بهشت و وعده دیدار رسیده فریاد برآورد که رب ارنی انظر الیک
بیا ساقی دستان از میخانه صلا در ده ، من درکش و پیشه جام صفا در ده
دلم در درد مشتاقی ندارد صبر ایساقی ، کرم فرما می باقی درین دار فنا در ده
در آن وادی که در وادی ندا انی انا الله ام ، بکوه و کوهسار من صدای
آن ندا در ده **قول معظم** آنکه هر عضوی از اعضاء موسی علیه الصلاة والسلام
بخلعت معرفت گشته بود و دست خلعت نور یافته وادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء
من غیر سوء پای شرف مساس طور دیده بدولت خطاب فاخلع نعلیک
مستسعد گشته گوش مهبط اسرار انوار کلام آمده زبان شرف مناجات
با مالک علام جل و علا یافته تن در مقام خدمت در موافقت بین یدی الله
وقوف پذیرفته دل فراغت گفت و شنود در خلوتخانه شهود دیده مرغ روح
در قفس بدن از شوق دیدار محبوب در پرواز آمده سر با محرم حرم انس در خطا
بر قدس و صبا گشته انتهیه مشرف شبهای همت و همگی همت خود آمده بهر
دیده مانده بود که از نصیب خود بی بهره بود لاجرم خرقه اصطبار را بدست
اضطرار چاک کرده فریاد برآورد که رب ارنی انظر الیک **ابیات لمولفه**

ترا میجویم ای دلبر که بینم ... توئی مقصود من در هر که بینم
مرا چشم از برای دیدن تست ... تو رخ بنما یقین در هر که بینم
هزاران در ز دل سویت گشادست ... ترا می بینم از هر در که بینم
جمال ساقی من می نماید ... بهر آنت می و ساغر که بینم
چنانت دیده ام از دیده دل ... کر انتاسم بچشم سر که بینم

نخست گر ببینم در شب بسیم	چو خواهم مردن آن بهتر ببینم
معین امروز میخواهد وصالش	ندارد صبر تا محشر که بینم

قول ششم قال اهل المحبة لیس الرضا من امارات المحبة یعنی عاشق هیچ از معشوق خورسند نگردد زیرا که هرچه خورسند گردد باز ماند و از همه نهایت همه صدیقان باشد عبد العزیز بن عمر گفت قدس سره که الله تعالی گفته است اقدر بکم علی رویتی و اسمعکم کلامی و اشمکم رائحتی شیخ الاسلام گفت قدس الله تعالی سره بالله از ین هر سه آگاهی و ترا هنوز بران باقی بود کاو ترا بیافت سبکی بازو بنام کرمن کنیم اگر همه ملک خود ترا دهد بدل صحبت خود ترا ببرد باقی بود که ترا آدمی باید

للمولفه فی عشقه محبوب خود ای عاشق از غیر چرا جوئی * او را هم از وطلب گر مرد خدا جوئی * گر در بقا خواهی در بحر صفا در رو * جهلست که آن دریا در جوی هوا جوئی * محبوب قرینست در خویش نکو بنگر * بیگانه نه آخر از غیر چرا جوئی * نی عرش خبر دارد نی فرش اشهد دارد * گر در دل تو نبود دیگر به کجا جوئی * دنیا طلبد جاهل عقبی طلبد عاقل * ای عاشق صاحبدل یارب تو کرا جوئی * عاشق همه آن بهتر کش آرزوی میبود * در عشق نه صادق گر جنت لقا جوئی * در گوش دلم هر دم از غیب ندا آید * گم کرد معین در خود گر زانکه مرا جوئی * و هم خود فرموده است نور الله تعالی مرقده که تو طاقت نگریستن در خورشید ندارد و خورشید مخلوق در دیدار او چون خواهی کرد مگر آن دو دیده تو از نور فضل پر کند و دل تو از نور قرب پر کند و جان تو از نور وجود پر کند و گوید که بمن نگر انکه بسر دیده در روی من نگری دیدار آنست **للمولف**

من از آن دیده که دیدار نبیند چکنم	من از آن یار که اغیار گزیند چکنم

من گرفتم زلف عنبر او گرفتم هم | ناوک غمزه که در سینه نشیند چه کنم
من دل از صیقل عشقش کنم آئینه صفت | اگر از ناز در آئینه نه بیند چه کنم
سازم از بهر خیالش دل و جان جای نشست | در سراپرده جان گر ننشیند چه کنم

پس عاشق باید که همواره در تحصیل زیادتی کوشد تخصیص در جائیکه نهایت ندارد تا اگر مثلا صد هزار دریا در کام جانش بریزند هنوز زبان از تشنگی بیرون نهاده نعره هل من مزید در عالم طلب انداز و للمؤلفه عفی عنه

غوطه‌ها خوردند از شوق وصال | عاقبت از قعر این بحر عظیم
تشنه لب رفتند تا شهر عدم | سالها در قعر بحر است آن صدف
همچنان تشنه لب از خوف تلف | چون نوید فضل نیسان میرسد
میشود خرم که باران میرسد | ای عجب تشنه بین کاندر بحر بود
تشنگیش از آب دریا می فزود | تا بگوشش آمد آواز سحاب
زو سبب وجو شد هم پرورش آب | یعنی در عالم اسباب قطره‌ای
تا مرا زان قطره شد بهره | ماهی ماهی غرق دریا روز و شب
همچنان جویای آبم ای عجب | آنچه میجوئی تو خود غرقی در آن
حاضر خود باش از غائب بگذر | نیستی و انتظار یکدم جدا
با خدائی با خدائی با خود آ | قول نهم اهل محبت میگویند

که موسی در باب ارنی انظر الیک گفته اگر جمالی بنمائی بهتر و اگر نه باری جواب لن ترانی بگوئی تا بدین بهانه دیگر باره کلام تو شنود **حکایت** پادشاهزاده بود بحسن و جمال پیراسته و بانواع فضل و کمال آراسته درویشی را نظر بر جمال پادشاهزاده افتاده دل در عقب نظر مبتلای وی گشت هر چند درویش

نصد بهائی انگیخته هیچ نوع از محبوب الدغانی نمی دید تا روزی بادشاه زاده
بتیر اندازی بجانب صحرا رفته بود و هدفی ترتیب کرده تیر بجانب هدف
می انداخت درویشی نزدیک نشانه رفته خود را هدف تیر محبوب گردانید
چون تیر آن دلبند بر فقیر آمد بادشاه زاده از آن بغایت متاثر گشته پیش
درویش دوید و گفت ای درویش بر سر تیر چرا در آمدی درویش گفت از برای
آنکه تو از من بپرسی که بر سر تیر چرا در آمدی آورده اند که شیخ شبلی قدس سره
بر آن درویش بگذشت و دید که شاهزاده مرهم ترتیب کرده بر جراحت زخم
خورده خود می نهاد شیخ نعره زد و بیهوش بیفتاد چون بهوش آمد گفت بسمن
نداکردند که محبوب مجازی زخم خورده خود را مجروح میگذارد و مرهم می نهد
تا که بادشاه علی الاطلاق و محبوب باستغنا قتیلان و کشتگان تیر بلا و مجروحان
زخم ابتلا را کی ضایع گذارد مرهم زده باشد که مرهم وصل بر جراحت ایشان نهیم
و از زخم و الم هجران شان باز رهانیم **رباعی** مشغول تو از خبر ز عالم بود
مجروح ترا حاجت مرهم نبود ٭ در عشق تو گر هزار زخم پیش آید ٭ چون در نظر
توام از آن غم نبود ٭ **نقلست** که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام هرگاه
خواستی که بمناجات شدی بجلهار بنی اسرائیل گرد بر می آمدند و سخنان جمع میکرد و
حاجتهای مردم بسیار فراهم می آورد و پیغام و رسالات و مقاصد خلق مجتمع
میگردانید تا چون بحضرت شود بخشش دراز تر گردد **بیت** حرام دارم با دیگران
سخن گفتن ٭ و گر حدیث تو یابم سخن دراز کنم **رجعنا الی القصه** بعد از انکه
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام حلقه تقاضا بر در زد و گفت رب ارنی
انظر الیک خطاب آمد لن ترانی ای موسی هیچ میدانی که چه میگوئی طاقت

دیدن صنعت نیست طاقت دیدن صانع از کجا باشد عصای ثعبان شد
در اضطراب آمدی چون طاقت دیدن ثعبان نداری دیدن سبحان از
کجا باشد وهب بن منبه میگوید رضی الله تعالی عنه که چون موسی از حق تعالی
رویت طلبید خواست تا موسی نماید که ویرا طاقت مشاهده دیدار نیست اول ابر
فرستاد و رعد و برق و صاعقه پدید آمد و آن ابر بر تمامی کوه محیط گشت و
موسی علیه الصلوٰة والسلام متحیر ایستاده خوف و خشیت بر وی مستولی
گشته به تسبیح و تقدیس مشغول شد خطاب مستطاب در رسید که ای ملائکه پسر
عمران دیدار ما طلبید بروید و خود را بروی عرضه کنید ملائکه هر یک بصورتی
مهیب فرود آمدند گویند که هر فرشته که از آسمان نزول نمود آتش از دهان
وی بیرون می آمد و غلغلت تسبیحات ایشان بمرتبه که دیگر موسی را طاقت طاق
شد گفت اگر در مقام بیاستم از هیبت هلاک میشوم و اگر بنزدیک ایشان میروم
از حرقت میسوزم جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام فرود آمده بر سینه موسی علیه
الصلوٰة والسلام ایستاد و هر چند موسی اظهار خوف و خشیت خود می کند جبرئیل
علیه الصلوٰة والسلام میگوید ای موسی تو هنوز کجایی بشنو که ازین نیز هولناکتر
چیزها ببینی آنگاه ملائکه آسمان دنیا را امر آمد تا همه بصلابت تمام فرود
آمدند همه بصورت گاوان نر جلد به تسبیح و تقدیس خداوندی جل و علا مشغول
آوازهای ایشان چون آواز رعد هولناک و آتش از دهان ایشان در وقت
تسبیح شعله میزد حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام اضطراب زیاده گشته
و جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام می گفت ای موسی تو هنوز کجایی آنگاه ملائکه
آسمان دوم را امر آمد که ای ملائکه من بروید و خود را بر بنده من موسی عرضه کنید

که وی دیدار مستطلبید تا همه فرود آمدند بصورت شیران نعره زنان همه تسبیح
و تقدیس گویان اولی اجنحه مثنی و ثلث و رباع هر بالی از مشرق تا مغرب
فرو گرفته موسی را علیه الصلوٰة والسلام خوف بر خوف بیفزود و مویها
بر اندام مبارکش قایم گشت گفت یا جبرئیل ندمت علی مسئلتی فهل ینجینی من
کان الذی انا فیه ای جبرئیل از سوال خویش پشیمان گشتم هیچ شود که ازین
مقام در گذرم بحالت اولی باز گردم جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام
گفت ای موسی صبر کن که آنچه دیدی اندکیست از بسیاری پس ملائکه آسمان
سیوم در آمد که فرو روید و خود را بر بنده من موسی علیه الصلوٰة والسلام
عرض کنید که وی دیدار طلب کرده است فرشتگان آسمان سیوم فرود آمدند
بر صورت کرکسان بزرگ مر ایشانرا غلغله و فریادی بغایت هولناک چون
موسی را علیه الصلوٰة والسلام نظر بر ایشان آمد از هیبت آن نزدیک بود
که روح از بدن وی مفارقت کند جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام گفت که ای موسی
زود باشد که ازین بیشتر چیزی هولناک تر ببینی پس در آمد بملائکه آسمان
چهارم که فرو روید و خود را به بنده من موسی عرض کنید که از من دیدار
طلبیده است بصورتها از سپید که مخالف صورتهای اولین بود رنگ چشمهای
ایشان زبانهای آتش و رنگ باقی اعضاء ایشان بر مثال برف
سپید و اصوات این فرشتگان بمرتبه ارتفاع یافته که آواز فرشتگان اولین
در جنب آن پست گشته چون موسی را علیه الصلوٰة والسلام نظر برین
فرشتگان افتاد خوف بر وی بمرتبه استیلا یافت که در گریه در آمد جبرئیل
علیه الصلوٰة والسلام گفت ای موسی صبر کن که ازین نیز هولناک تر خواهی دید

پس امر بملائکهٔ آسمان پنجم آمد که فرود روید و خود را بر موسی عرض کنید
که وی از من دیدار طلبیده است فرود آمدند هر یکی را هفت رنگ در غایت
مهابت چنانکه دیگر موسی را علیه الصلوٰة والسلام طاقت دیدن ایشان
نماند که نه مثال ایشان در صورت دیده بود و نه مثل آواز ایشان شنیده
حزن او بی نهایت شد و گریهٔ وی افزون گشت جبرئیل گفت علیه الصلوٰة
والسلام که ای موسی صبور باش که هنوز زیاده ازین خواهی دید بعد
از آن بملائکهٔ آسمان ششم خطاب کرد که بروید و خود را بر بندهٔ من موسی
جلوه دهید که از من دیدار طلبیده است این فرشتگان بغیر تصویر [illegible]
که مثل الصورت هیچ دیده ندیده و وصف آن هیچ گوش نشنیده [illegible]
هر یکی همچو وی از آتش برابر درخت خرمای که روشنایی او از آفتاب سبقت
جستی جامها در بر مثال زبانهای آتش و آواز تسبیح و تقدیس کنند
این تسبیح میگفتند که سبوح قدوس رب العزة ابدا لا یموت هر یک ازین فرشتگان
را چهار روی موسی علیه الصلوٰة والسلام از غایت بیم او نیز آواز خود کشیده
با این فرشتگان در تسبیح موافقت مینمود و میگفت رب اذکرنی و لا تنس
عندک خداوندا مرا چون فراموشان فرو مگذار الهی می دانم که ازین ورطه
بسلامت نجات خواهم یافت یا نی جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام گفت ای
پسر عمران هر چند خوف و خشیت بر تو استیلا یافته است و بمرتبه رسیده که نزدیک
است که دل تو بر کنده گردد اما هنوز صبری کن که امر عجیبی طلبیده بعد از آن
امر الهی جل و علا متوجه فرشتگان هفتم شد تا خود را بر موسی علیه الصلوٰة
والسلام عرض کنند که وی سوال دیدار کرده است ملائکهٔ آسمان هفتم فرود آمدند

بر بهار ایشان همه از مجموع اعضاء ایشان از نور تسبیح تقدیس
و انفاس ایشان همه از نور حق تعالی را بهر زبانی تسبیح میگفتند و در باطن
مبارک حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام هیبتی می افزود تا خطاب عتاب
متوجه حال وی شد که ای موسی مصداق خطاب لن ترانی اگر خواهی که بعین الیقین
ببینی درین کوه نظر کن ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی
چون ذکر کوه در میان آمد همه کوهها سر برافراشتند که شاید باین دولت
استسعاد یابند و کوه زبیر در تواضع سر فرود افگند و خود را از استحقاق این
سعادت دور دید لاجرم حق تعالی او را بدولت تجلی سرافراز گردانید فلما تجلی
ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا بزرگان گفته اند که چهار چیز تواضع کردند
و در تذلل بخاک پست نهادند ببرکت آن تواضع عند الله مرفوع گشتند
اول چون خطاب آمد که انی جاعل فی الارض خلیفة عناصر اربع که بسیطاند
بشنیدند و دانستند که مجموع ازین بسائط ترکیب خواهند نمود آب و آتش
و باد هر یک سر برآوردند و خود را بنوعی ستودند چنانکه در معارج النبوة
بسبیل تفصیل بیان کرده ایم خاک مسکین خود را بینداخت و گفت من
کیستم که دعوی سروری کنم او را ببرکت این تواضع از خاک برداشته
اصل خلیفه اش گردانید دوم چون کوهها خبر یافتند که کشتی نوح
علیه الصلوٰة والسلام بر کوهی فرود خواهد آمد همه کوهها سر کشیدند جودی
در تواضع کوشیده خود را قابلیت این دولت ندید حق تعالی او را بر
گزید و کشتی نوح بروی فرود آورد که واستوت علی الجودی سیوم چون
خطاب آمد ولکن انظر الی الجبل فرود یافت همه کوهها نازیدند و سر

باوج ثریا برکشیدند زهی چتر دولت را یعنی دو دیده فروشی پیش آورد بدولت
تجلّی فائز آمد که فلمّا تجلّی ربّه للجبل چهارم چون خطاب ان رحمة الله قریب من المحسنین
بگوش هوش عاصیان رسید عاصیان دوزبان و عبا وگردن برافراشتند که محسن مبتنی
ما داریم و سرمایه بهشت بما سپرده اند که اعدت للمتقین عاصیان مفلس سر در زانوی
خمول درکشیدند و روی تواضع بر زمین نیاز نهادند گفتند خداوندا مفلسان
حضرت توایم بر سفره صاحب دولتان طفیلیان را نیز راه می دهند ما را نیز
بطفیل محسنان از خوان رحمت بی نصیب مگردان خطاب حضرت عزت جل جلاله
در رسید که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و
در ایراث کتاب ظالمان تقدیم فرمود که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من
عبادنا فمنهم ظالم لنفسه اول عصاة بی مایه و جنایات بی سرمایه یاد کرد و بعد ازان
گفت که ما را نظر به نیاز است نه بنماز و در روز بازار معامله ما رواج صدق ارزد
صدقه لمولفه عفی عنه خرمنها ست مرا پر ز نقد علم و ادب سنجیده است آه سحرگاه
و ناله دل شب مباش تشنه لب اندر بوادی عصیان که بحر رحمت ما موج میزند بر لب
نظر برحمت ما کن مخور فریب عمل که چو شد بدید سبب معطل سبب قوله تعالی
فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا بعضی از مفسران می گویند که حق تعالی
ملائکه را فرموده تا از انوار عرش مجید لمعه بر کوه جلوه دادند بعد از ظهور نور
عرش کوه را طاقت نماند و تحمل آن نور نتوانست آورد و از هم فرو ریخت و
هر درخت و گیاه که در آن کوه بود همه بر مثال خاکستر شد از ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما روایتست که فرمود نوری از انوار حق سبحانه و تعالی
بر کوه تافت کوه را حس و علم و فهم و حیات پدید آمد و بعد از آن طاقت

نیاورد مذکور گشت ضحاک مفسر میگوید رحمه الله تعالی که از نور تجلیهای
خود حق تعالی بر آن مقدار سوراخ بینی گاوی بر آن کوه ظاهر گردانید اجزاء او می شکافت
گشت عبد الله سلام و کعب احبار رضی الله تعالی عنهما میگویند که از نور تجلی
مقدار سوفار سوزنی بر کوه ظاهر شد از هیبت ریزه ریزه شد مفسر میگوید رحمه الله
تعالی که مقدار سر انگشت خورد بود که ظاهر گشته بود که بحدیث انس مالک
میگوید رضی الله تعالی عنه که فرمود حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم
روزی این آیت بخواند و سر انگشت ابهام بر سر انگشت خورد
نهاد که اینقدار از نور خداوندی جل و علا بر آن کوه تافت تا بزمین فرو رفت
امام حسن بصری گفت رحمه الله تعالی که حق تعالی بکوه خطاب فرمود
که هل تطیق رویتی کوه لرزید و بخطاب از هم فرو ریخت و بزمین فرو رفت و
حضرت کلیم علیه الصلوة والسلام مشاهده می فرمود که چگونه کوه بزمین
فرو میرود شیخ ابوبکر وراق میگوید قدس الله تعالی روحه که حق تعالی مقدار
ذره ای از نور خود در زیر هفتاد هزار حجاب محتجب گردانیده بر کوه جلوه داد
که کوه را تاب نبود گردانید پس بپرورش نیک تابش نور الهی کوه با آن عظمت
و جسامت ذره ذره می گردد و لیعدم باز میرود و اگر دلها عارفان
که مظهر تجلیات جمال و جلال حضرت الوهیت جل و علا در پرتو انوار الهی مضمحل
و متلاشی گردد چه عجب چنانکه حضرت مولوی قدس سره فرموده است

ابیات

آنکه از یک تابشش کوه احد پاره شود
عقل مسکین در جهان بی هوشیش گر [illegible]

چه عجب نبود که گر عاشق بیچاره شود
[illegible] این بند [illegible] ذرات شود

بشنو از قول خدا هست زمین مهد | گر چه و طفل جدا بسته گهواره شود
گر وشن این سایه بین سخره خورشید شو | فی جو جسم دلش سخره ستاره شود
چون کسی از غضبش دامن خود تر کند | آتش سوزنده تر از لطف و کرمم پاره شود

لطف است که در آن وقت که تجلی الهی جل و علا بر کوه وارد گشت در آن وقت
همه آبها روان شود دریا خوشگوار شد و همه دیوانگان هوشیار گشتند و همه
معلولان از علتها شفا یافتند و همه خارستانها گلستان گشت و همه آتشها
آتش پرستان در آتشکدها فرو مرد و همه بتان در بتخانها بروی در افتاد
آید روایت یک نظر بکوهی از کوههای عالم میرسد تا همی کند و بتها از زر
زمین سر قطع میگردد و هر روزی سیصد و شصت نظر لطف بر دلهای عاشقان
خود می اندازد اگر در شهرت وجود همگی در بتها لطف مبدل گردد و همه
علتها شفا پذیر چه عجب طرفه ای در گلستان […] صد گل نیاز […]
نالات هر گل بلبلی چون من هزار از عشق تو، چون گل دریده پیرهن چون
لاله ام خونین کفن سنگی در دل جان من باغ و بهار از عشق تو، از
عشق تو […] زخمم پر خون دلم، هر دلی ام چون […] صد […] گاه
از عشق تو، آنکه […] گشت در آنکه کاکل چه بود جواب آنست که
بقای آدمی بلقای حقتعالی هست و فنا در او در فراق و ابقار ماسوی در
استاریست و فنا آن در تجلی لا جرم چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
دیدار یافت فانی گشت و خر موسی صعقا و کوه چون تجلی یافت فانی
گشت جعله دکا جواب دیگر کوه را فانی گردانند از برای پاس
دل موسی علیه الصلوة والسلام اگر باقی ماندی هر بار بدید که

غیرت موسی علیه الصلواة والسلام ظهور کردی و مدهوش گشتی و دیگر
غیرت الهی جل و علا آنست که بهر چه تجلی کند او را نابود سازد اذا تجلی الله تعالی
لشیء خضع له چون کوه را آن قوت نبود که صورت خود را نگاه دارد و تجلی
با صورت نساخت و دیر تمام بر انداخت لاجرم عارفانی که صورت و معانی
ایشان مظهر تجلی افتاده است دریاها می نوشند و هنوز نعرهٔ هل من مزید میزنند
شعر سقونی وقالوا لا تغن ولو سقوا جبال سراة ما سقیت لغنت، تمنت سلیمی ان
موت بحبها، واسهل شیء عندنا ما تمنت، بیت اگر بکوه رسد قطرهٔ رود
از جای، ز باده که ساقی دریغ می‌نمودی، کدام باده قوی‌تر ازین تواند بود
که حسن خویش با حجاب نمودی فصل در بیان معتقد اهلسنت
و جماعت و استدلال ایشان باین آیه بدانکه این آیه حجت است
مر اهلسنت و جماعت را در جواز رویت حق سبحانه و تعالی زیرا که حضرت
موسی علیه الصلواة والسلام از کبار انبیاست علیهم الصلواة والسلام
از حقتعالی دیدار خواست و خواست وی از دو بیرون نیست یا بدانست که حق
تعالی دیدنیست و دیدار خواست چنانکه معتقد ماست و یا دانست که نادیدنیست
و نخواست چنانکه معتزلی گویند و این ممکن نیست زیرا که از حق تعالی چیزی
طلبید که آن بروی جایز نباشد آن کفر بود چنانکه ظلم بر حقتعالی جایز نیست
اگر کسی گوید الهی ظلم کن کافر گردد پس چون نشاید که پیغمبران بحق تعالی
جاهل باشند درست گشت بطلان قول ایشان و محقق شد جواز رویت
و امکان آن و دلیل دیگر بر جواز رویت آنکه حقتعالی تعلیق فرمود رویت
خود را بامر جایزی که عقل بجواز آن حکم میکند و آن استقرار جبل چه ممکن است

که حقتعالی کوه را پیشتر از آنکه پاره زده و ر آمد کوک و نقص هم نگرداند و
اینجا قاعده نزد ارباب عقل ثابت است که هر چیزی که از جایزات باشند آنرا مثل
بجایز زنند و ممتنع را به ممتنع و واجب را بواجب چنانکه حقتعالی خواست
تا امتناع دخول جنت مرکافران را تحقیق نماید مثل به ممتنع فرمود و لا یدخلون
الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و نمیشنفت که شتر بسوراخ سوزن در رود و اگر
دیدار ممتنع بودی او را بچیزی ممتنع تعلیق فرمودی تا امتناع وی معلوم
شدی پس چون روا بود که رویت نیز از جایزات بود نه از واجبات باید
که رویت نیز از جایزات بود تا تشبیه درست آید اگر معتزلی سوال کند که دیدار
اگر روا بودی موسی علیه الصلوة والسلام بدیدار اولی بود چرا او را منع
آمد و چون او ممنوع گشت دیگران بمنع اولی جواب آنست که سوال ناوقت
بودی در دنیا خواست و موعود دیدار قیامت است رباعی گفتم که ز رنج
پرده غیرت بردار بسیار کسست عاشق آن دیدار آن یار و گفت نظر
را بشدار دیدار قیامت پرده دیده بیار اگر معتزلی گوید که حقتعالی
فرمود لن ترانی و لن برتابید دلالت میکند یعنی هرگز نه بینی و تخصیص
بدنیا نفرمود جواب آنست که لن چنانکه مؤبد میباشد غیر مؤبد نیز میباشد
چنانکه حقتعالی در باره کافران فرمود و لن یتمنوه ابداً بما قدمت ایدیهم
فرمود که کافران مرگ را هرگز آرزو نکنند و با آنکه کلمه لن آورده و او را تاکید
فرمود بابداً و با وجود آن جای دیگر فرموده نادوا یا مالک لیقض علینا ربک
یعنی در دوزخ آرزوی مرگ برند و از مالک خازن علیه الصلوة والسلام
استدعا نمایند تا از حقتعالی برای ایشان مرگ طلبد پس جائیکه لن تاکیدی وجود

بابدا تابید واجب نکرد لن فی تاکید بابدا تابید چرا واجب کند جواب دیگر
آنست که جواب بمقدار سوال وارد شود چنانکه کسی گوید که مرا در ذمه تو ده
درم هست مخاطب در جواب گوید که آری همان مقدار که در سوال وارد شده
است جواب مطابق آن باشد بی زیادت ونقصان اینجا نیز نگاه کنیم که
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام سوال دیدار در دنیا کرده بود یا در آخرت
هیچ شبهت نیست که سوال دیدار دنیا کرده بود لاجرم جواب لن ترانی
مقید بدنیا باشد اگر معتزلی گوید که قوم موسی علیه الصلوٰة والسلام
دیدار خواستند اگر دیدار جایز بودی چرا در طلب امری جایز عقوبت
کرده بسوختند وطلب جایز را عقوبت محال جواب آنست که عقوبت ایشان
نه مبنی بر طلب دیدار بود بلکه مبنی بر کفر ایشان بود که گفتند لن نؤمن لک
حتی نری اللّٰه جهرة وچون از خود سلب ایمان کردند کافر شدند وبسبب
آن کفر معاقب گشتند جواب دیگر آنکه ایشان موسی را گفتند علیه الصلوٰة
والسلام ارنا اللّٰه جهرة خدایتعالی را بما آشکارا بنمای حق تعالی را بصفت
دانستند که تصرف بندگان در وی روا باشد وهر که بخدایتعالی این
اعتقاد کند کافر بود لاجرم بسوختن عقوبتشان کرد وچون موسی علیه
الصلوٰة والسلام دیدار خدایتعالی هم از خدایتعالی خواست لاجرم
او را عقوبت ننمود جواب دیگر آنست که حضرت موسی را علیه الصلوٰة
والسلام مقام انس بود وانس عبارتست از انبساط محب با محبوب و
چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام انس یافت موصل را سجل آرزو
برد وانس را وازاینجا پیدا آمد که فرمود وقربناه نجیا وکلم اللّٰه موسی تکلیما

چون این دولت یافته بود که کس را بیش از وی نبود بدین نواختند و کرامت
انس یافت و انبساط نموده قدم بالاتر نهاد لاجرم او را عذری گفتند
کلن ترانی ای لا تطیق ان ترانی عذر نمود و ملامت نکرد و عتاب ننمود و چون
قوم او را انس نبود و با وجود آن بی ادبانه انبساط نمودند لاجرم تنبیها
تادیبا ایشان را بسوختند و در اینجا دقیقه ایست بس لطیفه و آن نهست که چون
انس ناقص بود با انبساط حاجت افتد و چون بکمال رسد حاجت با انبساط
نباشد چنانکه حضرت حبیب را علیه الصلوة والسلام چون انس بکمال بود
حاجت با انبساط نبود چندین کس خواستند و نیافتند او را گفتند نخواسته
جلوه دادند الم تر الی ربک کیف مد الظل ندید ما زاغ البصر و ما طغی زیرا که
مزید مرتبه منظوری بر مرتبه ناظری بدان دانسته بود که تاثیر نظر ملوک در منظور
بودن زیاده از آنست که در ناظر بودن چرا که صد هزار بار نظر تو بر پادشاه افتد
چنان نبود که یکبار نظر پادشاه بر تو افتد و این از آنست که ناظری وسیله
محبی است و منظوریشان محبوبی است و مرتبه محبوبی متفوقست بر مرتبه محبی
اید رو لیش آنچه خاک زر می شود و سنگ گوهر میگردد همین منظوریست حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام از سوز عشق خواست که ناظر شود ارنی انظر
الیک زخم لن ترانی بر قوت باصره خورد و خواجه صلی الله تعالی
علیه وسلم در پایه منظوری میگفت نظرة منک تکفینی لاجرم بدو ناظر شد الم
تر الی ربک آنکه خواست ندید و آنکه نخواست دید تا دانی که طلب الشان
الشنیست بیت رب ارنی گفت را لن ترانی میرسد تو زبان بر بند
و بی گفتار و بکشای چشم اگر معشوق سوال کند که چنانکه روبت

در دنیا میسر نگردد و استماع کلام آنحضرت نیز ازین قبیلست و قتیکه کلام
قدیم خویش بشنوانید چرا ذات قدیمش ننمودند جواب این سوال بچند
وجه مبین گردد اول آنکه کلام عطیه بود که بیسوال بوی عطا فرمودند اگر دیدار
را در برابر سوال یافتی سوال مر آن عطا را بها گشتی چنانکه سر دفتر عارفان
امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه گفته است السوال وان قل
ثمن النوال وان جل و دیدار خداوندی را جل جلاله بها نیست بیت

بهر دیدار تو جان میدهم ما چکنیم	کان عطائیست که آنرا بها نتوان یافت

جواب دویم آنکه حکمت در منع این دولت نگاهداشت دل حضرت مصطفی
بود صلی الله تعالی علیه وسلم تا در اخبار آمده است که چون جبرئیل علیه الصلوة
والسلام این آیت بر حضرت حبیب صلی الله تعالی علیه وسلم میخواند
چون باینجا رسید قال رب ارنی انظر الیک حضرت مصطفی صلی الله تعالی
علیه وسلم از غیرت از جای خود بجست و گونه روی مبارکش متغیر شده
فرمود ارنی احد ربی فتلی جبرئیل میخواند که قال لن ترانی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بنشست و روی وی بگونه باز آمد و گفت الآن طاب قلبی بیت
گر خروش و غیرت مردان نبودی در ازل ـ لن ترانی کی جواب پور عمران
آمدی ـ جواب سیوم آنکه حکمت منع والله تعالی اعلم نگاهداشت خاطر
فاطر این امت بود چرا که اگر شنیدندی که موسی را علیه الصلوة والسلام
دیدار دادند چنین گمان بردندی که چون موسی باید که بدولت دیدار
فائز آید ای فقیر ان خاطر خویش دار بدید که چون پادشاهان خوان
احسان بگسترانند بر وی صدر نشینان طفیلی خواران نیز عطا بخشند

بیت ای خوش آندم که نوید یار بدل فگاران رسد نکهت وصل بیجا
سوی بیماران رسد کار دولت باشد آن بی سعی اگر گاه گاه
چون تو مطلوبی ببخت طالبگاران رسد از ضیافت خانهٔ وصل تو دل
نومید نیست هم نصیبی زان سه خوان باجگر خواران رسد جواب ششم
آنکه هر نعمت که حق تعالی در دنیا به بندگان خود کرامت فرمود شکر آن نعمت
بر ایشان ایجاب فرمود و اداء آن بر ایشان آسان گردانید و چون
نعمت دیدار زیادت از آنست که شکر آن توان قیام نمود لاجرم
بموسی عطا فرمود و گفت لن ترانی جواب هفتم آنکه اگر بسبیل فرض
شکر این نعمت بجا آرد و بمقتضای ولئن شکرتم لازیدنکم بر آن نعمت
زیاده باید کرد و بر نعمت دیدار زیادتی ممکن نیست ای موسی هر کسی را در روز ازل
نصیبی از خوان احسان خود حوالت کرده ایم مکالمت نصیبت و خلت نصیب
خلیل و رؤیت نصیب محمد صلی الله علیه وسلم و علی جمیع الانبیاء و سلم
از نصیب خود را مگذار و از نصیب دیگران دست طمع کوتاه کن که فخذ ما آتیتک
وکن من الشاکرین ابیات هر کرا روز ازل رزقی مقدر کرده اند
و ز برای هر یکی کاری مقرر کرده اند عشق را آمیزشی دادند با جان و دلم
پیش از آن کاب و گل آدم مخمر کرده اند ای لبالب دردها درون سینه
کنده نیم عشق را ز آتش سوزان فراقش عود مجمر کرده اند رب ارنی
فی همین سر بزد از موسی ولیکن زمان هم طالبان را غیب سر کرده اند
الله ایواعظ خوان ختم دعوت مکن کین گدا را وعدهٔ انعام دیگر کرده اند
ساقی باقی وهر در بزم جان جام طهور زهر لا کین خمار تن مطهر کرده اند ی ق

بجام دل همی گنجد نه اندر کام جان مه باده کز مهر مستان بساغر کرده اند
جواب ششم آنکه بزرگترین همه کرامتها نعمت دیدار است و مقرر است که خاصیت
کرامت حواله اکرم خلایق است که حضرت مصطفی است صلی الله تعالی علیه وسلم
تا آورده اند که چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام این دولت مسألت
نمود جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام از در در آمد نظر وی بال خود بگشود موسی
علیه الصلوٰة والسلام گفت ای جبرئیل من سوال ارنی انظر الیک میکنم تو
بال میگشائی این جواب مطابق سوال نمی نماید گفت ای موسی نظر کن تا بر
بال من چه نوشته اند موسی نظر کرد نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله
گفت ای موسی طیران و جولان من بلکه حیات و ثبات هژده هزار عالم برکت
این نام است که جناح با نجاح من مثبت است و این بنده هنوز در پرده
عدم متواریست بیشتر از وی میخواهی که باین دولت مستسعد گردی لطف است
که چون کلیم علیه الصلوٰة والسلام باین سوال مبادرت نمود حق تعالی پیغام
فرستاد که ای موسی یاد می داری که بنو اسرائیل ضیافتی ترتیب کرده بودند
و هارون علیه الصلوٰة والسلام حاضر نبود و تو آنروز فرمودی تا سفره باز دارند
تا هارون نباشد خوان نهادن میسر نگردد مارا عزیزی در راه است تا
او اول بر خوان وصال ما نوال ننوشد هیچکس را قدرت آن نبود که نام
خوان بر زبان راند عزیز مصر چندین سال زلیخا را شوهر بود ولیکن او را
در زلیخا تصرف نداد چه رقم تزویج وی بنام یوسف علیه الصلوٰة والسلام
کشیده بودیم حلیله حبیب را نشاید که دست زد اغیار گردانیم حتی که
روا نمیداریم که حلیله یوسف را شوهرش تصرف کند ای موسی تو او را

از من دیدار مطلبی و محمد [illegible] صلی اللہ تعالی علیہ وسلم محب غیور است و
غیرت ما از و غیور تر تا غیر [illegible] لنگذا غیری منی بہ چشد تاج کلیم بر فرق نہادہ
ایم وکلم اللہ موسی تکلیما و [illegible]ج اصطناع در تو پوشانیدہ ایم کہ واصطنعتک
لنفسی اما ہنوز عروس مشاہدہ ما را قابل نیستی حاصل کلام آنکہ تا اول محمد است
علیہ الصلوۃ والسلام دیدار ما نبیند ہیچ پیغمبر نبیند و تا اول امتان او بدو
وصال سعادت لقا ما مشرف نگردند ہیچ امت باین دولت فائز نگردد
جواب ہفتم ابد روایش حضرت موسی علیہ الصلوۃ والسلام از مائدہ تکلیم
قوت کلام و طعام احترام وکلم اللہ موسی تکلیما خوردہ بود ولیکن ہنوز بدان
قانع نبودہ از نوالہ خاص نصیب وصل الحبیب الی الحبیب مطلبید رب ارنی انظر
الیک طبیب کرم دانست کہ استعمام این قوت ہست و معدہ موسی علیہ الصلوۃ
والسلام ضعیف این نوالہ اش احتما فرمود کہ لن ترانی اما از برای تسکین
آتش جوع موسی بطبخ تجلیش قناعت فرمود ولکن انظر الی الجبل ای موسی
دیدہ کہ بدیدار فرعون بیالودہ نوالہ دیدار در حوصلہ دیدہ فرعون
آلودہ نتوان نہاد آنروز کہ شیر مادر خوردہ بودی شیر سرپوشیدگان مصر
را بر تو حرام گردانیدیم وحرمنا علیہ المراضع امروز دیدہ تو در گہوارہ حدقہ از
پستان دیدار فرعونیان شیر رؤیت خوردہ است دیدار ما نتواند دید
روزی چند صبر کن تا دیدہ را مدار رسیدہ تر او را احتما خانہ وان منکم الا واردہا
سہ مجاہدتی در کشیم انگاہ در عرصہ ریاضتی ذیل بہشتش شرابی منہ مشاہدہ
بچشانیم کہ المشاہدات ثمرات المجاہدات اما خواجہ کونین صلی اللہ تعالی
علیہ وسلم کہ دیدہ تمام از آفرینش بردوختہ بود کہ ما زاغ البصر و ما طغی لاجرم

لطف ربوبیت بتقاضای دیدار استقبال او نموده گفت الم تر الی ربک تا
جان سید علیه الصلوة والسلام در گهواره قالب از راه دیده بمشاهده
جمال دست پرورش یافت دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی
سفر بس بگذشت و از جان هم گذر کرد — بیخود شد ز حق در حق نظر کرد — همه
چندانکه چشمش کار می کرد — دلش در چشم او دیدار می کرد — در آن هیبت
محمد ماند از کار — محمد از محمد گشت بیزار — جواب هشتم آنست که فرمود
لن ترانی چون موسی علیه الصلوة والسلام در سوال خود را در میان در
آورد که بمن نمای تا به بینم جواب داد که تو نه بینی یعنی آنوقت به بینی که تو نمانی
ـه روی جانان بچشم جان دیدن — خوش بود خاصه ناگهان دیدن
بوی او هم ببوی توان دریافت — روی او هم باو توان دیدن — و فی
هذا المعنی — روی تو بدین دیده تماشا نتوان کرد — وصل تو بدین سینه تمنا
نتوان کرد — تا دیده بخت از تو نظر وام نگیرد — نظاره آن صورت زیبا نتوان
کرد — آنوقت که دیدار خواست جواب آمد که لن ترانی و در آن ساعت که با
خضر علیه الصلوة والسلام صحبت خطاب کرد که لن تستطیع معی صبرا جواب
از حق تعالی لن آمد و از خلق نیز لن آمد تا باشد که موسی از موسی جدا گردد
و از جمیع حظوظ و نصیب موسی بی نصیب گردد کانه تعالی یقول ای موسی
سوال نه باندازه تست سه بار گفتی من تا یکبار گفتی تو اول گفتی رب ارنی بنگر
من بعد از آن گفتی ارنی بنمای بمن باز گفتی انظر الیک تا نظر کنم بتو
چرا چون محمد نباشی علیه الصلوة والسلام که چون مامور ثنا گشت سه کلمه بر زبان
راند و در بهشت خطاب بحق تعالی بود تا گفت انت کما اثنیت علی نفسک

لاجرم اینجا جواب منع آمد که لن ترانی و اینجا اقتضای دیدار از آنجانب
آمد که الم تر الی ربک ای موسی در آخر و ز نسبر و از لن ترانی زخم خورده دل
هیچ اندیشه نکرد و اینجا ای صد وای دلم. موسی از خود آمد بدان زخمش آمد جگر
دل که چون آمد بدو گفت جوی ای الم ترا اما جواب بهم الست که اگر بدولت
دیدار رفایز گشتی بعد از آن بخلق التفات نکردی و امر رسالت بخلل نیابدی
چه مقرر است هر که را از شراب بادهٔ جرعه چشانیدند از همه کونها تش باز رهانیدند
قطعه هر که را در کام آن جرعه زین می ریختند، شعلها از آتش عشقش بجان انگیختند
عاشقانرا با خیالش نیست پروای جهان، چون بدو پیوسته از غیر او بگسیختند
اما جواب تحقیق آنست که دنیا سرای اختیار و امتحانست و حال مشاهده حال جبر و ضرورت است چه
دیدار آمد اختیار و امتحان برخواست و همه جبر و ضرورت گشتی اگر در دنیا دیدار بدادی مرد نهی
تمام بر خواستی امتحان از درمیان راه نماندی چه مجابی رسند که امر و نهی و اختیار
و امتحان از میان برخیزد آنگاه بدولت دیدار رفایز آیند تا همه دانند که تا ما دام که بنده
را اختیاری هست از وصال محبوب محجوب است و در یک تخلق بالفنا و اختیار ماکان بهم
الخیر بیت ای برده اختیارم تو اختیار مائی بی من شاخ زعفرانم تو لاله زار مائی
گفتم چه چیخ گردان و الله بیقرارم گفتا ار چه بیقراری بی بیقرار مائی
گفتم شکست و اکنت گفتا چه زهره داری غم انیقدر ندانند کاخر تو یار مائی
رجعنا الی القصه قال الله تبارک و تعالی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا لطف
که چون تجلی حق تعالی بکوه رسید کوه تحمل نیاورد و پاره گشت و انس مالک
میگوید رضی الله تعالی که کوه بآن عظمت شش پاره گشت سه پاره از آن
در مدینه فرود آمد و یکی از آن کوه احد است و دیگری زرقان و دیگری

رضوی و سه قطعه دیگر بمکه فرود آمد ثور و ثبیر و حرا و بعضی روایات ذره
ذره گشت چنانکه ذرات وی در اقطار عالم منتشر گشت و هر ذره که در پرتو
خورشید البصر روزنها محسوس میگردد ذرات آن کوهست که از ذوق تجلی
الهی جل و علا تا بقیامت در رقص است بیت همچو خورشید نماید می که ذرات جهان
از زمین تا بفلک رقص کنان می آیند تا اهل اشارت میگویند که نور تجلی
مقدار سوفار سوزنی این همه ذرات را در طلب خویش تا بقیامت سرگردان
میدارد ببین که صد هزاران هزار انوار تجلیات جلالی و جمالی که بر قلوب
عارفان متعاقب و متوالی است هر آینه که ذرات وجود او را در پرتو انوار
در رقص و اضطراب در خواهد آورد و چنانکه ذره تا بآفتاب نرسد قرار نگیرد
تا ذرات وجود عارف بنور وصال معروف قرین نگردد قرار و آرام نه
پذیرد ابیات رقصان شو ای قراضه کز اصل اصل کانی بجو یا
هر جستی میدان که عین آن خورشید رخ نماید و ز ذره رقص خواهد آن
بر که رقص آری دامن همیگشائی روزی کنار گیری ای ذره آفتابی
لب بر لبش نهاده این نکته را بدانی شد ذره آفتابی از خوردنی شرابی
در دولت تجلی از طعن لن ترانی قوله تعالی و خر موسی صعقا ای مغشیا
علیه کلبی مفسر گفته است خر موسی صعقا یوم الخمیس یوم عرفة و اعطی
التوریة یوم الجمعة یوم النحر از امام واقد رحمه الله تعالی روایتست که چون
موسی بیهوش شد فرشتگان بر گرد وی می گشتند و میگفتند یا ابن
عمران و سوال الرویة و ما للتراب و رب الارباب یا ابن النساء الحیض
اطمعت فی رویة رب العزة جل جلاله خاکی را با پاکی چه رسد که حدیث قدم

گذارد دیده آراسته بمشاهده دیدار و جان از شراب وجود دست بجا ر

رباعی لمدوّر قائله دل از آن خواهم که هیچ نگزیند کس • جان زانکه نزد

بی غم عشق تو نفس • تن زانکه بجز مهر تواش نیست هوس • چشم از پی آنکه

تا ترا بیند و بس • نقلست که چون حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام

الصعقه دست داد روایتی آنکه روح از بدن مبارکش مفارقت نموده

بر بالای آن کوه سینا و حق تعالی فی الحال آن قطعه سنگ که حضرت

موسی بر وی افتاده بود اثر دیگر روی گردانید و چون خیمه بالای

سر موسی علیه الصلوة والسلام برافراشت و بر آنحضرت محیط گردانید

تا نیابد کرا از پرتو انوار تجلی بسوزد • بیت سطوت نور تجلی قاهر است •

لاجرم خود مظهر و خود ظاهر است • چون تجلی خدا آمد پدید • جز خدا

نور خدا را کس ندید • جل جلاله و عم نواله ولا اله سواه • اهل تحقیق گفته اند

که وجود موسی صعقا چون هستی موسی علیه الصلوة والسلام و از صاعقه

از میان برخاست بشریت وی بکوه انتقال یافت نقطهٔ حقیقی را تجلی

افتاد که انیت ما ئیم چون تو از میان برخاستی ما دیده وریم • بیت

مسند عزت و خلوتگه وحدت خالیست • از ازل تا به ابد در خور آن نیست

کسی • لاجرم ناظر منظور خود ساخت پدید • تا که بر روی بجز از وی

نگران نیست کسی • نقلست که چون آثار تجلی بمغرب بطون روی آورد

مضار بشریت موسویه بهمان حالت اولی بازگشت دیگر نوبت خلعت حیات

بپوشانیدند و شراب مکالمتش نوشانیدند و بمقام عذرخواهی در آوردند

فلما افاق قال سبحانک تبت الیک چون بهوش باز آمد دست

در حبل متین توبه بزد و این توبه از سوال رویت بوده است در دنیا
میگوید که وعده آخرت است در دنیا طلب کردن ذلت است و انا اول المومنین
ای المصدقین بان رویتک فی الآخرة بالوعد ولا وعد فی الدنیا و اهل
تحقیق میگویند که چون بهوش باز آمد گفت خداوندا پاکی از آنکه بشری
بقبیل صمدیت تو طمع کند یا کسی بچه و ترا چه بیند و یا دل و جان امروز حدیث
دیدار تو گوید خداوندا توبه کردم گفتند موسی چنین یکبار شیر و نهند
که تو نهادی و چنان یکبار جولان نکنند که تو کردی و بدین زودی
و آسانی برگشتی و زبان حال موسی می گوید اریه و صالحه بیرید به [illegible]
فان لک ما [illegible] اقلندم بر [illegible] مقصود نیامد بار دیگر
بمحل خدمت و بمقام عجز و بندگی باز گردم و باز بسر کار خود روم بیت
انکس که بکار خویش سرگشته شود [illegible] بر آن بنود که با سر رشته شود و چون به
بعجز بندگی بمحل خدمت و مقام توبه باز آمد رب العالمین جل جلاله تدارک دل
وی فرمود و برفق با وی بسخن در آمد یا موسی انی اصطفیتک علی الناس
برسالاتی و بکلامی ای موسی اگر ترا از یک چیز باز زدم یعنی دیدار چندین
چیز دیگر از فضائل و کمالات مخصوص گردانیدم و برسالات و کلام
برگزیدم و بقربت و محبت خویش ارجمند گردانیدم و ظاهر و باطن ترا
بنور معرفت و ایقان منور ساختم فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین
بشکرگذاری قیام نمای و [illegible] شکوه و تعرض منمای که در تحقیق ا بعض
گفته اند شعر ان [illegible] الذین [illegible] فقد [illegible] فاصبر الی [illegible] خلقوا
منقولست که حضرت موسی علیه الصلوات والسلام در آن وقت که [illegible] برگزیده

با ملک غفور جل و علا مکالمت نمود و بخاطر وی خطور کرده بود و هیچکس را از مخلوقات این دولت دست نداده و شاید که هیچکس نیز باین مقام نرسد در اشتعال غیرت محبت محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم ظهور کرد تا خطاب آمد که ای موسی عصا بر سنگ زن تا چون عصا بر سنگ زد فی الحال آن سنگ بشگافت عالمی پدید آمد در النعام صد هزار موسی دید عصاها بر سر ورداها بر دوش عصاها در دست همه بر کوه دیدار میطلبید ابیات ای برون از عقل ما عشق ترا نوعی دگر

گفتگوی ما همه جایی و تو جای دگر	هست در میدان میقات کمال کبریا
صد هزاران طور و بر هر طور موسی دگر	گر بقدر همت عشاق خود سازی مقام
برتر از جنت نباید ساخت ماوای دگر	هر کسی را از تو در جنت تماشایی بود
ما نمیخواهیم جز رویت تماشای دگر	با خریداران بهاکن باغ جنت را اگر
مفلسان را اندرین بازار سودای دگر	همچنین هست ار بیا زار قیامت بشنویم
بر سر هر کوه انگیزیم غوغای دگر	بزرگان سزاوار النعام که موسی علیه الصلوة

والسلام نبود ندا قوالست بعضی گویند عالم استغنا بود تا موسی علیه الصلوة والسلام داند که این درگاه را شیدگان آگاه بسیار اند و گروهی دیگر گویند که النعام محبت بود که در وی محبان صادق محمدی صلی الله علیه وسلم موسی وار بطلب دیدار برخواسته بودند ابیات هر کسی را در ازل بهر کاری مستعد کرده اند

در ازل هر یکی کاری مقرر کرده اند	عشق را آمیزشی دادند با جان و دلم
پیش از آن کآب و گل آدم مخمر کرده اند	رب ارنی فی همین سر بود از موسی و لیس
همچنین زان هم طالبان را تشنه بر کرده اند	کانه سبحانه تعالی یقول الیه

تشنگان با دیده طلب در زاویه عدم هنوز تجلی هستند و خریداران گوهر محبت

در پرده بطون هنوز مستوری از گریبان نشئه و که در تهها تخانه القاصم
بعضی را طعام اکرام نمایند و تشنگان را از دور مایوس گذارند حتی
چون وقت دیدار شود آثار انوار تجلی بر در و دیوار وجود پدیدار آید
آن تشنگان باده شوق سیراب زلال وصال گردند و بزبان حال گویا
باین مقال شوند بیت چنان از روزن دل نور آن دلدار پیدا بود که خورشید
جمالش از در و دیوار پیدا بود ازان از ظلمت تن میرهد جانم که هر ساعت
مرا از مطلع دل لمعهٔ انوار پیدا بود اگر از خواب غفلت سر برآری اشتربان بین
که ظاهر شد تجلی بر دل بیدار پیدا بود جمال با صفای ذرات جهان بنگر
که هر ذره بدست دلالی گوهر پیدا بود ز استغناش زخم لن ترانی میخورد موسی
بس از تجلی چرا که در کهسار پیدا بود چو حسن دلربائی هرچه پیدا بود همه از وی
ولیکن عاشقان خویش را بسیار پیدا بود طائفه دیگر بر آنند که پرتو عالم ملکوت
بود که بموسی علیه الصلواة والسلام نمودند و انعکس وجود موسی بود که
بروی جلوه دادند چه عالم ملکوت از غایت صفا و کمال انجلا برتبه ایست که
تمامی صور اشیا در وی منعکس میگردد بر مثال خانه که سقف و جدران او را
چون آئینه مصقول ساخته باشند کسیکه در انخانه در آید در هر گوشه که نظر کند
بعینه صورت خود مشاهده نماید بیت اگر در آئینهٔ دل جمال خود بینی بهر چه
در نظر آری مثال خود بینی ازین وجود مجازی فراق اگر جوئی بنزم
شاهد حقیقی وصال خود بینی مجال هست ازین آشیانه بیرون پر که
تخت هر دو جهان زیر بال خود بینی اید و لیکن چون غبار عالم ملک
از روی آئینهٔ عالم ملکوت برخواست موسی علیه الصلواة والسلام نظر کرد

ولکن من الشاکرین باز غیرت عشق او را از آنجا وا را از در و دیوار وجود ها باید
همه از عشق و محبت می نماید و رموز و سوز و گداز شوق و ذوق می شنوانند
تا باز در طلب مقصود و استغراق در انوار شهود بیشتر گردانند بیت

باز هم در صحبت عشق از در و دیوار من / باز پدیدست آن شه شیرین کار من
بار دگر فتنه را انگیخت ز بام و در / خواب غفلت بست باز دلبر بیدار من
از پی بیهوشیم پرده ز رخ برگرفت / نور تجلی ربود از کف دل کار من
چهره ساقی فکند عکس به جام می / مست می عشق شد این دل افگار من
آنکه نهان داشتم راز دل از هر کسی / وه که بدرید عشق پرده اسرار من

طایفه دیگر بر آنند که این سر کلیم علیه التحیة والتسلیم برای اظهار آن کردند
که چون خطاب آمد ولکن انظر الی الجبل موسی علیه الصلوة والسلام نظر بر کوه
افکند از خود غایب گشت آن مثال ابهای بنمودند بر وجهی که هر چند آنها را بکوه حوالت
میکردند ایشان چون نظر بکوه نمی افکندند و همچنان در طلب دیدار ثبات
می ورزیدند از بعضی امام قشیری قدس سره گفته است که فی قوله انظر الی الجبل
بلا شدید لموسی لانه منع عن رؤیة مقصوده وامر برؤیة غیره و هیچ بلا از آن
صعب تر نیست که از دیدار محبوب محجوب ماند و بدیدار اغیار مبتلا گردد
آورده اند که روزی ابلیس بر کلیم علیه الصلوة والسلام مکشوف گشته
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام زبان ملامت در حق وی گشاده فرمود
که چون امر متوجه تو شده چرا سجود نکردی گفته تا از مقصود محروم نمانم
چنانکه تو ماندی ترا گفتند در کوه نظر کن چون نظر کردی از مقصود بماندی
نقلست که روزی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از مناجات باز آمد

و نور کلام الهی جل و علا در جبین وی تا بمرتبه تصرف کرده بود که هیچ دیده را طاقت مشاهده جمال موسی علیه الصلوة والسلام نبود لاجرم نقاب بر رخسار مبارک خود فرو گذاشته بود که چون بر صفورا علیها وی بود در آمد دید که قناع نقاب چون قطع سحاب بحجاب آفتاب بر جمالش گشته دیده را از جمالش مانع آمده صفورا چون جمال آنحضرت را بنقاب محتجب دید فریاد برآورد لمولفه

سر زلف عنبرین را بکرشمه تاب دادی ز تنم قرار بردی بدل اضطراب دادی
ز نقاب تو بتنگم که رخ فرو گذاری که چرا فروغ رویت همه با نقاب دادی
ز فروغ نور رویت چه بیان خبر دارد که نه زان بمه وجودی نه بآفتاب دادی

که ای موسی در عشق جمال و شوق وصالت از خانمان جدا انداخته و از خویش و پیوند و وطن و مسکن مهجور ساخته اکنون سبب چیست که جمال خویش از من محجوب گردانیده موسی گفت علیه الصلوة والسلام ای صفورا چشم ترا طاقت دیدار من نیست بدین نقاب اکتفا کن و بر نور دیده خویش ببخشای که هر دیده را طاقت انوار تجلیه نیست و هر سینه را تحمل ادراک اسرار تجلی نی لمولفه

هر نظر در خور دیدارش نیست هر دل واقف اسرارش نیست
لمعه نور تجلیست که وی دیده را طاقت انوارش نیست
کی کند در رخ خورشید نظر گر نه آئینه رخسارش نیست
چونکه خورشید رخش جلوه کند ذره کو که هوادارش نیست
رب ارنی نه همین موسی گفت کیست کو طالب دیدارش نیست

صفورا گفت ای صد هزار دیده من فدای یکبار مشاهده دیدار تو باد جمال بکشای که اشتیاق از حد گذشت بیت مشتاق و صبوری از حد گذشت یارا

گر تو شکیب داری طاقت تماشا ما را * موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام ای
صفورا از تجلیات نور تجلیات الهی جل جلاله که از مطلع جبین من کما هی ساطع
گشته بیک مرتبه دیده ات دو شکوفه قد ز تاب ان نور چون کوه
طور بگداز د گفت ای موسی قطعه هر آنکه بکوی تو نشد خاک * ان تن بدرد
گور بهتر * وان دیده که روی تو نه بیند * بیدا ن چنین که کور بهتر * موسی علیه
الصلوٰة والسلام متحیر شد که جمال ز نظر هلال نگشاید یا الهی فی الحال جبرئیل
علیه الصلوٰة والسلام در رسید که ای موسی با سوز دل مشتاقان بهتر دانیم
نقاب حجاب از پیش آفتاب جمال بردار و الا بیم آنست که آتش اشتیاق و طبقات
قصر مشید و سرادقات عرش مجید را بسوزد و جناح ملک و الواح هر هفت افلاک
را بگداز د بیت آه سوزان ز دل آیدم که فرستم بافلاک * گر بسوزد پر و بال
ملکی معذورم * موسی علیه الصلوٰة والسلام پرده از پیش جمال بگشاد و صفورا را
چون نظر بر جمال بیمثال موسی علیه الصلوٰة والسلام افتاد فی الحال هر دو
دیده اش بگداخت و بر رخساره اش چون ستاره از کناره آسمان
فرو ریخت بیت لمولفه نیست این اشک که از دیده دو بیدست فرو * دیده
بگداخته از سوز دل بیدست فرو * ساخته سینه ز نور رخت افروخت چنانکه *
سوی خورشید ز افلاک رسیدست فرو * تو چه پرده کردی تا که نهد روی بخاک
شاه انجم ز سر چرخ دویدست فرو * موسی علیه الصلوٰة والسلام چون این
امر مشاهده کرد خاطر مبارکش بغایت محزون گشت و تبرا البصر و احتجاب
نظر الفردوس ماه پیکر تا سه تمام بنود میگفت مع نگفتمت که نداری تو تاب
دیدن ماه و اما صفورا در غایت ابتهاج و بشاشت بنود میگفت بیت

مرا دیده از بهر دیدار تست * نه دیده که جان نیز در کار تست * چو افتد نظر
بر جمال تو ام * دگر بعد از آن گر بمیرم چه غم * اگر دیده اعمی شود گو بشو * دگر
جان بینا بود گو برو * تو بنمای رخ گر نماند بصر * خیال تو ام بس بود در نظر
اگر بینم آن روی و میرم ز شوق * از آن به که تا [illegible] زنده و [illegible] موسی
علیه الصلوة والسلام چون دیده که بهره حضور یافته نابینا گشته بینا [illegible]
خداوندی جل علا استغفار نموده گفت خداوندا دیده ام خیره که در جمال تو
در باخته باز بوی انعام فرمای مسئلت موسی علیه الصلوة والسلام
باز بینا با آفتاب جمال خویش متواری گردانید حضور را گفت یا کلیم الله [illegible]
دیده بینا تحمل نادیدن جمال تو نیست بیت لمؤلفه پرده بگشای که جان
عزم تماشا دارد * نظری در رخ تست از دو رخ تماشا دارد * دیده وا شده چو گل
هر که ترا دید به جان فدا سازد اگر دیده بینا دارد * موسی علیه الصلوة
والسلام گفت الصبر انته خود حالی مشاهده کردی که دیده ات را طاقت
انوار دیدار نیست اکنون این تقاضا از سبب چیست گفت [illegible]

صد دیده فدای دیدن دیدارت	[illegible] به دیدن یکبار دیدت
صد دیده و صد هزار جان میخواهم	تا جان بسپارم [illegible]

وحی آمد که ای موسی دیگر نوبت بپرده ادب پیش جمال خود نگاه داشت فی الحال دیده
باز بگداخت و چون گلاب بر ورق گل فرو چکید موسی علیه الصلوة والسلام
باز بمناجات مبادرت نمود حقتعالی دیده اش باز داد حاصل
چندان نوبت گویند دیده اش در مشاهده جمال موسی علیه الصلوة والسلام
بگداخت و بالتماس موسی علیه الصلوة والسلام باز بوی داده شد

وصفورا بچنان در طلب دیدار موسی مشتاقند نمی گنجند تا کرت هفتاد و یکم جمال
آمد که ای موسی اگر صد هزار بار دیده اش بستانیم و باز بوی دهیم
گوید هنوز از تمنای دیدار تو باز نخواهد ایستاد و دو دیده را دیگر باره
در سر و کار دیدار تو خواهد کرد آری همیشه عاشق زبون معشوق است و حکم
عشق را بر جان او استیلاست اگر خواهد در مقام جلال در افنا او کوشد
او را نگذارد و اگر خواهد در مرتبه جمال خلعت بقایش پوشیده بنوازد بیت

ایا نور رخ موسی بکن عمیا صفورا را — چنین نوری که تو داری دو اکنون چشم بینا را
چه داند هیچ آوازه فریب دام مکارا — چه داند یوسف کنعان چه در دو غم زلیخا را

ای موسی ببین که ضعیفه در طلب دیدار تو چگونه اهتمام می نماید تو خود با وجود کمال مرتبه نبوت و حصول بهره
مکالمت و ارتقا بمدارج و معارج عشق و محبت چه شد که بیک تجلی جلالت فی الحال مدهوش و بیخود
بر کوه افتاده و خانه دل از متاع بار برده ای موسی مگر ندانسته که تحمل صبر جمال جمال مقصود دارد
از کرم و ... للشیخ الرومی قدس سره چه داند پیش عاشق تحیر دیوانگی کردن * چه
باشد تا معشوقان تجربه بیگانگی کردن * زهر ذره بیاموز پیش نور جستن
زپروانه بیاموز پیدا کن مردانگی کردن * سر افراز است کو لیکن نداند ذره باشیدن
چگویم با تو لیکن کجا پروانگی کردن * توی پیمانه سر از کوشش چشم برپسید
نشاید کاسه سوراخ را پیمانگی کردن * که از سر از غیب بشنو تا به بحر ... الکم

ای چو موسی عالم جویای تو — طور دل وقت تجلیهای تو
صد هزار افتاده در کوی طلب — در بیابان تمنا خشک لب
بیسر کوبیت هزاران کشتها — وز تهی در دم فرا دان لیتها
بینائی حسن و عاشق بیکسی — راه مسکینان صبا ... بیشتر

دل چو بر روی روی پنهان میکنی ‌ ‌ بیدلانرا مست و حیران میکنی

پرده ها از روی خود برداشتی ‌ ‌ خواستم تا بنگرم بگذاشتی

شمع حسن در دلم افروختی ‌ ‌ آتشی در جان زدی و سوختی

گوش را ذوق سخن خود داده ‌ ‌ پس زبانرا در طلب بگشاده

چون کلام خود بگوشم خوانده ‌ ‌ رب ارنی بر زبانم رانده

چونکه خود اول همی جوئی مرا ‌ ‌ لن ترانی بهر چه می‌گوئی مرا

گوئیا عرقی ز هستی مانده بود ‌ ‌ گو جواب لن ترانی میشنود

چون تجلی باده عشقم چشاند ‌ ‌ در تنم یک عرق از هستی نماند

چون مرا از غیر خود بیگانه کرد ‌ ‌ با مرادم آن زمان همخانه کرد

غرق گشتم در یکی دریای عشق ‌ ‌ تا رسیدم در یکتای عشق

من ندیدم در فضای بحر و بر ‌ ‌ غیر نور عشق چیزی در نظر

ذره ذره از وجودم مست شد ‌ ‌ تا زمام اختیار از دست شد

دیدم از چشم حقیقت بین روان ‌ ‌ نور خورشیدی ز هر ذره عیان

چونکه انوار تجلی شد پدید ‌ ‌ غیر حق آن نور حق را کس ندید

طور دل چون مهبط انوار شد ‌ ‌ جان موسی طالب دیدار شد

آن چه مستی بود اندر کوه طور ‌ ‌ کو ز دیدار خدا میجست نور

طور موسی چونکه فانی گشته بود ‌ ‌ پس نمیدانم تجلی بر که بود

خود تجلی میکند بر خود یقین ‌ ‌ ای معین اندر لباس آن و این

فصل فی فصل العجیب تجلی الکلیم صلواة الله وسلام علیها

نقلست که حضرت موسی علیه الصلواة والسلام چون با نزال الواح و ارسال

افراح فائز گشت و بدولت مکالمت با حضرت عزت جل و علا مستسعد
آمد بحق تعالی مناجات کرد که الهی لقد اکرمتنی بکرامة لم تکرمها احداً قبلی
خداوندا مرا بکرامتی چند مخصوص گردانیدی که هیچکس را بآن کرامت مکرم
نساختی خطاب آمد که یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی
وبکلامی ای موسی اگر ترا برسالت و کلام بر سایر انام برگزیدم این نعم
عظام که بتو انعام نمودم بجد و اهتمام تمامی بشکرگذاری آن قیام
نمای و بر دین توحید ثابت باش و دوستی محمد علیه الصلوٰة و السلام در صمیم
قلب مرکوز دار و جان شیرین در محبت سید المرسلین صلوٰة الله علیه
برافشان گفت الهی محمد کیست که مرا محبت وی دلالت میفرمائی فرمود
آن پیغمبریست احمد نام که اسم شریفش بر عرش مجید مثبت گردانیده ام
پیشش از خلق آسمانها و زمینها بدو هزار سال که او را نبی و صفی و حبیب خود
خوانده ام و او دوسترین همه خلایق است نزد من حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام گفت انا احب الیک ام محمد خداوندا من نزد تو دوسترم
یا محمد فرمود یا موسی انت کلیمی و محمد حبیبی و الحبیب احب الی من الکلیم ای موسی
تو کلیم منی و محمد صلی الله تعالی علیه و سلم حبیب من و حبیب دوسترست
از کلیم موسی گفت علیه الصلوٰة و السلام خداوندا فرق چیست میان حبیب
و کلیم فرمود ای موسی کلیم آنست که هر چه کند برضای من کند و حبیب آنست
که هر چه من کنم برضای وی کنم ای موسی کلیم کسی است که خدای تعالی را دوست
دارد و حبیب کسیست که خدای تعالی مروی را دوست دارد و کلیم آنست که صایم الدهر
و قایم اللیل باشد چهل روز روزه دارد و چهل شب احیا کند بعد از آن بکوه سینا

تا بان مناجات کشف و غیب است که بر فراش خود خفته جبرئیل علیه الصلوة
والسلام بر بالین وی نرسیدم تا کمتر از طرفة العینی او را نبرد من او را به جای
رسانیم که جبرئیل از مخلوقات وصول بدان مقام ممکن نباشد یا موسی انا اجتبیناک و انت علی
طور سیناء و یا محمد انا علیه الصلوة والسلام و هو قریب فوق العرش من قاب قوسین
او ادنی و از فضایل آنحضرت یکی آن بود که او را بنام کرامت یاد فرمود اسنادی عبدیت
بوی فرمود که ولما جاء موسی لمیقاتنا اشارت فرمود که آنکس که کل صفات و جمیع
معانی خود بندگی با بجا آورد محمد بود صلی الله علیه وسلم و دیگر چون قرب
موسی را علیه الصلوة والسلام یاد کرد موسی را بستود و لما جاء موسی لمیقاتنا
و چون حضرت مصطفی را صلی الله تعالی علیه وسلم یاد کرد خود را بستود که
سبحان الذی اسری و این دلیل لقاء موسی است علیه الصلوة والسلام در
صفات موسی و دلیل فناء مصطفی است صلی الله تعالی علیه وسلم اندر صفات
حقتعالی دیگر آنکه موسی را علیه الصلوة والسلام آینده گفت ولما جاء و مصطفی
را صلی الله تعالی علیه وسلم برده گفت اسری بعبده و معنی این سخن آنست که رسیدن
وی باینجا که رسید بصفت حقتعالی بود که آن بردن است نه بصفت خویش
و آن آمدنست و بباید دانست که آینده طالب بود و برده مطلوب است
مرید بود و برده مراد آینده ذاکر بود و برده مذکور آینده چون بباید حاضر گردد
و برده را نه برند هرگز غایب نباشد آمدن صفت عام است و بردن صفت
خاص هرکه ما را خواهد از آمدن چاره نیست و هرکرا ما خواهیم ما خود آید بود
که راه یابد و بود که راه نیابد و هرکرا ما بریم ممکن نبود که راه نیابد و
انتهی بود که چون موسی علیه الصلوة والسلام اند تجلی بر کوه بدید از حقیقت فانی

و چون موسی صفا با حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم کل مقامات
انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام دید و عجایب آسمان و زمین عظمت حق
سبحانه و تعالی اندر وی بدید و بهشت با کمال نعمت و دوزخ با کمال و لوح
و قلم و قضا و قسمت اندر وی بدید و ذره از جای خود نجنبید لاجرم چون
مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم بصفت حق تعالی قایم بود هر دو کون متعلق
وی گشته پس بدان اید و بشناس که اگر موسی را علیه الصلوٰة والسلام
مقام تجلی دادند و کلم الله موسی تکلیما محمد را صلی الله تعالی علیه و سلم
در حرم راز ندیما دادند فاوحی الی عبده ما اوحی اگر موسی را علیه الصلوٰة
والسلام ید بیضا دادند و اضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء
محمد را صلی الله تعالی علیه و سلم دین بیضا دادند اتیتکم بالملة الحنیفیة السمحة
السهلة البیضاء ان ید بیضاء موسی علیه الصلوٰة والسلام حوالی قصر فرعون
را روشن کرد این دین بیضا ساحت قصر حضرت الهی را جل و علا روشن
گردانید افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه اگر موسی را
علیه الصلوٰة والسلام عصا دادند تا چندین هزار سحر سحره را نابود کرد
تلقف ما یأفکون حضرت محمد را صلی الله علیه و سلم شفاعت دادند که چندین
هزار گناه عاصیان را بیکدم نابود گرداند که شفاعتی لاهل الکبائر من امتی
اگر موسی را علیه الصلوٰة والسلام پادشاهی و پیغمبری بر بنی اسرائیل دادند
حضرت خواجه را صلی الله تعالی علیه و سلم چون جبرئیل و میکائیل و
و اسرافیل و بهشتی چون رب جلیل جل جلاله دادند موسی علیه الصلوٰة والسلام
بخود خود آمد و لما جاء موسی لمیقاتنا حضرت خواجه را صلی الله تعالی علیه و سلم

بخودی خود برد سبحان الذی اسری بعبده لیلا اگر موسی را علیه الصلوٰة
والسلام بر کوه طور بردند تا کلام پاک شنید وکلم اللہ موسی تکلیما خواجه ما را
صلی اللہ تعالی علیه وسلم بر کرسی نور برآوردند تا دید و فی فتدلی فکان قاب
قوسین او ادنی موسی را علیه الصلوٰة والسلام چهل شبانروز آب و نان
ندادند تا آنگاه با وی سخن گفت و اذ واعدنا موسی اربعین لیلة خواجه ما را صلی اللہ
تعالی علیه وسلم هر شب بجانه قدس بردند و آب و نانش دادند و بدولت
وصال مشرف گردانیدند ابیت عند ربی هو یطعمنی و یسقینی موسی علیه
الصلوٰة والسلام در مقام انتظار چهل روز روزه داشت و چهل شب احیا
کرد و لیله برآمد تا با وی سخن گفت خواجه انبیا را علیه الصلوٰة والسلام به
فراش خواب خفته جبرئیل صلوٰة اللہ علیه براق آورده و بکمتر از طرفة العینی
بجائی می برد که فهم بشریت و وهم ملکیت بحوالی نواحی آن راه نمی برد چون
موسی علیه الصلوٰة والسلام بکلام مشغول شد و انبساط نمود و گفت ارنی
انظر الیک خطاب آمد که انظر الی الجبل اشارت بقدمگاه او بود دید که
ابلیس از زیر قدم وی سر برآورده خواجه ما را صلی اللہ تعالی علیه
وسلم قدمگاهی بود که جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام میگفت لو دنوت انملة
لاحترقت موسی را علیه الصلوٰة والسلام در وادی مقدس امر بخلع
نعلین آمد اخلع نعلیک رسول ما را صلی اللہ تعالی علیه وسلم بر فرق فلک
اطلس حتی از خلع نعلین آمد یا محمد لا تخلع نعلیک موسی علیه الصلوٰة والسلام
دیدار خواست رب ارنی انظر الیک و شنود لن ترانی حضرت رسالت
صلی اللہ علیه وسلم چشم فرو خوابانید ما زاغ البصر و ما طغی و پا آن

تقاضای مشاهده اش نمودند الم ترانی ربت موسی علیه الصلوٰة
والسلام چهل روز از میان قوم بیرون رفت چون باز آمد قوم وی گوساله
پرست شده بودند اتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار حضرت
رسالت علیه الصلوٰة والسلام قریب پنجصد سال که کسری می شود که از میان
قوم بیرون رفته وهنوز خاکساران امت روی نیاز بر آستان حضرتش نهاده
دارند جل جلاله رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله از برای حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام و امتان وی من وسلوی فرستادند و انزلنا
علیکم المن والسلوی از برای محمد صلی الله تعالی علیه وسلم و امتان وی ایمان
وسکینه فرستادند هو الذی انزل السکینة فی قلوب المومنین از برای امتان
موسی علیه الصلوٰة والسلام دوازده چشمه از سنگ بیرون آوردند اثنتا عشرة
عینا از برای اصحاب حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم از میان انگشتان
آنحضرت چشمهار احیات بخش بیرون آوردند الفجر الماء من بین اصابعه
عجب آن نیست که از میان سنگ آب بیرون آید عجب اینست که از میان گوشت
و پوست و خون و رگ و پی آب صافی بیرون آید ذالک فضل الله یوتیه من یشاء
حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام کرامتی دادند که امت وی بر دریا
گذشتند که دامن خشک ایشان تر نشد واذ فرقنا بکم البحر حضرت
مصطفی را صلی الله تعالی علیه وسلم کرامتی دهند که امت او بر دوزخ
بگذرند که دامن تر ایشان خشک نگردد جز یا مومن فان نورک
اطفا لهبی حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام در همه عمر خود دو بار
یا سه بار با حق تعالی مناجات کرد امت محمد صلی الله تعالی

علیه و سلم هر روز پنج بار با حقتعالی مناجات میکنند که الفضل لی یا محمد بر
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام ستونچه اضافت کرد وخود را دیدار
آورد جواب لن ترانی آمد یکی گفت رب ارنی پروردگار من دویم گفت ارنی
بنمای بمن سیوم گفت انظر تا ببینم من خواجه ما علیه الصلوة والسلام
در چنین ثنا ستونچه بحضرت حقتعالی اضافت فرمود وانت کما اثنیت
علی نفسک لاجرم حضرت او را تقاضای دیدار آمد که الم تر الی ربک
وحضرت موسی را علیه الصلوة والسلام منع آمد لن ترانی اما

بیان کیفیت انزال لوح بموسی علیه الصلوة والسلام و ثبات توریت قدرت بران مستخبران اخبار و مستبصران

آثار در تصانیف علی مقدار چنین ایراد فرموده اند که چون حضرت
واهب العطیات و کاشف البلیات جل ذکره خواست که تعلیم حضرت
موسی را علیه الصلوة والسلام در انزال کتاب و ارسال خطاب نماید و
نماید و ایجاز وعده خود فرماید اول جبرئیل را علیه الصلوة والسلام
بجنة العدن فرستاد تا درختی از آن باغستان و دوخه از آن بوستان
مقطوع گردانید و نه لوح از آن ترتیب فرمود که بصورت چون
زمرد اخضر مخضری بود و در طول و عرض همه لوحی ده
در ده بذراع موسی علیه الصلوة والسلام مقدر بود و حق
تعالی متصدی کتاب توریت گشت و احکام و شرایع بران مثبت
گردانید چنانچه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام صریر قلم احسان
میفرمود تا بعد از آنکه کتابت اتمام پذیرفت آن الواح را بر آسمانها و زمینها

استعما نہا طاقت برداشتن آنہا نداشتند و بحجاب قدس خداوند
جل و علا این نیاز مندی برداشتند که خداوند هیچ فردی را از افراد
مخلوقات تحمل این بار عالی مقدار نتوانند بود و حق تعالی جبرئیل را علیه الصلوٰة
والسلام فرمان داد تا این الواح برداشته بموسی علیه الصلوٰة والسلام
رساند جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام را طاقت طاق گشته از تحمل آن
بار عاجز آمد بحق تعالی مناجات کرد که الهی حمل این الواح که مشتمل ست بر
انواع غیب و احکام و عهود لاریب که توانند نمود و هیچ خلق را طاقت
حمل این نتواند بود حق تعالی بشمار هر حرفی که در آن الواح از عبارت
توریت مثبت بود فرشتگان نفرستاد تا امداد جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام
نموده آن الواح را برداشتند و نزد موسی علیه الصلوٰة والسلام آورده
بر آن کوه نهادند کوه از گرانباری آن الواح از هم بریخت بنابر آن
حق تعالی قرآن را نیز بهمین صفت وصف فرمود که لو انزلنا هذا القرآن علی
جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله و ربیع بن انس میگوید رحمه الله
تعالی که توریت هفتاد شتر وار بود و هیچکس تلاوت آن باتمام نرسانده
مگر چهار نفر موسی و یوشع و عزیر و عیسی علیهم الصلوٰة والسلام اما همه
از آنچه در الواح فرو گذشته و نظر حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
منظور شده و بیان مکالمه حضرت موسی با حق تعالی و برخی از آن
بزبان کلک بیان مذکور ساخته و فضائل امت محمدی صلی الله تعالی
علیه وسلم عیان گردانیده در تفسیر تیسیر نقل از قتاده مفسر رحمه الله تعالی
آورده است که چون حق تعالی الواح بموسی علیه الصلوٰة والسلام انعام

فرمود وحضرت موسی بمطالعهٔ آن استسقا و یافت بحق تعالی مناجات کرد که الهی
در الواح ذکر امتی یافتم که بهترین امتان باشند امر بمعروف ونهی منکر کنند ایشانرا
امت من گردان حق تعالی فرمود که آن امت محمد ایشان امت محمد اند صلی الله تعالی
علیه وسلم گفت یارب در توریت ذکر امتی دیدم که ایشانرا بتقوی وعبادت وصلاح
وعابد ومتقی وزاهد وصالح خوانند خطاب آمد که هم امت محمد صلی الله علیه
وسلم گفت یارب در توریت ذکر امتی یافته ام که آخر بیرون آیند در دنیا واول
در آیند در بهشت خطاب آمد که هم امت محمد صلی الله علیه وسلم گفت یارب
در توریت ذکر امتی یافتم که صدقات خود خود بگیرند وبخود صرف کنند وبان ماجور
باشند فرمود هم امت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوندا در توریت
امتی یافتم که با اهل ضلال قتال کنند چنانکه دجال را قتل رسانند فرمود هم
امت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوندا امتی یافتم در توریت که کتابها
وصحیفهها ایشان در سینهها ایشان باشند یعنی شرایع واحکام منزله را
مستحضر باشند فرمود هم امت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوندا
در توریت ذکر امتی یافتم که بهشت حرام باشد بر همه انبیا تا او درآید وبهشت
بپیغمبر ایشان وحرام باشد بر همه امتان تا درآیند ایشان فرمود هم امت محمد
صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوندا در توریت ذکر امتی یافتم که ایشانرا
بیامرزی بیش از آنکه استغفار کنند ومطلوب ایشان کرم فرمائی پیش از آنکه
از تو بطلبند فرمود هم امت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوندا در
توریت ذکر امتی یافتم که راضی باشند از تو باندک روزی وراضی باشی
تو از ایشان باندک عمل فرمود هم امت محمد صلی الله علیه وسلم گفت یارب

در توریة ذکر امتی یافتم که هم خود شفاعت کنند و هم خود را شفاعت کنند یعنی
بشفاعت بعضی از ایشان دیگری را بیامرزی فرمود هم امة محمد صلی الله
علیه وسلم و نیز بروایت کعب احبار رضی الله تعالی عنه موسی گفت علیه الصلوة
والسلام خداوندا در توریة امتی یافتم که ایشانرا امت مرحومه گویند فرمود
هم امة محمد صلی الله علیه وسلم ادخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله ایشانرا
در بهشت در آرم بجز کلمه شهادة و اگر چه عملی دیگر نداشته باشند گفت خداوندا
در توریة ذکر امتی یافتم که ایشانرا در قیامت غر محجل محشور گردانی یعنی
رویهای سفید و نورانی و دست و پای نیز سفید و نورانی چنانکه رویهای ایشان
بر مثال ماه شب چهارده هم نور میفروزد فرمود هم امة محمد صلی الله علیه
وسلم گفت خداوندا امتی یافتم در توریة که چون یکی از ایشان نیکی اندیشد و نکند
از برای وی نیکی نویسی و اگر بعمل آرد یکی را ده نویسی و زیادت کنی تا بهفتصد
رسانی و اگر بدی اندیشد و نکند بر وی هیچ نه نویسی و اگر بدی را ترک کنند
از برای وی حسنه نویسی فرمود هم امت محمد صلی الله علیه وسلم گفت خداوندا
امتی یافتم در توریة که روزی پنج نوبت نماز گذارند و در پنج ساعت تو از آواز
ایشان درهای آسمان بگشائی و بر ایشان انزال رحمت فرمائی فرمود هم
امت محمد صلی الله علیه وسلم ای موسی دو رکعت نماز که احمد و امت او در بامداد
بگذارند بیامرزم ایشانرا هر گناهی که در شبانه روز گذشته باشد و از آفات
و بلیات در امان من باشند یا موسی چهار رکعت نماز بگذارند و آن نماز
ظهر است باول رکعت مغفرت نثار ایشان کنم و بدوم رکعت میزان حسنات
ایشان گران گردانم و بسیوم رکعت فرشتگان موکل گردانم تا تسبیح میگویند

و از برای ایشان آمرزش خواهند و رکعت چهارم درهای آسمان را بگشایم
و حوریان جنت بر ایشان منت گردانم یعنی نامزد ایشان کرده روز قیامت
رفیق ایشان سازم یا موسی چهار رکعت دیگر که احمد و امت او بگذارند علیه
الصلوٰة والسلام و آن نماز عصر است تا نه هیچ فرشته در آسمان و زمین
مگر از برای ایشان استغفار کند و هر که ملائکه از برای او استغفار کنند هرگز او را
عذاب نکنم یا موسی سه رکعت نماز دیگر که احمد و امت او علیه الصلوٰة والسلام
بگذارند در حین غروب آفتاب درهای آسمان را از برای ایشان بگشایم
و هیچ حاجت از من نخواهند مگر حاجات ایشان برآرم یا موسی چهار رکعت
نماز که احمد و امت او گذارند صلی الله علیه وسلم در حین غروب شفق و آن نماز
عشاء اخیر است و این نماز مر ایشان را است بهتر از دنیا و هرچه در دنیاست و چون
این نماز بگذارند از گناهان خود چنان بیرون آیند همچو آن روز که از شکم مادر
متولد گشته اند یا موسی احمد و امت او علیه الصلوٰة والسلام وضو سازند چنانچه
ایشان را بفرمایم به هر قطره آب که از اندام ایشان بچکد بهشتی با ایشان کرامت
فرمایم که عرض او چون عرض آسمانها و زمینها باشد یا موسی احمد و امت
او علیه الصلوٰة والسلام در هر سالی یک ماه روزه دارند و آن ماه رمضان است
به روزه هر روزی ایشان را شهری در بهشت عطا فرمایم و بهر نافله که در آن ماه
بجا آرند ثواب فریضه مر ایشان را کرامت نمایم و در آن ماه شبی از بهر
ایشان ودیعت نهاده ام که آن را لیلة القدر گویند هر که در آن شب یکبار استغفار
کند از روی ندامت و صدق نیت اگر در آن شب و روز بمیرد یا در آن ماه
فوت شود او را اجر شهید کرامت فرمایم یا موسی روزه ماه رمضان

بر بندگان خود فرض گردانیده ام هر که در روز قیامت بیاید و در نامهٔ
اعمال او ده ماه رمضان ثبت شده باشد یعنی ده ماه رمضان روزه داشته باشد
وی از جملهٔ محسنان باشد و اگر بیست ماه رمضان بود وی نزد من از ابرار
باشد و اگر سی ماه رمضان باشد او نزد من از شهدا افضلتر باشد یا موسی
بن عمران بدرستیکه من امر کنم در ماه رمضان که حملهٔ عرش را تا از عبادت
خویش باز ایستند و بآمین گفتن دعاهای روزه داران مشغول شوند
که من بر ذات خود چنین ثابت فرموده ام که دعاهای روزه داران ماه
رمضان رد نکنم یا موسی بن عمران بدرستیکه من الهام میکنیم در ماه رمضان
اطباق سموات و ارضین و جبال و طیور و دواب را که آمرزش خواهند
از برای صائمان ماه رمضان یا موسی بن عمران مومنان را بگوی
تا استعجال ننمایند در برآمدن حاجت چون مرا بخوانند مرا به بخیلی نسبت
نکنند چون بالفور مقصود ایشان بایشان نرسانیم چرا که میدانند که من بخیل
را دشمن می دارم و هرگز بخیلی نکنم یا موسی بن عمران چه مایحتاج خلق را
از برای ایشان آفریده ام از خزانه کبریا تا مافوق آن هر حاجتی درخواهد
واو داند که برای اعطا و منع آن قادرم او را کفایت کنم و او را نیز بیافزایم
و اگر حمد من گوید در وقت اعطا و منع او را در دار حمادان ساکن گردانیم
و اگر بنده از من سوال نکند بر وی حساب دشوار گردانم و اگر سوال او
عطا کنم و وی شکر نعمتش نکند او را بعذاب مبتلا یا موسی در میان امت محمد صلی الله
علیه وسلم مردان باشند که بر بلندی بیایند و بشهادة ان لا اله الا الله
آواز بر دارند ایشان را فرد پیغمبران کرامت فرمائیم و رحمت خود بر ایشان

واجب گردانم و غضب خود از ایشان دور دارم و در توبه بروی ایشان در نه
بندم تا مادام که کلمه لا اله الا الله بر زبان میرانند حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام گفت خداوندا در توریة چنین دیده ام که امتی باشند که ماه رمضان
روزه دارند هرچه پیش ازان از ایشان در وجود آمده باشد بیامرزی خداوندا
آن امت را امت من گردان خطاب آمد که ایشان امت محمد اند صلی الله
تعالی علیه وسلم گفت خداوندا اگر آن امت را امت من نمیگردانی آگاه از این
انعام فرمائی فرمود که آگاه از آن امت محمد ست صلی الله تعالی علیه وسلم گفت
خداوندا از خصائص ماه رمضان شمه بیان فرمائی فرمود آگاه باش که از
برای خود اختیار کرده ام و در آگاه محمد و امت او علیه الصلوٰة والسلام
عطا کرامت کنم که هیچکس نداده باشم اگر در آگاه آسمان را اجازت دهم
هر آینه ایشان را شفاعت کنند و اگر زمین را اذن کنم بشفاعت ایشان مبادرت نماید
و اگر ملائکه را اختیار دهم در پناه او در او داوقات بشفاعت ایشان مصروف
دارند حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوندا در توریة ذکر امتی
یافتم که زیارت بیت الحرام بجا آرند و آواز تلبیه و ناله و زاری بر دارند چنانکه
زمین و زمان از گریه و ناله ایشان در جنبش آید خداوندا ایشان را امت من
گردان خطاب آمد که هم امت احمد علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوندا چون
ایشان با تحمل اقدام نمایند یعنی حج اسلام بگذارند با ایشان چه معامله کنی
فرمود ایشان را مزید باز گردانم و در ماورای ایشان شفیع گردانم حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوندا شاید در میان ایشان کسی باشد
که نقد دمی پاک بعمل وی صالح نباشد حق تعالی فرمود ای موسی تو انبوا قعه

از کجا دانستی گفت خداوندا الهی تو مرا باین واقف گردانیدی من ایشانم
فرمود ای موسی نیکوکاران ایشان را شفیع بدکاران گردانم و بدان کرم ایشان را
ببخشیم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوندا در توریت امتی یافتم
که در روز قیامت سه فرقه محشور گردند ثلثی بحساب بهشت در آیند و ثلثی
حساب یسیر کرده بهشت فرستند و ثلثی را آنها لیکن نموده فرشتگان گویند
خداوندا اینها اصحاب دماء و اموال و فروجند یعنی خون ناحق و ظلم و فساد
و زنا کرده اند اما اهل کلمه لا اله الا الله اند تو که خداوندی جل و علا ایشان را
بهشت ران خداوندا ایشان را امت من گردان فرمود هم امت محمد صلے الله
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت در توریت ذکر امتی یافتم که یکی
از ایشان لقمه بردارد و بدهان وی برد هنوز بدرون وی قرار نگرفته باشد
که او را بیامرزی و این معامله با وی بجهت آن باشد که افتتاح آن بنام تو
کرده باشد و اختتام بحمد تو خداوندا این گروه را امت من گردان فرمان آمد
که هم امت احمد علیه الصلوٰة والسلام حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت
پروردگارا تمامی خیرات را بمحمد صلے الله علیه وسلم داده ای بسط فرمود
مرا نیز از امت او گردان خدا تعالی فرمود یا موسی انی اصطفیتک علی الناس
برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین و امام ثعلبی در عرائس
خود آورده است که چون اوصاف کمال و نعوت جاه و جلال این امت مسموع
کلیم افتاد و تمنای دیدار این امت در صمیم قلب آنحضرت استیلا یافته گفت
یارب لیتنی رأیتهم پروردگارا چه باشد که بدیدار این امت فائز آیم خطاب آمد
که یا موسی از زمان تو تا بخروج ایشان مدت مدید و آماد بعید در میان است

دو دید ار ایشان مگر در دار الجلال میسر گردد ولیکن اگر خواهی تا کلام ایشان
بسمع شریفت برسانم و ترا از ایشان ترا بشنوانم حضرت موسی گفت یارب
آری ارید استماع کلامهم خطاب آمد که یا امت محمد یکبار همه امت از اصلاب آبا و ارحام
امهات جواب دادند که لبیک اللهم لبیک ان الحمد و النعمة لک والملک لا شریک
لک حق تعالی در جواب ایشان فرمود ان رحمتی سبقت غضبی و عفوی عقابی قد
اعطیتکم قبل ان تسئلونی وقد اجبتکم من قبل ان تدعونی فقد غفرت لکم من
قبل ان تعصونی ای امت محمد رحمت من سبقت گرفت بر غضب من و عفو من
سبقت جست بر عقاب من آنچه مراد شما است پیش از طلب شما انعام نمایم و
پیش از آنکه مرا بخواهید اجابت فرمایم و پیش از آنکه گناه کنید بیامرزم
من جاء یوم القیمة یشهد ان لا اله الا الله و ان محمد عبدی و رسولی ادخلته الجنة
ولو کانت ذنوبه اکثر من زبد البحر هر که روز قیامت شهادت بتوحید و اعتراف
برسالت حبیب من صلی الله تعالی علیه وسلم همراه خود بیارد در بهشت در آید
اگر چه گناهان وی زیادت از کف دریا باشد و از کعب احبار رضی الله تعالی
عنه مرویست که حق تعالی بموسی علیه الصلوٰة والسلام خطاب فرمود که ای موسی
بسعادت رضا و دولت قربت من نرسی تا مادام که من تو نشنوی بتمام
از سخن تو بزبان تو و از آب دهان تو و از سیاهی چشم تو بسفیدی چشم
تو و از جان تو بیدن تو و از خطرات قلبی تو بدل تو حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام گفت خدا وندا مقصود و مراد من از تو همینست که باین دولت
مستسعد گردم فرمود اگر باین سعادت میخواهی فائز آئی اکثر الصلوٰة علی
محمد علیه الصلوٰة والسلام بحمد درود بسیار فرست اللهم صل علی محمد و علی آل

محمد و بارک و سلم چون حضرت موسی علیه الصلواة والسلام ذکر آنحضرت
بدین عنوان استماع فرمود غیرت محبت برآنحضرت استیلا یافته الواح توریة
از دست بیفکند تا از جمله نه لوح سه لوح باز بجانب آسمان طیران نمود و شش
لوح باقی ماند خطاب آمد که یا موسی خذ ما اتیتک وکن من الشاکرین انگاه
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام گفت یا رب و من محمد حتی لا اتقرب
الیک الا بالصلواة علیه خداوند کیست محمد که من بتو نزدیکی نیابم مگر بوسیله
صلواة بروی حقتعالی فرمود یا موسی لولا محمد و امته لما خلقت الجنة ولا النار
ولا الشمس ولا القمر ولا اللیل ولا النهار ولا ملکا مقربا ولا نبیا مرسلا و ایا
اگر محمد علیه الصلواة والسلام نبودی نه بهشت آفریدمی و نه دوزخ و نه آفتاب
پیدا آوردمی و نه ماه و نه شب ایجاد کردمی و نه روز و نه ملک مقرب مخلوق
گشتی و نه نبی مرسل و اگر محمد صلی الله تعالی علیه وسلم نبودی تو نیز موجود
نگشتی ای موسی اگر اقرار بنبوت محمد علیه الصلواة والسلام نکردی جو بر تو
درود نفرستی ترا باتش بسوزم و اگرچه ابراهیم خلیل من باشی موسی گفت
علیه الصلواة والسلام اقرار کردم و دادار شهادت دادم بفضل محمد علیه الصلواة
والسلام و قبول کردم که درود بسیار نثار روزگار فرخنده آثار آنحضرت نمایم
الهی میخواهم بدانم که من نزد تو دوسترم یا محمد فرمود ای موسی تو کلیم منی
و محمد حبیب من صلی الله تعالی علیه وسلم و الحبیب الی من الکلیم گفت الهی جمع اسرائیل
نزد تو دوسترانند یا امت محمد علیه الصلواة والسلام فرمود امت محمد علیه
الصلواة والسلام نزد من دوستر اند از همه ایشان گفت خداوندا بچه چیز امت
محمد را دوست میداری یعنی بچه عمل مستحق محبت و مستوجب دوستی تو گشته اند

فرمود اول بجهت کرامت پیغمبر ایشان محمد علیه الصلوٰة والسلام و دیگر آنکه بنه
خصلت از خصایل پسندیده آراسته باشند که بسبب آن بدولت محبت فائز
گردند گفت خداوندا آن نه خصلت کدام است فرمود طهارت و نماز های پنجگانه
و روزه ماه رمضان و حج و عاشورا و ریاض جنت و زکوٰة و غسل جنابت
و عمارت مساجد گفت خداوندا ریاض جنت عبارت از چیست فرمود مجالس
علم یا موسی علمای امت محمد صلی الله علیه وسلم مجالس منعقد گردانند و ذکر
آلا و نعما و سعت رحمت و شدت عذاب من بیان کنند و مستمعان نشسته
استماع علوم کنند و حال آنکه بر ایشان بر مثال کوهها عظیم گناهان باشند
و چون از آن مجلس برخیزند بر ایشان هیچ باقی نماند یا موسی
محمد را صلی الله علیه وسلم تمام رحمت است و برکت بر بندگان من باید که صلوٰة
بر وی نثار کنند یا موسی محمد را صلی الله تعالی علیه وسلم دوست دار چنانکه
خود را دوست می داری و امت ویرا بدوستی برگزین چنانکه بنی اسرائیل
را بدوستی برگزیدی و خیر و برکت از برای امت وی طلب چنانکه از برای
بنی اسرائیل میطلبی و اگر نه تمامی اعمال ترا هبا منثور گردانم یا موسی چون
روز قیامت شود و همه آدمیان نفسی نفسی گویند و محمد صلی الله تعالی
علیه وسلم امتی امتی گوید یا موسی بنو اسرائیل را خبر کن که هر که نسبت بمحمد علیه
الصلوٰة والسلام جحود ورزد و نبوت وی اعتراف ننماید زبانیه دوزخ
بر وی مسلط گردانم و او را انشاء بدیده خود محجوب گردانم و هیچ
شفیعی مر او را شفاعت نکند و هیچ فرشته بر وی ترحم ننماید تا آن هنگام
که باتش در آید یا موسی بنی اسرائیل را پیغام برسان که هر که بمحمد صلی

تعالی علیه وسلم ایمان آرد و تصدیق رسالت وی کند و نیکوی است و وی
خواهد وی گرامی ترین خلق باشد نزد من یا موسی هر که یک کلمه از انچه محمد
صلی الله تعالی علیه وسلم آورده است رد کند او را مسخ گردانیده در دوزخ
اندازم یا موسی هر که گواهی دهد بر سبیل صدق و خلوص عقیدت که نیست خدای
جز من و محمد علیه الصلواة والسلام بنده منست و رسول من و نیکی و بدی همه بید
قدرت من از برای آن بنده براتی بنویسم آزادی از آتش دوزخ
و ایمنی از عذاب یا موسی هر که متابعت سنت و تعظیم محمد کند صلی الله تعالی
علیه وسلم سختی جان کندن از وی بردارم و هول منکر و نکیر از وی دفع
کنم و قبر او را روضه ریاض جنت گردانم یا موسی محمد علیه الصلواة والسلام
نوریست مر آنکس را که بوی ایمان آورده است و وی آخرین امم اند و اول امم
در آمدن بهشت یا موسی بهشت حرام است بر همه انبیاء تا محمد صلی الله
علیه وسلم در آید و حرام است بر همه امتان تا امت وی در آیند یا موسی اگر
فرشته از فرشتگان من و یا پیغمبری از پیغمبران من تصدیق محمد صلی الله
تعالی علیه وسلم نکند همه حسنات او بسیئات مبدل گردانیم و نام او را از سعدا
محو گردانیم و در دیوان اشقیا مثبت سازیم یا موسی چون روز قیامت شود
ابراهیم از فرزند خود اسمعیل بپرد و موسی از برادر خود هارون مفارقت جوید که
محمد علیه الصلواة والسلام از امتان گناهگاران خویش بیزاری
نکند تا همه را شفاعت کرده از عذاب رهاند و بثواب رساند یا موسی آدم و
تمامی ذریات او در روز قیامت جمع گشته در زیر لوای محمدی علیه الصلواة
والسلام باشند یا موسی شنیده است او را یکی ده و یکی را هفتاد و یکی را هفتصد کنم و

بکلی همان یکی بیش نباشد و از برکت محمد و کرامت او صلی الله علیه وسلم
یا موسی هر که بر محمد صلی الله تعالی علیه وسلم درود بسیار بفرستد نزد من محبوب
و مقرب باشد یا موسی رحمت من تمام نثار احمد و امت او است علیه الصلوة والسلام
یا موسی رحمت خود را هزار قسم کرده ام یک قسم را تا خود همه امتان گردانیده ام
و نهصد و نود و نه قسم دیگر را تمام محمد و امت او علیه الصلوة والسلام ذخیره
ساخته ام حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت پروردگارا اگر امت محمد
علیه الصلوة والسلام هرگز عصیان تو نورزند و نافرمانی تو نکنند فرمود
بلی عصیان ورزند و نافرمانی هم کنند تا بحدیکه مستوجب غضب من گردند آتش
دوزخ برای ایشان زبانه زدن گیرد چون یکبار بگویند لا اله الا الله محمد
رسول الله غضب من ساکن گردد و شعلات آتش دوزخ فرو نشیند حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام چون استماع این کلمات کرد بسجده در افتاد و گفت خداوندا
مرا از امت محمد گردان خطاب آمد که میان تو و ایشان امد بعید خواهد بود اما
آواز ایشان بسمع تو رسانم پس ندا فرمود که یا امت محمد لبیک اللهم لبیک
جواب دادند چنانکه سمت گذاشتن یافت لذت آواز ایشان بسمع مبارک
موسی علیه الصلوة والسلام مستحسن آمد دیگر بار استدعا نمود تا باز ندا فرمود
و ایشان اجابت نمودند باز حضرت موسی علیه الصلوة والسلام درخواست
کرد که دیگر باره آواز ایشان بشنود خطاب آمد که ای موسی چون پادشاه
کریم بنده محتاج خود را بخواند البته باحسان و اکرام بنوازد دو نوبت
خواندم و ایشان بجهت طلب مبادرت نمودند و قسم از قسم ایشان
مغفور گشتند و اگر دیگر نوبت بخوانم همه آمرزیده گردند و از برای شفاعت

پیغمبر ایشان نصیب شما ند این دو قسم را بحرمت آمرزیدم و آن یک
قسم را بشفاعت پیغمبر ایشان موقوف گذاشتیم تا هم کرم ما در بارهٔ
ایشان بظهور آید و هم جاه و حشمت پیغامبر ایشان علیه الصلوٰة والسلام
معلوم گردد یا موسی سوگند بعزت و جلال من که پیش از همه هیچ خلق
نیافریده ام و خلق نور او بر خلق سموات و ارضین سابق بوده است
عرش و کرسی مخلوق از سدس نور محمد است صلی الله تعالی علیه وسلم و
آفتاب از ثمن نور او و ماه از عشر نور او و منشعب از نور من صلوٰة بر نور نور
و حبیب من بفرای تا تا روز قیامت منور برانگیزانم یا موسی محمد را علیه
الصلوٰة والسلام در آخر الزمان مبعوث گردانیدم و امت او را آخر ام
جهیم دون آرم تا مکث ایشان در خاک بسیار نباشد و چون امت بنی اسرائیل
درباقی ام تطویل نه انجامد حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت الهی
محمد و امت او را علیه الصلوٰة والسلام والتحیة پنج عمل خواهی فرمود تا من
اکنون بنی اسرائیل را بآن مامور گردانم حق تعالی فرمود محمد و امت او را
علیه الصلوٰة والسلام بدو رکعت نماز پیش از طلوع آفتاب و بعد از طلوع
صبح فرمایم و ایشان را بهر رکعتی ثواب احیاء شب کرامت فرمایم و در امان
من باشند تا نماز پیشین و چهار رکعت دیگر بگذارند چون آفتاب زوال
پذیرد باول رکعت شان مغفرت خود ارزانی دارم و بدوم رکعت پر حسنات
خود رسانم و بسیم رکعت و ازین حسنات شان گران گردانم و بچهارم
رکعت در بهشت از برای ایشان بگشایم و بر هر سجده هفتاد حور را بهشت
در عقد ایشان در آرم یا موسی چهار رکعت دیگر بگذارند در وقتی که سایه

جیزی و چنده وی گرد و بهر کسی ایشانرا هر روزه یکسال کرامت فرمایم
و در آسمانها هیچ فرشته نماند مگر از برای ایشان آمرزش خواهد و هر که
ملائکه از برای وی استغفار کنند هرگز بعذاب مبتلا نگردد یا موسی سه رکعت
دیگر بعد از غروب آفتاب مقدار دوشیدن گوسفندی بگذارند بهر رکعتی
هزار هزار حسنه برای ایشان ثبت سازم و هزار هزار سیئه محو گردانم و
درهای آسمان از برای شان بگشایم و از حاجات خویش از من هیچ
چیز نطلبند مگر آنکه حاجات ایشان روا گردانم یا موسی چهار رکعت دیگر بگذارند
در وقتی که شفق احمر غایب گردد بنویسم از برای ایشان فرد کسیکه چهل
سال روزه و نماز گذرانیده در مسجد حرام چنانکه چهل سال طرفة العینی عصیان
نورزیده و دلهای ایشانرا از نور خود پر گردانم و قبور ایشانرا از نور مملو
سازم و نیز روی ایشانرا در قیامت از نور پر گردانم و روی ایشانرا
خلعت نور پوشانم و هر حاجت که طلبند روا گردانم و رضای من با ایشان
قریب گردد و سخط من بعید شود یا موسی روزه دارند محمد و امت محمد صلی الله
تعالی علیه وسلم در سالی یکماه بهر روزی مزد صیام سالی کرامت فرمایم
و اجر یکساله جهاد دهم و چنان باشند که یکساله طواف بیت الحرام نموده
و هزار قنطار از ذهب در راه من تصدق کرده باشند پرسید که خداوندا
قنطار چه مقدار است فرمود هر قنطاری صد چهل من و هر من شش من و دیگر میان
ایشان و میان دوزخ آنقدار دوری کنیم که کلاغی از وقت خردگی
در طیران درآید و از پیری در طیران بمیرد گفت خداوندا کلاغی را
چه مقدار عمر است فرمود هزار سال الهی ای در ماه صیام برای ایشان لیلة القدر

ودیعت نهاده ام که در آتش ششصد هزار هزار بنده را می آمرزم و با هر هزار
هفتاد هزار دیگر که مستوجب عذاب دوزخ شده باشند یا موسی الصوم
لی وانا اجزی به و مرضا بیم لعطاهای دهم که هیچ چشمی ندیده و هیچ
گوشی نشنیده و بر خاطر هیچکس خطور نکرده و بوی دهان روزه دار نزد من
خوشتر است از بوی مشک یا موسی در بهشت دریست که آنرا باب الریان
میگویند در نیایند از آن در مگر روزه داران یا موسی روزه سپریست
از آتش دوزخ و امانیست از عذاب یا موسی حق میگویم که روزه دار نزد
من بمنزله فرشته است یا موسی محمد علیه الصلوة والسلام و امت وی حج
اسلام بجا آرند و در بلد حرام احیا سنت آدم علیه الصلوة والسلام نمایند
و تهلیل بجا آرند بهر گامی که در راه حج بردارند ثواب عتق رقبه کرامت کنم
و بهر گامی ثواب یکساله روزه دهم و هشتاد و چهار حسنه بنویسیم یا موسی
مردان ایشان بر بلند بپا آیند که مرد با ترا نماز گزارند بعده هر خیر که
او از ایشان بدو رسد ده حسنه از برای ایشان بنویسیم و آواز ایشان بجماعت
بفرمایم تا از برای وی آمرزش خواهد تا بروز قیامت ای موسی محمد صلی الله
علیه وسلم و امت وی زکوة مال خود بدهند بجهت آن برکت در عمر ایشان
در مال ایشان کرامت فرمایم و خصمان ایشان را بیامرزم و از سیئات ایشان
درگذرانم و رحمت خود منتشر گردانم و عذاب خود از ایشان بازدارم
یا موسی محمد و امت او علیه الصلوة والسلام در هر روز جمعه غسل بجا آرند
من بسته تمامی گناه ایشان فرو شویم و تا هفت روز گناه بر ایشان ننویسیم
نقلست که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام روزی بکوه

از کوهپایه بیت المقدس گذری کرد قومی را دید که بجد و اهتمام تمام در طاعات
و عبادات سعی بلیغ مینمودند از ایشان سوال کرد و احوال استفسار نمود
گفتند ما از امتان توایم هفتاد سالست که بعبادت حق تعالی مشغولیم و بریاضت
و مجاهدت تمام عمر میگذرانیم خلعت صبر را لباس خود ساخته ایم و ردای اندوه
بر دوش نفس انداخته ایم و عمامه شکستگی بر سر همت نهاده ایم و عصای [illegible]
بدست معاملت گرفته ایم و نعلین تجرید در پای طلب در آورده ایم طعام ما گیاه
زمین است و شراب ما آب آسمان و لباس ما پوست درختان و مدت هفتاد
سالست که بدین منوال میگذرانیم و دیده سر جانب آسمان بالا نکرده ایم از
غایت شرم و حیا من الله تعالی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از [illegible]
بغایت خوشوقت شده گفت الهی مجلس از امم سالفه و لاحقه افضل است [illegible]
بود حق تعالی بموسی وحی فرستاد که یا موسی امت محمد را صلی الله تعالی علیه وسلم
روزی و شبی باشد که دو رکعت نماز در آن شب و روز بهتر از این هفتاد سال
طاعت و عبادت و ریاضت و مجاهدت این بندگان خواهد بود حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام گفت که الهی آن شب و روز کدام است فرمود شب
جمعه و روز جمعه ای موسی روز شنبه از آن تست و روز یکشنبه از آن عیسی و
دوشنبه از آن خلیل و سه شنبه از آن زکریا و چهارشنبه از آن یحیی و
پنجشنبه از آن آدم و جمعه از آن محمد و امت آن صلی الله علیه وسلم و علی جمیع
الانبیاء وسلم موسی علیه الصلوة والسلام ازین سخن متعجب شد آنگاه خطاب آمد که
یا موسی بشنو چه میگویم و آنچه میگویم صدق میگویم بدرستیکه امت محمد علیه الصلوة
والسلام چون از معاصی و حرام توبه کنند ایشان را ثواب هفتاد

پیغمبر کرامت فرمایم یا موسی حق می گویم که بر روی زمین هیچکس نیست و من دوستتر
از جوان و پیر با کرم نیست یا موسی محمد علیه الصلوة والسلام و امت او در
سواد شب و بیاض نهار نماز میگذارند و جزای ایشان چون جزای پیغامبران
و صالحان مقرر میگردانم یا موسی نماز گذارنده در شب از برای وی آمرزش
میخواهند هرچه آفتاب بر روی می تابد و هرچه ماهتاب بر وی می تابد تا ماهیان
دریائی و مرغان هوائی باستغفار تهجدان مبادرت میجویند یا موسی
هرکه در عقب هر نمازی بقرائت آیة الکرسی بپردازد در اول شاکران و مزد
پیغامبران و عمل صدیقان کرامت فرمایم و رحمت خود بر وی بسط کنم و او را
از در آمدن در بهشت باز ندارم مگر بآمدن ملک الموت و متصدی قبض روح
او ذو الجلال والاکرام جل جلاله و عم نواله یا موسی من بر ذات خود چنین
ایجاب فرموده ام که بیامرزم و رحمت کنم بر مسلمان مستغفر در اسحار یا موسی
طوبی لمن وجد یوم القیمة فی کتابه استغفارا کثیرا موسی علیه الصلوة والسلام
گفت خداوندا طوبی چه چیز است فرمود درختی است که بیخ وی در زیر عرش مجید
و شاخهای وی بر قصور جنت فرو گذاشته بشمار ستارهای آسمان بر وی شاخها
هست و بر هر شاخی هفتاد هزار گونه میوه هست و هر میوه را هفتاد طعم است از عسل
شیرین تر و از مسکه نرم تر و از مشک و کافور خوشبوی تر یا موسی
چون روز قیامت شود اولین و آخرین را مجتمع گردانم اهل بهشت را از اهل دوزخ
جدا سازم ایام بیض و استغفار در اسحار ممتاز گردانم یا موسی حق میگویم که روزه داران
ایام بیض چون سحر از برای سحور برخیزند و استغفار کنند سیراب میروند و
سیراب به بهشت در آیند و او را از دنیا بیرون نکنم تا جای وی در بهشت بوی

تنها نیم یا موسی روزه داران را باسم بیضی کنم تا بهشت سوار گشته باشند ام
روهای ایشان چون ماه شب چهاردهم و در دستهای ایشان برات آزادی
از آتش و امان از عذاب یا موسی استغفار در سحار ترازوی ایشان
در روز قیامت از همه گران باشد و قدم ایشان از لغزیدن بر صراط
در امان بود یا موسی سوگند بعزت و جلال من که صائمان را عطاهای کرامت
کنم که چشمهای ایشان روشن گردد تا بیشتر که بعضی از ایشان در بهشت بگریند
از حسرت که چرا تمامی عمر خود را بصیام نگذرانیده از بسیاری ثواب
جزیل که در برابر صوم قلیل بشان داده. یا موسی سوگند بعزت من و جلال آنکه
من عزیزم و سوگند بعظمت من و جلال آنکه عظیم ام که هیچکس در دنیا نفس خود را
گرسنه نگه داشته و بر تشنگی صبر نکند مگر به امید ثواب و طلب رضای من مگر آنکه
مرورا عطا دهم پیش از سوال و از وی راضی شوم کمال رضا همه بلاهای او
مصروف گردانم یا موسی سوگند بحق من و جلال آنکه حق من عظیم است که هر که در
شب نماز گذارد و مردم در خواب باشند و مرا دوست دارد از آن نماز مغفرت و رضای
من باشد بدرستی که من شرم دارم که آن بنده را عذاب کنم و اگرچه گناهان
او بعنان آسمان رسیده باشد و بر و بحر و سهل و جبل را پر کرده باشد یا
موسی بر بندگان جوهر عقل کرامت فرموده ام و عقل میان ایشان قسمت
کرده ام هر که بمقتضای عطیه عقل قبول کرده بمقتضای آن عمل نموده در بهشت
درآرم و هر که عقل را در زیر قدم خود درآورده او را در آتش افکنم
یا موسی اگر خواهی که بمجالس قرب راه یابی بر عامه خلق رحم کن چنانکه بر خاصه
رحم میکنی یا موسی اگر خواهی که هم در دنیا و آخرت مخذول نگردی

سایل را نومید باز مگردان و به یتیم مهر کن یا موسی اگر خواهی که نماز
ترا ره قبول کنم و نماز خود را تمام کن و از برای الله تمام کن و از برای عوام مکن
طلب کار از برای خاص طلبی یا موسی اگر میخواهی که در آسمان و زمین
فرشتگان ترا مانند مگر اینکه روز قیامت بر تو سلام کنند و مداومت نما بر تسبیح
و تهلیل بسیار گوئی یا موسی اگر خواهی که بتو مباهات کنم در میان ملائکه
از رنج و آزار مسلمانان هر چه سبب ایذاء ایشانست دفع کن یا موسی اگر خواهی
که در ایام حیات خود را هر بار بخوانی و لبیک جواب شنوی و در قیامت هر چه
طلبی گویم نعم بر تو با وجه حسن خلق تا اثر دولت مستند گردی یا موسی اگر خواهی
بدانی که دشمن ترین خلق نزد من کیست آنکسی باشد که در دل وی کبر باشد
و در زبان وی نفاق بود و دل وی قاسی از بسیاری معاصی گشته باشد
و چون او را گویند از خدا تعالی بترس او را تکبر بزرگ خویشتن افزاید
هر که بدین صفت باشد بر وی لعنت کنم و فرشتگان من بر وی لعنت کنند
و هر که را من بر وی لعنت کنم هیچکس بر وی رحمت نتواند کرد و از رحمت عظیم
واسعه من محروم ماند یا موسی اگر خواهی که روز قیامت گوشت ترا بر کنم
از آنچه دوست می داری بر غمگنان چنان رحم کن که بر فرزندان خود
رحم میکنی و بر اهل عافیت رحم کن چنانکه بر مبتلایان رحم میکنی و بر جاهلان رحم
کن چنانکه بر عالمان رحم میکنی و بر اغنیا رحم کن چنانکه بر فقرا رحم میکنی
و بر کبیران رحم کن چنانکه بر صغیران رحم میکنی یا موسی علم بیاموز و علم
بیاموزان که من قبور عالمان و متعلمان را منور گردانیدم تا در قبور خود مستوحش
نباشند آنگاه فرمود یا موسی توبه هر گناه را چون الله بیست و پنج رکایه

محو کن گناهان خود را تجدید یاد تو پیدا شود و نزدیک گرامی‌ترین خلایق نزد من کسی است
که بعد از نسیان و عصیان توبه کند و به تحصیل حسنات و تکثیر خیرات و مبرات
سعی نماید و دشمن‌ترین بندگان نزد من کسی است که بعد از آنچه طلب دنیا کند بظاهر
بعبادت اشتغال نماید و بخلوه در معصیت بتوازید هذا الکسب النفاق الاکبر یا موسی
مر یتیمان را چون پدر مهربان باش و بیوه‌ها را چون مادر مشفقه و غریبان را چون
پیاور قریب باش تا بنشینند ترا همچنین باشم یا موسی تربیت یتیمان که امانت بیتیم تلخی
و خاطر یتیم را بنیازاری که یتیم شکسته بال و سوخته دل است و شب و روز مغموم
ماند و هنگامی که همه کودکان خندان و او گریان و همه شادان و او محزون گردد
و او با بیشتر از سیری و برهنگی وی زیاد است از پوشش و دست شفقت بر سر یتیمان
فرود آر و در دلخوشی ایشان سعی بلیغ بجا آر و احسان درباره یتیمان
بیفقد برسان و از گریه یتیم بترس باش چون یتیم بگرید عرش مجید بلرزد
و زمین بگرید یا موسی ارحم ترحم کن تا بر تو رحم کنند هرچه داری تصدق کن
تا از آنچه در خزانه خود دارم بتو عطا نمایم یا موسی گشاده روی باش
رحیم بر مساکین و شاکر در نعمتها تا ترا نعمت بر نعمت بیفزایم و رحم بیایم در
باره تو پسندیده گردانم یا موسی کریم در زنا ترا در دنیا و آخرت بلکه ملک
انبیا و مرسلان مکرم گردانم یا موسی بپرهیز که بخیل آزرده مشد با
که عذاب او در دوزخ چون کافر مخفی باشد یا موسی کرم از اخلاق منست
و هر که متخلق بخلقی از اخلاق من گردد و شیمه دارم که او را با آتش معذب
گردانم و او را کان کافرا اگرچه کفران نعمت من ورزیده باشد یا موسی خبر بده
چون تو بندگان گرامی دارند الا تمام حسنات ترا در روز قیامت فنا کنم گردانم

و سیات ترا چون جبال رواسی بزرگ سازم یا موسی اگر نه فقرا رضا بقا
اغنیا میگیرند و اگر نه امر صغیر و هم مزید را تا اغنیا بالقمه ساختی و روبه
و فقیران بسلامت سالم و تمام باشند یا موسی با مسکینان انشست کن
که رحمت من طرفة العینی از مسکینان مفارق نیست یا موسی حاجتها فقیران
کفایت کن و جامهای شوخگین ایشان را بشوی تا بر غفار من برسی
و با مان و مغفرت من فائز آیی گویند که موسی علیه الصلوة والسلام
در هر ماهی هفت روز بخدمت فقرا اشتغال نمود و جامها ایشان را می
و قضا حوایج ایشان نمود و آرزوهای ایشان ترتیب میکرد تا حق تعالی
فرمود ای موسی گواه میگیرم ذات خود را بر ذات خود و ملائکه خود را بر خود
انبیا که من از تو راضی گشتم و تمامی تقصیرات ترا بیامرزیدم و هر که نسبت بفقرا
این معامله پیش برد با او نیز آن کنم که با تو کردم نقلست که موسی علیه الصلوة
والسلام لست کنیزک خریده بود و از برای غسل ثیاب و قضا حوایج فقرا
باز داشته تا مهمات ایشان کفایت میکردند و خدمت فقرا بجا می آوردند
تا حق تعالی با وی خطاب کرد کما تدین تدان وکما تجازی تجازی وکما تدر
تحصده یعنی هر معامله که با فقیران پیش بری با تو همان پیش برند و هر
که بکاری همان بدروی بیت دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی موسی گفت علیه الصلوة والسلام
یا رب میخواهم بدانم که نزدیکی تا با تو بمناجات رازگویم و یا دوری تا با تو سخن
باواز بلند گویم که من استماع کلام تو میکنم و ترا می بینم که قرب و بعد بدانم
الله تعالی فرمود که ای موسی پیش و پس و راست و چپ تو حاضرم و تمام جهات

تو در احاطهٔ عصمت ای موسی رحمت من شامل ایشان باشد چون بیاد من مشغول
باشند و من با بنده خودم چون [illegible] میخواهد موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت الهی
میخواهم بدانم که تو از بندگان خود کرا دوست میداری تا من نیز او را دوست
دارم فرمود ای موسی چون بنده بینی که یاد من بسیار میکند بدانکه این توفیق
و عنایت منست و نشان محبت من نسبت آن بنده و چون بنده بینی که از یاد
من غافلست بدانکه من او را محجوب ساخته ام و او را دشمن میدارم که از لذت یاد
خود محروم گردانیده ام موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت یارب کسیکه عیادت
مریضی نماید بوی چه کرامت میفرمایی فرمود بوی دو فرشته موکل گردانم که
در قبر وی بعبادت و کفایت امور وی مشغول باشند تا بآن وقت که مبعوث
گردد موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام کسیکه تشییع جنازه کند با وی چه کنی
فرمود ملائکه را بتشییع وی فرستم تا با وی همراه بموقف حساب آیند گفت الهی
هرگاه بنده را مصیبتی رسیده بود با وی چه عنایت فرمایی فرمود او را در ظل خود
جای دهم در آن روز که هیچ سایه نباشد مگر سایهٔ من گفت خداوندا بنده که مرورا
صداعی پیش آید و شبی با آن درد بگذراند و بروی صبر کند مر او را در برابر
چه عطا کرامت فرمایی فرمود هر که شبی بدرد سر بگذراند و بر آن صبر کند و راضی
بقضای من جزای آن باشد که او را رفیق تو گردانم در جنة الفردوس موسی
علیه الصلوٰة والسلام گفت پروردگارا مردی می‌بینم در زیر عرش مستور
و نوری در رو [illegible] وی بر مثال که نور خداوندی از جمله انبیاست و یا
از زمرهٔ مرسلین فرمود ای موسی او بنده ایست که هیچکس را غیبت نکرده و بجای
قدم ننهاده و هر که با صفت متصف باشد جزای وی نزد من چنین باشد

موسی علیه الصلواة والسلام گفت الهی چه علت کرد از عقوبت تو ایمن باشد و
برضای تو برسد و از هیبت و عذاب تو نجات دهد حق تعالی فرمود آنکه
بزبان و پشیمانی بدل و ترک گناه بجا آرد گفت خداوندا کدام بنده نزد
تو از همه بندگان دوست تر است فرمود آنکس که از برای مردم آن خواهد که از
برای خود میخواهد یعنی هرچه بخود پسندد بر ایشان پسندد و هرچه بر خود نپسندد بر ایشان نپسندد و گفت
خداوندا کدام بنده از بندگان تو دانا تر فرمود آن کسیکه علم از مردم گیرد
و بعلم خود ضم نماید یعنی همواره در طلب علم باشد و از تحصیل علم سیر نگردد تا عاقل
نگردد و یا موسی نعلین از آهن بدست آور و عصا از وی و در طلب علم قدم
در راه نه و چندان در طلب علم سعی بلیغ مبذول دار که نعلین آهنی سوده گردد
و عصا ریزه ریزه شود که علم بی عمل چون درخت بی ثمر و عمل بی علم
چون مالیست بی زکوة و علم که مخلوط گردد بحلم چون دریاقوتیست که گرد
تر و تازه باشد موسی علیه الصلواة والسلام گفت خداوندا دشمن ترین مردم
نزد تو کیست فرمود آنکس که غیبت مردم کند و هر تکبر در ذات وی موجود بود
و مردم را دشمن گیرد و صفتی که خود را از آن اجتناب باید گفت خداوندا بزرگترین
خلق کیست فرمود آن کسی که راست گوید در غضب و رضا و رغبت و رهبت یعنی
به هیچ حال از راستی در نگذرد گفت خداوندا از بندگان تو کریم تر کیست فرمود
آنکسیکه شام خود بمسکینان انعام کند و آنشب بجماعت بگذراند گفت خداوندا
از بندگان صابر تر کیست فرمود آن کسیکه در حال غضب خشم خود فرو خورد و
ایذای همسایه فی خود صبر کند گفت خداوندا از بندگان تو کول تر یعنی
احمق تر کیست فرمود آنکه بهشت آرزو کند بعمل بی رزق جوید بی دعا گفت خداوندا

از بندگان تو بخیل‌تر کیست فرمود آنکه سایل را محروم گرداند با آنکه تواند که
مقصودش رساند و دیگر آنکه با برادر مسلمان بسلام بخیلی کند گفت خداوندا
از بندگان تو توانگرتر کیست فرمود آنکه بروزی روز بروز راضی باشد گفت
خداوندا از بندگان تو کدام بدل روشن‌تر فرمود آنکس که مرگ نزد وی
از حیات دوست‌تر و فقر از غنا محبوب‌تر و ذلت از عزت خوشتر گفت خداوندا
از بندگان تو کدام سخت دل‌تر و سیاه دل‌تر فرمود هر که بخل او و نیازتر و حرص
او در جمع مال بیشتر و گریه او از ترس من کمتر گفت خداوندا از بندگان تو محسن
کیست فرمود آنکس که نیکویی کند با کسیکه با وی بدی کرده است بکرات مرات
گفت خداوندا مسی کیست از بندگان تو فرمود آنکس که گناه میکند
و میخندد گفت خداوندا از بندگان تو بدبخت کیست فرمود آنکه طرفة العینی
عصیان تو ورزد گفت خداوندا بدبخت کیست از بندگان تو گفت آنکه عصیان
من ورزد و توبه نکند گفت خداوندا بهترین مردم کیست از بندگان تو
فرمود آنکس که طاعت بجا آرد و می‌ترسد که از وی قبول نکنند گفت خداوندا
بدترین مردم کیست از بندگان تو فرمود آنکس که از مکر من نترسد گفت
خداوندا ظالم‌ترین مردم کیست فرمود آنکه بی‌رشته و باک بیند او را گفت
خداوندا از بندگان تو سخی‌تر کیست فرمود آنکه از وی آنچه بطلبند بدهد
و چون بانتقام قادر شود عفو کند گفت خداوندا از بندگان تو کدام مسرف‌تر
فرمود آنکه باک ندارد هرچه خورد و از هرجا خورد گفت خداوندا از بندگان
تو که قبیح‌تر فرمود آنکه از بنده فاحشه بیند و آنرا فاش گرداند چه
ازان فرمود یا موسی واعف عمن ظلمک وصل من قطعک و گذران

از هر که چیزی نقصان کرده است در عوض بهتر بدهد یا هر کار تو ببیند ... یا موسی مرا
پرست و لبن گوسفند میار خداوندا چون گوسفند ندارد آرد فرمود آنکس که عمل
میکند و یا عطای پیش میبرد از مردم ثنا طمع میدارد وی لبن گوسفند می
آرد یا موسی دوست میداری که حبیب من ترا دوست دارد و ملائکه و
جمیع خلایق محب تو باشند گفت آری خداوندا فرمود مرا در دل بندگان
من دوست گردان گفت خداوندا ترا در دل بندگان چگونه دوست گردانم
فرمود آلای نعمای و نعمای من یاد ده و بگو ذکر من بر ایشان ظاهر گردان
تا حسن و جمال و فضل و کمال من بدانند و همه از احسان و اکرام من گوش نهند
یا موسی میخواهی که ترا در روز قیامت مخذول نگردانم و بعذاب خود مبتلا
نسازم گفت آری خداوندا فرمود در صبح و شام میباید که زبان تو بیاد
باشد و هیچ حال مرا فراموش نکنی یا موسی میخواهی که هرگز دشمن کام نگردی
و بشماتت اعدا مبتلا نشوی گفت خداوندا دشمن من کیست فرمود ابلیس گفت
آری خداوندا میخواهم فرمود فریضها را در اوقات آن ادا کن که چون
فرایض در وقت ادا کنی دشمن کام نگردی یا موسی میخواهی که در قیامت
از تشنگی نجات یابی گفت آری فرمود از برای مومنین و مومنات استغفار
کن گفت خداوندا چگونه استغفار کنم فرمود در هر روزی بیست و پنج بار بگوی
استغفر الله لی و لوالدی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین
و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات و هر که بدین عمل اقدام نماید از برای وی
ثواب شصت و هفت صدیق کرامت کنم یا موسی خوشحال آنکسیکه همیشه در نماز
باشد که هرگز از نماز بیرون نیاید و بروزه باشد که هرگز افطار نکند

و تنبیه وی مشغول است که هرگز فاقه نگردد و در جهاد ثبات قدم نماید که هرگز مشتاق خدا شود
موسی علیه الصلوة والسلام گفت الهی کی میتوانند که باین اعمال مبادرت نمایند حق تعالی فرمود یا موسی
هر کس عمل او کوتاه بود از خلق قطع طمع کرده باشد تا من کرم من بر او کرده باشم و همیشه بشارت و هم
زبان خود را از مالایعنی نگاه دارد و همیشه روزه است و هرکه ایذای خود از خلق باز دارد وی همیشه در نصف

و هرکه از من بترسد و نفس را از هوای او باز دارد وی همیشه جهاد است
یا موسی از گناه گناهکاران درگذر و هرکه ترا بخواند اجابت کن و اگرچه بر تو نشود
آید یا موسی میخواهی که حسنات تو در قیامت برابری کند با حسنات جمیع
خلایق گفت آری فرمود پرسش بیماران کن و درویشان و مسکینان را صدقه
بده و علمای مردم پرسش یا موسی میخواهی که ترا هیچ حال خواهش
نکند گفت آری خدا را قدر دانستی و غیبت مکن یا موسی میخواهی که هرگز
محتاج خلق نشوی گفت آری خداوند فرمود طمع از مال مردمان بردار
یا موسی میخواهی که عمل تو از ریا پاک باشد گفت آری فرمود شما از مردمان چشم
بدار یا موسی میخواهی که حسنات خود در قیامت بی نقصان بیابی گفت
آری فرمود غیبت مردم مکن و عیبی که در ذات ایشانست ظاهر مگردان یا موسی
میخواهی که محمد علیه الصلوة والسلام و اصحاب او بر تو سلام گویند گفت آری
فرمود در شب و روز قدم از راه مسجد باز نگیر یا موسی میخواهی که ترا در روز
قیامت در سایه عرش خود جای دهم گفت آری فرمود یتیم را گرامی دار یا موسی
میخواهی که ترا از حوض محمد علیه الصلوة والسلام آب دهم گفت آری خداوندا
فرمود جدائی مجوی از کسی که نسبت بتو تقصیری کرده باشد و کینه او در دل
نگاه مدار که من کینه‌کش او در قیامت آب ندهم گفت در سایه عرش جای

یا موسی میخواهی که ترا در قیامت پرده و کس ننهاد و فضیحت نکنم گفت آری خداوندا
فرمود پرده هیچ مسلمانی مدر و تعرض هتک پرده او نکن هیچ کس ننمای که من در قیامت
پرده کسانی بدرم که پرده مردم دریده باشند یا موسی اگر ببینی در قیامت
کسانیکه عهد ها شکسته اند و در امانت خیانت کرده اند که چگونه ملائکه پرده کشف
از ایشان میدرند در وقتیکه از حرارت آتش دوزخ میگریزند و باز بآتش
شان می اندازند و ماران چگونه مر ایشانرا زخم میزنند و از شدت عذاب
و سوزش ناله و فریاد ایشان تمامی دوزخیان بتنگ می آیند تا بحدیکه
کافران از عذاب ناقض عهد و امان مستطلند یا موسی میخواهی که از هول آن عذاب
نجات یابی گفت یارب چگونه نخواهم و حال آنکه از استماع این عذاب و هول
انقطاع دل در اضطراب آمده و موی بر اندامم برخاسته و قوت از پای
رفته و زبان از گفتار باز مانده فرمود یا موسی زنهار در امانت خیانت
نکنی و عهدیکه میان تو و مردمان انعقاد پذیرفته است منقض نگردانی یا موسی
اگر نجات میطلبی نظر بعقوق خود کن تا عظمت من ببینی و نظر بتجسد خود کن تا
بعد خویش مشاهده نمائی که بعد زندان هست که بندگانرا در آنجا محبوس گردانم
و نظر بیمین خود کن تا بهشت را یاد کنی که بهشت ثواب هست که بندگانرا بآن
بنوازم و نظر بشمال خود کن تا دوزخ را فراموش نکنی که دوزخ عذابیست
که بندگانرا بآن بگدازم و نظر در پیش روی خود کن تا از مرگ غافل نباشی
که مرگ رسول منست بندگانرا از تخت حیات بتخته ممات میخواباند و هر کس را
بسزا و جزا او میرساند بعد از آن خطاب فرمود که یا موسی هیچ میدانی
که ترا چرا بمحبت خود برگزیدم و برسالت و کلام خود فایز گردانیدم گفت نه

فرمود از آنکه وقت نماز سجود روی شریف بر خاک ذلیل گشته میگذارد
و هر که در وقت سجود روی عزیز بر خاک ذلیل بنیازمندی از برای خشنودی من
آنروی در قیامت از جمله وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة باشد یا
رحمت مرا چه مقدار قیاس کرده گفت خداوندا چون رحمت مادر مهربان به
فرزند خویش فرمود ای موسی خطا کردی آن مادر که بر فرزند خود رحم
مینماید آن اثریست از آثار رحمت من گفت خداوندا تو خود بیان فرما که
فرمود از رحمت من شمه آنست که هر چند بنده گناهگار باشد چون به رحمت
من امیدوار بود ولی عیب خود میکند و از من کرم ها از لوث نقصان
پاک می دارد لاجرم به رحمت و مغفرت من فایز گردد و اگر از رحمت من نومید
گردد وی عیب من میکند چه اگر گناه خود را بر رحمت من غالب می پندارد
و در رحمت من نقصان گمان می برد لاجرم از رحمت من محروم
میماند نعوذ بالله منها بیت اگرچه پشت ما گنه دو تا شد شکر خدا که بیشتر گناه
منت رحمت او یا موسی اگر مومنان را چون کافران عذاب کنم میان
مومن و کافر چه فرق باشد بلکه با کافران بعدل عمل کنم و با مومنان بفضل
تا رحمت و مغفرت من ظاهر گردد من خود را رحمن و رحیم خوانده ام یا
بنده مومن آن کنم که لایق رحمت و کرم من باشد یا موسی قوم خود را بگو
که بیک خصلت عمل کنند تا در بهشت شان در آرم گفت آن خصلت کدام است
فرمود خصمان خود را خوشنود کنند گفت خداوندا شاید که خصمان ایشان
مرده باشند فرمود منم زنده و پاینده که هرگز نمیرم مرا خوشنود کنند
گفت ترا چگونه خوشنود کنند فرمود چهار چیز از بنده خوشنود گردم

یکی پشیمانی دل دیگر استغفار زبان سیوم آب دیده و چهارم همت
بجوانب حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت الهی ترا در چه وقت
بخوانم تا اجابت فرمائی حقتعالی فرمود ای موسی تو بنده منی و من
پروردگار تو هرگاه بخوانی اجابت کنم گفت الهی وقتی میخواهم که زودتر
اجابت دعا تخلف نکند حق تعالی فرمود آن ساعت چاشت است که اگر
مرا در آن ساعت هر که بخواند اجابت کنم و رد نکنم اگرچه بیشمار باشد
یعنی در یک ساعت ولمناجی یا موسی هب لی من قلبک الخشوع ومن بدنک
الخضوع ثم ادعنی استجب ومن الدعی عینیک الدموع دعا کرده بدل
خود خضوع پیش آوری و از دو دیده دموع پیش آوری تا دعای تو مستجاب
شود و از تن خود خضوع پیش آوری یا موسی [illegible] اگر
کردی باید که در توبه و انابت تقصیر نکنی که گناه تو چون شب [illegible]
در پی یکدیگر روز و شب بار که هر چند گناه بسیار بود و از رحمت من نومید نشود
که عیب نومیدی بلند تر از بیش گردد و عیب گناه عاید بتو میشود حضرت موسی
گفت الهی پادشاهان دنیا را تماشاگاهیست که هرگاه خواهند از شغل
دنیوی برآسایند خداوندا نیز تماشاگاه و تماشا جای تو کدام است فرمود
یا موسی مرا غم و اندوهی نیست که محتاج بتماشاگاهی باشم ولیکن مرا
منظرگاهیست که در وی نظر میکنم گفت خداوندا آن کدام است فرمود دلهای
امتان محمد و اسرار ایشان یا موسی تا ما دام که امت محمد صلی الله
علیه وسلم زنده اند حفظ و حمایت من قرین ایشانست و چون روح ایشان
از بدن مفارقت کند رحمت من حوالی ایشانست و چون در قبر مدفون گردند

فسحت من مقارن ایشانست و چون مبعوث گردند نور من همراه ایشانست
و چون بحساب قدس من حاضر گردند بشارت من نقد وقت ایشانست
و چون بمنازل جنت قرار گیرند دیدار من هدیه و عطیه ایشانست بعد از ان
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت خداوندا میخواهم که از حضرت
تو چیزی چند بپرسم ولیکن از ترک ادب میترسم فرمود سل عما بدا لک
بپرس هرچه میخواهی گفت یارب این انت خداوندا اگر خواهم ترا بیابم
کجا جویم فرمود فی قلب المؤمن التقی در دل بندهٔ مومن پرهیزگار
گفت خداوندا متقی کیست فرمود آنکه از حلال پرهیز کند از ترس آنکه مبادا
که در حرام افتد گفت یارب و این مسکنت خداوندا هرچند از مسکن شنیدم
اما تختگاه عزت و بارگاه سلطنت تو کجاست گفت فوق العرش ولا یدری
العرش این انا آستانه کبریای من فوق العرش است و عرش نیز
از سرادقات عزت من خبر ندارد نقلست که یکی از مشایخ طریقت میگوید
که چون آوازهٔ الرحمن علی العرش استوی بدروازهٔ سمع ما رسید
دل را بعرش فرستادم تا کیفیت حال معلوم کند چون بعرش رسیدم
عرش را از خود رفته تر یافتم بیت بر سر عرش دویدم که بگو یار کجاست
گفت با لتشت شب و روز من مطلبی و امیر کبیر چاشنی گیر شاهد اعنی
امیر حسین قدس سره در رساله خود ازین معنی خبر باز داده ابیات

گوینده سخنوران ایام	از قطب زمانه پیر لطا هم
گفتار قفص چو بر فشاندم	مرکب بسریر عرش راندم
بانگی بزدم که چیست حالش	ما را خبری ده از وصالش

از خانه برون دویده‌ام من / اینجا بنشان رسیده‌ام من
ایرش بدین بزرگواری / بنمای نشان او چه داری
این هستند که پاسخش آمد / اینجا خطاست استغنا حشم
آشفته باند عرش اعظم / گفتا که منم اسیر این غم
محنت زده‌ام چو تو و بیکار / تو از من و من ز تو طلبکار
اینجا چه حدیث عرش بشنو / دنباله کار خویش میرو
اینجا نه زر و نه سر نه تو و اگر / این ره دل صد هزار خون کرد

عجب کاری تاج استغنا بر فرق عرش نهاده و خود را از مکان شسته
گردانیده و صد هزار عقل و عاقل را در گرداب حیرت انداخته هر روز چندین
بار عرش مر کرسی را گوید که ای عزیز که خبر و کرسی عرش را گوید که ای عزیز که
از آسمان زمین را گوید ای غافل طالب زمین آسمان را گوید ای غائب
عاشق ابیات ای درون جانی و جان از تو بیخبر ای از تو جهان
پر است و جهان از تو بیخبر ای بی‌برون دل جانم کجا روان ... جان
و در دل دل و جان از تو بیخبر چون بینندگان گوهر دریای کنه تو در وادی
یقین دنگان از تو بیخبر از تو خبر بنام و نشانست خلق را و آنکه بنام
و نشان از تو بیخبر حضرت موسی علیه الصلاة والسلام گفت یا رب من
بنده‌گی خدا و ندا بحضرت تو کیست فرمود فرشتگان من گفت خداوندا
فرشتگان چه مقدار اند فرمود دوازده سبط اند گفت هر سبطی چه مقدار
باشند فرمود هر سبطی دوازده هزار برابر تمام آدمیان و پریان و
شیاطین و بهایم و طیور و موران گفت خدا وندا فرشته نزد تو دوست

یا آدمی فرمود مومن صالح نزد من دوست تر است از فرشته
گفت خداوندا صالح کیست فرمود آنکه هر روز باصلاح دین خود مشغول باشد
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام گفت یارب پیش از انکه آسمان و زمین
بیافرینی و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ پدید آری کجا بودی فرمود
یا موسی دری سفید پیش از آفرینش عرش و کرسی و سموات و ارضین
آفریده بودم طول و عرض او پانصد هزار ساله راه قرارگاه قدرت
من آن در بود گفت یارب آن در کجا شد فرمود یا موسی با آن در یک سخن
گفتم از هیبت کلام من در لرزیده و باضطراب در آمده بگداخت و آب شد من
در آن آب بغیرت نظری افگندم آن آب بغیرت بجوشش در آمد و بخار
از وی متصاعد گشت و در تموج در آمد و کفی بر روی انداخت از آن
بخار آسمان آفریدم و از آن کف زمین را موجود گردانیدم و از آن
امواج کوهها پدید آوردم و بقیه از آن باقی ماند که صخره بیت المقدس
است و زمین محشر را روز قیامت از وی بیرون آرم بر مثال نقره
سفید و خلایق را بر وی حشر کنم و بساط عدل بر وی بگسترانم و
نصرت مظلوم کنم و انتقام از ظالم بستانم حضرت موسی علیه الصلواة
والسلام گفت یارب پیش از خلق آن در کجا بودی فرمود یا موسی
قایم بقدرت خود بودم چنانکه مرغ را در هوا و سحاب را بین الارض
والسما و آسمانها را بی ستون بقدرت خود نگاه میدارم پیش از ایجاد
مخلوقات بقدرت خود قایم بودم حضرت موسی گفت یارب ضمن
معنی انت فی الالوهیة ازلی یا زنشور واجب الوجودی تو لم یزلی

الوهیت موشح است و از کی باز بالوهیت موصوفی فرمود یا موسی از غامض
علم من و باطن قدرت من سوال میکنی و اگر نه آن بودی که رحمت
من بر غضب سابقست ترا از سطوت این سوال بسوختم و اگرچه بمرتبه
ابراهیم خلیل بودی علیه الصلوٰة والسلام موسی علیه الصلوٰة والسلام
گفت یارب مرا چه بسوختی فرمود مگر خداوندی مرا غایتی و نهایتی
اعتقاد کرده و بدایتی و انتهای گمان برده و حال آنکه وجود مرا بدایت
نیست و سلطنت مرا نهایتی نی حضرت موسی گفت یارب تا انست تعجیل
و انا ارید ان اعلم سابق حکمتک فی بدایتک خداوندا هیچ کار را
تعجیل نمیکنی و بالفور ... انگشت ... نمیگیری مقصود من ازین
سوال انست که میخواهم سبقت علم ترا در بدایت کار بدانم فرمود یا موسی
من بودم و هیچ چیز غیر من نبود اول چیز که آفریدم هشتاد هزار
شهر آفریدم هر شهر ثانی هفت برابر تمام این دنیا ارتفاع
هر شهری آن مقدار که اکنون از زمین تا آسمانست تمام این هشتاد
هزار شهر را پر خرده دانه سفید کردم و مرغی آفریدم سبز پر او را گفتم که
هر چه درین شهرهاست از خرده دانها همه رزق تست خوش بخور
مرغ را چون رزق خود تمام کنی سکرات مرگ بچشی آن مرغ از ترس مرگ
هر روز یکدانه از آنها میخورد و بعد از مدت مدید درین دانها نقصانی
پدید آمد هر ماهی یکدانه میخورد از ترس مرگ تا مدتی مدید برین برآمد
در دانها نقصانی دید در هر سالی یک حبه تناول میکرد تا همه این دانها
باتمام رسید چون دانه آخر تناول کرد بنالید و بگریست گفت خداوندا

الویل لی من سکرات الموت و مرا الیوای از تلخی جان کندن و گفت پروردگارا
مرا عمر درازی دادی و رزق بسیار ارزانی داشتی اکنون از تو درخواست
میکنم که سکرات موت بر من آسان گردانی که من بعدد هر دانه که خورده ام هفتاد
بار تسبیح گفته ام و هفتاد بار تحمید بجا آورده ام و آخر الامر بناله و اضطراب تلخی
مرگ جان داد بیت اگر صد سال مانی ور یکی روز ببباید رفت زین کاخ دل افروز
بعد از آن یا موسی در هر شهری هفتاد هزار کس فرستادم نه از فرشتگان
و نه از آدمیان بلکه قومی بودند که با مرکن موجود شان گردانیدم و هر یکی
را از ایشان هفتاد هزار سال عمر دادم هر سالی سیصد و شصت روز هر روز
هزار سال مثل این سالها پس از جمله این خلایق یک کس عصیان میورزید
تمامی این مدت را بسبب آن خلایق فرو گرفتم و بشامت آن یک کس همه را
بغضب خود هلاک گردانیدم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت خداوندا
آن معصیت چه بود که موجب هلاک آن قوم گشت فرمود یا موسی اصحاب خود را
بگوئی که نیکوئی همه از منست و بدی همه از شامت ایشان تصریح نفرمود
معصیت آن فرد را بنا بر ستاری خویش و ابهام بلکه المعصیة ناشی
از نیم بوده که در این اعتقاد ثابت نبوده اند یا موسی بعد از آن شش صد هزار
سال نور صفی خود و حبیب خود محمد علیه الصلوة والسلام بوجود آوردم آن
نور هفده هزار سال نزد من ایستادم خشوع قیام نموده نمازی ادا کرد
و قبضه از نور خلق و بروی نثار کردم و مرا سجود کرد از آن سجده نماز باید
بروی ایجاب کردم بعد از آن برخاسته باز بنماز مشغول گشت هفده
هزار سال دیگر در بنیاز بسر برد خلعتی از نور خود بوی کرامت کردم سجده

دیگر بجا آورد و از آن سجده نماز ظهر بر وی واجب گردانیدم و همچنین چهار نوبت
هر نوبتی هفده هزار سال نماز قیام نمود و من خلقتی از نور نبوی الهام نمودم
و وی هر نوبت تسبیح و سپاس و پرستش نمود و تا پنج وقت نماز بر وی واجب گردانیدم
بآن پنج سجده و بعد از آن ششصد هزار سال دیگر عرش را بیافریدیم مرتب
و بعد از آن فرشته خلق کردم و فرمودم تا عرش را بردارند و تحمل نمودند
برسانند نتوانستند فرشته دیگر بیافریدم هم نتوانستند برداشت فرشته چهارم
بیافریدیم هر چند جهد و اهتمام نمودند نتوانستند تا هر چه بیافریدم همه را جمع
از انگشتان پای آدم و انگور چه را فرمودم تا در زیر عرش در آیند و
بر زبان رانند بسم الله توکلت علی الله و اعتصمت بالله لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و برکت این کلمه عرش را برداشتند و باروی رسانیدند
بآن فرشتگان خطاب فرمودم که یا ملائکتی اگر شما نیز نشستید بدل استکبار
من نمودی چنانکه این کلمه و شما را نیز قوتی دادم چنانکه [illegible] را قوت
دادم بعد از آن کرسی را از نور عرش آفریدیم و آفتاب را از نور کرسی
ماه را از [illegible] شعاع نور آفتاب و عرش و کرسی و شمس و قمر را از نور
محمد صلی الله تعالی علیه وسلم بعد از آن زمین را از کف آب و کوهها را
از امواج آن آب خلق کردم بعد از آن بهشت را ششصد هزار سال از
در و یاقوت و جوهر و مرجان و ذهب و عقیق و فضه بیافریدم و در وی
از برای مطیعان چیزها بیافریدیم که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده
و بر خاطر هیچکس نگذشته بعد از آن ششصد هزار سال دیگر آتش را از غضب
و سخط خویش در وجود آوردم تا انتقام از عاصیان بستانم

بعد ازان جان را که پدر جنیان است بیافریدم از نار سموم بعد ازان آدمی
آفریدم پیش از آدم پدر تو و او را هزار سال عمر دادم چون اجلش منقضی
گشت آدم دیگر آفریدم و ده هزار سال دیگرش عمر دادم چون [illegible]
آدم دیگر تا ده هزار آدم پیش از پدر تو آدم صفی الله علیه الصلوٰة والسلام
در وجود آوردم و هر یکی را ده هزار سال عمر دادم بعد ازان یک ده هزار
سال دیگر آدم صفی را که پدر تست بیافریدم یا موسی هیچ جهان مشو که
از ازمان که هشتاد هزار شهرستان بهتر از دل آفریدم و آن را بسی حور
آن در آنها باز داشتم و بعد ازان هفتاد هزار نفر بیافریدم و هر یکی را
هفتاد هزار سال عمر دادم هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی را هم
هزار سال این زمان بود و بعد ازان ششصد هزار سال نور حبیب خود
صلی الله تعالی علیه و سلم بیافریدم بعد ازان ششصد هزار سال دیگر عرش
را از عدم بوجود آوردم بعد ازان ششصد هزار سال دیگر بهشت را
آفریدم بعد ازان ششصد هزار سال دیگر دوزخ را خلق کردم بعد ازان
ششصد هزار سال دیگر هزار آدم آفریدم هر یکی را ده هزار سال عمر
دادم و پیش از همه این ها دری آفریده بودم ششصد هزار سال
هیچ شمار این سالها نگاه داشتی تا دانی که از کی باز صفت الوهیت
متصف بوده ام و از چه وقت باز خدای موصوفم حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام چون استماع این کلام نمود از نهایت حیرت بیهوش گشت و آمد و از
هوش خود غایب گشت تا هفت شبانه روز بیهوش بود چون بحد
باز آمد گفت سبحانک تبت الیک و انا من التائبین خدا ندا دیگر

توبه کردم که از غامض علم و باطن قدرت تو سوال نکنم ولیکن خداوندا
از یک خصلت سوال میکنم تا مجهول من معلوم گردد فرمود بپرس
گفت یارب من اقرب الیک من خلقک خداوندا از بندگان تو کدام
که نزدیکتر است فرمود آنکس که نزد من عابدترین خلق باشد و نزد خود بدترین
خلق گفت خداوندا علامت این بنده کدام است فرمود آنکه در طاعت جهد
و اهتمام بسیار نماید و مترسد که از وی قبول نکنم و دیگر ترک حلال کند از ترس
آنکه بحرام مبتلا نگردد و دیگر آنکه حسنات خود را همچنان پوشیده دارد
که سیئات را و دیگر آنکه از بدیها بالکلی اجتناب نماید و دیگر آنکه خود را بدترین
خلق داند موسی علیه الصلوة والسلام گفت یارب بچه بشناسم که فلان بالله فانی
فرمود ای موسی چون مومنی متواضع بینی که خاموشی پیشه کرده باشد و با وجود
قدرت بر طعام گرسنگی اختیار نماید و از شهوت و از دنیا مجتنب باشد
و همه مردم را مدح و ثنا گوید و خود را خدمت کند گرسنگان را طعام دهد و خود
گرسنه باشد و برهنگان را بپوشاند و خود را برهنه دارد فذالک عبدی فانی حقا
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت یارب اگر کسی باین صفت
نیابم و چنین کسی را نشناسم چکنم فرمود یا موسی هر کرا بینی که بمصیبت مسلمانان
غمگین است چنانکه بمصیبت خود و بسرور و فرح مسلمانان مسرور است چنانکه
بفرح و سرور خود بدانکه وی نزدیکترین بندگانست بمن حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام گفت اگر چنین کسی نیز نیابم چکنم فرمود یا موسی چون
کسی بینی که اگر غضب کند برای من کند و اگر خوشنود باشد برای من باشد
و اگر سخن گوید سخن من گوید و اگر خاموشی باشد برای من خاموش باشد

بدانکه وی ولیست از اولیاء من حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت
یارب اگر چنین کسی بیابم چکنم فرمود یا موسی هر که چون غضب کند برای نفس
خود کند و چون خشنود شود از برای نفس خود شود و سخن و خاموشی وی
همه برای نفس او باشد اگر مرده را ببینی آنرا ده وی دراز باشد و اگر مسلمانی
را ببینی رسد از آن باک ندارد بدانکه این بنده دشمن منست حقا حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام گفت یارب مرا دلالت فرمای برانچه دوست
میداری در رضای حضرت تو دانسته فرمود یا موسی رضای من در انست
که توانگری را در دار دنیا دشمن داری و فقر را دوست داری و عزت را
در دنیا نخواهی و خواری را اختیار کنی چون با شغل اقدام نمائی دنیا
در نظر تو خوار گردد و نفس ترا در نظر تو عظیم ننماید آن هنگام ترا نزد خود
عزیز گردانم و ترا خلعت عافیت پوشانم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
گفت یارب پس چه حکمت در خلق شهوات بود فرمود تا بیازمائیم بان بندگان
خود را تا کیست که برگزیند شهوات آخرت را بر شهوات دنیا حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام گفت یارب عفیف ترین خلق کیست فرمود آنکه طعام
او کمتر و کلام او کمتر حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت یارب
بدترین مردم نزد تو کیست فرمود آنکس که نماز گذارد و روزه دارد و از آن
باک ندارد که از وی قبول کنم یا نکنم گفت یارب بهترین مردم کیست
فرمود آنکه صحبت مردم نخواهد و با خلق الفت نگیرد بهترین مردم است
نزد من گفت یارب کدام یک از بندگان از نزد تو دورتر فرمود آنکه
درمیان مردم بمال قبائل و عشایر خود عزیزتر گفت یارب نزد

حضرت تو عزیزتر کیست فرمود آنکه با نفس خود دشمنی کند در طلب
رضای من گفت یا رب کدام دل صافی‌تر و نورانی‌تر فرمود دل
خایفان از هیبت من و ترسناکان از خوف حشمتم گفت یا رب کدام
دل محکم‌تر فرمود دلهای گنهگاران و حسرت خوران گفت خداوندا
میخواهم که بدانم که کدام منزل از منازل جنت فاضل‌تر حق تعالی
فرمود حظیرة القدس از بهشت ازل گفت یا رب ساکنان منزل
چه طایفه باشند فرمود اصحاب ادب گفت خداوندا صفت ایشان
بیان فرمای فرمود که ایشان طایفه باشند که چون بلا نازل شود
گردانم صبر کنند و چون نعمت‌شان دهم شکر گویند و چون حقی
پیش رسد گویند انا لله و انا الیه راجعون یا موسی سالکان حظیرة القدس
اینها اند گفت یا رب از من خوشنود هستی فرمود یا موسی از بندگان
خود سوال کن اگر ایشان از تو خوشنودند من نیز خوشنودم گفت
یا رب مرا چیزی بیاموز که از آن منتفع گردم فرمود چون خلق گیتی با هیچ
ندانی چه اصطلاح پنهانی ای پسر عمران را بشناس و اگر خود را
بشناسی باز ده و اگر توانی در سر اغیار مگذار چون مرا نگذاری
نور خود در دل تو افگنم که روشن‌تر بود از نور آفتاب و روشنائی
آن تا ابد شب از دل تو بیرون نرود نقلست که حق تعالی وحی کرد
بموسی علیه الصلوة والسلام که یا موسی الی ادیان احبار که من میخواهم
که با تو همنشینی کنم و از تو مفارقت نجویم چون با خطاب مشرف
گشت از غایت ابتهاج بر خواست و باز گشت حق تعالی بوی وحی

خداوند تعالی فرمود یا موسی اما نماز مر ترا برهانیست و روزه
مر ترا سپریست از آتش و صدقه مر ترا سایه ایست از آفتاب قیامت
و تسبیح و تهلیل قصور و اشجار ایست از برای تو در بهشت عملی که از برای
من کرده کدام است حضرت موسی گفت خداوندا بیفرما که کدام عمل از
برای تو تواند بود حق تعالی فرمود یا موسی هل والیت لی ولیا قط
وهل عادیت لی عدوا قط یا موسی هیچ دوستی را برای من دوست
داشتی و هیچ دشمنی را برای من دشمن گرفتی حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام از فحوای این کلام دانست که افضلترین اعمال دوستی است
برای خدا تعالی و دشمنی از برای او سبحانه و تعالی یا موسی هر چه
داری از مال و منال پیش فرست و از پس بر دوست خود و مخور و از دین
خود مخور یعنی خود را وسیله حصول دنیا مگردان و راضی باش بآنکه
از دنیا با دین درست یا موسی اطاعت فرمان من بنمای بقدر حاجت
خود بمن و عصیان من ورز بقدر صبر در آتش دوزخ و از دنیا بمقدار
تصرف کن که در دنیا خواهی بود یا موسی مردم را خوشنود گردان
تا من از تو خوشنود باشم و با خلق مدارا کن تا من با تو لطف کنم و با
بندگان من مصاحبت نیکو کن تا من نیز با تو مصاحبت کنم و هیچکس از
یاد مکن مگر بخیر و پرده بر عیوب خلق بپوش تا من نیز پرده بر عیوب
تو پوشم و با طفل صغیر بمثال مرغی باش که از گناه پاک کند و دنیا را
مردان و آخرت را دار سفر و صبر کن بهر چه بتو رسد از محنت و شماتت
مباش بدانچه بتو آید از نعمت که شادمانی طغیان میکشد بآنکه طعام

هیچ مجلس نخور و مگر متقی و تو نیز طعام هیچ کس نخوری مگر طعام متقی
و در کارها که مشورت کنی با متقیان مشورت کن و اگر با کسی صحبت داری
با متقیان صحبت دار که مصاحبت و همنشینی با فاسقان قساوت در دل
زیاده می کند و کاهلی در عبادت افزاید یا موسی کلمه حق بگوئی خواه نفع
تو در آن باشد خواه ضرر یا موسی کلمه سبحان الله و بحمده بسیار بگوی
و گفتار سبحان من تعزز بالقدرة و قهر العباد بالموت اقدام مینمائی
و کلمه لا اله الا الله الملک الحق المبین در زبان خود دار و بدانکه هیچ
پیغمبر نفرستادم مگر آنکه او را امر کردم بآنچه ترا امر کردم باید که هر چه
فرمودم بجا آری و آنچه نهی کردم از آن اجتناب نمائی و بکاری نه
پروا نمی که ازان فردا شرمسار باشی و از مکر من ایمن نباشی و از رحمت
من نومید نشوی و مرا باشی تا من ترا باشم والسلام علیک
اما ذکر بعضی اخبار و آثار که موسی کلیم الرحمن علیه الصلوٰة والسلام
در ضمن مناجات و غیر آن بوده و رسیده و در کتب معتبره و ارقام
صدق بر وی کشیده نقلست که روزی حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام بحق تعالی مناجات کرد که الهی مرا دلالت کن
بعملی که چون بتقدیم رسانم از من خوشنود گردی حقتعالی فرمود
یا موسی بگوی این کلمه لا اله الا الله موسی علیه الصلوٰة والسلام این کلمه
بگفته و باز همان سوال اعادت فرمود و عملی ازین زیادت طلبید
که نفس او را در آن مجاهدتی باشد باز از جناب قدس همان جواب
موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت سیوم بار نیز همان عملی که جوید

رضای حضرت خداوندی باشد جل و علا آورده حقتعالی فرمود یا موسی
بکلمهٔ لا اله الا الله تنها تو میوه زنی و حال آنکه ببرکت اینکلمه توبه آدم قبول
کردم و بحرمت اینکلمه کشتی نوح را علیه الصلوة والسلام از گرداب طوفان
بسلامت بیرون آوردم و بشرف اینکلمه ابراهیم علیه الصلوة والسلام آتش
را برد و سالم گردانیدم و بسعادت اینکلمه فدا از برای اسمعیل علیه الصلوة
والسلام فرستادم و بدولت این کلمه یونس را علیه الصلوة والسلام از
شکم ماهی نجات دادم و قیام سموات و ثبات ارضین با اینکلمه است یا موسی
اگر اینکلمه را در کفه نهند و هفت طبقه آسمان و زمین را در کفه دیگر اینکلمه بر همه
اطباق سموات و ارضین راجح آید نقلست که موسی علیه الصلوة والسلام
بحقتعالی مناجات کرد که خداوندا میخواهم تا آدم را که ما را از بهشت بیرون
آورده است بمن نمائی تا با وی سخنی چند بگویم حقتعالی آدم را با وی نمود
علیه الصلوة والسلام موسی گفت توئی پدر من آدم گفت آری گفت توئی
که خدای تعالی از روح خود در تو دمید و ترا تعلیم اسما کرامت فرمود و ملائکه
را امر بسجده تو کرد تا همه ترا سجود کردند گفت آری گفت ترا چه چیز بران داشت
تا ما را و خود را از بهشت بیرون آوردی حضرت آدم علیه الصلوة والسلام
گفت من هست تو کیستی گفت منم موسی پیغمبر بنی اسرائیل توئی که حقتعالی
از ورای حجاب با تو سخن گفته و میان تو و میان خود رسولی درمیان
نیاورده از خلق خود حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت آری حضرت
آدم علیه الصلوة والسلام گفت در کتابی که خدای تعالی بتو فرستاده
یافتی آن معامله که از من در وجود آمده بود پیش از خلق من در لوح المحفوظ

صنعت گشته بود یا نه گفت آری فرمود پس چرا ملامت میکنی در چیزی که قضا
الهی جل و علا پیش از خلق من باین سبقت یافته است و باین حجت آدم بر
موسی علیه الصلوٰة والسلام غالب آمد نقلست که حق سبحانه و تعالی وحی
فرمود بموسی علیه الصلوٰة والسلام که یا موسی فلان خزاف را بگو تا سبوها
که ساخته است در هم شکند موسی علیه الصلوٰة والسلام پیغام حق سبحانه تعالی
بان مرد راشکنن رسانید آنمرد گفت یا نبی الله مرا دل راضی نمیشود که
این ظرفها که ساخته‌ام و مشقت بسیار در ترتیب آن کشیده‌ام ضایع
و نابود گردانم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام درد دل او دید و پیش
حقتعالی معروض کرد اینچنین حقتعالی فرمود که یا موسی و تحقیق دل آن کوزه‌گر
بشکستن سبو و کوزه سفالین او خوش نیست لطف و کرم من ناگنج
کرد فاشی که بیند قدرت خود آفریدم و صورتیکه در نگار خانه وجود آن
من الله صبغة نگاشته‌ام بآتش دوزخ بسوزانم نقلست که وقتیکه
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام در مقام مناجات گفت الهی میخواهم
که از کمال علم و قدرت و رزاقیت و رحمت خود بمن بنمائی فرمان آمد که
یا موسی صفات کمال و عظمت و جلال ما را عقل بشر نتواند دریابد یا موسی
اگر همه دیوان و پریان و آدمیان و تمامی حیوانات بر و بحر با ملائکه
اطباق سموات و هر چه از جمله مخلوقات اند و هر چه بود و باشد و آنچه هستند
و خواهند بود تا قیام قیامت و چندین هزار دیگر در یک صحرا جمع
شوند و هر یک بنغمه و آواز و لغت و بیانی جداگانه مرا بخوانند
و از من هر یکی حاجتی خواهند یا موسی بکمال علم خود حاجت هر یک

بدانم و او از هر یک بشنوم و مقصود هر یک بدانم و اگر در شب دیجور
در زیر هفتم طبقه زمین در حجاب ظلمات و در تحت الثری بر صخرهٔ صما مور
کمتر از ذره که در تحت دیدار از ضعف بنیت در دنیا بحرکت کند ای موسی
حرکت وی ببینم و آواز پای وی بشنوم و سرش بدانم که از کجا می
آید و بکجا میرود و مقصودش چیست و مطلوبش کیست بعلم السر و اخفی
صفت کمال منست که نهان بدانم و نهان بدانم یا موسی اگر خواهی
تا آثار قدرت تو را بنمایم تنوری را از آفتاب هفت شبانه روز آتش در وی
برافروز تا چنان شود که آهن فولاد از تاب وی آب گردد و سنگ
خارا از حرارت وی پاره پاره شود آنگاه دانه چند گندم انداز حضرت
موسی علیه الصلوة و السلام بحکم فرمان قیام نمود چنین تنوری
بتافت دانه چند گندم در وی انداخته سر آن تنور استوار گردانید
بعد از سه روز فرمان در رسید که ای موسی سر تنور بگشای و آثار قدرت
ما مشاهده کن چون بگشاد دید که آتش زبانه میزند و دانها گندم
را دید در آن میان سبز گشته و شاخ بر کشیده و خوشه پدید آمده و از
برگ خوشها روی قطره آب متقاطر گشته چنانکه آب آتش را پست
میکرد ولی آتش آب را پست می کرد گفت موسی قدرت ما به بین که اگر
ای بنده مومن باشی تا فردا آثار قدرت او مشاهده کنی و آن
منکر الا در آید تا قدم در آتش کشی برزخ و دوزخ هی بدانی که چگونه
گلها دمیده در چشم مومن نجات ترک الطاف الهی یا موسی اگر سنجیده
تا علم از بندگی تا بدانی نیست ساحل دریا و تا حقیقت آن به تو گشته گردد

چون بساحل دریا آمد جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام پیغام آورد که ای موسی
عصا بر دریا زن عصا بر دریا زد قعر دریا پدید آمد سنگی ظاهر شد
و در وی هیچ درزی و شکافی نه موسی بفرمان حق تعالی عصا بر آن
سنگ زد شکافت و از درون آن سنگ کرمی پدید آمد خورد و ضعیف
برگی سبز در دهان گرفته یکبار آن خورده و دیگر بار نداد ای موسی
اینچنین ضعیف را بی روزی نخواست او و درون این صخره صما در چنین
ظلماتی در قعر دریا ضایع و جایع نگذاشتم و روزیش روز بروز میرسانم
مومن موحد را که بروزی وا دنش قسم یاد کرده ام بی روزی کی
گذارم ای موسی انی رزاق ویدی الکتون آثار رحمتم را ببین یاد دار که
وقتیکه ترا برسالت نزدیک فرعون طاغی باغی میفرستادم چه
گفتم فقولا له قولا لینا ای موسی چهار صد سالست که دعوی خدائی میکند
ولاف دروغ میزند و بندگان مرا میرنجاند ترا فرمودم که با وی
درشت نگوئی نرم گوئی بکنیتش بخوان وی را و بنام مخوان مر او را
ملک و پادشاه گوئی بگوئی که خدای تعالی میفرماید که چهار صد سال
نعمت صحت و عافیت بتو ارزانی داشتم و احسان و انعام اینچه
کردی بد کردم و تو نیز اینچه ناکردنی بود کردی مضی ما مضی گذشت
اینچه گذشت یکبار بگوئی لا اله الا الله تا جمله کفر و عصیان و بی ادبی
و گستاخی ترا از تو درگذرانم و چهار صد سال دیگرت بعافیت عمر
دهم و نعمت اینجهانی با نعمت آنجهانی متصل گردانم ای موسی رحمت
من با ملحد بیگانه چنین است قیاس کن که با موحد و آشنا چگونه با

نقلست که حضرت موسی صلواة الله تعالی وسلامه علیه روزی
در مناجات خود با حق تعالی عرض نیاز کرد و گفت یارب خلقی از
عدم بوجود آوردی و بانواع تزئینات شان بیاراستی و بنعمتهای
گوناگون پرورش دادی و بعد از ان اشیا نرا بدوزخ فرستی
عقل چگونه فهم این حکمت تواند کرد حقتعالی وحی فرستاد که قم فازرع
زرعا یا موسی زراعت کن تا جواب این سوال و حکمت در افعال من
بدانی حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بزراعت مشغول شد
و تربیت آن زرع میکرد تا بحصاد رسید بدرود و خرمن کرد و بکوفت
و دانه از کاه جدا کرد و کاه و دانه ضبط کرده محفوظ گردانید حق تعالی
بوی وحی فرستاد که یا موسی با زراعت خود چه عمل کردی گفت خداوندا
محصول آنرا چنانچه قاعده دهقانانست رفع کرده مضبوط و محفوظ کردم
فرمود هیچ چیزی از ان باقی گذاشتی گفت خداوندا هیچ باقی نماند
مگر چیزیکه در وی هیچ چیز نیست حق تعالی فرمود که یا موسی من نیز
در آتش دوزخ نیارم مگر کسیکه در وی هیچ چیز نباشد و آن کسیست که
از گفتن کلمه لا اله الا الله استنکاف نماید و ننگ دارد که این کلمه بر زبان
راند نقلست که مردی در زمان حضرت موسی علیه الصلواة والسلام
از عالم نقل کرد و حال آنکه تمام عمر در فسق و فجور و معاصی گذرانیده بود
همسایه و جلیسان او بسیار رنجانیده و مردم از غایت بدزندگانی وی
بحال وی التفات ننمودند و تکفین و تجهیز وی نپرداختند بلکه در گلخن
انداختند حق تعالی با موسی علیه الصلواة والسلام وحی فرستاد

که یا موسی ولیی از اولیاء من در فلان شهر و در فلان محله درگذشته
است و مردم از غسل و دفن وی استنکاف نموده اند و در مزبله مطروح
ساخته اند پس خیز و بدان محله روی آورده آن بنده ما را از مزبله
بیرون آر و غسل ده و کفن کرده بر وی نماز بگزار و مدفون ساز حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام بفرمان حق تعالی بدان محله تشریف آورده
و از حال میت سوال کرد مردم در فسق و فجور و اعلان او در عصیان
مبالغه بسیار نمودند و چون موسی علیه الصلاة والسلام مامور بود
بضرورت مکان او معلوم کرده بدان مزبله آمد حال آن درویش بغایت
شوریده دید و مردم بیچاره زندگانی وی گواهی داده حق تعالی مناجات
کرد و گفت خداوندا مرا امر میفرمائی بغسل و دفن این بنده و حال
آنکه مردم در حق وی چنین و چنین میگویند و تو بحال بندگان دانا
تری حق تعالی فرمود که آنچه مردم میگویند از فسق و فجور و فساد این
بنده همه راست میگویند بلکه از صد یکی هنوز نمی گویند در وقت
وفات با من نیازمندی چند در میان آورد که اگر فی المثل تمامی
گناهکاران عالم را از من درخواست که همه را بان نیازمندی می آمرزیدم
فکیف که از من مغفرت گناهان خود خواست و انا ارحم الراحمین حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام گفت یا رب آن نیازمندی وی کدام
بود فرمود چون وفات وی نزدیک رسید با من مناجات کرده و
گفت یا رب تو میدانی که اگرچه من مرتکب معاصی گشته ام و در نافرمانی
اسراف نموده ام اما دایم معصیت و نافرمانی ترا مکروه میداشتم

و گفت موسی به سه خصلت به معصیت مبتلا می‌گشتم اول هوای نفس دویم
همنشین بد و سیوم وسوسهٔ ابلیس هرچند نمیخواستم که عاصی شوم
بشامت این سه قاطع الطریق از طریق تحقیق دور می‌افتادم و به معصیت
گرفتار میگشتم خداوندا چون میدانی که راست میگویم بیامرز گناهان
مرا دیگر گفت یارب تو میدانی که من اگرچه ارتکاب معاصی مینمودم و
با فاسقان همنشینی میکردم فاما صحبت صالحان و همنشینی ایشان
دوست میداشتم دیگر گفت یارب تو میدانی که صالحان در دل من
دوست تر بودند از فاسقان تا اگر مردی صالح مرا کاری فرمود
و نیز مرد طالح مرا حاجتی داشتی من کار آن صالح را و کفایت
مهمات او را بر آن طالح تقدیم کردمی تا کار او ساخته نشدی بکار
آن طالح نپرداختمی و دیگر گفت یارب اگر بدانم که بسوختن من در ملک
تو زیادت میشود و فایده با ستانهٔ کبریای تو ملحق میگردد هرگز از
تو آمرزش خود نخواهم و دیگر گفت الهی از گناهان من عفو کنی و مرا
بیامرزی همه انبیا و اولیای تو شادمان و خوشدل گردند و ابلیس که
دشمن من و دشمن تست محزون و غمگین شود و میدانم که شادی انبیا
و اولیا نزد تو دوست تر است از شادی شیطان و اعوان او پس
خداوندا مرا بیامرز و دلهای انبیا خوشنود و شادمان گردان الموسی
باین نیازمندیها که بجناب من عرض گردانید بروی رحم کردم
و از گناهان وی درگذشتم فانی رحیم یا موسی بفرمودهٔ
قیام نمائی و مردم را بنماز وی دلالت فرمائی که هرکه بروی نماز کند

بیرکت وی مرده را بیامرزم نقل دیگر مثل این شنو آورده اند که در
عهد حضرت موسی صلواة الله تعالی علیه وسلام فاسقی بود که اهل آن شهر
از فسق و فساد وی مضطر بودند تا بار آنکه از غایت اضطرار حق سبحانه تعالی
بموسی علیه الصلواة والسلام وحی فرستاد که جوانی است فاسق و از فسق
و فجور وی بنی اسرائیل تنگ آمده اند بجناب ما نالیده اند فرمان
چنانست که آنجوان را از آن شهر بیرون کنی تا بلا که بشامت وی آتشی
بیاید و هر شهر را بسوزد حضرت موسی علیه الصلواة والسلام آنجوان را
بفرمان حق سبحانه و تعالی از آن شهر اخراج نموده آنجوان در دیهی
قرار گرفت حق تعالی موسی را علیه الصلواة والسلام امر فرمود تا او را
از آن قریه نیز اخراج کرد و آنجوان روی به بیابان نهاد و در جایی
که نی زرعی بود و نی مرغی و نی وحشی و نی طیری بود در آن بیابان آنجوان
بیمار شد و هر در را هیچ بیمار داری و نی یار و غمگساری نی پهلو بر زمین
نهاد و سر بر سنگی و آه سرد از دل بر می آورد و می گفت او که ای
والٰهی بحق ذات الرحمن اگر مادرم بر سر من بودی بر من رحم کردی
و تیمارداری من قیام نمودی و بر ذلت و خواری من بگریستی
و اگر پدرم اینجا حاضر بودی بمهمات من قیام نمودی و در وقت
مرگ تکفین و تجهیز من کردی و اگر اهل و عیال من بر سر بالین من بودی
بر فراق من بگریستی و اگر اولاد من پیش من بودی و تعقیب جنازه
من گریه کردی و از برای پدر گناهگار خود آمرزش خواستندی و در
نوحه خود چنین میگفتی اللهم اغفر لوالدنا الغریب الضعیف العاصی الفاسق

المطر و من بلد الی قریة و من قریة الی مفازة و من مفازة یخرج من الدنیا
التیاما من کشتی تجدا زان گفت خداوندا چون مرا از مادر و پدر و اولاد و
ازواج جدا انداختی باری خداوندا از رحمت خود و رضیه از حیات تا دل
مرا لفراق ایشان سوختی مرا بآتش عذاب خود مسوزان انباست تعبیه
پس چون آن بیچاره از مناجات باز پرداخت حق تعالی حوری را بصورت
مادر و حوری دیگر بصورت زوجه وی و غلمان جنت را بصورت اولاد وی و
لفرستاد و فرشته را بصورت پدر وی بر سر بالین آن بیچاره فرستاد
تا بر سر بالین وی نشسته مر او را دلداری می دادند خاطر وی بدان نشاط
تمام حاصل کرده از دنیا بیرون رفت و برحمت خداوندی جل و علا واصل
شد حق تعالی وحی فرستاد بموسی علیه الصلوة والسلام که یا موسی بفلان
بیابان برو که در فلان موضع دوستی از دوستان من وفات یافته برو
تکفین و تجهیز نموده بروی نماز گذار و مدفون گردان چون حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام بآن مفازه آمد آنجوان را که از شهر اخراج کرده
بود مرده دید و حوریان بر سر بالین وی نشسته بروی گریان گفت
خداوندا این نه همان جوان فاسق است که فرمودی تا از شهرش بیرون
کردم بآن قریه روی آورد فرمودی تا از آن قریه هم اخراج کردم
فرمود ولی همان جوانست ولیکن بروی رحم کردم و از گناهان وی تجاوز
نمودم بآن ناله که در وقت بیماری بسر وحش جناب ما گردانیده و بسبب
غریبی و جدائی از وطن و مسکن و مفارقت پدر و مادر و زن و فرزند
تا بکمال مرحمت و بنده نوازی حوریان جنت بصورت مادر و شبیه زوجه

ایستاده و غلامان بهیئت فرزندان و فرستند بطریق پدر تا در آن غربت کسی
را نفس نبو افتقند و خاطر او را فاته نگاه داشتند یا موسی چون غریب میرد
همه اهل آسمان و زمین بروی بگریند و بروی رحمت کنند چگونه من که ارحم
الراحمین و اکرم الاکرمین ام بروی رحم نکنم نقلست که حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام روزی در مناجات خود گفت الهی میخواهم که یکی
از اولیاء و صفی از اصفیا و حبیبی از احبابت بمن نمائی که دیده ربدیده بدیدار
وی روشن گردانم خطاب آمد که ای موسی بفلان کوه رو که یار آنجا بنده
ایست که داغ عشق و محبت بر جبین معاملهٔ او پیداست و آثار نجابت و انوار
ولایت از صفحه ضمیر وی هویدا یا موسی در تمامی روی زمین هیچکس نزد من
دوست تر از وی نیست و از روی اخلاص و طریق اختصاص از وی
نزدیکتر لی حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بدان نشانیکه حقتعالی
فرموده بود بدان کوه روی آورد و جوانی دید گداخته عباده پشمینه
بر دوش انداخته بیماری و ضعف تن او را ضعیف و نحیف گردانیده
کرمان بگوشت و پوست وی درهم درآمیخته چشمها بسوی آسمان کشاده
حیران و مدهوش ایستاده حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت
که چون نظر بمشاهده دیدار او محظوظ گشت سمع نیز بشنیدن گفتار او
مخصوص گشت شنیدم که می گفت که الهی و سیدی و مولائی لو قطعتنی
فی البلاء اربا اربا ما ازددت الا حبا حبا فلک الحمد علی ما اعطیتنی و
لک الشکر علی ما ابلیتنی موسی علیه الصلوٰة والسلام بروی سلام
کرد جواب گفت و علیک السلام یا موسی بن عمران حضرت موسی گفت مرا چگونه

شناختی گفت یا موسی ارواح بندگان در فضای هوای قدس با یکدیگر
مصاحبت دارند و معرفت و نکرت از لوازم آن صحبت است روح من با روح
حضرت تو در فضای اتحاد آشنا شده اند سبب معرفت آنست حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام گفت ای محرم حرم قربت وای همدم قدم گرسنه
چه شود اگر در مقام مناجات از حضرت دوست کشف بلا و محنت و دفع
این درد و کربت درخواهی تا بصحت و عافیت مشرف گردی گفت ای موسی
مرا شرم می آید که از دوست چیزی طلبم که رضای حضرت او دران نباشد
مرا به هیچ حال میدارد تا دانم که رضای وی در آنست حضرت موسی فرمود
خاطر شریفت هیچ چیز میل دارد گفت اگر شربت آبی باشد شاید حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام رفت تا هم آبی بیارد چون باز آمد دیر
از خاکدان دنیا پدرود کرده بود حضرت موسی رفته تا آلات از جهت تجهیز
وی ترتیب کند چون باز آمد دید که ددان در صحرا درآمده او را غذای
خود گردانیده حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بغایت اندوهناک
شد استخوان پاره های وی را در ردای خود پیچیده مدفون ساخت و بحق سبحانه
و تعالی مناجات کرد که الهی معامله تو با دوستان چنین است که اول
تن او را بیماریها گوناگون مبتلا گردانیدی و گوشت و پوست او را
طعمه کرمان سازی و جگر او را از تشنگی بسوزانی و در پی خدمتی مرا بفرستی
و همچنان تشنه و غمگین داند و مگین از عالم بیرون بری و بعد
از ان قالب او را غذای ددان بیابان گردانی کدام دوست با دوست
این معامله کرده است سر قوسکه فرمان آمد که ای موسی این بنده را هر چه جو

که یکدم از ما درخواستی اکنون در طلب الشیخ الکبیر یاکرد ما تیر دل جان
او را طعمه سگان خود گردانیدیم سوگند بعزت و جلال من که اگر از من آب
خواستی ما وی را از حوض کوثر سیراب کردی اما ای موسی بیا لا گشاده کن تا ما
حجاب از پیش دیده است برداریم تا ببینی اگرچه ایشان را دوست داری این سگ شیم
چه مرتبه با ایشان انعام میفرمائیم حضرت موسی علیه الصلاة والسلام
چشم بگشاد چون دید او را دید رفته از فردوس و رسیده تا جای از نور نهاده
بدست عصای از نور گرفته و پر بال شیرین ملقبین همچنین کردان هذا الفوز
العظیم لمثل هذا فلیعمل العاملون نقل دیگر در مناجات منقول است که روزی
بحضرت موسی علیه الصلاة والسلام اظهار فقر و فاقه و ناداری خود
نمود و درخواست کرد تا از حق تعالی برای وی درخواست نماید تا رزق
وی گشاده گرداند حضرت موسی از حق تعالی برای وی رزق وسعت
نمود خطاب آمد که ای موسی از برای وی رزق خواهی بسیار یا اندک گفت
خداوندا از کرم تو اندک طلبیدن مناسب نیست الهی سالتک ان برزق
کثیرا چون موسی علیه الصلاة والسلام این سوال کرد فی الحال ده کس
از بیابان در آمد و اندرویش را در هم درید و دل او را از فکر قلیل
و کثیر فارغ گردانید حضرت موسی علیه الصلاة والسلام چون مشاهده
این حال نمود بحق تعالی بنالید جواب آمد که ای موسی از ما رزق کثیر طلبیدی
و هر چه در دنیاست از ابتدا تا انتها همه قلیل است که قل متاع الدنیا
قلیل لاجرم او را عطایای کثیر اخروی بهشت گردانیدیم نقل است
که حضرت موسی علیه الصلاة والسلام روزی بمناجات میرفت

در راه مجوسی پیش آمد و گفت ای موسی بمناجات میروی رسالتی دارم
انجا مهر و شفاداری حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام با مید پیام
وی گوش بجانب او داشت تا چه رسالت دارد مجوسی گفت پروردگار
خود را از من بگوئی که من ربوبیت نمیخواهم و از تو روزی چشم نمیدارم
و از تو استنکاف میدارم و هرگز بتو ایمان نمی آرم حضرت موسی علیه
الصلوٰة والسلام چون این سخنان نافرجام از ان بیگانه بشنید خاطر
مبارکش منقبض گشته روی از ان بی ادب بگردانید پیری با شفقت
وی آمد و با موسی علیه الصلوٰة والسلام عرض احوال خود کرده گفت
یا موسی کودکان صغیر دارم و من هیچ چیز از متاع دنیوی مالک نیستم
و فرزندگان من بعسرت تمام میگذرانند از تو درخواست آن دارم که از
مناجات چون فارغ شوی از حق تعالی برای من نعمت صافیه مسألت
نمائی تا عمر باقی را بعافیت و سلامت بگذرانیم حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام از وی تمنا وی قبول فرموده قدم در راه نهاد جوانی دیگر
پیش آمد و گفت یا نبی الله بمناجات می روی مامول آنکه از حق تعالی
درخواست نمائی تا مرا بمحبت خود مخصوص گرداند جوانی دیگر ملاقات
کرد گفت یا موسی در آئینه نگاه کردم بغایت صورت خود را قبیح یافتم
و دیدار خود را منکر مشاهده شدم پروردگار خود را بگوئی که چون
صورت من می آفریدی دشوار نبود که بحسن صورت بیارائی و چون
بان صورت قبیح مرا از خلق ممتاز گردانیدی من نیز شرط کردم که دیگر
هرگز ترا سجده نکنم و ترک العبادت نیز گفتم بعد از انکه موسی علیه الصلوٰة

و السلام از مناجات فارغ شد رسالت مجوسی را بجهت قباحت کفر
او نمیخواست که اظهار کند حق سبحانه و تعالی فرمود که ای موسی رسالت
مجوسی را چرا ادا نکردی امانتی که بتو سپرده است خیانت در وی جایز مدار
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام گفت خداوندا تو دانا تری باحوال بندگان
مرا قوة آن نیست که آن قبیح بدیانات بجناب قدس تو عرض توانم کرد
حق تعالی فرمود که چاره نیست ادای رسالت می باید نمود حضرت موسی
علیه الصلواة والسلام آنچه شنیده بود تقریر فرمود حق تعالی فرمود ای موسی
جواب سوال وی بوی رسان و بگوی که حق تعالی میفرماید که اگر تو پرستش
من نمیخواهی من عبودیت تو میخواهم و اگر تو از من استنکاف مینمایی من
از تو استنکاف نمی نمایم و اگر تو مرا نمیخواهی من ترا میخواهم و اگر تو روزی
من نمیخواهی من روزی تو میرسانم تا همه خلایق بدانند که من منم و تو تو
بعد از انکه حضرت موسی علیه الصلواة والسلام مراجعت نمود و مجوسی
بر سر راه نشسته بود تا موسی جواب پیغام وی چه می آرد و چون موسی پیغام
الهی جل و علا در جواب بوی تقریر فرمود مجوسی را انتباهی حاصل شد
گفت معبود چنین را ترک کردن از عقل نیست که جفا را وفا مقابل کند
و بدی را بنیکوی جزا دهد فی الحال در زمره اهل ایمان منخرط گشت
و اما انجوان که استدعا صحبت کرده بود باجابت مقرون گشته
چون حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بطلب وی رفت تا او را
بشارت دهد بقبول دعوت دید که انجوان از خلق متنفر گشته با وحوش
صحرا آرام گرفته چون حضرت موسی علیه الصلواة والسلام قصد وی کرد

تا با او ملاقات کند از موسی علیه الصلواة والسلام گریان شد موسی
علیه الصلواة والسلام ازین حال متعجب شد حق تعالی خطاب فرمود که
یا موسی این پیر ازین دانستی که من وحید جهتی الیستانش مفر غیری هر که
شمه از محبت با نوش کند غیر ما را فراموش کند و هر که محبت ما الش گیراند
غیر ما حیثیت نپذیرد و او تا پیر را وعده داده که او را وصول وی میندوق گشته و مراد
بحصول پیوسته گردی تا فردا ابدال وادی رود تا نعمت صافیه که از ما
طلبیده است بوصول پیوندد و چون پیر بمعبود و معبود جل و علا با او وی
روی آورد حضرت موسی علیه الصلواة والسلام نیز با وی سوی افقه بوده
تشنه شیر رسیدند که نعمت صافیه آنجا متوقع بود بیک پیر شیری از آن پیر وادی
بیرون آمد به شکم شده پیر العالم عدم فرستاد موسی از آنجا چون بازگشت
چون شهر در آمد بکوچه گذر شده دید که خانه فرود آمده و همچنی از گرد و
عورات در زیر دیوار هلاک گشته پرسید گفتند اینجا خانه آن پیر است که جا
با او همراه بوادی رفته است موسی را علیه الصلواة والسلام حیرت بر
حیرت بیفزود و گفت خداوندا از برای آن پیر نعمت صافی طلبیده بودم
بقبول دعوت بشارت داد وی آنچه بود که با پیر فقیر و اهل و عیال وی
پیش آمد وی فرمود یا موسی تو از ما نعمت صافی طلبیدی و نعمت صافی
در دار کدورت میسر نگردد لاجرم ایشان را با آن دار صفا بردم تا نعمت
صافی در ایشان را کرامت فرمایم و اما آنچه آن که از قباحت صورت و
رکاکت شکل خود شکایت میکرد ای موسی مر او را بگو نیکو که بعد از آنکه اعتراف
نمودی با ینکه خالق تو منم و لیکن از من خالق دیگر نیست ترا بیامرزیدم

خواه مرا سجده کن خواه مکن گفته بدان ای درویش که چون کرم الهی جل و علا در
باره گستاخان بنی اسرائیل با چندین مرتبه است قیاس کن که لطف و احسان وجود
و انعامات وی در باره مشتاقان این امت بچه مرتبه باشد آورده اند که بنی اسرائیل
گفتند یا موسی از ما که فاضلتر که ما را چندین صد و هفتاد و هزار صومعه هست و در هر صومعه
راهبی هست که خدا تعالی را عبادت میکند فرمان آمد که یا موسی بگو بنی اسرائیل
را تا محمد و یاران وی صلی الله تعالی علیه وسلم فراموش نکنند که من محمد و امت
وی را علیه الصلوة والسلام سه کلمه داده ام که هیچکس را نداده ام اول کلمه
شکر داده ام که چون آن بگویند چنان باشد که حمد اولین و آخرین گفته باشند
دویم کلمه ثنا داده ام که ثنا اولین و آخرین در آن مندرج است سیوم
کلمه دعا داده ام که دعا های همه آسمانیان و زمینیان در آن موجود است
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت خداوندا آن سه کلمه کدام است
فرمود کلمه شکر الحمد لله است و کلمه ثنا التحیات لله و کلمه دعا ربنا آتنا فی
الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار حضرت موسی علیه
الصلوة والسلام گفت خداوندا این سه کلمه امت من عطا فرمای
خطاب آمد که این کلمات خاصه محمد و امت اوست علیه الصلوة والسلام
نقلست که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بر لب دریای قلزم
طعامی میساخت نمکی محتاج افتاد و خادم را گفت مقداری نمک از وی
بستان و بیار فی الحال جبرئیل علیه الصلوة والسلام در رسید که
یا موسی ملک تعالی سلام میرساند و میگوید که یا موسی از غیر ما چرا چیز
میطلبی هر چه ترا میباید اگر نمک خمیر است و اگر علف چهارپا از من طلب

ای موسی چه ماند از لطف و کرم که درباره تو نفرمودم هفتاد هزار مولود
بنی اسرائیل را فدای جان تو کردم منجمان اصطرلابها در پیش آفتاب
داشته ترا میطلبیدند بجهت رضای فرعون من آل فرعون را مستغرق
محبت تو گردانیدم تا مشتی بر قبطی زدی و او را کشتی من آن جنایت
را حواله شیطان کردم که هذا من عمل الشیطان بکوه طور برآمدی تا با من شبانی سخن
گوئی صد و بیست و چهار هزار سخن بیواسطه با تو در میان آوردم و این آوازه
در عالم در دادم که و کلم الله موسی تکلیما هر کسی را از برای کاری آفریدم
و ترا از برای خود آفریدم که واصطنعتک لنفسی چون قدم بر تارک طور نهادی
فی علم داشتی ولی کتاب هزار سوره توریة هر سوره هزار آیه بار بیست
بقره در وقت مراجعت از طور برداشتی و آتینا موسی الکتاب و الفرقان
آن زمان که با من مناجات میکردی مقربان را گفتم که شما بمقام خود باز روید
و تنها موسی را الموسی علیه الصلوة والسلام باز گذارید که موسی مرد غیور است
و عاشق غیر را در میان نتواند دید تو بدان قانع بودی که ذره آتش بدست
آری من ذات و صفات خود را بر تو جلوه دادم یا موسی انی انا الله لا اله
الا الله الا انا پاره چوب بدست گرفتی الموسی چندین معجزه از وی ظاهر
گردانیدم الموسی چندین نعمت دیگر که از حد عد بیرون است درباره تو بتقدیم
رسانیدم و کوه بهشت من تو دادم سمک چرا از دیگری مطلبی اندر ویش
حصه تو از قصه التنه چنین بخاطر میگذرد که کانه سبحانه و تعالی یقول ای نبیحه
من ترا از کتم عدم بفضاء عالم وجود من آوردم خلقتک ولم تک شیئا او
تخمیر طینت تو بید خود کردم خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا از روح خاص

خود در تو دمیدم و نفخت فیه من روحی ترا سجود فرشتگان گردانیدم
فسجد الملائکة کلهم اجمعون چون هنگام ظهور تو آمد قطره آب منی را بتازیانه
قدرت از پشت پدر به رحم مادر فرستادیم افرأیتم ما تمنون ءانتم تخلقونه
ام نحن الخالقون باز چون عزیمت خروج کردی ترا در گهواره و کنار مادر
قرار دادم و به تربیت و مشیت روز بروز ساعت بساعت تا بحد کمال
رسانیدم و پیش از آفریدن تو به پنجاه هزار سال تقدیر روزی تو کردم و روز
بروز تا با امروز وظیفه تو بتو رسانیدم تو همه اتکال را از اسباب و مسببات
دانسته مسبب را فراموش کرده رو بدرگاه غیر آورده بخدمت و ملازمت اهل دنیا
مشغول گشته و همچون خودی را مخدوم بلکه معبود خود گردانیده چنانکه این مسکین
گوید ابیات پدر کرد رفت چنین گفت کای پسر + زبهر جانت تو زود
بصبح و شام کنی + گرت بدست فتد جفت گاو و مزرعه + یکی امیر دگر را فقیر نام
کنی + دگر نباشدت آن نیز و فاقه رو آرد + روی و نان جوی از جهود وام
وگر چنانکه میسر نگردت آن نیز + کنی بشهر گدائی و ترک نام کنی + هزار
بار از آن بهتر است که زپی رزق + کمر ببندی و بر مردکی سلام کنی
نقلست که ملک تعالی بموسی علیه الصلوة والسلام فرمود که یا موسی
دانی که چرا ترا از میان خلق به نبوت برگزیدم و خلعت و اصطفیتک
در تو پوشیدم و بر عنوان منشور تو رقم و قربناه نجیا کشیدم گفت
الهی تو داناتری مرا از مکنون حال تو آگاهی نیست گفت ای موسی
یاد داری که یک روز بزغاله از رمه بگریخت و تو شبانی گوسفندان شعیب
علیه الصلوة والسلام میکردی آن بزغاله میدوید و تو از قفا می د

باشی گفت آنگاه که وی ناچیز و نکرده خود را کسی پندارد و اندر عمل خود نگرد و در چشم
او بزرگ نماید و گناه خویش را فراموش کند حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام گفت یا عزازیل شادی تو کی باشد گفت آنگاه که مردی نامحرم
با زنی خلوت کند من با عوان خویش جمله شادیها کنم و ایشان را تحریص
مینمایم تا آنگاه که زنا شایست در افکنم گفت ای ابلیس اندوهگین کی باشی
گفت در دو وقت یکی آنکه کسی با خدای تعالی عهد کند و بعهد خود وفا نماید گفت
دیگر آنکه یکی از بهر خدای تعالی صدقه بدهد من اندوهگین شوم که خدای
تعالی صدقه دهنده را وعده مغفرت داده است والله یعدکم مغفرة منه
وفضلا نقلست که بنی اسرائیل از حقتعالی باران خواستند ملک تعالی
ایشان را باران داد و کشتهای ایشان بالیده و پسندیده گشت ولیکن
هیچ دانه در خوشه پدید نیامد نزدیک موسی علیه الصلوٰة والسلام آمدند
و بنالیدند حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت الهی عالمی باحوال ایشان
وحی آمد که یا موسی ایشان از من باران خواستند نه روزی آنچه خواستند
بدادم و رزاق خلقان منم رزق ایشان دانم که چگونه باید دادن یا
موسی تنوری برافروز حضرت موسی تنوری برافروخت و گرم شد
خطاب آمد که یا موسی مقداری تخم درین تنور افشان انداز حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام مشتی گندم در آن تنور پاشید در حال
در میان آتش شاخ گندم برآمد و خوشه برآورد ندا آمد که یا موسی
فعل ما به التست وقضاء ما به تعلقت ما نسینا الربوبیة ان نسیتم العبودیة
نقلست که موسی را علیه الصلوٰة والسلام درد شکم پدید آمد بنالید

گفت الٰہی منک الداء و منک الدواء و از وی اینقدر حکایت
خطاب آمد که ای موسی فلان گیاه بخور تا ترا شفا دهم حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام بفرمان حقتعالی آن گیاه بخورد بالفور شفا حاصل
آمد شکران شیفه بسم رسانید مدتی برین برآمد باز همان درد پدید آمد
موسی علیه الصلوٰة والسلام باز همان گیاه پیدا کرده تناول نمود
درد زیادت شد گفت الٰہی درد همان بود و گیاه همان آن نوبت
شفا بود و این نوبت درد ملک تعالی آن گیاه را با وی بسخن در آورد
تا گفت یا کلیم الله آن نوبت بفرمان خوردی و این نوبت بامر خود دیگر
ندانستی که حضرت او سبحانه تعالی او کند که او خواهد اگر خواهد از عین درد
شفا دهد و اگر خواهد از عین شفا درد فرستد نقلست که در میان
بنی اسرائیل قحطی پدید آمد هر چند دعا میکردند اجابت نمی آمد بر موسی
علیه الصلوٰة والسلام وحی آمد که ایشانرا بگوئی که اگر شب تا روز فوق
قیام کنید و چندان عبادت کنید که تنهای شما نحیف گردد و چندان
بگریید که دیده های شما ضعیف گردد و چندان دعا کنید که زبانهای شما
از خواندن سست گردد دعای شما اجابت نکنم و بر گریه شما رحم نکنم تا دامیکه مظلومها
که در دست خود دارید ادا نکنید چون این پیغام بشنیدند در استرداد مظالم
کوشیدند و از گناهان توبه کردند باران آمد و قحط از میان برخاست
نقلست که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام از مناجات فارغ گشت
خواست تا باز گردد ندا آمد که یا موسی در فلان جا دوستی از دوستان ما وفات یافته
است تجهیز وی کرده بر وی نماز گذار و او را دفن کن حضرت موسی علیه

الصلوٰة والسلام بیامد جماعتی در انتقام کشتان داده بودند گناهکاری
میکردند ازان مردم پرسیدند که هیچ ولی همسایه درین محله وفات یافته است
تا بدفن وی قیام نمائیم گفتند نی یا رسول الله گفت آخر نیکو اندیشه کنید یکی
گفت مرد فاسقی گناهکاری درین محله فوت شده است ما از دیانت خود روا
نداشتیم که بروی نماز گذاریم وی را در چاهی افکنده ایم گفت مرا راه بسر
آنجا رهنمائید بسر چاهش دلالت کردند از چاهش بیرون آورد و بشست و
کفن کرده اورا دفن کرد بعد ازان بحقتعالی مناجات کرد که خداوندا تو فرموده
که مومنان گواهان تو اند و دروغ نگویند تو میگوئی که این مرد دوست
و مردم بفسق وی گواهی میدهند ندا آمد که یا موسی آنچه من میدانم
از فسق و فجور آن مرد این مردم ندانند بلکه از صد یکی بازنشناسند ولیکن
در آخر عمر کاری کرد که بواسطه آن بروی رحمت کردم و گناه از وی در
گذرانیدم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت الهی آن کار چه بود
و آن طاعت که سبب مغفرت اینهمه گناه کرده کدام بود گفت ای موسی
این مرد براهی میرفت و هوا بغایت گرم بود سگی را دید در راه تشنه زبان
از دهان بیرون افتاده چاهی بود در آن موضع دلوی و ریسمانی
حاضر نبود وی دستار از سر باز کرده اندرون چاه فرو گذاشته
و باز تر کرده کشید و در دهان آن سگ فشرد تا آن سگ سیراب شد
من جمله گناهان اورا در سر و کاری آن یک شربت آب کردم که بآن
سگ داده بود بروی رحمت کردم نقلست که حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام بحق تعالی مناجات کرده گفت الهی اشراف در بهشت

همنشین من خواهی کرد امروز در دنیا میخواهم که ببین شاهی جبرئیل علیه الصلاة
والسلام آمد که فلان قصاب جلیس تو خواهد بود در بهشت موسی علیه
الصلاة والسلام بدر دکان وی آمد جوانی دید بر شکل عیاران
گوشت میفروخت موسی علیه الصلاة والسلام از دور در وی نگاه کرد حال
وی نه بر اطوار مستحسن دید چون نماز شام شد مقداری گوشت برداشت
و روی بخانه نهاد موسی علیه الصلاة والسلام با وی همراه بدر خانه آمد
وگفت امشب مهمان میخواهی گفت عزت و حضرت موسی را علیه الصلاة
والسلام بخانه در آورد و طعامی ترتیب کرد زنبیلی داشت آویخته از آنجا
فرو گرفت و در آن زنبیل پیرزالی بود بغایت عجوزه او را بیرون آورد
و شست و شوی داد و از آن طعام او را سیر کرده باز در آن زنبیل نهاد
آن عجوزه زبان در دهان حرکت داد و او را باز بر سقف خانه برکشید آنگاه
سفره پیش آورد تا با موسی علیه الصلاة والسلام طعام خورد حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام گفت ای جوان میخواهی که کیفیت این حال مرا اعلام
نمایی جوان گفت این عجوزه والده منست و مرا از مال دنیوی چندان نیست
که توانستم از برای وی کنیزکی خریده کنم و یا کسی را باجارت گیرم تا تعهد
وی نماید لاجرم بخود متصدی امر وی شده ام و او را در زنبیل نهاده
ام تا از موذیات مصئون ماند و هر شب شست و شو و طعام و شراب تعهد وی
میکنم حضرت موسی علیه الصلاة والسلام گفت بعد از آنکه کفایت مهمات
وی نمودی او زبان در دهان خود حرکت داد در آن وقت چه میگفت
گفت هر بار دعا میکند که غفر الله تعالی لک و جعلک جلیس موسی علیه الصلاة

والسلام یوم القیمة فی قبة و درجة حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
گفت ای جوان ترا بشارت باد که من موسی ام و حقتعالی دعاء مادر در حق تو
اجابت کرده مرا جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام ازان آگاه گردانیده
و در ریاض القدس مشتمل این نقل نقلی دیگر لطیف بیان فرموده میگوید
که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت الهی یکی از اولیاء خویش را
بمن نمای جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام بیامد که ای موسی در مصر فلان بازار
مردی قصاب است وی از جملهٔ اولیاء است حضرت موسی بمصر آمد و بازار
جوانی دید خوبروی که گوسفندی ذبح کرده و گوشت پیش خود نهاده و سخته
هر کسی سیم دادی ترازو درست وی بنهادی تا گوشت خود برکشیدی
حضرت موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام و این یکی بارئی نشان اولیاء
بروی سلام کرده بر دکان وی نشست چون روز بشب کشید حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام از دکان وی برخواست تا برود قصاب
گفت ای بزرگ ساعتی بر در دکان ما نشستی حق تو بر ما واجب شد امشب
نزد من نزول فرمای حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت او را
در معامله روز از صبح تا شام دیدم و معاملهٔ وی در شب بر چه منوال است حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام اجابت فرمود چون بخانهٔ وی درآمد
حصیری دید افکنده و سجاده و تسبیحی نهاده در گوشهٔ دیگر سبوی خمر دید
و زنی فاحشه خویشتن را آراسته آن مرد طعامی حاضر آورد
با یکدیگر تناول کردند انگاه برخواست و آن سبوی خمر بیاورد و
در میان سر وی بریخت و گفت الهی اگر این خمر در خرابات بگذاشتمی از دو

شناسیتی که فساد بسیار تولد کردی آنگاه یکدینار زر سرخ بان زن
داد و گفت ای سرپوشیده خدا تعالی را بسیار عصیان ورزیده ام تو بشفیع
بادی صلح کن و آن شبها که در فسق و فجور گذرانیده ام امشب عذر آن بخواه
وحضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام گفت ای برادر تو از راه دور آمده
یکساعت بیاسای و آنگاه سجاده بیفگند و بعبادت مشغول شد هر ساعت
روی بر خاک نهادی و تضرع و زاری کردی حضرت کلیم علیه الصلوٰة
والسلام با او برخاست تا او را وداع کند و برود چون آن گفت ای
کلیم ما را دفن نکنی جائز نیست رفتن حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
گفت تا تو چه دانستی که من کلیم گفت من از و درخواسته ام که جان من
برندارد الا بحضور تو دوش در مناجات با من گفتند که گاه آن آمد که
نیز دو کیست با آنکه من دانستم که تو رسول خدای جل جلاله این گفت و جان
بحق تسلیم کرد حضرت کلیم علیه الصلوٰة والسلام جهاز وی بساخت
و او را دفن کرد ندا آمد که یا کلیم قصر اینجوان در بهشت با تو یکجا خواهد بود
که او از ما این درخواسته و مامول آن باجابت قرین گشته نقل و حکایت
لطیف بشنو در فصل الخطاب آورده است که در زمان موسی
علیه الصلوٰة والسلام فاجری بود دویست سال در فسق و فجور گذرانیده
و بانواع ظلم و فساد و جور و عناد مومنانرا آزرده ناگاه ملک الموت
بقبض روح وی آمد و آن بیچاره بحسرت تمام از عالم انتقال کرده مردم بمیت
وی بشماتت تمام شدند و شکرگذاری در تصدق و خدمتگاری نمودند
بعد از آن پای وی گرفته در مزبله زبالهٔ بنی اسرائیل افکندند جبرئیل

از نزد حقتعالی در آمد و گفت الموسی حقتعالی سلام بسیار میرساند
و میفرماید که دوستی از دوستان ما از دنیا نقل کرده و دشمنان او را
در کنار سگین بنی اسرائیل افکنده اند او را از مزبله بیرون آر و غسل کرده تکفین
و تجهیز بده و از بنی اسرائیل را بنماز وی دلالت کن تا ببرکت نماز وی
همه مغفور و مبرور گردند حضرت موسی علیه الصلاة والسلام بآن مزبله
آمده آن بیچاره را از آنجا بیرون آورد و تجهیز و تکفین وی کرده بر
وی نماز گذارده و مرو را دفن کردند بعد از دفن بنو اسرائیل از موسی
علیه الصلاة والسلام استفسار حال آن عاصی کردند حضرت موسی
بحقتعالی مناجات کرد که الهی این دویست سال بفسق و فجور بسبیل اعلان
در میان بنی اسرائیل اقدام مینمود و معاصران خویش را بانواع
ظلم و فساد میرنجانید بچه عمل منظور نظر لطف گشت خطاب آمد الموسی
وملی در فسق و فجور صد چند الست که مردم میگویند اما وی یکروز توریت را
بگشاد و در آنجا نام محمد دید صلی الله علیه وسلم محبت حضرت محمد علیه
الصلاة والسلام در دل وی تصرف کرده آن نام محمد را علیه الصلوة
والسلام بر دیده خود مالید با برکت آن حرمت داشت محمد را علیه
الصلاة والسلام گناهان دویست ساله وی را آمرزیدم و او را از جمله
مقربان خود گردانیدم ای امت محمد بشارت باد مر شما را که متابعت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارید و بدل محبت و مودت او بزبان
نام با رفعت او صلی الله تعالی علیه وسلم نقلست که در بنی اسرائیل
مردی بود که هشتاد سال گاو پرستیده بود در روزی در با

آنگاه را هیچ امید نماند ناگاه رعدی صعب بغرید گاو از آواز رعد بترسید و
رمید و از باغ بیرون دوید آن عابد گاو را دیده دل بشکست
و از عبادت هشتاد ساله خود پشیمان گشت روی سوی آسمان
کرد و گفت یا رب المستجاب هر انچه درخواه نمایی بموسی علیه الصلوة والسلام
فرمان آمد که فلان باغ برو و آنجا درویشی است اگر او از خود پشیمان شده
زینهار که بتاریکی روی وی ننگری که پنجاه سالست که بحول گاو در روی
نشسته اما غیرت من که بدان نگذارد نور معرفت که در دل وی نهاده‌ام
اگر آن نور را پیدا کنم از شرق تا غرب روشن شود او را بگوی
که ما ترا خواسته‌ایم تا ما را بخواستی درگاه ما را نشایستی و از جناب
ما دور بودی اکنون ترا خواستیم و شایسته درگاه خود گردانیدیم و
از خود ترا جدا نکنیم نکته ایدر ولیکن گاو پرستی که هشتاد سال عبادت گاو
کرده بیک توجه اجتناب او ندی بانتظار طریقه مقبول حضرت او میگردد
مومنی موحدی که هشتاد سال عبادت حقتعالی کرده باشد اگر روی
در جبین او نهند از کرم خداوندی جل و علا دور نباشد رحمنا الله
بزرگان اهل التفسیر و ارکان علمای تواریخ قدس الله تعالی ارواحهم
چنین تقریر نموده‌اند که چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
الواح توریه از جناب قدس الهی جل و علا بدست آورده بمیان قوم آورد
مجمعی ساخت و الواح نسخه را ظاهر گردانیده و اوامر و نواهی و احکام
و مواعظ و عبادات و معاملات که بر صفایح آن نوشته شده بود
برایشان خواند و بتسلیم و انقیاد دعوت فرمود و فی الواقع نعمت

ان تفصیل و احکام ان تکالیف عظیمه بود بنی اسرائیل را قبول آن احکام
شاق آمده گفتند سمعنا و عصینا شنیدیم اما فرمان نبریم و حضرت موسی
را علیه الصلوٰة والسلام ازین جهت ملالتی عظیم روی نموده بحضرت
مناجات فرمود حق تعالی جبرئیل را علیه الصلوٰة والسلام فرمان داد
تا کوهی از کوههای فلسطین قلع کرده موازی معسکر بنی اسرائیل
بر بالای سر ایشان نگاه داشت بمقدار قامت آدمی چنانکه حقتعالی در قرآن
ازان خبر باز داده و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور و فرموده
و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة و نیز آتشی در پیش روی ایشان پدید آورد
و دریای از قفای ایشان ظاهر گردانید حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
روی بدیشان آورده گفت ای قوم اگر کتاب خداوند تعالی قبول میکنید
ازین بلیات رهائی می یابید و الا این کوه بر شما افکنند و مجال گریز
ندهند چه در پیش روی آتش است و از پس پشت دریا ایشان هرچند امتناع
نموده بهر طرف دویدن گرفتند هیچ جا مخلصی مشاهده نکردند پس از
روی عجز و مسکنت بسجده در افتادند و احکام توریت بناکام و ضرورت
قبول کردند و لیکن در خاطر خویش میگذرانیدند که هرگاه کوه از بالای
سر ایشان دور شود باز برشانید لاجرم بیک نیمه روی بکوه
نگاه میکردند و نصف دیگر بسجده افتاده تضرع مینمودند تا اکنون یهود
سجده بر همین حال بجای آرند آخر الامر تن بتقدیر دادند و احکام شرعیه را
بقدم تلقی پیش آمدند باز چون کوه از محاذی روی ایشان منحرف گشت
نزد موسی علیه الصلوٰة والسلام آمدند و گفتند یا موسی سمعنا و اطعنا

ولولا الجبل ما اطعناک القول ملتمس از لوازمست که تخفیف احکام شاقه
واعمال فوق الطاقة نمای تا از عهده آن بیرون توانیم آمد حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام دعا فرمود حق تعالی دشوار بها که توریة مشتمل
بران بود آسان گردانید و تمامی احکام را ششصد و سیزده حکم باز
آورد و بعد از ان حضرت موسی علیه الصلاة والسلام بنی اسرائیل را
بحوالی مصر برد و از حد و مشرق مصر که اراضی شامست تا حد و مغرب
مصر که زمین اندلس است برایشان مسلم شد قال الله تبارک وتعالی
واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها
التی بارکنا فیها وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا
ما کان یصنع فرعون وقومه وما کانوا یعرشون ابو هریره رضی الله تعالی
عنه از حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم روایت میکند که آنحضرت
فرمود که چون حضرت موسی علیه الصلاة والسلام با خدا تعالی سخن گفت
بعد ازان خدای تعالی مر ورا قوت بینایی بمرتبه‌ای فرمود که جنبش مورچه سیاه
در شب تاریک بر سنگ املس از ده فرسنگ راه میدید و خدا تعالی
نوری در جبین وی نهاده بود که هر که در روی وی نظر می کرد بروح
او از بدن وی مفارقت می‌نمود لاجرم برقع بر روی مبارک خود می
گذاشت تا مردم بمشاهده جمال وی نمیرند و واقعه مذکور از وجود وی از
بهشت گذارش یافته است وبالله الاعانة والتوفیق ذکر احداث
صندوق الشهادة واستخلاف هارون علیه الصلاة
والسلام بدانکه ارباب تواریخ در مصنفات خود چنین ایراد کرده

که در ماه تشرین الاول که ماه هفتم بود از سال هشتاد و یکم از عمر
حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام فرمان ربانی جل و علا صادر
گردید که از برای حفظ الواح که مشتمل بر کلمات عشره بود صندوقی ترتیب
کنند و الواح را در آنجا نهند و بر بالای آن صندوق قبه نیز نصب
در طول سی گز و در عرض ده گز و ارتفاع پنج گز و بعد از اتمام تحویل
تولیت مهمات صندوق و قبه و سراپرده بهارون علیه الصلوة
والسلام و اولاد هارونی تفویض کنند موسی علیه الصلوة والسلام
بموجب فرموده فرمان داد تا صندوقی از طلای احمر ساختند و قبه
از دیبا هفت رنگ نصب کردند و گرداگرد آن سراپرده زرنگار بر پا
و مجموع آلات و اوانی از طلا و نقره ترتیب دادند و همه آنها را بجواهر
ثمین و لآلی نفیس مرصع گردانیدند و خزانه الواح را صندوق الشهادة
نام کردند و قبه را هیکل خواندند و سراپرده را بالتوالج و لواحق
گفتند و مقام هارون علیه الصلوة والسلام و اولاد وی و خلفا
هارونی در اندرون سراپرده بحوالی هیکل مقرر گردانیدند و تعیین
مقام قربان و محل مجمر بخورات و عطریات تعیین نمودند و چون
از اتمام بیت المقدس فراغت یافتند نوری ساطع از آسمان پیدا
گردیده بدان سرادق و قبه محیط گشته و بعد از حصول آن ابری
در آمد و شعشعه و فروغ آن نور بمرتبه رسید که هیچ آفریده غیر موسی
و هارون را علیهما الصلوة والسلام دخول و خروج میسر نمیشد
و نور اندرون قبه زیاده از نور سراپرده بود و در بیست و

حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بنی اسرائیل را فرمود تا قربانی
کنند و بنفس مبارک خود هفت روز قربانی کرد تا آخر ماه از برای آن ایام
قیام نمود و چون صبح روز هشتم که غره نیسان بود طالع شد حضرت
موسی هارون را علیهما الصلواة والسلام طلب کرد و خلافت خود
با آن تفویض فرمود و آن شغل را حسب وصایت در نسل او لطفا بعد
بطن مقرر گردانید و انارهٔ قنادیل و مجمر بخور و تولیت قربان و الباس
ملابس معینه جهت اصحاب مناصب و غیر ذالک برای صیانت
وی مفوض ساخت و تمامت بنی اسرائیل را بر تمامی اشیاها فرمود
و مخالفت او و اولاد او را بر ایشان حرام گردانید و خون کسانیکه
خلاف هارون و فرزندان هارون نمایند مباح ساخت و بعد از آن
باز قربانی عظیم بجا آورده آتشی از آسمان فرود آمده قربانیها را
تمام بخورد و این روز را تعظیم کنند و فضایل بسیار گویند چه روز
یکشنبه است که ابتدای خلقت عالم درین روز بوده است و اول هفته و
غره ماه اول سال است و اول روزیست که مردم اجتماع نموده بزیارت
بیت المقدس حاضر آمدند و اول روزیست که جهت ولایت و خلافت
هارون علیه الصلواة والسلام قربان کردند و آتش فرود آمده همه
قربانیها احاطه کرد و چون بنو اسرائیل درین روز فرح و شادی بسیاری
ظاهر کردند و هارون امام بکمال که غایت امنیت و نهایت آرزوی ایشان بود
متواصل شد الا بجرم حادثه عظمی که موجب حزن و اندوه بسیار بود
روی نمود و صورت واقعه آنکه دو پسر هارون که شایسته و لعهدی بودند

در آن زمان که آتش از آسمان فرود آمده قربان بخورد با دستام پیش پدر
آمده دستوری خواستند تا مجمره بر بخور کنند و بمجلس نهند بعد از حصول
اجازت مگر قدری آتش غیر از آتش بیت المقدس برداشتند و بر بالای
بخور نهادند همان لحظه دودی از آن مجمر متصاعد گشت و بدماغ ایشان
راه یافت و در ظاهر اثر ناکرده باطن آن دو بنی زاده را بتمام بسوخت
موسی و هارون علیهما الصلوٰة والسلام و مجموع بنی اسرائیل از وقوع
اینحال مضطرب گشته محزون و مجروح گشتند آخر الامر با ذیال مصابرت
تمسک نموده هر دو را با جامها و ملابس ایشان دفن کردند و روز
دیگر هارون پسر خورد خود را که به العازر موسوم بود ولیعهد خود گردانید
و در همین روز عامیل بن راحیل مقتول شد والقصه هذه اما ذکر قتیل

بنی یعنی عامیل بن راحیل و بروایتی بن شراحیل

گویند عامیل مردی بود از بنی اسرائیل بکثرت مال و منال موصوف
و به بخل و امساک معروف و برادرزادگان فقیر داشت و چیزی
بایشان نمیداد آن دو برادرزاده اتفاق نمودند که عم را بقتل رسانند
و اموال او را بارث تصرف نمایند و فرصتی جسته عامیل را بزخم
کارد هلاک ساختند و در روایتی آنکه مر عامیل را دختری بود و برادر
زاده اش فقیر بود و بمال خویش طمع کارد و هرگز این عم نسبت بوی سخا
نمی نمود برادرزاده گفت حیله نمایم تا او را هلاک گردانم و چون وارث
بغیر از من و دختر کسی دیگر ندارد دختر را در عقد خویش در آرم و تمام
مال عم خود را تصرف نمایم روزی با عم خود گفت کار دانی رسیده است

بتجارت دمشق آورده اند که در شهر بیع و فروخت او سودی بسیار
شنود و چون در میان مردم بفقر و فاقه شهرت دارم ازان متاع دمشق
آن تخفیفی بسیم چرده هم اگر موافقت شاهی تا همراه یکدیگر بکار روان سرای
برویم و چون تو به ثروت و غنا مشهوری و خیر بازرگان بعطنیاتی
و از مرا این سود و اسودی بدست آورده بمعیت بشیر بگذرانیم بانجیل
عم را با خود بیرون برده بوادی در آوردند که نام آن وادی قلیند هم
بود و چون میان دو سبط از اسباط بنی اسرائیل رسیدند عم مانده
شده بود ساعتی باستراحت مشغول گشت برادرزاده فرصتی مغتنم
شمرده سنگ برداشت و سر عم بالسنگ فرو کوفت و آنگاه فریاد
برآورد که عم مرا کشتند و این سبط قتیل از ایشان بود با آن سبط دیگر
عداوت قدیمی داشتند بخصومت یکدیگر برخاستند و قضیه بموسی
علیه الصلوٰة و السلام رفع کردند بنا برانکه قاتل معلوم نبود حکم قسامت
فرمود و چنانکه در شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بدان عمل
مینمایند و در تیسیر میگوید که حکم قتیلی که قاتل وی معلوم نبودی
در میان دو ده یا دو محله یافته چنان بود که آن دو دیه قیاس
کردندی بهر کدام نزدیکتر بودی ولی آن قتیل اهل القریه را جمع کردی
و استفسار نمودی اگر قاتل وی معلوم شدی قصاص کردی
و الا پنجاه نفر از اکابر القریه را بیاوردی و گاو سنج ذبح کردی
و آن پنجاه نفر بترتیب دست بران البقره مذبوح مینهادی و سوگند میخوردی
باین طریق که بالله رب الاسباط القرى التی اسرائیل ما قتلناه و ما علمنا له

قاتلان چون سوگند نخوردند دیت المقتول بر ایشان ایجاب کردند
تفاوت میان شریعت ما و شریعت موسی علیه الصلوٰة والسلام همین ذبح
بقره است بعد از آنکه بحضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام آن زمین
را پیمودند به یک قبیله نزدیکتر بود بهمان طریقه که مذکور شد دیت
بر ایشان ایجاب فرمود ایشان گفتند که ما دیت قبول کرده هستیم
ولیکن قاتل وی نمی دانیم و برائت ذمه خود از حق تعالی استدعا
مینمائیم و بواسطه این حکم اختلاف در میان قوم پیدا شد الموسی
گفتند که چون کشنده را علم بغیر از عالم الغیب کسی نمی داند دعا باید کرد
تا قاتل ظاهر شود موسی علیه الصلوٰة والسلام دعا فرمود وحی آمد
که گاوی بباید کشت و مقداری از گوشت وی بر آن مرده زد تا زنده
شود و قاتل خود را نشان دهد قال الله تعالی واذ قال موسی لقومه
ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة و چون ایشان خبر شنیدند و عقل
ایشان ناقص بود و این امر از قیاس دور بتعجب نموده گفتند
اتتخذنا هزوا القصه چون بیقین دانستند که ظهور قاتل موقوفست
بر ذبح بقره در تفحص گاو مبالغه نموده بنیاد الحاح کردند و صفت گاو
می پرسیدند تا کار بجائی رسید که جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام نزول
کرده وحی آورد که چون بنی اسرائیل در تعیین اوصاف آن بقره
الحاح و مبالغه مینمایند بقره را تا گاوی پیدا کنند که نه پیر باشد و نه جوان
و رنگش زرد و خوش رنگ بود و زراعت ناکرده باشد و آب نکشیده
باشد و گردنش کار سخت ندیده و در عضو ناپاک نخریده و از وقت

تولد تا ایلا کنون هیچ او مشاق و تکلف نشده باشد و ابن عباس رضی الله
عنهما میگوید که اگر بنو اسرائیل در ابتدا سوال را و اوصاف آن بقره مبالغت نمودی
هرگاه که ذبح کردندی مقصود حصول می پیوست و چون ایشان مبالغت
و الحاح بسیار نمودند لاجرم کار بر خود دشوار کردند تا گاوی بدین صفت
پیدا کردند و بقیمت غالی بدست آوردند و کیفیت واقعه گاو چنان بود
که در بنی اسرائیل مرد صالحی بود و مر او را پسر صغیر و آن مرد گوساله داشت
آن گوساله را بصحرا برد و با حقتعالی مناجات کرد و گفت خداوندا این گوساله
را بتو میسپارم تا فرزند من کبیر شود و از این گوساله منتفع باید بعد از آن
آن مرد فوت شد و آن گوساله در صحرا می بود تا آن کودک کبیر شد و گوساله
هر که با آن گوساله تقرب جستی آن گوساله از وی تنفر نمودی و هیچکس الفت نگرفت
و آن فرزند از جمله نهایت بار و بست با مادر فرمان بردار بود و فقیر و مقل
الحال چنانکه روز بصحرا رفتی و هیزم آوردی و بفروختی و یک ثلث از
بهاء آن بروح پدر تصدق کردی و یک ثلث دیگر در نفقه خود و مادر صرف
نمودی و شب را قسمت کرده بود ثلثی از شب بخواب بگذرانیدی و ثلثی
بطاعت حقتعالی و ثلثی بخدمت مادر و هرگز مادر را خلاف نکردی
روزی این فرزند منادی شنید در بنی اسرائیل که گاوی بدین صفت
کراست که بهر بهای که گوید بخریم پسر مادر را از این حال حکایت کرد مادر گفت
ای فرزند ترا گوساله ایست بدین صفت که از پدرت میراث مانده است بفلان
مرغزار و اگر روزی تو باشد حق تعالی بتو رساند و چون نظرت بران
گوساله افتد ببالای بلندی برو و بگوی بحق خدای ابراهیم جل و علا

که پیش من آئی و چون پیش تو آید بگوی بحق خدای ابراهیم و اسمعیل
که مرا مطیع و منقاد گردی و چون الفتیا و تو نماید او را گرفته با خود بشهر آر
بعد از انکه پسر بر طبق نشانی مادر و وصیت او عمل نموده آن گاو را بدست
آورده و بشهر می آورد در راه ابلیس با وی بصورت شبانی بسیار ملاقات کرد
پیش وی آمد و گفت مردی شبانم و گاوی داشتم که بر وی سوار شدمی
اکنون از من گریخته و من در طلب او بر دو بسیار دویدم و ضعیف و ناتوان
گشته ام و از غایت ماندگی قوت پیاده رفتن نمانده بر من رحم کن
و مرا برین گاو بنشان تا بر مه خود برسم و در برابر این احسان که بمن بشیر
بری یک سر گاو دیگر بتو ارزانی دارم آنجوان در جواب وی گفت که
صاحب اینگاو مرا اجازت نداده است که کسی هم گفت اگر مقصود از منع
طلب زیادتی بها است گاو دیگر بدهم جوان ابا کرد و شیطان در بدل می
افزود تا بده گاو رسانید جوان قبول نکرد گفت مرا برین گاو بنشان به هر
قدمی که گاو بر دارد درمی بدهم گفت نتوانم گفت بهر قدمی دیناری
بدهم گفت نتوانم اگر همه ملک دنیا بمن دهی قبول نکنم و صاحب اینگاو
را خلاف ننمایم ابلیس نصیحت آنجوان در آمد گفت اگر تو آدمی مرا بنصیحت
تو حاجت نیست و اگر شیطانی اعوذ بالله منک ابلیس از وی بگریخت
و بصورت خوکی پیش آنگاو آمد و گاو از وی ترسیده برمید جوان
همان سوگند که مادرش تلقین نموده بود بگاو فرو خواند باز گاو مرو را
منقاد شد جوان او را گرفته با خود بشهر پیش مادر آورده مادرش گفت
بیا زار بر و بفروش گفت بچند فروشم گفت بسه دینار بشرط رضا

من که مادرم جوان است گاو را به بازار آورد فرشته بصورت آدمی
در راه پیش آمد و گاو را خریداری کرد گفت بچند فروشی گفت سه
دینار بشرط رضای مادرم فرشته گفت شش دینار میدهم بفروش
بی رضای مادر گفت نفروشم و بخانه باز آورد روز دیگر مادرش گفت
بشش دینار بفروش بشرط رضای من همان فرشته بخریداری آمد
و گفت دوازده دینار میدهم بفروش بی رضای مادر گفت نفروشم
بی رضای مادر و باز آورد و دیگر روز مادرش گفت به دوازده دینار
بفروش بشرط رضای من جوان به بازار گاو را برد ملک تعالی همان فرشته
را فرستاد بیامد و گفت ای پسر مادر خود را سلام برسان و بگوی
که خریدار این گاو موسی پیغمبر است علیه الصلاة والسلام باید که تا پوست
این گاو پر زر نکنند نفروشی و در روایات دیگر تفسیر بوجوه مختلفه رسیده
بود و رسیده چنانکه بعضی از آن در تفسیر بحر الدرر و بعضی دیگر در تفسیر
حدائق الحقائق ایراد کرده ایم آنجا مطالعه باید کرد و القصه بنی اسرائیل
در بهای گاو مضطر شدند و در خریدن آن تعجیل نمودند تا قرار بدان یافت
که پوست گاو را پر زر سرخ کنند و بدین بها از مادر و پسر راضی گشتند و
از مال مقتول آن گاو را خریدند بعد از آن ذبح کرده یک عضو آن را بر بدن
مقتول زدند حق تعالی که محیی الاموات است جل و علا بقدرت کامله آن مرده را
زنده گردانیده برخاست و خون از رگهای روی میرفت و بعد از آن گفت
که قاتل من برادرزادهای من اند که اکنون مدعی خون من ایشانند
مرا بجهت طمع در میراث کشتند این بگفت و در حال بیفتاد و بمرد لعنت

که چون قاتل عامیل ظاهر شد و معلوم شد که هم وارثان وی بوده اند
حقتعالی ایشان را از میراث عم محروم گردانید و ایشان را بقصاص حکم فرمود
و یهود گویند که آن گاو را سوخته خاکسترش را تسلیم الیه بار دیگر کردند تا هر
نوبت که مثل القضیه روی نماید از آن خاکستر قدری بر مقتول زنند
تا قاتل و قاصد معلوم گردد و مدتی مدید این معجزه در میان بنی اسرائیل
قایم بود و علما میگویند که پیش از این واقعه قاتل از مورث مقتول خود
میراث می برد از آن روز باز منسوخ شد قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یرث قاتل بعد صاحب البقرة و این حکم شرعی مانده تا بروز قیامت
و این قول امیر المومنین عمر و علی و عبد الله بن عباس و سعد بن مسیب
و عروه و شعبی است رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بدانکه اهل اشارت
را در این قصه اشارات و نکات است اشارت اولی قاتل عامیل را بر قتل
مورث وی باعث دو چیز بود یکی حرص مال عم و دیگر شهوت دختر عم
این دو صفت ذمیمه وی را بران داشتند تا حق دین و دیانت فرو گذاشت
و بقتل آن بیگناه مبادرت جست لاجرم حقتعالی او را از هر دو محروم
ساخت و جان نیز در سر این کار او کرد تا دانی که بمقتضای این دو صفت
ذمیمه عمل نمودن موجب خسران دین و دنیا است و در صحف ابراهیم
خلیل علیه الصلاة والسلام آمده است که مهلاً مهلاً یا ابن آدم فان الرزق
مقسوم والحریص محروم والبخیل مذموم والحسود مغموم والدنیا
لا تدوم والرزاق هو الحی القیوم اشارت ثانیه اگر کسی سوال کند
که حقتعالی قادر است بر زنده کردن بی واسطه پس حکمت چه بود که امر بذبح

بقره فرمود جواب آنست که حکمتهای حق تعالی بسیار است و عقول بشر از ادراک شمهٔ ازان قاصر اما آنچه در تفسیر کبیر و انوار التنزیل مذکور است آنست که در ذبح بقره فواید بسیار بود فایده اولی آنکه در وی نوع تقربی بود بجناب قدس خداوندی جل و علا فایده ثانیه نفع فقرا باکل لحم وی فایده ثالثه برخوردار شدن یتیم با خذ ثمن وی که مستوفی فایده رابعه آنکه تنبیهی باشد مر طالبان را که چون خواهند بمقصود خود واصل گردند البته بقربتی اقدام نمایند تا ببرکت آن بحصول مراد فایز آیند فایده خامسه آنکه تا امت حبیب علیه الصلوة والسلام ازین واقعه عبرت برگیرند و در تحصیل امور تشدد ننمایند و در امتثال اوامر مسارعت ورزند و تفتیش بسیار و تکثیر سوال نکنند فایده سادسه تا برکت بر و احسان نسبت بوالدین معلوم شود که صاحب بقره را ببرکت خدمت مادر یا پدر دولت میسر گشت فایده سابعه تا ارباب بصیرت و اصحاب ذکا و فطنت متحقق گردد که موثر در آثار مسبب است نه سبب زیرا که رسیدن عضو مرده بمرده ممکن نیست که موجب حیات تواند بود لیکن تاثیر قدرت مسبب سبحانه و تعالی است اشارت ثالثه اگر سایلی پرسد که حکمت چه بود در تخصیص بقره از میان سایر قرابین جواب این سوال از سه وجه است وجه اول آنکه تقرب بقرابین نزد ایشان هیچ یک بفضیلت بقره نبود لاجرم از برای احراز آن فضیلت بان مامور گشتند وجه دویم آنکه پیش ازین امر بعبادت عجل بعضی اشتغال نموده اند و محبت او در قلوب ایشان مرکوز می بود که واشربوا فی قلوبهم العجل و بعد ازان بجناب خداوندی جل و علا

رجوع کرده بعبادت حضرت او اقدام نموده اند حق تعالی خواست تا ایشان
بذبح محبوب ایشان بیازماید تا حقیقت توبه ایشان ظاهر گردد و انقلاع محبت گاو
از صمیم قلب ایشان معلوم گردد و کذا فی التیسیر حضرت یتیم آنکه تا جزای او فی
بان یتیم محسن بمادر و پدر واصل گردد گاو وی با ضعف گویند که زر در
زمین مران یتیم را بود و بس والله تعالی اعلم بحکمه اشارات الهیات
اهل التحقیقه شیخ عبد الرزاق کاشی قدس سره در تفسیر حقایق التأویل
آورده است که چون اجزای اشارات بنفس حیوانی و ذبح او کنایه است
از قطع و قمع هوی از هوای وی که آن هوا قایم مقام روح است هر دو را
بسکین ریاضت و نشتر مجاهدت و شیخ المشایخ روزبهان قدس
الله تعالی روحه العزیز در تفسیر عرائس آورده است که حق تعالی امر
فرمود بقتل زنده از برای احیای مرده تا مر سالکان طریق تحقیق را
تنبیهی باشد که دل مرده را زنده کردن بنور معرفت میسر نگردد مگر از
قتل نفس بانواع اجتهادات و ریاضات حقیقی که از ذات سالک
همین شکلی ماند عاری از کل صفات چنانکه هیچ اثر از آثار صفات
نفسانی بجهت بقا صورت در اکم حقیقت روحانی نگردد و ضروری ماند
بی حقیقت و دل حقیقی گردد بی رسم و آن تحقیق که مبتنی با جمیع صفات گاو
که در قرآن مذکور است و صفات نفسانی مناسب آن در تفسیر حقایق التأویل
مفصلاً ایراد نموده ایم اینجا همین قدر اکتفا افتاد و بیان دلیل
چنانکه قوم موسی را علیه الصلوٰة والسلام گفتند که زنده را بکشید تا
را زنده گردانیم ترا میگویند که نفس زنده را بکشید بمجاهدت تا دل مرده

شریعت تا دل ترا زنده گرداند حکم بنور شناخته و هرکه بنور شناخت
و روح انس زنده شد بحیات طیبه رسید که هرگز مرگ بآن نرسد
طریقت جنید بغدادی قدس سره یکی از دوستان خویش را که از دنیا انتقال کرده
بود غسل میداد درویش انگشت مسبحه جنید بگرفت جنید گفت
جواب داد که او ما علمت انا الموت بل ننقل من دار الی دار ه زندگی
و مرگ اگر دانی که چیست زندگی حرکت و مرگت زنا گیست و هرکه
اندر عشق میرد زنده شد بجاودانی زنده پاینده شد عاشقان را
موت نی فوت فناست بلکه نقلست زین سرا تا آن سرا است نیم
جانی ببر فشان در راه عشق صد هزاران جان ستان از شاه عشق
بساط سخن بدانکه ده طایفه مرده بودند ملک تعالی بکمال قدرت
خویش زنده گردانید از برای هشت چیز اول عزیر بود علیه الصلوٰة
والسلام که او را زنده گردانید از برای کشف شبهت فاماته الله
مائة عام ثم بعثه دوم قوم اشمویل بود علیه الصلوٰة والسلام که ایشان
را زنده گردانید از بهر شفاعت الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم
وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم سیوم
آن هفتاد کس بودند از قوم موسی علیه الصلوٰة والسلام که ایشان را
زنده گردانید از برای دعوت ثم بعثناکم من بعد موتکم چهارم صحاب
کهف بودند که ایشان را زنده گردانید از بهر فضیلت ثم بعثناهم لنعلم
ان وعد الله حق پنجم زنده گردانیدن موتی بود بدعای عیسی
علیه الصلوٰة والسلام از بهر حجت واحی الموتی باذن الله ششم

زنده گردانیدن مرغان بود از برای ابراهیم علیه الصلوٰة والسلام بجهت تاکید خُلّت ششم ادعهن یاتینک سعیا هفتم زنده گردانیدن عامیل بود بواسطهٔ بقره از برای عدل و حکومت فقلنا اضربوه ببعضها هشتم زنده گردانیدن زمین هست بعد از موت از برای دفع شبهت ویحیی الارض بعد موتها نهم زنده گردانیدن خلایق هست در روز قیامت از برای عرض و محاسبت وعرضوا علی ربک صفا دهم زنده گردانیدن دل مرده است بنور معرفت از برای اظهار لطف و رحمت او من کان میتا فاحییناه للشیخ الرومی قدس سره مرده بودم زنده شدم گریه بدم خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم گفت که دیوانه نه لایق اینخانه نهٔ رفتم و دیوانه شدم سلسله در زنده شدم تا بشر جان یافت دلم نور بخشان یافت دلم اطلس جان یافت دلم دشمن این زنده شدم گفت مرا دولت او راه مرو رنجه مشو زانکه من از لطف و کرم سوی تو آینده شدم ذکر توجه بنی اسرائیل بصوب بریهٔ فاران و واقعات آن علماء فن تواریخ چنین ایراد نموده اند که در غره ماه ایار حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام مامور شد بانکه لشکر خویش را شمار کرده بر وفق آنچه ثبت فرماید آنحضرت نفر نموده عمل نموده از بیست ساله تا پنجاه ساله بشمار در آورد ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند و برای آنکه از بیست کمتر و از پنجاه زیاده بودند و چون

از بیم فراغت حاصل آمد ابری که سایه بر ایشان افکند حقتعالی
برای ایشان انجم ساختی و مقرر آن بود که هر جا آن ابر روان شدی
بنی اسرائیل تابع آن سحاب باشند و هر جا که توقف نماید آنجا
ساکن گردند. آن ابر تردد می‌نمود و بنی اسرائیل در سایهٔ آن ابر
سیر میکردند تا در بریّهٔ فاران قرار یافتند بنی اسرائیل نیز عسکر خود
آنجا مستقر ساختند و رخت اقامت در آن بیابان انداختند و گویند
که شعیب پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام در آن اوان از مدین در بریّهٔ
فاران بزیارت موسی علیه الصلوٰة والسلام تلقیه حضور ارزانی
فرمود و بزیارت یکدیگر مبتهج و شادمان گشتند و حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام از برای وی مهمانی عظیم و ولیمه جسیم ترتیب
فرمود و هارون را علیه الصلوٰة والسلام با سایر اهلیه و احبار
وعظما و اکابر بنی اسرائیل در آن ضیافت احضار فرمود و بعد از انتظام
ترتیب امور ضیافت تردد بسیار بکلیم الرحمن علیه الصلوٰة والسلام
راه یافت حضرت شعیب علیه الصلوٰة والسلام چنان دید که در باب
هر سبطی را شخصی که بکمال تدبیر و کیاست و اصابت رای و
فراست و مردانگی و فرزانگی متفرد باشد مفوض گرداند و در حل
و عقد مهمات ایشان مطلق العنان سازد و مهم جیش و کار جهاد
در عهده او کند تا تفرقه خاطر و تردد باطن حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام را تخفیفی پیدا آید و موسی علیه الصلوٰة والسلام باستصواب
شعیب علیه الصلوٰة والسلام دوازده نفر اختیار نمود و نقابت ایشان را

هر سبطی یکی از آن روسا بتفویض فرمود و اسامی آن دوازده
نقیب در عرائس امام ثعلبی رحمه الله تعالی مذکورست بعد از آنکه
تعیین النقبا بر اسباط بنی اسرائیل مقرر و متحقق گشت مدت هفتاد
و نه روز در بریه فاران اقامت نمودند در روز هشتم از ماه اب
فرمان شد که تجهیز لشکر کرده بدیار شام روند و ارض مقدسه را از دست
جبابره و عمالقه مستخلص گردانیده متصرف درآرند و مطلقاً از بسطت
جسم و ضخامت بدن و افراط قوت جباران نیندیشند چه حفظ
ربانی جل و علا و نصرت آسمانی ممد و معاون اهل توحید خواهد بود
و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بموجب وحی سماوی بسیج
بکار سازی حرب عمالقه مشغول شد و بعد از ترتیب و تنسیق امور
لشکر باتفاق بنی اسرائیل روی بدیار جباران نهاد ذکر رحلت
بنی اسرائیل از بریه فاران بجانب بیابان قادیش
و مقاتله حضرت موسی علیه الصلوة والسلام با جبابره
شام و ابتلای قوم او ببلیه و حوادثی که در آن ایام
دست داده قال الله سبحانه و تعالی و اذ قال موسی
لقومه یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا
و آتاکم ما لم یؤت احدا من العلمین یا قوم ادخلوا الارض المقدسة
التی کتب الله لکم الی آخر الآیات و بزرگان را در تفسیر ارض مقدسه
که درین آیت مذکورست اختلاف افتاده است مجاهد میگوید
رحمه الله تعالی که طور سینا و حوالی آن مقاتل میگوید رحمه الله تعالی

که ایلیاست و بیت المقدس و کلبی میگوید رحمه الله تعالی زمین دمشق است
و فلسطین و بعضی از زمین اردن و ضحاک میگوید رحمه الله تعالی
که رمله است و اردن و فلسطین و تدمر و قتاده میگوید رحمه الله تعالی
که مراد از شام شام است و عکرمه و سدی رحمهما الله تعالی میگویند
که مراد زمین اریحا است و گویند که باعث برین امر که حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام متوجه بآن زمین مامور شد آن بود که چون
ابراهیم علیه الصلوة والسلام از بنای خانه کعبه فارغ شد ملک تعالی
فرمود که بر کوه ابوقبیس برآید و نظر مبارک بر اطراف و جوانب
ارسال فرماید هرچه در نظر شریف آنحضرت درآید از آن اراضی
مجموع مخلص از آن او و اولاد او باشد و چون بر آن کوه برآمد
اراضی کنعان و اردن و بعضی از دمشق و فلسطین منظر میمون آنحضرت
گشت و بامر الهی جل و علا در آن ساکن شد و عمر شریف در آن زمین
پاک گذرانیده همانجا بدار بقا رحلت کرد حقتعالی بموسی علیه الصلوة
والسلام وحی فرمود که ای موسی زمین مصر جای شما نیست شما را بهمان
زمین که میراث آبا و اجداد شماست رحلت میباید نمود و قوم را چون
بسبب طبیعت میل اقامت در مصر راجح بود و تشبث بذیل اعذار مینمودند تا
موسی علیه الصلوة والسلام ایشان را بحفظ و حمایت و فور عنایت
حضرت جلال احدیت سبحانه و تعالی دل قوی گردانیده باتمام قوت
تن در دادند فاما انچه از جمله ضروریات معیشت ایشان بود از موسی
علیه الصلوة والسلام استدعا نموده گفتند که ای موسی مسافران را

ارچه نه چیز چاره نیست مرکب و زاد و راحله و طعام و شراب و بیابان
ما و شام همه بیابانست خونخوار و وادی جانفرسا است حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام گفت ان ربکم سیجعل لکم من امرکم یسرا و مخرجا
وانه ارحم بکم من انفسکم یعنی پروردگار شما بر شما آسان گرداند
چرا که نسبت بشما از شما بخود مهربانتر است گفتند پس از حضرت او
استدعا کن تا از برای ما طعام و شراب و کسوت و راحله ایشانهم
فرماید و از برای ما درین بیابان سایبانی نصب کند تا از آفتاب
و حرارت آن مصئون و محفوظ مانیم و در شبهای تاریک مشعله نور
برای ما ترتیب فرماید تا ظلمت شب را بآن مندفع گردانیم حق تعالی
بموسی علیه الصلوة والسلام وحی فرمود یا موسی شنیدم آنچه
بنی اسرائیل گفتند من میفرستم آسمان را تا برای ایشان من ببارد
و یا شهر روایات من عبارت از ترنجبین ولیکن ترنجبین که طعم
وی طعم نانی بود بروغن و عسل آمیخته مقرر بر آنکه هر فرد از افراد
بنی اسرائیل ازان پیمانه زیادت اختیار نکنند چندانکه قوت یکروزه
بودی و در روز جمعه دو پیمانه بگرفتندی تا حصه شنبه نیز مهیا
شودی که در شنبه این وظیفه در خزانه غیب مخزون بماند
و در روایتی آنکه این من را بمثال آردی رشتند و نان می پختند
و آنگاه تناول می نمود و طعم وی مثل شهدی بود که بروغن
و شکر سرشته باشند و دیگر حق تعالی فرمود که امید کسی
امرکنم مر باد را تا از برای ایشان سلوی بپرانند و سلوی

بروایت مشهور چنین است که او را سمانی گویند و سمانی را انگور تفسیر
کرده اند و بعضی بکبوتر فربه واورده اند و بعضی روایات پخته
و بریان می آمد و بعضی روایات نخود فیج میکردند و تناول مینمودند
و مقرر آن بود که در وقت رسیدن صبح قوت یکروزه از ان طعام
بر دارند که اگر از ان قوت تجاوز نمودی و در تحصیل آن مبادرت
نمودی حق او در ان روز فوت شدی و اگر زیادت از قوت یکروزه
اختیار کردی البته گندیده شدی و ضایع گشتی بعد از ان فرمود یا موسی
آن سنگ که در وقت غسل ثیاب جامها او برداشته میرفت تا اورا امر
فرموده بودیم بجا گرفته وی همان سنگ از توبره بیرون آر
و عصا بر وی میزن تا بقدرت خویش آب خوشگوار از ان سنگ
بیرون می آریم تا اسباط هر یک برای خود از ان آب بر میدارند
و دیگر ابر فرمان دهیم تا بر ایشان سایه اندازد و هر جا سیر کنند
با ایشان سیر کند و هر جا اقامت نمایند بایستد آنگاه بموسی
علیه الصلوة والسلام بجهت لباس خود و اهل و عیال استغاثه نموده
بودند حقتعالی اجابت دعاء موسی علیه الصلوة والسلام نموده
فرمود که جامهای کهنه ان اب که از آن سنگ آنجا یابند شستن گیرند
تا بحالت نو باز آید و چون وسخ و چرک گیرد با آتش اندازند تا سفید
و پاک گردد و بعد از ان اراده الهی جل و علا متعلق بدان شد
که هر طفلی از مادر متولد گردد با جامه آید چند آنکه نشو و نما یابد جامه
نیز موافق قامت او در طول و عرض بیفزاید چون حضرت موسی

علیه الصلوة والسلام این وعده از حضرت حق سبحانه تعالی یافته با ایشان گفته و
خاطر ایشان را فی الجمله تسلی داده بود تا آن هنگام با موسی علیه الصلوة والسلام
قدم در بادیه تیه نهادند حق سبحانه و تعالی بمقتضای وعده خود عمل فرموده این
نعمتها بایشان عطا میفرمود و مدتی برین تیسیر میگذشت تا باز بحضرت موسی
علیه الصلوة والسلام شتافته گفتند که مدتیست که طعام ما از من و سلوی مقرر گشته
واکنون بواسطه تنفر طبع باین طعام نتوان گذرانیدن و بار اعدس و پیاز و
بقول نباتات ارضی مهم است دعا کن تا از آن نعیمی یابیم و بدان خورسند
شویم و اذ قلتم یموسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا
مما تنبت الارض من بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها حضرت
موسی را علیه الصلوة والسلام ازین التماس ملالت روی نمود و گفت
اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر و بطریق توبیخ و سرزنش فرمود
که اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم یعنی اگر توانید بمصر روید که اینها آنجا بدست
آید زهی قوم جاهل که نباتات ارضیه را بر هوائیه سماویه تفضیل میدهند
و طعام جسمانی را بر مائده روحانی ترجیح میکنند و موسی و هارون
علیهما الصلوة والسلام از فرط جهالت بنی اسرائیل و قساوت قلوب ایشان
تنگدل گشته بر آن شدند که از میان قوم بیرون روند و آن جاهلان
بی عاقبت را بحال خود بازگذارند اما چون انبیاء را علیهم الصلوة والسلام
صبر و تحمل در مهمات از لوازم است بآن سخنان موحش التفات ناکرده
دست در عروه وثقی شکیبائی زدند و منتظر امر الهی جل و علا می بودند تا
از ورای پرده غیب چه خبر بعالم ظهور می آید و چون بشر دیگر مدینه اریحا

رسیدند جبرئیل فارلیس نزول کرد بحضرت موسی علیه الصلوة والسلام
فرمان داد که آن دوازده نفر که بنقابت قوم منسوب بودند بر تجسس
و تفحص بلاد عمالقه روند و کیفیت اوضاع ایشان معلوم کرده زود
باز آیند و نقبا اثنی عشر متوجه دیار آن طایفه گشتند کما قال الله تعالی

ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا چون
نزدیک دار الملک جباران رسیدند بروایة اشهر عوج بن عنق که بضخامت
جثه و عظمت بدن از سائر آن جباران امتیازی داشت بدیشان باز
خورد و حال آنکه پیش از این واقعه در میان جبابره شهرت یافته بود که طایفه
از جانب مصر بمحاربه ایشان می آیند و همان ساعت عوج این دوازده
نقیب را گرفته در آستین خود در آورد و بروایتی در دامن خود افکنده بحضور
پادشاه آورد که اینک اینجماعه از آن لشکر اند که بمحاربه ما مقاتله می آیند
و چنین گویند که طول قامت هر یک از نقبا مذکوره از دوازده گز و عرض
از پنج گز و شش گز کمتر نبود و لیکن در جنب جثه هر یک از آن عادیان کمتر
از عصفور می نمودند و از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما منقولست که طول قامت
عوج بیست و سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود بذراع ملک که از ذراع عامه مقدار یک
قبضه زیادت بود و ماهی از قعر دریا بدست آوردی و برتابه خورشید
بریان کرده تناول نمودی و در طوفان حضرت نوح علیه الصلوة والسلام
در کشتی راه نیافت هر چند آب بر کوهها ارتفاع یافته بود از زانوی عوج
درنگذشته بود و عمر وی سه هزار سال رسیده تا او را بدست حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام هلاک گردانید چنانچه در محل خود مبین گردد

و مادر این عوج عنق بود و عنق دختر آدم بود علیه الصلوة والسلام چنین
وی نیز بسیار بزرگ بود و چنانکه هر جا نشستی یک جریب زمین را احاطه کردی
و درازی هر انگشت وی سه گز بود و بر سر هر انگشت دو ناخن داشت تیز چون داس
و او اول کسی از اولاد آدم که در دنیا فساد کرد و ارتکاب فواحش
نمود او بود لاجرم حق تعالی ماران بر وی گماشت هر یکی باندازه پیل
و کرگان هر یکی چندانست شتری و کرکسان هر یک بقدر حماری تا او را
بشکستند از [illegible] آن فعل تا بسنده بود هلاک گردانیدند و خوردند حاصل
الی القصه روایت چنین است که چون عوج بان نقبا را [illegible]
ایشان نزد او رسیدند کرده بخانه آورد و پیش زن خود بر زمین ریخت و
گفت ببین که این نوع مردم باین هیبت و صفت [illegible] بقتال ما می آیند
خواست که ایشان را بزیر قدم درآورده پامال گرداند زن گفت که صلح آنست
که ایشان را بمیان قوم باز فرستی تا عظمت و هیبت و کثرت قوت قوم ترا
لشکریان خویش باز گویند عوج سخن زن قبول کرده ایشان را رها کرد و ایشان
از اخبار و آثار و غرایب و عجایب آن شهر خواستند که چیزی معلوم کرده
بمیان قوم خود خبر باز گویند بباغها و میوه ها ایشان گذر کردند هر
خوشه انگور ایشان از بزرگی بمرتبه بود که پنج نفر از دستان با قوت [illegible]
کرتا او را بر داشتی خوشه را چوب در میان آورده چند نفر بر داشت
و بر پشت می بردند و یکی انار را از دانه تهی کرده پنج نفر یا چهار نفر در درون
آن نشستن توانستی القصه نقیبان بعد از مشاهده احوال و معاینه اهوال
[illegible] با چندین عجایب به اسرائیل مراجعت نمودند و [illegible] را با یکدیگر

نفر دیگر را شنیدند که هیچ روی مهابت جبابره یعنی اهل اریحا ایشان را
بغیر از موسی و هارون علیهما الصلوة والسلام با دیگری حکایت نکنند
چون بنی اسرائیل مردمی ضعیف البدن خفیف الرای قلیل الهمة بودند و
بی شک چون حال این طایفه را معلوم کنند از حرب تخلف نمایند و آن موجب ابتلا
و سبب نزول بلا گردد و نقبا بلشکرگاه آمده ده نفر از ایشان نقض عهد
نمودند و شوکت ذات و عظم جثامت عمالیق را با بنی اسرائیل در میان
نهادند اما یوشع بن نون و کالوب بن یوقنا در کتمان اسرار کوشیدند
و لشکر موسی علیه الصلوة والسلام ایشانرا نصیحت کردند و دلداری داده
بنصرت و فیروزی وعده فرمودند تا بجایی رسیدند و چنانکه یوشع
و کالوب زمین شام را مدح گفتند و ایشانرا برفتن ترغیب نمودند و جبابره
جبابره را سهل انگاشتند مطلقا بسخن ایشان التفات ننمودند و بنی اسرائیل
متفق الکلمه گشته گفتند هرگز نباشد که ما در آن شهر در آییم و بگوی
دیار طمع کنیم که ما را قوت مقاومت ایشان نیست و با موسی علیه الصلوة
والسلام گفتند که اگر ترا میل حکومت و تصرف آن بلاد هست اذهب انت
و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون موسی علیه الصلوة والسلام از تمرد
قوم در غضب رفته سر بسجده نهاده و گفت رب انی لا املک الا نفسی و اخی
فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین و یوشع و کالوب نیز از غایت الم
و ضجرت که بواسطه جهالت و قساوت بنی اسرائیل بدیشان راه یافته بود
جامها بر تن چاک زدند و سر بسجده نهاده بحضرت عزت جل و علا بنالیدند
و در اثنا ناگاه ابری در هوا پیدا آمد و خطابی صریح از آن سحاب

نازل شد که الهی این شعبه بنی اسرائیل تا کی عصیان ورزند و تا
آیات واضحه را انکار کنند اکنون همی اندیشند که یکبار از طرفة العینی همه را
هلاک کنم و از بیابانی تو جمعی دیگر را اضعاف ایشان پیدا آورم حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام گفت یا رب اگر از کمال قهاری و غایت انتقام خود
این شعبه را هلاک گردانی در ملک تو هیچ نقصان پدید نیاید اما این جماعت
بعد از هیچ بیابند و افنا و اعدام ایشان طایفه را بشنوند بسبب شقاوت
دعای مرا دانند و گویند که موسی قوم خود را بسبب نتوانست ببرد بدعا
هلاک گردانید انگاه گفت یا رب صبرک طویل و نعمک کثیر و انت الغفور الرحیم
فاغفر لهم و لا تهلکهم لنعمتک چون مناجات معروض جناب قدس گردانید
دیگر باره خطاب آمد که ای موسی دعای تو اجابت کردم و گناه ایشان بتو
بخشیدم فاما چون فاسق شان خواندی بعزت و جلال خود که غیر از بندگان
خاص من تو و برادرت هارون و کالب بن یوقنا تمامت بنی اسرائیل
را درین بادیه متحیر و سرگشته نگاه دارم و بگذارم تا اجساد این جماعت در
بیابان نابود گردند و روزگار ایشان بخواری بسر آید تمام تسییر گردانم
و بعد از ان مخاطبات اجزای آن ده نفر که خبر عمالقه را افشا کرده بودند هم
فرو ریخت و اجسام ایشان بگداخت و چون آب روان گشته با عماق
زمین منتقل گشت و بنو اسرائیل در آن بادیه بماندند و در بلاد جلا و فنا
و عنا ماخوذ و معاقب آمدند و بانک وحشی حضرت منتقم جبار جل جلاله
نامرادی و ذلت و خواری و مسکنت بر ایشان گماشت و روز بروز
محنت و بلیت بنی اسرائیل مضاعف میگشت تا در مدت چهل سال قریب

آنجماعت که در بیابان فادلیتیه بسر میبردند مافوق بیست ساله و
دون پنجاه ساله همه منعدم و فانی گشتند و یک نفر از ایشان خلاصی
نیافت مگر یوشع و کالوب و در روایتیست که بعینه هر چه از بنی اسرائیل
فانی گشتند همان مقدار از نسل ایشان پدید آمد چنانچه در وقت خروج
از تیه شمار لشکر کردند مساوی بود در تعداد ایشان در وقت دخول
در تیه بی زیادت و نقصان و ذلک بقدرة الله تعالی الملک المنان
جل جلاله و عم نواله و علما را در سبب احتباس بنی اسرائیل در تیه اقوالست
بیشتر بر آنند که سبب ماندن بنی اسرائیل در آن بیابان دعای
بلعم بن باعور بود و آنچنان بود که چون عوج بن عنق مر آن دوازده
نقیب را گرفت پیش قابوس نام برد که قد وی صد و پنجاه گز بود و
عرض وی هشتاد گز و بالملک گفت که ای ملک این نوع ضعفا بقصد اهلاک
و استیصال ما آمده اند میخواهم که جمعی از لشکر خود بفرستی تا لشکر ایشانرا
احاطه نمود و مقدار عسکر ایشان تحقیق کنند آن هنگام من بسنده ام
هلاکت ایشانرا قابوس جمعی را فرستاد تا لشکر موسی را علیه الصلوة
والسلام تمیز کرده خبر آوردند که عسکر ایشان فرسنگیست در فرسنگی
عوج کوهی ببرید و بشکافت بمقدار فرسنگی در فرسنگی بهر بلندی و بر سر نهاده
بعزیمت قتل و هلاک لشکر موسی علیه الصلوة والسلام آمد حقتعالی
هدهد را بفرستاد تا بدریای که معدن الماس است در آمد و بمنقار
الماس گرفته بیاورد سر آن لعین سوراخ کرد آن گرفته و بفرمان خدای
جل و علا آن کوه را سوراخ کرده در گردن آن لعین افگندند چنانکه

که عوج را مجال آن نماند که براست و چپ نگاه تواند کرد حق تعالی
بموسی علیه الصلوة والسلام وحی فرستاد که ای موسی دشمن ترا بدین طریق
مقید گردانیده ایم و غلی از اغلال هیبت بجلال قدرت بر گردن وی نهاده
ایم اگر با دشمن دست بردی خواهی نمود وقت است حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
عصا برداشته بطلب وی بیرون آمد چون او را بدین حال دید و قد
وقد مبارکش ده گز بود و عصا نیز ده گز و مقدار ده گز دیگر جست و عصا
بر کعب وی زد تا وی از پای در آمده و بقتل وی مبادرت نمود بعد از آن
حق تعالی خوف و خشیت در دل عمالقه نهاد تا از موسی و لشکر وی ترسان شدند
پادشاه ایشان قوم خود را خوانده با ایشان در امر موسی علیه الصلوة
والسلام و لشکر وی مشورت نمود و گفت که اینها قومی اند که بهر مملکتی که
روی در آورده اند آن بلاد را مسخر گردانیده بر اهل آن بلاد استیلا می
یابند و واقعه عوج و هلاک وی بر دلیل قول خود آورد قوم وی گفتند
هر چند که عمالیق که گروهی اند با قوت و شوکت با این قوم محاربه و مقاتله
مقاومت نتوانند نمود ضرورت است که ترا بدیل امداد و اعانت امور خود
باید نمود و استغاثه بهمه زهاد و صلحا و گوشه نشینان باید کرد و از جمله
ایشان یکی مردیست در نواحی مملکت تو که ویرا بلعم بن باعورا بن لوط بن
هاران بن تارخ گویند و این تارخ از پشت پدر ابراهیم علیه الصلوة
والسلام و وی مردیست که هشتصد سال زاهد و گوشه نشین بوده اسم اعظم
حق را دوست داده و دعای وی مستجاب است از وی التجا باید نمود تا
برین قوم دعا کند تا از کید و مکر ایشان محفوظ مانیم پادشاه ایشان

که موسوم بود به بالق بن صفور بلعم باعور را طلبید و با وی تملق نمود
گفت که ای بزرگوار در دین هدایت که شریعت جوار توست فهیم و دقایق
حسن عبادت با قوم عی داشته ایم و اینم و یعنی موسی علیه الصلوة
والسلام بر زمین ما روی آورده و قصد استیصال و افنای دولت
ما است و چنانچه مملکت مصر را پیشتر ازین فاسد گردانید اکنون مملکت
ما نیز میخواهد که همچنان سازد اکنون ملتمس از تو آنست که روی بدعا
آورده پریشان شده دعا کنی تا برکت اسم اعظم شر ایشان از ما دفع
گردد بلعم گفت من چگونه بر وی دعا کنم و حال آنکه دین وی موافق دین منست
و وی پیغامبر بنی اسرائیل است اینکار مناسب احوال من نیست این
گفته باز بمنزل خود مراجعت نمود دیگرباره استدعاء قوم و استغاثه
وی چند نوبت تکرار یافت تا بعد از آن ارکان مملکت با پادشاه
گفتند که ما چنین شنیده ایم که زوجه جمیله بلعم از قول و فرمان
وی تجاوز نمی نماید با آن زن تقرب باید جستن و هدایا و عطایا
بر آن داشتن تا بلعم را بدعا دلالت کند و مقصود حاصل شود دیگر بنا
کاسی از زر سرخ پر از جواهر کرده نیز در آن زن فرستادند و
گفتند چنانچه مرد اطاعت فرمان اهل خود نماید اطاعت تو نیز بکند
ملتمس آنکه بهر طریق میسر گردد شیخ را بر آن داری تا در حق ما طایفه که
استیصال ما باینجانب توجه نموده اند دعا کند تا از شر ایشان باز رهیم
زن آن هدایا قبول نموده پیش بلعم آمد و بطریق خداع سخنان آمیخته
حواسها می القا کردن گرفت گفت ای شیخ امروز چندین سال است

که تو در میان ایشانی و هرگز از تو هیچ چیز استدعا نکرده اند و هیچ امری
بتو رجوع ننموده اند و اکنون پیدا شد قومی مر ایشان را پیش آمده و بتو التجا
نموده اند صواب نیست که سخن ایشان رد کنی و در کفایت مهم ایشان کوشش نما
بلعم عذر خویش رسانید او را و زن گفت حق تعالی مکافات خیر دوست
دارد و احسان درباره اصحاب مستحسن شمارد بلعم گفت مرا از غیب دستور
نیست که بر قوم موسی دعای بد کنم زن گفت که دیگر نوبت استخاره نموده بنگر
و اگر حق تعالی این امر را مکروه دارد ترا از دعا باز دارد و مبالغه میکرد
تا شیخ بر آن [illegible] خر سوار شده بنیت دعا بیرون آمده بمیان
دو کوه رسید حق تعالی فرشته از آسمان بفرستاد تا میان این دو
کوه را ببال خود بسته و دگرگون نمود راه بر بلعم ببست چون بلعم مشاهده
همچنین نمود دانست که اجازت نیست لاجرم مراجعت نمود و زن را
کیفیت واقعه بیان کرد زن باز وسوسه آغاز کرد و گفت شاید انسداد
طریق بسبب امر دیگر بوده باشد ترا بدعا و نماز التجا باید کرد و بعد از
از حق تعالی استیذان نمود و شاید که اجابت دهند پس بسبیل تفهم از عالم
عالم غیب تحقیق بپذیرد بلعم بنماز و دعا پرداخته استخاره نمود در واقعه
دید که مرو را گفتند این دعا صواب نیست ولیکن اگر شنوی فاعل اگر خواهی
بکن و در رد این امر مبنی بر وعید بود چون واقعه نمود زن گفت
زن گفت ای بلعم این اجازت است نه وعید ترا در این امر مخیر گردانیده
اند و اگر چنانچه نخواستی منع کرده داشتی ترا از رفتن بی الفعل بلعم مستغفر
بکلام زن گشته بیرون آمد و متوجه عسکر موسی علیه الصلوة والسلام

گشت چون حضرت موسی را از دور دید و توجه ایشان بجانب شام
معلوم کرد به موسی و قوم وی تشبث باسم اعظم نموده نفرین کرد و حقتعالی
بحرمت اسم اعظم دعاء وی مستجاب گردانید و حضرت موسی را علیه الصلوة
والسلام با قوم وی در تیه سرگردان ساخت تا چهل سال کوشش میکردند
از ان بیابان که باشهر روایات شش فرسنگ در دوازده فرسنگ
بود و بروایت دیگر هفت فرسنگ در هفت فرسنگ بیرون آمدن
نتوانستند تا هر صباح که اعلام زرافشان جمشید خورشید بر اطارم زبرجد
فام افق سپهر هفت اشام پدید آمدی بنو اسرائیل عزیمت کوچ مصمم گردانیده
از منزل خویش روان گشتی و تا شب سعی نمودی و چون تماشای شام
بر روی اشعروس آبنوسی عماری بر کشیدی و مسافران از سعی باز
مانده میل نزول کردی هم بمنزل اولین که از انجا ارتحال نموده بودند
حلول نمودی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام چون مشاهده آن حال
نمود بحقتعالی مناجات کرده گفت خداوندا اینچه حالتست که بر ما طاری گشته
و روز روشن بر مثال شب تاری شده درین بیابان سرگردان مانده
ایم و راه نجات ازین ورطه باز نمی یابیم و تو خود مرا فرموده بودی که ببلاد
شام رو باید که آن زمین میراث آبا و اجداد شماست ابراهیم و اسحق
و یعقوب علیهم الصلوة والسلام حقتعالی وحی فرستاد که ایموسی مرو لیسته
درین بلاد تا مردی بلعم بن باعورا بن لوط ابن هاران و وی از اولاد
انبیاء است و اسم اعظم تو دانا و کرامت فرموده ام بجهت اکرام آبا و
اجداد وی میل بدنیا کرد و باوجود آنکه آیات بینات بوی نمودم

واو را اکنون منع فرموده ام او بمراد زن و هوای نفس خود قبول رشوت
نموده و بعرض دنیا سر فرو آورده ببیرون آمد و بر تو و بر لشکر تو
دعا کرد و من که خداوندم جل و علا ذرات زمین که تمام بهاری آفریدم فرشته
گفتند شنیدم چنین حکم فرموده ام که هیچکس مرا بدین نام نخواند مگر اینکه اجابت
کنم و اگرچه این دعا مشتمل ضرر فرشتگان مقرب و زوال زمین و آسمان
باشد لاجرم این دعا در حق تو اجابت کرده از زمین شام ترا باز داشتم
و درین بیابان سرگردان گذاشتم حضرت موسی الصلوة الله تعالی
و سلامه علیه گفت الهی بحق توریت که بمن نازل فرمودی و مرا تعلیم فرمودی
و بحق آن نامها که در توریت مندرج گردانیدی و بحق عرش مجید تو و
بحق عظمت تو که چنانکه دعای وی در حق من اجابت فرمودی دعای من
نیز در حق وی اجابت فرمای حقتعالی فرمود ای موسی دعا کن آنچه میخواهی
که مقرون باجابت حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت الهی از
تو درخواست مینمایم که آن اسم اعظم که بوی عطا فرمودی از وی باز
داری که او را استحقاق و اهلیت آن نیست که کسیکه رشوت قبول کند
و بحطام دنیا میل نماید و بهوای مراد زن عمل کند و اطاعت فرمان
پادشاه ظالم کند مستوجب که معرفت و ایمان نیز از وی سلب کنند
و او را قرین کافران و رفیق جاحدان گردانی تا بخذل و نکال دنیا
و آخرت مبتلا گردد حقتعالی فرمود که دعای تو ای موسی در حق وی
اجابت کردم و نور معرفت از سینهٔ وی مسلوب گردانیدم و اسم
اعظم بر وی فراموش ساختم و او را زندیق گردانیدم و گویا

اول کسیکه در الحاد کتب تصنیف کرد وی بود و از وهب بن منبه روایه
کرده اند رحمه الله تعالی که بلعم بدعای بر بنی اسرائیل بر مرکب نشسته روان
شد و روز اول اژدهای عظیم مرو را پیش آمد از ان اژدها گریزان باز گشت
روز دویم بارشاد زن بشمشیر کشیده بیرون آمد فیلی راه بروی گرفت
مراجعت نمود در روز سیوم کوهی عظیم طریق وی سد کردانید باز گشت
روز چهارم باز بر مرکب سوار شده هرچند سعی کرد مرکب وی از رفتار
باز ایستاد و فرمان وی نبرد با مرکب زجر نمود گفت ای ملعون بر و خر باو
بسخن در آمد و گفت فرشته در پیش من ایستاده است و مرا از رفتن باز میدارد
و این نوبت باز گشت و از خر پیاده شد بسر راه آمد و بدعا اقدام نمود
و نیز از وهب منقولست رضی الله تعالی عنه که بلعم مر بالاک را گفت که تدبیر
در استیصال قوم موسی صلوات الله علیه آنست که جمعی از زنان نابکار که
بحسن و جمال آراسته باشند و بزیورها پیراسته در میان لشکر ایشان
فرستند که در میان ایشان جوانان بسیار اند و از عیال دور مانده شاید
که بفواحش مبتلا گردند و بشامت زنا حق تعالی ایشانرا بعقوبت مبتلا گرداند
بنا برین سخن فسادانگیز کدورت آمیز زنان فاحشه را آراسته بسم تجارت
بخیمهای بنی اسرائیل فرستادند مردی از قبیله شمعون با زنی بفساد مشغول
بود و یوشع بن نون هم زانی و هم زانیه را بنیزه سفته کرده از خیمه بیرون آورد
و در میان بنی اسرائیل منادی کردند که هر که باین عمل ناپسندیده اقدام
نماید بعقوبت مبتلا گردد و آن فواحش را از میان قوم بیرون کردند
بنوعی زنا در میان لشکر موسی علیه الصلوة والسلام وبا پدید آمد تا

هفتاد هزار کس در آن انقلاب بهلاکت افتادند و باقی در بیابان
سرگردان بماندند ظلمتست که چون تاج ایمان از [illegible] میربودند
و درع عرفان از بدن ایشان بیرون میکردند در آنوقت هشتاد هزار
مومن را از ایمان عاری گردانیدند و خلعت ایمان از ایشان مسلوب شد
آری هرگاه اثری از آثار قهاری ظهور کند و صد هزار مظهر ظاهر گردد
و همه را بطلبانچه سیاست از تخت عرفان بپاد به خذلان فکند و همچنین
چون اثر لطف الهی و انوار رحمت خداوندی جل جلاله حایل شاید صد هزار
بیگانه را آشنا سازد و نار جحیم را بدار النعیم مبدل گرداند شنیده باشی
که چون خطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم متوجه آتش نمرود
گشت از تمامی آتشها بر روی زمین حرارت مسلوب شد و همه اخگرها گلها
و ریاحین گشت هرچند خطاب با آن یک آتش بود اما چون خطاب لطف
بود همه آتشها به رنگ آتش خلیل برآمدند و خود را در عرضه خطاب الهی
جل و علا درآوردند بیت تا نگردی اهل خطاب تو توانم بودن تمام
هرکس که بیمی بنده جوابت گویند نصیحت ابلیس لعین را بنگر که
مدت چهارصد سال در صوامع و زوایا بطاعت و عبادت مبادرت
جست و داد ریاضت و عزلت و مجاهدت بداد و بهره را از علوم و معارف
بهرهٔ کامل و حظ شامل داده بودند تا بمرتبه که گویند هرگاه وی باقامه
علوم اشتغال نمودی چهارصد دوات زرین در مجلس وی می نهادند و در
دواتهای دیگر همه فواید علوم وی می نوشتند بنابراین میل بدنیا
و اطاعت فرمان از وی همه علوم سر بجهالت مبدل گشت و سعادتش

مبتدا و نسق منتقل شد و از معانی انسانی عاری گشته باخلاق سگان
متمثل گشت تا حق تعالی فرمود فمثله کمثل الکلب تا در روایات آمده است
که روز قیامت صورت بلعم را بسگ اصحاب کهف دهند و صورت او را
در بلعم پوشانند و اهل اشارت میگویند که بلعم بواسطهٔ عملی چند که مناسب
صفات کلبیت بود متمثل بکلب آمد یکی آنکه سگ را هر چند صاحب وی
بانواع تکلفات تربیت کند و اسباب وی جمع دارد و او را همراه
خود ببرد چون در راه مرداری بیند با آن مردار مشغول گردد و صاحب
خود را فرو گذارد و همچنین حق تعالی بلعم را نیکو میداشت و باسم اعظم
و علم لدنی مکرم گردانیده بود چون جبلت وی پاک نبود و در نهاد وی
طبیعت سگی موجود بود لاجرم بدنیای مردار فرود آورد و از کمال
دون همتی باین خسیس مفتون گشت لاجرم فرمود فمثله کمثل الکلب دیگر آنکه
هر چند در ذات سگ صفتهاست که پسندیده است بر مثال قناعت
و دوام خدمت و ملازمت آستان خداوندی خویش و حراست اصول
و مجاعت دایمی و امثال اینها اما یک صفت ناپسندیده است که همه صفات نیک
را مغلوب میگرداند و با وجود این اخلاق همه را نجس العین میسازد و آنهم
آزردنست و چون موسی علیه الصلاة والسلام در آن دیار غریب بود
و وی در صدد آزار آنحضرت در آمد با وجود آنهمه کمال بر مثال سگ از ساحت
قرب دور و بنجاست کفر مبتلا گشته بطرد و لعن ابدی گرفتار شد ذکر
نعمتها که بنی اسرائیل بآن مخصوص بوده اند کرامت نبیه
موسی علیه الصلوة والسلام قال الله تعالی یا بنی اسرائیل

اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و اگرچه ان نعمتها زیاده است از حصر و تعداد
ولیکن آنچه در قرآن و اخبار مذکور است چند نعمت است اول انفلاق بود و نجات
ایشان از مذلت فرعون و فرعونیان بود و هلاک اعدا ایشان
و میراث دادن دیار و اموال ایشان به بنی اسرائیلیان دیگر انزال
توریة و اظهار شریعت و بیان احکام و تحقیق آنچه بدان محتاج بودند
از امور دینیه و دنیویه و دیگر آنچه در تیه با ایشان کرامت فرمود و
ایشان با وجود آنکه در رعایت آداب تقصیر میکردند حقتعالی در توفیر
نعمت و تکثیر عطیت میفزود و داستان بود که ایشان حضرت موسی را علیه الصلوة
والسلام گفتند که ای موسی ما را از خان و مان بیرون آوردی و از
عمران و بنیان بمفازات سرگردان گردانیدی و درین بیابان محنت خوار
در تاب آفتاب بی سایه سرمایه باز داشتی حقتعالی بالتماس حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام از برای ایشان سایبان ابری سفید
فرستاد سایه گستر و روح پرور تا از حرارت آفتاب ایشان را صیانت نماید
و چون سیر کنند با ایشان سیر کند و چون ساکن شوند بر سر ایشان بایستد
و چون در روز حرارت آفتاب ببرکت آن سحاب باز رستند و از
تاریکی شب نزد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام شکایت آغاز
کردند موسی علیه الصلوة والسلام عرض نیاز بجناب خداوندی جل جلاله
مرفوع گردانید حقتعالی از برای ایشان هر شب عمودی نور از آسمان فرو
میفرستاد تا بآن نور ظلمات شب دیجور را مرتفع میگردانیدند باز بحضرت
موسی علیه الصلوة والسلام شکایت آغاز کردند گفتند سایه و نور شد

بیشتر شد اکنون طعام میباید حضرت کلیم الله علیه الصلوة والسلام
بحقتعالی بنالید و گفت خداوندا این بیدلان از حضرت تو هستند تا کی
طعام نیابند و حقتعالی از برای ایشان منّ فرستاد و در تعیین منّ
مفسرانرا اختلافست مجاهد میگوید رحمه الله تعالی که چیزی بود بر مثال
صمغ که هر سحر بر اشجار ان بادیه پدید می آمد و طعم آن بر مثال شهد بود و
ضحاک میگوید رحمه الله تعالی که ترنجبین بود و وهب بن منبه میگوید رحمه الله
تعالی که نان تنک بود و سدی میگوید رحمه الله تعالی که عسل بود که شب
بر درختان ظاهر میگشت و ایشان از آن تناول میکردند و عکرمه میگوید
رضی الله تعالی عنه که چیزی بود بر مثال رب غلیظ و بر هر قول این منّ
بر اشجار ایشان پدید می آمد بر مثال برف که بر درختان نشستی و هر
آدمی را هر روز صاعی از آن مقرر ساخته بودند و در ادخار از برای روز
دیگر هیچ نفع نبوده بودند پس باز آغاز ناز کرده یا موسی زبان ناسپاسی
بگشادند و گفتند ما هلاک شدیم تا چند شیرینی خوریم و بحلاوت قناعت
کنیم هیچ گوشتی و چیزی نمی یابیم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام با
حقتعالی مناجات کرد حق تعالی برای ایشان سلوی فرستاد و
و در سلوی نیز اختلافست ابن عباس رضی الله تعالی عنهما میگوید که
مرغی بود مانند سمانی سرخ حق تعالی ابری میفرستاد که ازو مرغ
چون باران از آن ابر نازل شد مقدار میلی یک نیزه بر زبر یکدیگر
می نشستند و نزد بعضی کبوتر بچه بود و بغایت فربه و طیب همه پرکنده و پاک
کرده بادمی آوردند و در لشکرگاه ایشان مجتمع میگردانید ایشان

بآن طعام لذیذ چاشت و شام استطعام می نمودند و آنچه زیادت از طعام
شام و چاشت ایشان بودی در گرفتن او مجوز نبودند مگر در روز جمعه که وظیفه
روز شنبه را ذخیره میساختند چنانچه مبین گشته بعد از آنکه حریصان بر خلاف
فرمان ذخیره بر داشتند قطع ماده رزق گشته مستوجب عقوبت و عذاب
شدند و از رزقی که بی مؤنت و مشقت در وی و حساب و عقوبات نبود
محروم ماندند و آنچه ذخیره برداشته بودند همه فاسد گشته متعفن شد و این
رسم از آن روز در میان اولاد آدم علیه الصلوٰة والسلام باقی ماند
چنانچه ابو هریره رضی الله تعالی عنه از حضرت رسالت صلی الله
تعالی علیه وسلم روایت میکند که فرمود لولا بنو اسرائیل لم یخنز الطعام و
لم یخبث اللحم ولولا حوا لم تخن انثی زوجها یعنی اگر بنو اسرائیل خلاف فرمان
نکردی و ذخیره از طعام برنداشتی هیچ طعامی فاسد و بد بو نشدی و هیچ
گوشتی ناگوار و متعفن نشدی و دیگر چون بطعام فایز گشتند بموسی
علیه الصلوٰة والسلام رجوع نموده از تشنگی شکایت آغاز کردند گفتند یا
موسی درین بیابان آب از کجا خواهد بود حضرت موسی در دل آن بنیاد
بحق تعالی معروض گردانیده استسقا فرمود خطاب آمد که ای موسی اضرب
بعصاک الحجر عصا بر آن سنگ زن و علما را در تعیین آن سنگ اختلافست
وهب بن منبه گفت رضی الله تعالی عنه که آن سنگ متعین نبود و بهر سنگ
عصا زدی این معجزه بظهور آمدی فاما اکثر علما بر آنند که آن حجر مخصوص بود
و دلیل بر آن الف لام تعریفست و ابن عباس گوید رضی الله تعالی
عنهما که سنگی بود خشتی مربع برابر سر آدمی با خود آن سنگ را برداشته

بود و با خود همراه میداشت هرگاه که با آب حاجت گشتی عصا بر آن سنگ
زدی آب بقدر کفایت بیرون آمدی و ابو روق میگوید رحمه الله تعالی
که بر آن سنگ دوازده سوراخ بود و از هر سوراخی آبی خوشگوار نا فرد سبطی
از اسباط انفجار نمودی و بجانب آن سبط روان گشتی تا همه سیراب شدی
وگویند هر روزی ششصد هزار نفر از آن آب سیراب گشتی و سعید بن جبیر میگوید
رضی الله تعالی عنه که آن سنگ سنگی بود که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
در وقت غسل کردن جامها بر آن سنگ نهاده بود و آن سنگ بفرمان الله عز و
جل ذکره آن جامها برداشته راه فرار پیش گرفت و سبب فرار آن بود
که بنو اسرائیل موسی را علیه الصلوة والسلام بعلت ادره (باد خایه ۱۲) منسوب میداشتند
و آنحضرت از آن علت مبرا بود و حق تعالی خواست که برائت او ظاهر گرداند
آن سنگ را بحرکت در آورد تا بنی اسرائیل را معلوم شد که آنحضرت از آن عیب
مبرا است آنگاه آن سنگ از حرکت باز ماند موسی علیه الصلوة والسلام جامهای
خود برداشت و جبرئیل علیه الصلوة والسلام گفت یا موسی حق تعالی
میفرماید که این سنگ را بردار که درین سنگ چهار قدرت خواهیم نمود
و ترا معجزهٔ قوی خواهد بود و محمد بن عبد العزیز کتانی رحمه الله تعالی میگوید
که چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بعد از تگ و شتاب بآن سنگ رسید
جامها خود بستاند غضب موسی علیه الصلوة والسلام مستولی گشته عصا
آن سنگ را ادب فرمود چنانکه دوازده ضرب عصا بروی رسیده و دوازده
اثر بروی پیدا آمد و از هر موضعی ضربی مثل پستان موضع پیدا آمد و
این دوازده چشمه از آن پستانها جاری میشده هر سبطی آبخور خود از آن

چشمه سار میگرفتند قد علم کل اناس مشربهم بعد از آنکه طعام و شراب مهیا
و مهیا گشت باز آغاز بیدلی کرده بموسی علیه الصلوٰة والسلام شکایت نمودند
که همه اسباب خورش مهیا گشت امور پوشش چگونه خواهد بود باز موسی علیه الصلوٰة
والسلام بحق تعالی رجوع فرموده مدعای ایشان استدعا نمود حق تعالی آن
نیز کفایت فرموده جامهای که داشتند بر ایشان باقی گذاشت و از کهنه
شدن و پوسیدن نگاه داشت تا بمرور ایام و منقضی شهور و اعوام تازه
تر و با طراوت تر میگشت و اولاد ایشان که از مادر متولد میشدند با جامه
می آمدند و جامه بر خورد جسد ایشان میبالید و در زمستان و تابستان
از سرما و گرما صیانت ایشان مینمود والله تعالی یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید اما

تتمه لطائف و اشارات ارباب حقائق و اصحاب دقائق

قوله تعالی واذ استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر ای درویشم
ساعتی هوش بر دریچه گوش نشان و گوش بر استماع این سخن فشان تا
تحقیق انبعثی در ظاهر و باطن هر فرد از افراد اولاد آدم بنمایم و قفل
اغلاق بتوفیق حضرت ملک خلاق جل و علا از دروازه ادراک بگشایم
نظیر این واقعه بخاطر این بی بضاعت چنین جلوه میکند که در وقت خلقت
حضرت آدم علیه الصلوٰة والسلام قدرت الهی جل و علا موسی وار عصای
حکمت بر سنگ خلقت آدم زد تا از برای بنی اسرائیلیان جسد شاه و مدرکات
دوازده چشمه حواس و مشاعر ظاهره و دوازده باطنیه پدید آید اما
دوازده چشمه ظاهریه باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه و ناطقه
حس مشترک و وهم و خیال و حافظه و متصرفه و مذکره مبسوط مبصرات آن چشمه

بصر آب بر داشتند و مسموعات از سامعه و مشمومات از شامه و مذوقات
از ذائقه و ملموسات از لامسه و ملفوظات از ناطقه و صور محسوسات از حس
مشترک و معانی جزئیه از وهم و حفظ آن صور از خیال و حفظ المعانی جزئیه
از حافظه و ترتیب صور با معانی و تصرف اندران از متصرفه و تذکار
این متصرفات از تذکره و اما اسباط باطنیه آنست که بنو اسرائیل آن
ارواح و نفوس و عقول از مصر عالم غیب با موسی عشق روی بتیه قالب
آورده اند بقحط سال حدوث ایشان از دریافت آب وصال از جوی مراد
باز ایستاده و درخت همت بواسطه سموم هموم از برگ غیرت و میوه عصمت
باز ماند تشنگی فراق جگرهای ایشان از دریافت آتش اشتیاق سینهای
ایشان را بسوخت روی بموسی عشق آوردند که ای عشق بیا ای ما آب
وصال در جوی بار معرفت جاری گردان خطاب استسقا میرسد که ای موسی
عشق عصا کلمه توحید را بر سنگ دل که خلاصه آب و گل است بزن تا قدر
استشاهده کنی عشق الهی جل و علا کلمه لا اله الا الله را بر سنگ با فرهنگ
دل زد و دوازده چشمه پدید آمد شرح دل سمع دل بصر دل حیات دل
معرفت یقین خوف و رجا محبت رضا رویة لقا الاجیم دوازده سبط نفس
اماره و لوامه و ملهمه و مطمئنه و عقل و دل و روح نباتی و حیوانی و انسانی و
ملکی و قدسی و سر خفی هر یک از چشمه ساری آبی برگرفتند قد علم کل اناس
مشربهم نفس اماره آب مجاهدت برداشت نفس لوامه آب متابعت برداشت
نفس مطمئنه آب طاعت برداشت عقل آب فکر برداشت دل آب محبت برداشت
روح حیوانی آب تقویت برداشت روح انسانی آب الفت برداشت

روح ملکی آب مکاشفه پرداشت روح قدسی آب مشاهده پرداشت و
سر خفی شراب ناب وحدت پرداشت ذلک تقدیر العزیز العلیم اید روشن
انبهمه زلال نوال از چشمه سار دل مستعطشان شراب ناب وصال می پیمایند
و ظاهر و باطن را سیراب زلال وصال میگردانند تا این چشمه سار را از آن
جان بالای تعلقات بشریه پاک سازی و از خس و خاشاک کدورت
نفسانیه مطهر گردانی تا آب بی نهایت از دریای حقیقت ازین چشمه سار
سر بر زند و تمام اوده بنهاد و باد به وجود در افسرده گیرد و از خشکسال
حدوث و قحط امکان تمام باز رهی لمولفه عفی عنه

چشمهٔ دل پر ز آب زندگیست — غیر اهل دل العالم زندگیست

در بیابان طلب تشنه لبیم — با همه دریا کشان همشربیم

این عطش تسکین نیابد ز آب جوی — بر لب این چشمه آیی و آب جوی

کندرین چشمه است دریای نهان — ماهی درین چشمه سیابازی کنان

ظاهرش چشمه است باطن بحر عمیق — غرق گشت از جهل در وی صد غریق

گر چو ماهی زاده از آب تو — سوی این بحر عظیم بشتاب تو

مرغ آبی کی ز آب اندیشه کرد — بلکه با بحر آشنایی پیشه کرد

مرغ خانه طالب دانه بود — کی بغوص بحر مردانه بود

بط چو آرد سر از آن بیضه برون — سوی البحر و آب او را زبون

چون نهنگم زاده زان بحر خضم — غرق آن بحرم و زان بحرم بحم

من چنان مستغرق آن دلبرم — کندران چون قطره در بحر اندرم

قطره گو با بحر دارد اعتناق — کی توان کردن ز دریاش فراق

انجیان مستعد فهم در نهج جود		کو من و او من نامیم در سهو و

واقعهٔ دیگر از وقایع نبوت برادر موسی هارون علیه الصلاة
والسلام بیان آنکه در کیفیت وفات هارون علیه الصلاة والسلام
روایات مختلف بنظر رسیده است اما آنچه در عرائس امام ثعلبی رحمه الله
تعالی آورده است آنست که در تیه وحی الهی جل و علا بموسی علیه الصلاة
والسلام نازل شد که وفات هارون علیه الصلاة والسلام نزدیک است
و فلان موضع انتقضیه روی خواهد نمود حضرت موسی علیه الصلاة والسلام
بزیارت هارون آمد و پیش از آن دستور آن بود که هارون بزیارت
موسی علیهما الصلاة والسلام هر صباح و شبانگاه می آمد و چون بخلاف
بر خلاف عادت روی نمود بنی اسرائیل گفتند الحمد لله که حکومت و سلطنت
موسی منقطع شد و سبب التماس حال مر ایشان را معلوم نبود و همدران اوان
موسی و هارون علیهما الصلاة والسلام همراه گشته بشعب کوه شور یک توجه
نمودند و بروایتی شبیر و شبیر که فرزندان هارون بودند علیه الصلاة
والسلام نیز ایشان همراه بودند و بروایتی عاذر بن هارون بود
و در اثنا سیر بجنی رسیدند که هوای عطرآمیز عنبر بیز داشت و در آنجا
خانهٔ بی تکلف دیدند و تختی بلند که فراشهای نفیس بران تخت گسترده
در آنجا نهاده بودند و درختی عجیب که در جهان عدیل نداشت و بر آن فضا
سایه گسترده بود و نسیم روح و راحت میوزید هارون علیه الصلاة والسلام
از ین صورت تعجب نموده با موسی علیه الصلاة والسلام گفت که مرا آرزو است
که ساعتی برین تخت استراحت نمایم و لحظهٔ از تکلف راه برآسایم آنگاه

کہ صاحب اینجا نہ بیاید و بر من غضب فرماید حضرت موسی علیہ الصلوٰۃ
والسلام فرمود کہ تو مرا دعا حاصل کن کہ اگر صاحب بیت پیدا شود من عذر
خواہی او قیام نمایم ہارون علیہ الصلوٰۃ والسلام گفت ای برادر خاطرم
آرام نمیگیرد وظیفہ انست کہ تو نیز موافقت نمائی تا اگر صاحب این روضہ
منافشہ کند در تحمل غضب و عتاب من ہر دو شریک باشیم و موسی بالتمام
او بر تخت تکیہ کرد و ہارون را علیہ الصلوٰۃ والسلام پیراہن بود کہ حق تعالی
در وی پوشیدہ بود کہ آن پیراہن ملقب بقمیص الحیوۃ بود و بمرتبہ نورانی
بود کہ نور او بر نور آفتاب غالب آمدی و ہرگز ازان پیراہن جدا نمی بود
نہ در شب و نہ در روز نہ در خواب و نہ در بیداری و تا ان پیراہن در بر وی می بود ہرگز
ملک الموت را بر وی دست نبودی و چون موسی علیہ الصلوٰۃ والسلام
انیمعنی دانستہ بود و وقت فوت وی معلوم کردہ از ہارون استدعا
نمودہ گفت کہ این پیراہن را ساعتی از بر بیرون کن و باستراحت پرداز
چون ہارون پیراہن بیرون کردہ سر بضجع نہاد اجل موعود رسید
و روح مبارکش بحضایر قدس خرامید انا للہ و انا الیہ راجعون و در
اثنا آنکہ موسی علیہ الصلوٰۃ والسلام خواست کہ بتکفین و تدفین او
قیام نماید آن روضہ با تخت خانہ ناپدید شد و آنحضرت بجانب قوم
بازگشت صورت واقعہ را با ایشان درمیان نہاد بنو اسرائیل گفتند
کہ موسی بر ہارون حسد بردہ او را ہلاک کرد بنا برآنکہ ما ہارون را از وی
دوستتر میداشتیم و حضرت کلیم علیہ الصلوٰۃ والسلام چون مبالغہ
ایشان در نقول و جسم ایشان درین اعتقاد مشاہدہ کرد دعا فرمود

تا بسر بیه هارون علیه الصلوٰة والسلام بر آن جماعت ظاهر شد و هارون
گفت که موسی ازین تهمت مبراست و هر انقضای اجل از دار فنا
بدار بقا برده و بجناب قدس حق تعالی واصل گردانیده این گفت
و جان بلازیست جانان فرستاد و موت وی بر بنی اسرائیل را یقین شد
بعد وفات وی تا سه ماه بسیار خوردند و در فراق وی بسیار بگریستند
و بنی اسرائیل زبان از طعن در کام کشیدند و العاذر پسر هارون را بجلال
بجای وی نصب کردند بدان محل آمدند که آن روضه و تخت ناپدید
گشته بود همانجا عمارت اعلی بنا و بنهاده باتمام رسانیدند و مورخان
گویند که این واقعه در سال سی ام بود از تیه واقعه یک از وقایع
کلیه توجه حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بود بطلب خضر
علیه الصلوٰة والسلام و مقدمه این واقعه آن بود که چون حضرت الهی
جل و علا نعم نامتناهی بحضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام کرامت فرموده
و جلو مرتبت و سمو منقبتش بجایی که نامی افزوده و ادای مراسم شکر و سپاس
بهر چند روزی مجلسی ساخته نصیحت و موعظت قوم اشتغال نمودی و وظایف
محمدت نثار و آلاء ربانی نشر کرده بذکر آن رطب اللسان می بود ع
چه تا هم نفس زدمن از شکر دوست * که شکری ندارم که درخور اوست
عطائیست هر موی او بر تنم * چگونه بهر موی شکری کنم * مگر روزی
در اثنای مجلسی از مجالس معهود شخصی برخاست گفت یا نبی الله آنچه از شرایع
و احکام از جناب قدس پیغام با میرسانی بسمع قبول اصغا می نمایم
و بکمال نبوت و رسالت معترفم ولیکن میخواهم بدانم که اکنون در بسیط

خبر الحضرت جلال احدیت را جل جلاله از تو بنده عالمترست یا نی حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام گفت ظن من چنانست که امروز خدایتعالی را بر روی
زمین از من عالمتر و فاضلتر نباشد چه مرا بشرف اعتلا بر اعلی معارج عقل و علم
و ارتقا باقصی مدارج فضل و علم مفتخر گردانیده و بسعادت مکالمه حضرت
خود و بدیع ملابس اصطفا و خلعت اصطناع ارزانی داشته و بنده که بدین
مواهب مخصوص و بدین صفات متجلی و موصوف باشد بی شک عالم و افضل
جهانیان و اقدام و اکمل عالمیان خواهد بود و متعاقب این سخن جبرئیل علیه
الصلوة والسلام نزول فرموده از حضرت حق سبحانه و تعالی خطاب عتاب
آمیز رسانیده که ای موسی چه دانی که ما علم خود در کجا ودیعت نهاده ایم و
هر کس را ازین بحر بی پایان چه نصیب داده ایم و اینک مرا بنده ایست از
تو عالمتر اگر جهد نموده بملاقات تقرب نمائی و اجتهاد مبذول داشته بدریای
علم او در آئی بر تو روشن شود که این تصور خطا بوده و این دعوی
مقرون بسهو افتاده و در روایتی آنکه از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
منقولست فرمود موسی علیه الصلوة والسلام با حق تعالی مناجات کرده که
الهی کدام یک از بندگان نزد حضرت تو دوست تر فرمود آنکه مرا یاد
کند چنانکه فراموش نکند گفت خداوندا کدام یک از بندگان نزد تو افضل
و بحکم فاضلتر فرمود آنکه براستی حکم کند و پی روی هوای نفس نکند گفت
خداوندا کدام یک از بندگان تو داناتر فرمود آنکه از مردم علم گیرد
و بر علم خود بیفزاید تا شاید کلمه که راه برد که بهدایت وی دران باشد
و یا نجات از غوایت بان حاصل آید حضرت موسی علیه الصلوة والسلام

گفت خداوندا بر روی زمین از من هیچ کس عالم تر است تا بملازمت و استفادهٔ او فائز شویم حق تعالی فرمود آری گفت خداوندا کیست فرمود خضر علیه الصلوٰة والسلام حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام از ملک علام جل جلاله منزل و مقام آن بندهٔ بزرگوار استفسار نمود و ملاقات او را مسألت نموده از محل مسکنش تفحص فرمود وحی آمد که منزل او قریب مجمع البحرین در ساحل دریاست حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام فرمود الهی مرا با او که راه نماید و دلیل که راه من باشد خطاب آمد که طعام تو راه نمای تو باشد آنگاه موسی و یوشع علیهما الصلوٰة والسلام چند نان و ماهی بزرگ نمک سوده و بریان برداشته متوجه مجمع البحرین شدند و ذلک قوله تعالی و اذ قال موسی الفتیٰه و چون گفت موسی علیه الصلوٰة والسلام مر شاگرد و خادم خود یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف علیه الصلوٰة والسلام لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین مسافرت خواهیم کرد تا بمجمع البحرین رسیم و مراد از مجمع البحرین موضعی بود که دریا فارس و روم آنجا جمع میگردند و بجا هد مفسر میگوید رحمه الله تعالی که مجمع البحرین اشارت است بجمع کردن علم موسی با علم خضر علیهما الصلوٰة والسلام که هر دو دریا بودند از علم موسی علیه الصلوٰة والسلام بحری بود از علم ظاهر و خضر علیه الصلوٰة والسلام دریایی بود از علم باطن درفشان القصه چون موسی و یوشع علیهما الصلوٰة والسلام شبانروز راه قطع کردند بسر چشمه رسیدند قریب مجمع البحرین و لختی آنجا آسوده زنبیل طعام را در موضعی بالای سنگی که بر ساحل دریا بود نهادند که آن سنگ مسمی بود بقلعة الحرس

و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از ان موضع تجاوز نموده یوشع بتجدید
طهارت انجا توقف نموده و از ان چشمه وضو میساخت قطرات اب که
از غسل اعضاء او متقاطر میشدند بران ماهی بریان افتاد و از ان اب
زندگانی زنده شده خود را در آن اب افگند و چون یوشع مشاهده این
امر نموده و موسی علیه الصلوة والسلام مرورا وصیت فرموده بود که موعد ملاقات
انجا خواهد بود که ماهی را فراموش کنی در عقب موسی علیه الصلوة والسلام
دوان شد تا کیفیت واقعه بوی باز نماید و چون بموسی علیه الصلوة والسلام
رسید این واقعه فراموش کرد و با موسی مقداری راه طی کردند و درین
سفر هیچگونه تعب بموسی علیه الصلوة والسلام راه نیافته بود دیگر روز بمقدار راه
یکساعت با آنحضرت راه یافته یوشع گفت آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا
هذا نصبا طعام نهاری ما بیار که درین سفر رنج و مشقت بما رسید یوشع گفت
دوش که صخره را ماوی ساختیم ماهی را انجا فراموش کردم و از خاطر من
این واقعه را زایل نگردانید مگر شیطان قال ارایت اذ اوینا الی الصخرة
فانی نسیت الحوت وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره گفت در آن چشمه
وضو میساختم رشاش اب بران ماهی رسید زندگی یافت خود را در ان
افگند و من قاصد از برای اخبار اینمعنی بتعجیل تمام امدم تا ترا ازینحال
اگاه گردانم بی اختیار بر خاطر من پوشیده گشت حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام عذر یوشع قبول کرده که پاک نیست هم بدان محل بازگردیم که انچه
خواهیم همانجا یابیم لاجرم بالفور مراجعت نموده بچشمه رسیدند و اثر ان
ماهی در اب مشاهده کردند و گویند از انجا که ماهی خود را در اب افگنده بود

وجریان نموده بر مثال اخدودی از دریا پدید آمده بود و باین
نشانی تتبع نموده حضرت خضر را علیه الصلوٰة والسلام مشغول طاعت
و عبادت یافتند فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا
و علمناه من لدنا علما بعد از آنکه از وظایف عبودیت فراغت یافت
موسی بروی بسلام مبادرت نمود گفت السلام علیک یا خضر حضرت
خضر علیه الصلوٰة والسلام گفت انی بارضنا السلام درین زمین سلام
و سلم از کجا راه یابد و بعد از آن سر برآورده راست بنشست و گفت
علیک السلام یا نبی بنی اسرائیل حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت
ترا که آگاه کرد که من پیغمبر بنی اسرائیلم گفت آنکس که ترا بمن دلالت فرمود و آگاه
از حال موسی علیه الصلوٰة والسلام تفتیش نمود حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام گفت مقصود ازین سفر آنکه چندگاهی بملاقات عزیزت مشرف
گردیم تا از رشحات چشمهٔ علوم تو چمن امال ما تازه و فرخنده گردد و از
نسیم التفات تو غنچهٔ مراد ما شگفته و خندان شود قال له موسی هل اتبعک علی
ان تعلمن مما علمت رشدا اسما سکار از آن سالک مجلم افتاده که موسی
با خضر میگوید و استاد چه ممکن نیست رفتن بی دلیلی پیغمبر بباید
جستن دلیلی خضر علیه الصلوٰة والسلام جواب داد که التماس میکنی ولست اما درا
کاری مشکل است چه شاید که من از روی علم باطن امری قیام نمایم که
بدایت آن از کراهتی خالی نباشد ولیکن مآل آن مشتمل خیر و کرامت بود
و چون ترا صبر نباشد که حقیقت آن ظاهر گردد و بقدم انکار پیش آئی
و بصورت اعتراض مبادرت نمائی و بدین جهت مصاحبت گسیخته گردد

وطریق مرا گفت مسدود کرد قال انک لن تستطیع معی صبرا موسی علیه الصلوٰة
والسلام گفت ستجدنی ان شاء الله صابرا ولا اعصی لک امرا خضر گفت علیه الصلوٰة
والسلام اگر تو متابعت میکنی از هیچ چیز سوال مکن تا من ابتدا کنم بذکر آن
قال فان اتبعتنی فلا تسئلنی عن شیء حتی احدث لک منه ذکرا و بعد ازان
خضر و موسی علیهما الصلوٰة والسلام بر ساحل بحر روان شدند و بقول جمهور
یوشع علیه الصلوٰة والسلام باجازت موسی علیه الصلوٰة والسلام مراجعت
نموده بقوم ملحق شد بعد ازان خضر و موسی علیهما الصلوٰة والسلام بکشتی
در آمدند چون کشتی بمیان دریا رسید خضر علیه الصلوٰة والسلام تبری
بر داشته بشکستن کشتی مبادرت نمود هر چند اهل کشتی استغاثه نمودند مفید
نیامد موسی علیه الصلوٰة والسلام نیز درخواست نموده گفت یا عبد الله الاجل
لک ان تخرق سفینة القوم فتغرقهم خضر علیه الصلوٰة والسلام ملتفت اعتراضات
قوم نشده رخنه در کشتی پدید کرد و آب ازان شکاف در کشتی در آمدن
گرفت موسی علیه الصلوٰة والسلام جامه از بر بیرون کرده رخنه را بآن
جامه مسدود گردانید آنگاه روی بخضر علیه الصلوٰة والسلام آورده گفت
اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شیئا امرا ای امرا عظیما گفت جماعتی را
بشرف هلاک رسانیدن و کشتی بدین متانت و استحکام را سوراخ
کردن چه فایده دارد موسی را علیه الصلوٰة والسلام در خاطر شریف گذشت
که من در میان بنی اسرائیل بتلاوت کلام و ابلاغ احکام مشغول بوده ام
و بنی اسرائیل را باطاعت فرمان و اجتناب از عصیان دلالت می
کردم و ایشان از من قبول آن ننمودند اکنون ازان کار دور کرده ام

بازماندم و صحبت کشتی اختیار کردم کشتی ازین جهت می شکند چون
این خطره در خاطر موسی علیه الصلوة والسلام خطور کرد خضر علیه الصلوة والسلام
فرمود موسی میخواهی که آنچه در ضمیر تو گذرانیده بتو اظهار کنم گفت بگوی
تا در دلم چه چیز گذشته خضر علیه الصلوة والسلام آنچه در خاطر گذرانیده
بود تمام تقریر فرمود و بعد از آن گفت الم اقل لک انک لن تستطیع معی
صبرا موسی علیه الصلوة والسلام از انفعال عذر آورد و عهد دوران را
بفراموشی حوالت کرد لا تؤاخذنی بما نسیت ولا ترهقنی من امری عسرا
ای لا تکلفنی من امری شیئا دشوار و موسی علیه الصلوة والسلام فضل
خضر علیه الصلوة والسلام دانست و بعد از آن از کشتی بیرون آمدند و
بشهری رسیدند در اثنا سیر که آنرا ایله گفتندی و آن شهر از جمله شهرهای شام
بود جمعی از اطفال بازی میکردند خضر علیه الصلوة والسلام از میان ایشان
طفلی را که بصباحت وجه و ملاحت شکل ممتاز بود او را بقتل رسانید
در کیفیت قتل وی اختلاف است گروهی گویند مران کودک را بخوابانید
و کارد کشیده سر از تن جدا ساخت و بعضی گویند به اصبع سر
سرش از تن جدا کرد و طایفه گویند که در زیر قدمش در آورده هلاک
گردانید و بعضی برآنند که سر وی بر دیوار زد تا هلاک گردانید دیگرباره
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام زبان باعتراض بگشاد و گفت اقتلت
نفسا زکیة بغیر نفس یعنی بیازردی نفسی پاک که هنوز بعلایق جسمانی و شهوات
نفسانی گرفتار نشده و فعلی که موجب قصاص باشد از وی صادر نگشته
بغیر قتل نفسی کرده و بحکم شرع مستنکر است لقد جئت شیئا نکرا ای منکرا

باز خضر علیه الصلواة والسلام فرمود الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا
موسی علیه الصلواة والسلام باز بتمهید معذرت قیام نمود و شرط کرد که ان سألتک عن شیء بعدها
از تنوع افعال باز نپرسد و از جنس این احوال استفسار ننماید و الا فصل
بر وصل اختیار کند قال ان سألتک عن شیء بعدها فلا تصاحبنی قد بلغت
من لدنی عذرا و از انجا نیز روی بسفر آوردند شب هنگام که برودت بر
هوا استیلا گشته بود بقول ابن عباس رضی الله تعالی عنهما بقریه انطاکیه
رسیدند و اهل قریه طلب طعام نموده ایشان از ضیافت خضر و موسی
علیهما الصلواة والسلام ابا و امتناع نمودند خضر از ایشان روی تافته با
موسی علیه الصلواة والسلام بجایی نزول کردند دیوارش قریب
انهدام بود و بتعجیل در عمارت او سعی نموده آن دیوار را راست کرد و در
بعضی اخبار آمده است که بلندی آن دیوار دویست گز بود و بگز آن مرد و
درازی آن دیوار پانصد گز بود و پهنای آن دیوار پنجاه گز بود که آنرا
خضر علیه الصلواة والسلام عمارت کرد و علما را در کیفیت تجدید و تعمیر آن
اختلافست جمعی گویند دست مبارک خود بر آن دیوار فرود آورده
انحنا آن باستوا و استقامت مبدل گشت و بعضی گفته اند که ستونی
برانجا نصب فرمود و بدان جهت از انهدام مصئون و محروس ماند
و اعتقاد طائفه آنکه از اصل قلع کرده اساسی جدید نهاد و رسوم او را
بتازگی احیا داد و علی ای التقادیر موسی با خضر گفت علیهما الصلواة
والسلام که چون اهل این دیار از طریقه مهمان نوازی تجاوز کرده
چنان واجب نماید که اجرة این مستوفی داشتی تا بدان جوع را

بواسطه آن بینائی خضر علیه الصلوة والسلام گفت هذا فراق بینی وبینک
مفارقت را اماده شو پیش ازین در اندیشه مصاحبت و مرافقت منست
ولیکن اینهم گوش هوش بجانب من دار وحصه دانش از حقیقت اسرار
من بردار اما غرق کشتی را سبب آن بود که مر این سفینه بر دیار ملکی
جباری ستمکاریست در نام وی اختلاف هست بعضی بر آنند که نام وی
جلید ابود و وی کافر بوده و محمد بن اسحق میگوید رحمه الله تعالی که نام وی
منوله بود پسر جلید ارا زوی و بقول هدد بن بدد بود و مر این پادشاه را
سیصد و شصت کشتی بوده و در هر کشتی ناوی داشت و هر کشتی
صحیح الارکان که در عرصه مملکت وی رسیدی بطریق غصب بستاندی و صاحب
کشتی را از هلاک آن بی نصیب گردانیدی بنا بر آن این کشتی را معیوب ساختم
تا بدست آن مسکینان بماند کشتی معیوب را رغبت آن نشود و از ایشان نستاند
و از کعب احبار رضی الله تعالی عنه منقولست که وی گفت معاش ده فقیر
باز بسته بآن کشتی بود که بغیر از آن هیچ معیشت دیگر نداشتند و همه فقیر
و بیمار بودند و در عرائس احوال ایشان بتفصیل مذکور است و اما قتل کودک
را جهت آن بود که پدر و مادر او از اهل توحید بودند و بهر حال ازین کودک
غیر از کفر و عصیان و فساد و طغیان چیزی در وجود نمی آمد و می ترسیدیم
که اثر فسق و معصیت او بوالدین رسد و بشامت آن پسر بشر گرفتار
گردند و دیگر آنکه مامول از کرم خداوندی آنکه در بدل آن فرزند مر ایشانرا
نعم البدلی کرامت فرماید و در عوض آن فرزند صالح و لصالح بدیشان
ارزانی دارد فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة واقرب رحما ای

او وصل الرحم و ابر بوالدیه و از امام جعفر بن محمد بن الصادق رضی الله
تعالی عنهما مرویست که فرمود بعد از قتل و هلاک آن پسر بجای وی
دختری در عوض بدان مومن و مومنه کرامت فرمود که هفتاد پیغمبر از نسل
وی در وجود آمدند و قتاده مفسر میگوید رحمه الله تعالی که در روز تولد
آن پسر مقتول مادر و پدرش شادان و فرحان بودند و در روز هلاک
وی غمگین و پژمان و اگر آن پسر زنده ماندی سبب هلاک مادر و پدر
بودی پس باید که بنده مومن بقضاء حق تعالی راضی باشد فان قضاء
الله تعالی للمومن فیما یکره خیر له من قضائه فیما یحب و اما اقامت جدار و
تعمیرش را فایده آن بود که آن دیوار ملک دو پسر یتیم است که ایشان را
اصرم و صریم گویند و پدر این پسران مرد صالح و متقی بود که کاشح نام
و بزیر این دیوار جهت فرزندان گنج نهاده است و اگر آن دیوار بیفتادی
میشد گنج بدست دیگران می افتاد و ایشان از آن بی بهره ماندندی
لاجرم بحکم الهام ربانی باقامت آن اشتغال نموده شد تا آن دو کودک
بحد تمیز رسند و بمرتبه رشد و رشاد ترقی نمایند و گنج خود را تصرف
کنند و در آن گنج علما را اختلافست بعضی گویند گنج عبارت بود از
چند صحیفه که بر انواع علوم اشتمال داشت و بعضی بر آنند که صندوقی
بود پر از طلا و نقره و از امام جعفر بن محمد الصادق و امام حسن بصری
رضی الله تعالی عنهم مرویست که فرمودند آن گنج لوحی بود از طلا و
بر وی چند سطر نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم عجبت لمن
یومن بالقدر کیف یحزن و عجبت لمن یوقن کیف یتعب و عجبت

لمن یوقن بالموت کیف یفرح وعجبت لمن یوقن بالحساب کیف
یغفل وعجبت لمن ایقن بالنار کیف یضحک وعجبت لمن عرف الجنة
یقینا وهو لیستریح عجبت لمن ایقن بزوال الدنیا وتقلبها کیف یطمئن
الیها لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی از تواریخ وارد است
که در جانب دیگر آن لوح این کلمات مرقوم بود که انا الله لا اله الا انا وحدی
لا شریک لی خلقت الخیر والشر فطوبی لمن خلقته للخیر واجریته علی یدیه
والویل لمن خلقته للشر واجریته علی یدیه از محمد بن منکدر رحمه الله تعالی
منقولست که وی گفت صلاح پدر نزد حق تعالی مستوجب حفظ اولاد و اولاد
اولاد اوست و نیز تاثیر میکند در بقعه که در وی ساکن میبوده و بقاعی
که در حوالی بقعه اوست که مجموع ببرکت صلاح آن یکنفر در حفظ و حمایت
الهی است جل جلاله چه بروایات بثبوت پیوسته که این یتیمان بهفت
مرتبه با مرد صالح نسبت درست میکردند تا تقوی و صلاح وی در هفتم
نسل وی سرایت کرده مال و جان ایشان در کنف حفظ و حمایت او
جل جلاله مندرج گشت و از سعید بن مسیب رحمه الله تعالی منقولست که مر
پسر خود را میگفت یا بنی لازیدن صلوتی من اجلک رجاء ان احفظ فیک
ای فرزند من در خدمت و نماز میفزاییم از برای تو تا ببرکت آن بحفظ
الهی محفوظ گردی و این آیه میخواند لطیفست که چون حضرت کلیم علیه التحیة
والتسلیم نسبت بخضر علیه الصلوة والسلام آن اعتراضات بتقدیم
رسانید و در خرق سفینه و قتل غلام و اقامت جدار مجانا عیب فرمود
خواجه در جواب وی گفت ای موسی مرا بخرق سفینه ملامت میکنی از سر آنکه

بنابر قوم وی غرق کردند و تو حال خود فراموش کردی که در هنگام
طفولیت چگونه مادرت در دریا انداخته بود و تو صغیر و ضعیف بودی
حق تعالی چگونه ترا نگاهداشت کذالک میتواند که و کشتی شکسته قوم اورا
از غرق و هلاک نگاهدارد و دیگر مرا ملامت میکنی و بقتل الغلام عیب
میفرمائی و قتل قبطی را فراموش کرده که بی امر الهی جل و علا بتقدیم
رسانیدی و دیگر مرا بعمارت و اقامت آن دیوار ملامت میکنی که
در برابران چرا اجرت نمیگیری و از حق ایتام و دختران شعیب علیه الصلوة
والسلام یاد نمی آری که حسبة لله تعالی بی طمع مزد بتقدیم رسانیدی که
ای موسی ترا علم توریت داده است و مشغولی به بنی اسرائیل العلوم لدنی
فایده گفتن کار هر کسی نیست نقلست که موسی و خضر علیهما الصلوة
والسلام در اثناء سیر ساعتی بر صخره نشسته مرغی آمد و برکنار دریا
منقار خود را در آب فرو برده بیرون آورده و ببال خود مسح کرده
بجانب شرق پرواز کرد چندانکه از نظر ایشان غایب گشت باز باز آمده
بران صخره قرار گرفت بعد از ان پرواز کرده بجانب غرب طیران
نموده چندانکه غایب گشت بعد از ان باز باز آمده بر صخره قرار گرفت
باز پرواز کرده بجانب دریا شتافت چندانکه از نظر غایب شد باز
باز آمده بر صخره نشست خواجه خضر علیه الصلوة والسلام با حضرت
موسی صلوات الله وسلامه علیه گفت که ای نبی بنی اسرائیل از برای
طلب علم آمدی نزد من گفت آری گفت این مرغ سوگند یاد میکند
به پروردگار آسمان و زمین و خداوند مشرق و مغرب جل جلاله

که تمامی فرزندان آدم را از دریای علم الهی جل ذکره انتفاع بیش
نداده اند که از آب دریا بمنقار مرغ رسیده نقلست که حضرت
موسی علیه الصلواة والسلام مدة هژده روز بصحبت خضر علیه الصلواة
والسلام فایز گشت و بعد از آن استفاده علوم نموده از یکدیگر مفارقت
مینمودند کلیم الله علیه الصلواة والسلام از آنحضرت التماس وصیت نمود
خضر علیه الصلواة والسلام گفت متعک الله یا ابن عمران کن
نفاعا ولا تکن ضرارا وارجع عن الحاجة ولا تمش فی غیر حاجة ولا
تضحک من غیر عجب ولا تعیر الخطائین بخطایاهم وابک علی خطیئتک
ولا تؤخر عمل الیوم الی غد یا ابن عمران و بعد از آن که خضر علیه الصلواة
والسلام مواعظ بتقدیم رسانید حضرت موسی را علیه الصلواة والسلام
وداع فرمود و بازگردانید و از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
منقولست که اگر نه آن بودی که موسی را علیه الصلواة والسلام از شرطی
که با خضر علیه الصلواة والسلام کرده بود حیا مانع شدی هر آینه که از
عجایب اسرار الهی جل جلاله و غرایب امور نامتناهی بسیاری مشاهده
کردی و حضرت کبریا سبحانی عجایبه ما را از تمامی آن اخبار نمودی
و جناب قطب العارفین شیخ محی الحق والدین قدس سره در فتوحات آورده
است که در بعضی بیابانها همراه خضر بودم علیه الصلواة والسلام و در
اثنای حکایات کلام منجر بذکر مصاحبت آنحضرت با موسی علیه الصلواة
والسلام شد چون از حقیقت احوال تفحص نمودم فرمود که از برای
پسر عمران هزار مسئله مهیا کرده بودم چون بر سه مسئله صبر نتوانست نمود

از اظهار دیگر مسایل متفرقه شده طریق مصاحبت مسدود گردانید هم و میان اهل سیر
اخبار را اختلافست که ملاقات موسی و خضر علیهما الصلوٰة والسلام پیش از ابتلای تیه
متحقق گشته یا بعد از آن و اصح اقوال آنکه در اثنای حبس تیه این قضیه بوقوع پیوسته
و اگر کسی سوال کند که بنو اسرائیل در تیه محبوس بوده اند و راه خروج از آن
محبس بر ایشان مسدود می بوده پس بتقدیر مسافرت مر آنحضرت را با یوشع
علیهما الصلوٰة والسلام از بلیه تیه ایمن بوده اند و آنچه گفته شد که بنو اسرائیل
بواسطه خلاف فرمان ملحق گشته مصئون و محفوظ می بوده اند والله تعالی
اعلم بحقایق الامور اما شمه از اشارات این قصه بلسان ارباب
عبارات صریحاً معبراً بدان ای درویش که موسی علیه الصلوٰة والسلام
خود را در نظر خود بعلم و دانش جلوه داده خود را اعلم و اعرف اهل عالم انگاشت
پس حقتعالی بمقتضای تربیت ربوبیت او را بشاگردی خضر علیه الصلوٰة
والسلام فرستاد تا سالکان طریق تحقیق بدانند که هر که بنظر اعجاب خود را در
نظر خود عزیز شمرد نقایص جبلی و معایب غریزی وی بوی بنمایند تا عجز
و نقصان خود ببیند و بجز دیگران فضل و کمال نبرد اکنون تفصیل بعد الاجمال
بشنو و تذییل بعد الاکمال بدان ای درویش چون حقتعالی سبحانه از کتم
عدم بمقتضای عالم وجود آورد او را باجرام کواکب و اعلام ثوابت مزین
گردانید آسمان بجود بنازید گفت بنیان رفیع الشان منم قصر مشید الارکان
منم مسقف گنبد خانه زمین منم معراج هفت پایه سید المرسلین منم دریای
جواهر زواهر نور منم قلعه حصینه ملائکه و حور منم شادروان زرافشان مجامع
قدس منم ایوان عالی ارکان صوامع انس منم طاق مقدس عالم منم

زداق سرادقش طارم دالامنیم پرکار برکار دوار بر مراکز کرات بساط
عالم امکان منتم سفینه سکینه او لولو بار گوهر نثار دریا ذخار بموج اوج گردان
منتم جز اطشینتش برکارگاه قدرت گوی زرین خورشید با تبدیز التسخیر
تقدیر مدور و منور ساخته در میان میدان جولان باندازه کرد الشمس وضحیها
غبار اراد تش محیط حکمت جرم نیر ماه سیمین را چون تکه زرین گوی گریبان
گرته فیروزه رنگ ما ساخته که والقمر اذا تلیها ورق حکمتش صحایف لطایف
اوراق اطباق هفت سبع ما را باغشاء زرین کواکب وانجاس سیمین نوا ثوقب
تزئین داده که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب سیاق قدرتش مواکب
کواکب را بمراقب رواقب ما چون اعلام نور بر طاق عهود بر سیاران عالم ظهور
نصب نموده که وبالنجم هم یهتدون چون آسمان نهم محجب خود را دیده و
قبول لسیند بد حضرت جلال احدیت جل وعلا بر فوق آسمان هفتم عماد نصب فرمود
بی پری هفت آسمان وهفت زمین واو را از سقف عرش معلق گردانیده
اجرام علوی واجسام سفلی را در حیطه وی در آورده تا عجز آسمان ظاهر گردد
و بصفت کمال عز واقبال خود ممتاز والکلاه عرش مجید را خلعت وجود
پوشانیده بجند زینت مزین گردانید اول قلاده تمجید ذو العرش المجید در
جید تأیید وی در آورد و او را تشریف اضافت خود از سایر ممکنات
بسر آورد و دوم گوشوار تکریم در گوش معامله او در آویزد و جناب قدس
حضرت خود را بوی نسبت داد که رب العرش الکریم سیوم لباس عظمتش پوشانید
او را منسوب بحضرت خود گردانید که رب العرش العظیم و از عظمت عرش
شمه بشنو انما و مفسر رحمه الله تعالی روایت میکند مسلسلا الی عالم الغیب

وانشهاده جل جلاله که حضرت جلال احدیت فرموده جل و علا که عرش من
سیصد و شصت هزار قایمه است هر قایمه شصت هزار بار به [illegible] زمینها
زیر هر قایمه شصت هزار شهر است در هر شهری شصت هزار صحرا است در هر
صحرای شصت هزار عالم است هر عالمی شصت هزار بار به همه آدمیان و پریان
که همه افراد این عالمیان وجود آدم ابوالبشر و اولاد و خیر و شر او نشنیده
است که هرگز نه نام آدم شنیده اند و نه از وجود او اندیشیده اند القصه
چون حق سبحانه تعالی عرش را به عظمت بیافرید عرش به عظمت خود بنازید
گفت مرا سیصد و شصت هزار قایمه است شرف اضافت الرحمن الرحیم فاحـ
عزت دایمه است فلک الافلاک منم چرا که هفت پرگار فلک در دایره حیطه
دایره منست اقرب الاجسام الی الملکوت منم که ضیا و بهجت ممکنات به برکت
اناره منست ملقب بفلک اطلس منم مقرب بجناب حضرت اقدس منم این
هفت قندیل مقرنس لاجوردی پیکر از طاق ایوان من آویخته این هشت
فانوس [illegible] زبرجدی منظر از ساق بنیان من فرو آویخته درجات من
ارفع درجات ذو العرش حرکات من اسرع حرکات است اسرع حرکات الاجسام
حرکة العرش ظهور نور استوا در تجلی وجود من استیلا یافت که الرحمن علی العرش
استوی آفتاب اوصاف کمال الهی جل و علا در [illegible] جمال من تابان
میتابد و کان عرشه علی الماء حق تعالی هیچ خلق از من بزرگتر در وجود
نیاورده و کنوز انوار و رموز اسرار رحمن سپرده رب العالمین جل جلاله
نیز بطریق سیاست مودب گردانیده بجهة مطوقش ساخت که مر او را
هفتاد هزار بالست و در هر بالی هفتاد هزار پر است و در هر پری هفتاد

هزار و شصت و در هر روی هفتاد هزار زبان است که از هر زبانی بعدد قطرات
باران و برگهای درختان و ریگهای بیابان و روزهای جهان تسبیح
پروردگار سبحانه و تعالی بجا می رسانند این ها را بر گرد عرش طوقی
گردانید تا تمامی عرش را احاطه کرده هنوز نصفی از وی خالی و نصفی
خالی مانده بعد از آن فرشته از نور بیافرید و فرمود تا از برای احتمال
عرش آفریده ام چه مقدار قوت میخواهی گفت چندانکه هفت طبقه آسمان را
اگر خواهیم بیک انگشت برداریم فرمود کرامت کردم فرشته دیگر از رحمت
بیافرید و فرمود چه مقدار قوت میخواهی گفت آن مقدار قوت میخواهم که طبقه هفت
زمین را بردارم بروی الغمام فرمود فرشته دیگر از باد آفرید و مرورا قوت
باد داد و فرشته دیگر از آب و قوت آتش عطا فرمود پس خطاب کرد که ای
فرشتگان عرش را بردارید آنچهار فرشته با قوت در زیر عرش در آمدند
و مدت هفت هزار سال اهتمام نمودند تا مقدار تمامی دریاهای عالم از اندام ایشان
عرق روان شد و با وجود آن عرش را از جای وی حرکت دادن نتوانستند
بحق تعالی از ضعف و عجز خویش بنالیدند حق تعالی اضعاف مضاعف آن قوت
با ایشان کرامت فرمود هنوز از حمل عرش عاجز ماندند رب العالمین جل جلاله
بنظر رحمت در ایشان نظر فرمود و کلمه جلیله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
تعلیم شان فرمود ببرکت این کلمه عرش خداوندی را جل و علا برداشته بمقام
وی رسانیدند و همواره بگفتن این کلمه مداومت مینمایند که اگر لحظه از شغل
بدین کلمه غافل گردند از حمل عرش عاجز و سقوط پذیرند و در شرح المصابیح آورده است
که طول قامت هر یک از حمله عرش مسیرت دو صد هزار و هفتصد هزار ساله

راه است و مقدار موضع قدم هر یک از ایشان مسیر هفت هزار ساله راه
حاصل کلام آنکه حاملان عرش بقوت و شوکت خود بنازیدند گفتند منشور عظمت
بعنوان نشان ماست دستور عظمت توقیع رفیع ایشان ماست طلیعهٔ
عندیت و من عنده لا یستکبرون عن عبادته ولا یستحسرون بر دوش
تحسین ماست جلباب مکرمت بل عباد مکرمون در آغوش تمکین ما خلعت
محمدت الذین یحملون العرش راست بر قامت با استقامت ماست
اشارت بشارت یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به علامت سلامت ما شد
دوند طاعت در میدان استطاعت یسبحون اللیل والنهار لا یفترون
ما تاخته ایم کمند ارجمند عزت بر کنگره بلند ایوان قربت و الملائکة المقربون
ما انداخته ایم عرش الرحمن جل جلاله که اعظم الاجرام فی عالم الامکان
لقب اوست پیرایه وی شوکت ماست لوح المحفوظ که ام الکتاب فی القرآن
کنیت اوست در کنار دولت ماست چون حاملان عرش بنظر توقیر
و اعزاز در ذات خود دیدند و نخوت و صفات خود به پیشران تحسین
و احسان پسندیدند حق تعالی صورتی خلق فرمود و بمقدار انگشت آدمی و او را
نام عالی انجام حضرت تو و تعلیم فرمود و با عانت و امداد آن حضرت
عرش مجید را تنها برداشت حاملان عجز خود دانستند و بقصور خود اعتراف
نمودند آنگاه کرسی که مستفیض انوار قدسی است و عظمت و وسعت
وی بمرتبه ایست که اطباق سموات سبع در مقابله وی چون حلقه ایست
در بیابانی بیمین وی ده هزار کرسی است و بر یسار وی ده هزار
دیگر بر هر کرسی فرشته و بتلاوت آیة الکرسی مشغول گشته و لوا

ان تلاوت بقدر بیان آیة الکرسی مسلم داشته و تعالی بقلم قدرت
آیة الکرسی را به حوالی کرسی ثبت ساخته و هر که تلاوت آن آیت نشاید
شاید بوزن کرسی ثواب بروی مقرر گردانیده حاصل کرسی گفت
سر حلل انوار قدسی منم بجز دام اسرار انسی منم جلباب وسعت بر دوش
دارم وسع کرسیه السموات والارض نوید به پابوس عزت در گوش دارم
الکرسی منبع الفیض بین چون کرسی خود را به زبان مدحت بستود حضرت
جلال احدیت جل و علا دور اچون قندیلی از ساق عرش معلق بیاویخت
تا دیگر چه بیاست و بعظمت هیبت خود مضطر و رنگ زرد آنگاه آفتاب جهانتاب
که بساحت ارباب حکمت صد و شصت و چهار برابر تمام روی زمین است گفت
خسرو سیارگان منم شمع جمع ستارگان منم دایره نیره فلک چارم منم نور چراغ
ثانی از این گرد خوان لاجوردی قانع منم مشعله نور افشان گرده فلک منم
گوی میدان طارم افلاک منم قندیل شعاع باشعاع در طاق محراب نیلفام
فلک فیروزه من افروخته ام عود بی دود بجز نور در مجامر ظهور
سرای جهان بر آتش لمعان من سوخته ام ان کل لعل خدا نداکه هر صباح
تبسم نسایم سحر چون در ونا ز پرده روان شین چه بر من گلبن اخضر و
طارم زبرجدی منظر شگفته است منم آن چالاک که بر کارگاه افلاک
گوهر انه هر حدقه اهل البصیرة بالماس نقود تصرف نظر سفته است منم چون
آفتاب منظر اصحاب در خود دید خفاش اتمعنی از وی نشنید
خلق السموات عرفت عجز را بعد از ان مادر شاه بارگاه افلاک هست
وعلیه پوشش عروسان تماشاگاه کره خاک زبان به دعوی بگشاد و گفت

یکی از بهترین نعم اصل در تغلیب بهترین نعم قایم مقام اشتهایم فذالک
سلک منتظم اعداد السنین و الحساب بهشت مملکت نشانم تاج مرصع
مذرین قام بر نشستن مسند تخت دولت و مرام رواج دیباج بلیغ تمام
در بهشت در صحن چمن فلک طبق گل زرنگار رونق نعم و در بزم انجمن
ملک جام می مروق والوان انسق نعم پیرفت لوح لاجورد فلک
شمه و هم بیام این گنبد فیروزه فام مجوق زرین پیکر نعم منکشف
بانیصفات ولیندیرهم لاجسم در عالم فی تعظیم فانها الله تعالی
بالنقصان حتی عرشت عجزه بهشت را بحور و قصور و حور لطف و لطایف
بیاراست و با شجار و انهار و ریاض و حیاض مزین گردانید بهشت
بنازید که سرای پیرا نعم بهیط انوار نعم منزل حرا نعم موعد دیدار
نعم حوریان ماه پیکر سیم اندام و حور عین کامثال اللولو المکنون
کوشکها عالی منظر مینگارید و هم فی الغرفات امنون طعامهای
آراسته و نعم طیر مما یشتهون در ضیافت بهشت جو زنان نو خواسته
و یطوف علیهم ولدان مخلدون در خدمت راحت بهیا ساخته و بجا ایستاده
که وقضیهم نضره و سرورا شراب طهور بهیار مختتم به نجا مهیاست
و سقیهم ربهم شرابا طهورا خلود ابدی و جوار حدی جل علا عبارت از
مسکن بهشت ان المتقین عند ربهم جنات النعیم کلام باقی و سلام صافی
موقوف در آمدن بهشت سلاما قولا من رب رحیم بهشت چون اوصاف
کمال و نعوت جاه و جلال خویش بر طبق عرض نهاده حق تعالی آدم صفی
را علیه الصلواة و السلام در وی در آورد و جمعیت الآوده از انجا

بیرون آورد تا بهشت عجز خود بداند بعد از آنکه آدم علیه الصلوٰة والسلام
از بهشت بیرون آمده بدار دنیا نزول فرموده بود زمین را بوجود مسجود
خود شرف گردانید زمین خود را با وجود افتادگی بر کشید و اظهار کمال خود
بر ورق جدال مثبت گردانید گفت منکه زمینم بساط مبسوط بساتینم و رباط
مربوط مساکینم کاروان سرای قوافل احیا و اموات خانقاه خیرات
و صومعه عبادات مطیه با وقعتم ... نوش خمخانه عبتم منهاج حکمت بحکم
صنعت او تا ر و پود و تار بر نقش و نگار بساط بوقلمون مرا مشحون
بنقوش موزون و موشح بالوان گوناگون بر کارگاه بارگاه فانظر الی
آثار رحمة الله بدین زیبائی یافته منشاء قدرت در اصل فطرت لطف
معتدل ریاحین مرا بر قامت موزون بساطین بین رعنائی بهم تافته
بعد از آنکه قابیل قتیل با جبل (؟) قساوت ... ... و زینت و جمال و رتبت
بغبار ظلم مبدل گشته و زبان حسرت سرای زمین در کام محنت فرو بسته
خزینه عروس و محبوب ... کذالک آدم صفی علیه الصلوٰة والسلام بشیر
از ارتکاب زلت بدولت صفوت خود مستظهر بود و اوصاف کمال
خود بر الواح جاه و جلال رقم بر میکشید میگفت من الصاحب ... لم کرّم
طینت من بقبضه ... خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا ... و جمال
جمال و جلالت کشید قواعد بنیت من بمقتضای نحوای فاذا سویته مشرف
بجناب حضرت ذوالجلال است جل جلاله خطیب حکمت بر منبر خلقت خطبه خلافت
بنام من خوانده که انی جاعل فی الارض خلیفه خطاط قدرت بقلم مشیت
و مداد معیت صفحه صحیفه ... مرا که سواد تا مه اسرار احدیت و کنج نامه کنوز

رموز صمدیت با اصل موافق و با نقل مطابق ثبت فرموده که خلق الله تعالی آدم
علی صورته مرغ روح که از گلستان قدم بفضای صحرای کرم در طیران آمده بود
در آشیان قالب من آرام گرفته که ونفخت فیه من روحی قبله زمره کاینات
جامع فلک در وقت سجود شهود محراب وجود من بوده که فقعوا له ساجدین
مناکب مواکب ملایک سموات مطیه سیه تخت بخت من گشته مراتب مواقف
ارایک خیابات متکای مشتهای شوکت دولت من آمده رباعی قوم
گر صد هزار چندان منند ۔ در فضل و کمال جمله چاکران منند ۔ از دولت کی
آن شاه جهان خلق دو جهان بنده فرمان منند ۔ فلما نظر آدم الی نفسه
بالشرکیه کواه ربه بکی المعصیه والتیه فی جبین اللیله ونادی فی الملک والملکوت
بالشکوی وعصی آدم ربه فغوی کذلک حضرت کلیم الرحمن صلوات الله تعالی
وسلامه علیه ندیم حریم حرم انس و کلیم سلیم جناب قدس بود با خود میگفت
که سلطان تخت رسالت منم برهان تخت جلالت منم بلبل گلشن سدری منتهی
منم طوطی بستان سرای توریة منم مهبط کلام الهی منم مسقط الهام پادشاهی
منم محرم راز و یار و همساز جبریل منم دوا ر شکر و سرور عسکر بنی اسرائیل
منم مظهر معجزات قاهره و آیات بینات باهره ذات بی‌کمال منست مطلع
انوار غیبیه و منبع اسرار لاریبیه صفات جاه و جلال منست صاحب نور
و مظهر ید بیضا منم منبع علوم و معدن حکم و کلم الله موسی تکلیما منم
مونس بسلی اصطناع و اصطنعتک لنفسی از قصر بارتقاع معنیت انی متکلما
منم دریچه انوار وحدانیت انی انا الله فراصحرای جان آگاه من گشود
صیقل مرایای قلوب بصیقل محبت و الفت علیا محبة منی تجلا دل

مقابل مراتب انعکاس انوار حسن و شمایل از غبار کدورت آب و گل
زدوده ٭ چون پرده ز پیش رخ گشوده ٭ آئینه جان من زدوده

هر نکته که آن مستتر می بود ٭ زین آینه منتشر می بود
زان گنج نهان که کس ندیده ٭ نقد دو جهان بمن رسیده
دادند مرا ز علم و حکمت ٭ زان گنج نهان هزار قسمت

چون موسی علیه الصلوة والسلام بعلم و دانش بنازید و در عالم از خود
عالمتر کس ندید لاجرم حق سبحانه و تعالی او را بتلمیذ خضر علیه الصلوة والسلام
فرستاد و حقیقت و فوق کل ذی علم علیم بر وی ظاهر گردانید و این وقعه
تنبیهیست ارباب فطنت را که هرگز بنظر اعجاب در خود ننگرند و بهیچکس تکبر
نورزند و همواره خاشع و متواضع باشند و همه خلق را بر خود ترجیح دهند
و خود را از همه فرومایه تر دانند نظامی هان و هان تا زنده باشی
چنان خواهم چنان کافگنده باشی ٭ نبینی دُر که دریا پرور آید ٭ ز افتادن
چگونه بر سر آید ٭ چو دانه گر بیفتی بر سر آئی ٭ چو خوشه سرکشی کنی باد آری
مدارا کن که خوی چرخ تندست ٭ بجنبش رو که پای عمر کندست ٭ چو طفل
انگشت خود میمزد در مهد ٭ ز خون خویش کن هم شیر و هم شهد ٭ بگیر
انگشت خورسندی زانجه که هم طفلست و هم پستان و هم شیر ٭ برون کن
پای زین پایهٔ تنگ ٭ که کفش تنگ دارد پای را لنگ ٭ قدم در ره
که چون رفتی رسیدی ٭ تماشا کن چه راندیدی ٭ اشارتی دیگر
آورده اند که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام نام خضر صلوات الله تعالی
و سلامه علیه بشنیده بود بتعلیم و تعلم و شتابان آمد قرار و آرام از وی

بشنید هیچکاره مشغول نشد و از سماز سفر باز نه ایستاد و میگفت لا ابرح
حتی ابلغ مجمع البحرین ابدر ویش هر من را نیز وعده گاهست و دران
وعده گاه وصول مطلوبست وعده گاه کدام است تو وعد الله المؤمنین
والمؤمنات وصول مطلوب کدام است وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة چنان باید که عارف هیچ نیاز اید تا بوعده گاه نرسد که لهم دار السلام
عند ربهم و تا بمطلوب خود واصل نگردد که للذین احسنوا الحسنی و زیاده
بیت اضطراب دلم آرام نیابد به بهشت دیدن روی دلارام من
آرام دلست **نصیحت** حضرت موسی و یوشع علیهما الصلوة والسلام
بموعود رسیده بودند فاما تغافل شدند چون گرسنه شدند طعام جستند
نیافتند از راه افتاده بودند هر چند راه طلبیدند نشناختند همچنین غافل
در دنیا نداند که از چه دولتی محروم می ماند و از مطلوب و مقصود چگونه
محجوب میگردد آنگاه گردد که در غمرات مرگ و سکرات موت مجاعت
عدم بضاعت و فوت استطاعت مبتلا گردد و هر چند طاعت جوید نیابد
راه مطلوب بروی مشتبه گردد اینجا موسی علیه الصلوات والسلام
راه بازگشتن میسر بود مراجعت نمود و بمطلوب فایز گشت اینجا بنده را
راه رجوع مسدود گردد و هر چند درخواست کند رب ارجعون لعلی
اعمل صالحا فایده ندارد چند آنکه طریق وصول باز جوید که هل الی مرد
من سبیل نشان باز نگوید پشیمان شود پشیمانی سود ندارد و یا حسرتا
علی ما فرطت فی جنب الله اشارت لطیفه آنکه ماهی بریان
بر شناسش آب حیوان حیات یافته بمستقر اصل خود باز میگردد

کرد اتخذ سبیله فی البحر سربا اید ولیکن دل بندهٔ مومن از آن ماهی
مرده بریان کرده فسرده تر نیست جهدی کن تا بسر چشمهٔ آب حیات عرفان
رسی که هر دلی که آب عنایت مولی تعالی خورد زنده جاودانی گردد مگر
او من کان میتا فاحییناه و بمستقر اصلی خود بازگردد که انا لله و انا الیه راجعون

سوال آنوقت که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بمیقات از بهر
مناجات آمده بود چهل شبانه روز آب و طعام نخورد و از گرسنگی ننالید
و اینجا بیکروز مجاعت بفریاد آمد حکمت چه بود جواب آنجا دو حال قایم
وی بود یکی شوق مناجات و دیگر امید قربت حق سبحانه و تعالی و لی
کرد رکشا اینجا این دو قاید بود او را از دنیا چگونه یاد آید دیگر آنکه آن
سفری بود که خدا تعالی او را می برد تا بخود و این سفری بود که او را
می برد تا بگذارد و آن سفر مبنی بر تواضع بود و این سفر مبنی بر تجربه آن
سفر نوازش بود و نازش بر او رود و این سفر گدازش بود و مالش بالا در

سوال حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت ستجدنی ان شاء الله
صابرا و صبر نکرد اسمعیل علیه الصلوٰة والسلام گفت ستجدنی ان شاء الله
من الصابرین و صبر کرد این تفاوت از کجا خواست جواب آنست
که اسمعیل علیه الصلوٰة والسلام دانسته بود که آنچه فرمان خداوند است
جل جلاله لابد فرمان خدا تعالی را انقیاد باید کرد و بدان صبر کردن
لازم باشد حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام ندانسته بود که آنچه خضر
علیه الصلوٰة والسلام میکند بیرساند بفرمان حق او است سبحانه و تعالی
و بظاهر خلاف شریعت مینمود لاجرم صبر کردن نتوانست و بعد از آنکه

خضر علیه الصلوٰة والسلام گفت و ما فعلته عن امری حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام دانست که المفارقه از زبان خضر بوده است الحجیم زبان از سخن
در کلام کشید و دست از جدال باز داشت و بعضی گویند که حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام بسبب [illegible] بوده [illegible] علیه الصلوٰة والسلام [illegible]
[illegible] بود [illegible] بعضی گویند که اول خضر علیه الصلوٰة والسلام
با موسی صلوات الله علیه درشتی شده گفت انک لن تستطیع معی
و حضرت ابراهیم با اسمعیل علیهما الصلوٰة والسلام ابتدا اربیت نموده
گفت فانظر ماذا تری و مقرر است که دریا بر غفت صبر مشکلست لیکن
در محاذات لینت صبر لازم است و گواهی بر آنند که اسمعیل خود را علیه الصلوٰة
والسلام در زمرهٔ صابران مستحق گردانید و گفت ستجدنی ان شاء الله
من الصابرین از یکی صابران توفیق صبر یافت و گشت [illegible]
نمود و حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام خود را بخضر یاد کرده گفت
ستجدنی ان شاء الله صابرا لاجرم صبر کردن نتوانست عاقبت [illegible]
شد و بالله التوفیق و در قصص ماجری آورده است که چون حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام اظهار گرسنگی و مجاعت کرد خضر علیه الصلوٰة
والسلام گفت اگر صبر کنی کار برای تو شود در آنحال دو طبق از هوا آمد
بر یکی نان و ماهی بریان بود و نزد خضر قرار گرفت و بر دیگر نان و ماهی
خام بود نزد موسی علیه الصلوٰة والسلام آمد خضر علیه الصلوٰة والسلام
ماهی خوردن گرفت و تبسم کرد و روبسوی وی کرد حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام از سبب تبسم پرسید خواجه فرمود که من جمع

نکردم ماهی بریان یافتم تو عجب نکردی و تکلف ننمودی لاجرم
طعام ناساخته یافتی و در روایتی آمده که آهوی بیامد و در میان ایشان
بایستاد آنجانب آهو که خضر بود علیه الصلوٰة والسلام بریان بود و
آنکه بطرف موسی بود علیه الصلوٰة والسلام خام بود تا حضرت موسی را
علیه الصلوٰة والسلام هیزم ترتیب بایست کرد و رنج بسیار برد تا
پخته شود خضر علیه الصلوٰة والسلام گفت من کار بی طمع کردم لاجرم
بی مؤنت یافتم و چون کار تو مبنی بر طمع بود برنج و مشقت مبتلا گشتی

ابن عطا گفت قدس سره که رویة العمل و طلب الثواب یبطل العمل یعنی دیدن
عمل و طلب ثواب مبطل عملست که کلیم علیه الصلوٰة والسلام همین مقدار
که در بها بعمل طلب مزد کرد بفراق خضر علیه الصلوٰة والسلام مبتلا گشت
رابعه بصری قدس سرها روزی ابریقی آب در دست و انگشتی آتش در
دست دیگر میرفت پرسیدند کجا میروی گفت میروم تا این آب بر آتش
دوزخ زنم و این آتش در بهشت افگنم تا هر که او را پرستد نه از بیم دوزخ
پرستد و نه بامید بهشت نکته بدانکه آن دیوار که خضر علیه الصلوٰة والسلام
برای یتیمان عمارت کرد بسبب آن گنج بود که در زیر دیوار مخزون بود
تا گنج آن یتیمان ضایع نگردد نکته ای درویش بدانکه گنج ایمانرا حضرت
ذو الجلال احدیت جل و علا در شهرستان وجود خود بخزینه سینه در صندوق
سر که ودیعت نهاده است و چهار دیواری از شرایع بسبب حفظ آن گنج
از تصرف دشمن برگرد آن برکشیده انجا خضر را علیه الصلوٰة والسلام
برعایت آن گنج فرستاد تا آن دیوار که نزدیک بسقوط بود بعلت ...

منوط باشارت یا بشارت خود مستفهم گردانید تا آن گنج یتیمان ضایع
نگردد و آن فقیران جایع نمانند اینجا نیز حضرت محمد الرسول صلی الله
علیه وسلم بسر گنج معرفت باز فرستاده تا دیوار شرایع که حصن حصین حقایق

است بعبارت مستفهم گردانند که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
تا گنج معرفت این درویشان و نقد محبت این نیازمندان بدست دشمن که شیطان
است نیفتد و این فقیران بداغ خذلان خسر الدنیا والاخرة مبتلا نگردند نکته گنج
یتیمانرا جد ایشان نهاده بود و گنج معرفت را حق سبحانه تعالی بخودی خود نهاده
گنجی که مخلوق نهاده بود از کرم خود دیوار نگذاشت که ضایع گردد و گنجی که خود نهاده
است هرگز روا ندارد که ضایع گردد اشارت لطیفه اینجا حقتعالی از صلاح
پدر ایشان خبر داده وکان ابوهما صالحا و اینجا ایمان مومنانرا صالح خوانده
والعمل الصالح یرفعه و اعمال مومن را نیز صالح خوانده که یصلح اعمالکم پس اینجا
که صلاح پدر ایشانرا یاد کرد گنج ایشانرا نگاه داشت اینجا که ایمان و عمل
صالح بندگانرا ستوده و صلاح باشد متوقع است که در محافظت آن کرم خواهد
نمود و از زوال و نقصان در امان خواهد داشت اشارت دیگر
درویشانرا در دریا کشتی بود و یتیمان را در صحرا گنجی ملک تعالی رسولان
خود را فرستاد تا کشتی در دریا از تسلط آن ظالم نگاه داشتند و در صحرا
گنج را حمایت کردند تا عالمیان بدانند که معین ضعفا و ناصر درویشان است
اشارت دیگر در دریا کشتی درست را بشکستند و در صحرا دیوار شکسته
را درست نمودند از برای آنکه صلاح کشتی در شکستن بود زیرا که اگر درست
بودی بتملکان ظالم ماندی و صلاح دیوار در درستی بود که اگر ویران

شدی گنج بار باب او بر شیدی گذاشت صلاح طبیعی در دست همی بنا
وصلاح گردهی درشکستگان فقر آنست که اگر درویش تونگر شود همی
و باغی گردد و دین از دست بدهد و اگر تونگر درویش شود درشناکی ناسپاسی
گردد و دین فاسد گردد تا بدانی که حق تعالی دوست بهمه تا است انتهی

ولی الذین آمنوا هر کسی را آنچه صلاح کار وی در آنست چنان میسازد

لطیفه تحقیق بدان ای درویش که دنیا بر مثال دریا است که انما مثل
الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء ولیکن دریا بیست لیس با خطر در وی
صواعق حوادث قضا و قدر کشتی که ازین دریا بواسطه آن بسلامت
توانی گذشت ایمانست صاحب این کشتی کیست روح تو ملاح این سفینه
عقل تو درین دریا ظالم است که توابع بسیار دارد و کار وی همه آنست که
این کشتی را از صاحبان وی سلب کنند و ایشان را در دریای مهلک غرق
میگردانند و در غرقاب شقاوت بهلاکت ابدی مبتلا میسازد و این ظالم
کیست و تابعان وی ابلیس معاونان او نفس و شهوت و هوا و طمع و محبت
دنیا و امثال آن و این ظالم لعین اگر این کشتی ایمان را از عصمت و توفیق و
اسباب طاعت آبادان نبیند باعانت این نفس غصب کرده و خود مسند کشتیها
عیب از سر کوه پندار گرفته بدین کشتی زند تا کشتی ایمان تو شیبا ذرّا پاره پاره
گردانند چون رب الارباب جل جلاله از دشمنی و بدمهری آن ظالم
دانسته اصل کشتی تو از تختهای اعانت و توفیق و الواح اقرار و تصدیق
ترتیب فرموده بعضی از مسامیر اعمال صالحه کسند ولیت این الواح باقی
باز بسته است ازین کشتی بر میکشند تا عیب و نقصانی درین کشتی راه نیابد

حکمت انست که تا اگر ابلیس در یکی از ستمگرهای دریا بدین کشتی رسد چون
اعتقاد رخلل در وی مشاهده کند از غصب و سلب وی دست کوتاه کند
تا این کشتی بسلامت بتو باز ماند چنانچه خضر علیه الصلوة والسلام کشتی را شکست
باز اصلاح آن نمود بوجهی که از اول بهتر و درست تر گشت حق تعالی
نیز بقدرت کامله و رحمت شامله خود اصلاح آن عیب و جبر نقصان آن خلل
بوجهی نماید که همه معصومان عالم بالا و مقربان ملاء اعلی در آن حیران شوند
سوال خضر علیه الصلوة والسلام در شکستن سفینه اضافت فعل بخود کرد
که اردت ان اعیبها و در قتل الغلام اسناد بخود و بحق تعالی کرد فاردنا
ان یبدلهما ربهما و در عمارت جدار اضافت بحق تعالی کرد فاراد ربک
ان یبلغا اشدهما حکمت درین تغیر قول چه بود جواب امام انام جعفر بن
محمد الصادق رضی الله تعالی عنهما چنین میگوید که ابتدا چون اسناد
فعل بخود کرد گفت ان اعیبها بسر وی در داد که من انت حتی تکون
لک الارادة تو کیستی که اسناد ارادت بخود کنی و از خود و افعال خود
اعتباری برداری در کرت ثانیه اضافت فعل بخود نمود و بحق سبحانه و تعالی و
منادی در دل ندا کرد که من انت حتی تکون لک مراد معی تو کیستی
که در ارادت با من مشارکت ورزی در کرت ثالثه بتمام خود را از میان
برداشت و اسناد امر بکلی بحق تعالی کرد و مقام اول نظر شریعت بود و
اسناد فعل بمباشران و مقام دوم ناظر طریقت بود که توفیق از حق تعالی
دید و مباشرت از خود و مقام سیوم محو در حقیقت بود که ظلمت مجازی را
در جنب نور حقیقت مضمحل و متلاشی دید سوال خضر علیه الصلوة والسلام

در رکعت اولی و ثانیه عذر موسی علیه الصلوٰة والسلام قبول فرمود
و در رکعت ثالثه بکلمهٔ وحشت انگیز هذا فراق بینی و بینک تکلم نمود حکمت
درین چه بود جواب در دو فصل اولی اظهار موسی بجا عذر بود تا از فهم
خلق بحر ربوده ان اعتراض بیفزود و در فصل ثالث نه انقص بود داشت
تا در خاطر وی قطع اجره دخل کرده بالکلیه تکلم فرمود و نیز در رکعت ثالثه
موسی علیه الصلوٰة والسلام شرط کرده بود که اگر من بعد تعرض نمایم لا
تصاحبنی بعد هذا و این شرط را در اول و دویم نفرموده بود لاجرم در رکعت
ثالثه گفت هذا فراق بینی و بینک لطیفه موسی کلیم با خضر علیهما الصلوٰة
والسلام شد نوبت سخن بازگردانید خضر را علیه الصلوٰة والسلام ملال گرفته
عذر او باز خواست هذا فراق بینی و بینک ای بنده اگر روزی هزار بار
بقول ناپسندیده و فعل ناشایسته معاودت نمائی هرگز نام فراق نشنوی
و اظهار ملال از جانب ما نه بینی بلکه اقتضای معذرت و طلب مغفرت از جانب
ما مشاهده کنی که هل من سائل هل من تائب هل من مستغفر للمؤلف

یار در بر روی اصحاب طلب بگشاد باز — صیت هل من تائب اندر جهان در داد باز
شهر معمور دلم کز سیل هجران شد خراب — شد بمعماری وصلش عاقبت آباد باز
ای مبین از دیدار قلب من با خشت شعور — عقل مشتاق هیبت شود در خلاب افتاد باز
گفتمش کین حیالت چون کرد موجود — تا بیانم زنده زان قوتم بیاید داد باز
لمعه از پرتو نور تجلی زد علم — طور هستی مرا برکند از بنیاد باز
گفت یا هستی من لاف از وجود خود مزن — کی توان کردن گمان بالا ابرناو باز

ذکر احوال قارون و مرجع و مآل آن ملعون و خسف وی

به دعای موسی علیه الصلوة والسلام علما و احبار
و واقفان آثار و مستخبران حکایات سالفه و مستحضران روایات سابقه
در کتب معتبره و صحف منتشره چنین ایراد فرموده اند که قارون ابن عم
حضرت موسی بود صلوات الله علیه چنانکه قارون پسر یصهر بود و یصهر
پسر قاهث و قاهث پسر لاوی و لاوی پسر یعقوب علیه الصلوة والسلام
و عمران که پدر موسی است علیه الصلوة والسلام پسر قاهث است که جد
قارون است و بتاریخی که در صدر کتاب در نسب حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام مذکور شد که عمران پسر یصهر است و قارون نیز پسر یصهر دلالت
کند که قارون عم موسی بوده باشد و آن روایت محمد بن اسحق است و در
عرائس الثعلبی مذکور روایت اکثر علما و جمهور خلافست و در بیشتر کتب معتبره
از تواریخ مذکور والله تعالی اعلم و قتاده میگوید رحمه الله تعالی که
قارون در بنی اسرائیل ملقب به منور بود بجهت حسن صورت و زینت صوت
در قرائت توراة و از فضل و کمال و جاه و جلال ولیکن از اعدا حق تعالی بود
چون سامری از جمله منافقان و آخر الامر اظهار کفر و نفاق خود کرد و بر
موسی علیه الصلوة والسلام و بر بنی اسرائیل باغی گشت کما قال الله تعالی
ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم و در سبب بغی وی علما را اختلافست
بعضی گویند که فرعون را با وی نظری بود و او را عظیم معزز میداشت و بر بنی
اسرائیل بحکومت باز میداشت و چون حکم وی بر ایشان نافذ بود بواسطه
آن متوجه بغی شد و بظلم انجامید و نزد بعضی آنست که وی جامه‌های خود را
مقدار یک شبر دراز ساخته بود چنانکه بر زمین میکشید و در میان متکبران

این از رسم قسمت اوست باقی مانده و سعید بن جبیر میگوید رشته اشده لغات
که طغیان و بغی وی بجهت کثرت مال و ثروت بود که در میان بنی اسرائیل
بیحد و بی مقدار گنج از زر و نقره بود که او را چنانکه حق تعالی ازان خبر
داده که وآتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة یعنی
او را از اموال مدخره چندان داده بودیم که کلیدهای خزاین وی را چهل مرد
با قوت و نیرو یعنی هفتاد مرد بجهت تمام میکشیدند و در انجیل آمده است
که کلید او را شصت استر میکشیدند و در بعضی از تفاسیر آورده است که شصت
شتر کلید گنج وی میکشیدند که هر شتری را سیصد من بار بود که هیچ کلیدی
از مثقالی زیادت نبود و هر کلیدی قفل گنج کشاده میشد و در سبب جمع
اموال خلاف کرده اند بیشتر علما بران اتفاق کرده اند که وی علم
کیمیا میدانست و آورده بود و در تحصیل العلم نیز اختلافست بعضی میگویند که
چون توریت بموسی علیه الصلوة والسلام نازل شد امر آمد که او را باید
نوشت بر صحایف قراطیس نبشتار حضرت موسی گفت علیه الصلوة والسلام
خداوندا این کتابیست بغایت بزرگ هزار سوره است هر سوره هزار آیه
هر آیتی بقدر سوره البقره مرا آن قدر استعدادی نیست که کتابت این کتاب
بزرگوار را بتوانم کرد حق تعالی علم کیمیا بموسی علیه الصلوة والسلام
تعلیم فرمود حضرت موسی علیه الصلوة والسلام ثلثی ازان علم بهارون
علیه الصلوة والسلام تعلیم کرد و ثلثی یوشع را بیاموخت و ثلثی خواهر خود
که در نکاح قارون بود قارون ازیشان خود و بحیله آن نیز تعلیم گرفت
و نصیب از هارون و یوشع علیهما الصلوة والسلام ثلثان دیگر بدست

آورده‌اند که در آن علم چنان بکمال رسید که از مس طلا میساخت و از ارزیز
نقره میکرد تا زر و سیم وی بمرتبه رسید که گنجها بنهاد و بسبب آن بر قوم
تفاخر و تفاضل میجست تقلّب کرد روزی بزینت تمام بر قوم میگذشت
و تجملا و تکبر مردم را حقیر میشمرد کما اخبر الله تعالی عن هذه الحالة بقوله
سبحانه و تعالی فخرج علی قومه فی زینته گویند بر استری سفید سوار بود
مسرج بزین طلا و با وی بروایة عبد الرحمن بن زید هفتاد هزار سوار
بودند و بروایت مقاتل رحمهما الله چهار هزار کنیزک جمیله که لباسهای
ایشان همه دیبا زربفت بود بر استران سفید مسرج بسروج زرین با وی
همراه بودند و همچنین غلامان با طوقهای زرین و عمودهای سیمین ظرفها
گویان پیش پیش میرفتند و چهل مرد قوی کلیدهای گنج وی با وی می
بردند و اهل جهالت و ارباب ضلالت تماشای حالت وی میدیدند گفتند

قال الذین یریدون الحیوة الدنیا یالیت لنا مثل ما اوتی قارون
انه لذو حظ عظیم و با وجود آنچه ذکر کرده شد مرو را در امور مملکت هیچگونه
مدخلی نبود که حکومت در میان بنی اسرائیل مفوض بموسی بود
علیه الصلوٰة والسلام و خلافت و حبورت حواله بهارون علیه الصلوٰة
والسلام و او را خاطر مایل آن بود که تمامی بنی اسرائیل محکوم فرمان
او باشند و همواره از غیرتی آتش حسد در باطن وی اشتعال مینمود
وگاهی بر موسی علیه الصلوٰة والسلام اظهار آن معنی میکرد و بی صبری
و بیتحملی مینمود چنانکه روزی نزد حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
آمد و گفت ای موسی رسالت خود و از آن تست و حبورت از آن هارون

علیه الصلوٰة والسلام و مرا خود هیچ منصبی نیست و حال آنکه من نوبت
ها از شما بهتر میخواهم و چنین و چنینم و دیگر طاقتم طاق گشته و ماده اصطبار
در محاق افتاده حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت که سوگند
بخدای تعالی که منصب خلافت و حبورت بهارون علیه الصلوٰة والسلام
من از نزد نفس خود تعیین نکرده ام بلکه حق تعالی بوی تفویض فرموده
قارون گفت من ترا درین سخن مصدق نمیدانم تا برهانی بمن ننمائی
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام فرمود رؤسای بنی اسرائیل را
هر یکی عصای آوردند و در هر عصای معین نیز بر بستند و بردند علی الصباح
از میان آن عصاها عصای هارون علیه الصلوٰة والسلام سبز گشت و برگ
و میوه ظاهر گردانید و گویند آن عصا از چوب بادام بود حضرت
موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام ای قارون مشاهده این برهان
نمودی و حقیقت احوال دانستی قارون گفت امثال اینها افعالست
از تو و ساحری تو غریب نیست و مقبوض و مغموم از صحبت حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام بیرون رفت و چون معاملات موسی
علیه الصلوٰة والسلام همه بر طبق فرمان بود هیچ امر از امور دینی به
بقارون تفویض نمیفرمود و قارون از حسد تیره میشد تا کار بجائی
رسید که بنی اسرائیل را از موسی علیه الصلوٰة والسلام نفرت میداد و
تکفیر و ضلالت میکرد و بمال میفریفت و بسیاری از قوم موسی علیه الصلوٰة
والسلام از دین برگردانید و بمتابعت خود در آورد و حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام بجهت قرابتی که میان او و قارون بود صبر و شکیبائی

را اشعار زر و نار خود گردانیده با وی مدارا می نمود تا حق تعالی
بر موسی علیه الصلوٰة والسلام انزال زکوٰة فرمود و بر اموال بنی اسرائیل
زکوٰة واجب گردانید حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام حکم حقتعالی
بقارون رسانید و باداء زکوٰتش دلالت فرمود که وابتغ فیما اتیٰک
الله الدار الآخرة ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله
الیک یعنی آنچه حقتعالی از غنا و ثروت بتو ارزانی داشته چیزی
از آن در طلب آخرت صرف کن چنانکه حق تعالی با تو نکوئی کرده است
با بندگان وی تو نیز نکوئی کن و در ایجاب زکوٰة از هزار دینار
یک دینار و از هزار درم یک درم و از هزار گوسفند یک گوسفند و همچنین
از هر جنسی از هزار یکی با وی صلح کردند قارون چون با وجود حساب
آن یکی از هزار بر اندیشید بسیاری شد بر وی اعطاء آن دشوار
آمد و گفت انما اوتیته علی علم عندی گفت این مال بکسب و دانش خود
بدست آورده ام و هیچکس را در وی حقی نیست و تحصیل مال آنچه ذات صفات
کرده عطا و فضل خداوندی را جل جلاله در آن دخلی نداد و کینه موسی
علیه الصلوٰة والسلام در دل گرفته در صدد انهدام قواعد رسالت
وی می بود و هر روز از برای ایذای کلیم الله علیه الصلوٰة والسلام
حیله می انگیخت تا روزی بنی اسرائیل را جمع کرده بطعامهای گوناگون
مهمانی کرد و بعد از آن سخن موسی علیه الصلوٰة والسلام در میان
آورد و گفت که موسی شما را باوامر دلالت کرد و شما در کل امور طاعت
فرمان او نمودند اکنون طمع در اموال شما کرده است و مراد وی آن

بود که بنی اسرائیل را از اطاعت فرمان باز دارد ایشان گفتند
تو سید و بزرگ بنی اسرائیلی هرچه فرمائی بدان قیام نمائیم گفت
اکنون مرا امری در دل بوده است میخواهم که بتقدیم رسانید و شما را
از تکلیفات موسی و تحمیلات وی باز رهانم بنو اسرائیل تحسین آفرین
نموده گفتند هرچه فرمائی در امداد و اعانت سعی بلیغ مبذول داریم گفت
فلان زن که در میان بنی اسرائیل بزناکاری مشهور است میباید خود
او را بدرم و دنانیر مفتون و ممنون گردانید تا او را در مجمعی که
بنی اسرائیل مجتمع باشند موسی را بنفس خود متهم سازد و در حق موسی
بزنا گواهی دهد چون بنو اسرائیل تصدیق او کرده و خود قتل موسی در اینجا
و ما را از تکلیفات مالایطاق وی باز رهانند بنو اسرائیل این رای خطا
را صواب شمرده آن زن فاحشه را آوردند و قارون طشتی پر از زر
بان زن داده و بوعده های بزرگ نیز مستبشر گردانیده گفت که در حضور
بنی اسرائیل فردا میخواهم که با موسی چنین امری بتقدیم رسانی زن
قبول کرده علی الصباح قارون مجلسی بیاراست و رؤسا و صنادید
بنی اسرائیل را حاضر گردانید و از برای حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
کس فرستادند تا آنحضرت نیز تشریف حضور ارزانی فرماید و چنان نمودند
که مقصود ایشان از استدعاء آنحضرت بیان احکام دین و احکام شریعت
است و آنحضرت بنا برین قدم رنجه فرموده تشریف آوردند و دأب آنحضرت
علیه الصلوة والسلام چنان بود که چون مجلس منعقد گشتی بابلاغ احکام و تبیین
شرایع اقدام نموده در مجلس نشسته بطریق داب و عادت شریف بتبلیغ احکام

مبادرت نموده در اثنای وعظ و نصیحت کلام منجر باینجا شد که فرموده ای بنی
اسرائیل سارق را قطع ید لازم است و هر که اقرار کرده در حق مسلمانی بهتانی گوید
هشتاد تازیانه زنند و هر مجردی که زنا کند صد تازیانه زنند و اگر متاهل باشد
او را سنگسار کنند تا بمیرد قارون گفت و اگرچه تو باشی گفت آری و اگرچه
من باشم قارون گفت که بنی اسرائیل را گمان آنست که تو بفلانه فاحشه فجور
کرده حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت که مرا این گمان میبرند گفتند
آری فرمود آن زن را بخوانید اگر باین امر اعتراف نماید تصدیق قول کنید
نمایم و چنان باشد که وی میگوید آن زن را حاضر گردانیدند حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام روی بآن زن آورده گفت یا فلانه آنچه اینها در
نسبت من و تو میگویند آنچنان است و ترا سوگند میدهم بخدای که دریا
از برای بنی اسرائیل شکافته و توریت از برای موسی فرستاده [illegible]
که راست گوی و بدروغ مخلوط نسازی حق تعالی از برکت [illegible] حضرت
کلیم علیه الصلوٰة والسلام در توفیق بر روی آن زن بگشاد با خود گفت
که امروز در توبه بر روی خود بگشایم به از آنکه در صدد ایذای رسول خدا
یعنی حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام در آیم پس گفت کلا و حاشا که نسبت
تو یا نبی الله کسی اینگمان تواند برد ولیکن قارون مرا بطعام وجوه
فریفته تا در حق تو این افترا بگویم و ترا منسوب بزنا کنم چون زن باین سخن
تکلم نمود از آن مر خجالت تمام بقارون ملحق گشت سر فرو افکنده و تمامی
جمع خاموش گشتند حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام از شدت غضب لباس
بشکافت و گریه بر وی مستولی گشته روی بر زمین نهاد و گفت خداوندا

دشمن تو در صدد ایذای من در آمده و فضیحت من قصد کرده خداوندا
اگر من رسول و بنده مقبول توام از برای دوست بر دشمن اظهار غضب
فرمائی و مرا بروی تسلط کرامت کن فی الحال وحی نازل شد که ای موسی
سر بردار که ما خداوند زمین را در فرمان تو در آوردیم که هر چه فرمائی
اطاعت فرمان تو نماید حضرت موسی علیه الصلاة والسلام روی به بنی
اسرائیل آورده فرمود که حق تعالی مرا بقارون مبعوث گردانیده است
چنانکه بفرعون هر کس که از متعلقان اوست مقام خود را لازم دارد و هر که
از متابعان منست از مقام بیرون رود همه قوم بیرون رفتند مگر دو نفر
که با قارون در اقامت موافقت نمودند آنگاه حضرت موسی علیه الصلاة
والسلام بزمین خطاب فرمود که یا ارض خذیهم ای زمین بگیر اینها را
قارون از آن خطاب استبعاد نموده استهزا میکرد که زمین چگونه تواند گرفت
و اطاعت فرمان موسی علیه الصلاة والسلام چگونه نماید که ناگاه پای
وی تا کعب بزمین فرو رفت باز خطاب فرمود که یا ارض خذیهم زمین
تا بزانو مر ایشان را بگرفت چون این امر مشاهده کردند و هر چند خواستند
که پا بیرون کشند نتوانستند خوف بر ایشان مستولی گشت و دانستند
که زمین فرمان بردار حکم آنحضرت است باستغاثه درآمد حضرت موسی علیه الصلاة
والسلام باستغاثه وی التفات نفرمود و همچنان بآهنگ بلند بزمین میفرمود
که یا ارض خذیهم زمین تا بمیانگاه ایشان بگرفت باز خطاب کرد که یا ارض
خذیهم تا گردن ایشان بگرفت قارون بعجز باز آمد که یا ابن عم یا ابن عم
و اصحاب وی بتضرع و زاری هر چند توسل نمودند مفید نیفتاد و همچنان

خطاب میفرمود که یا ارض خذیهم تا هر سه را یکبار ابتلاع نموده فرو برد
و زمین بهیئت اولی بازگشت و در بعضی اخبار آمده است که قارون هفتاد
نوبت موسی را علیه الصلوة والسلام سوگند داد و حق قرابتی را
بشفاعت آورد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام التفات ننمود
همچنان بر سبیل غضب خطاب میفرمود که یا زمین مرد را فرو بر آنگاه حق تعالی
بموسی علیه الصلوة والسلام وحی فرستاد که ای موسی عجب غلظتی که ترا است
هفتاد نوبت قارون و مقاربان او بتو استغاثه نمودند بر ایشان رحم نکردی
و بفر پادشاهی سرمدی بعزت و جلال من که اگر یکبار بجای ابن عماه
یا الله میگفت و استغاثه بمن مینمود او را ازان عذاب نجات میدادم
و درین باب بشارتیست که قارون کافر بوده و در حق وی عذاب نازل شده
و پیغمبری در معرض تعذیب وی در آمده اگر یکبار حق تعالی را میخواند
اجابت میآمد و از عذاب ابد باز میرهانید اگر بنده مومنی که پیغمبری
چون محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در معرض دوستی و شفقت
اوست که بالمومنین رؤف رحیم و نزول عذاب در باره وی بحمد الله تعالی
بوقوع نه پیوسته اگر حق تعالی را باسماء حسنی و صفات اعلی بخواند و از
حضرت او نجات امت از عذاب و سخط طلبد اگر از عقوبت دنیویه و اخرویه
در حفظ و امان خود دارد چه عجب قتاده مفسر میگوید رحمه الله تعالی
که چون قارون را بزمین فرو بردند حکم خداوندی جل و علا چنان
نافذ گشت که مر او را هر روز بقدر قد و قامت وی بزمین فرو می برند
و همچنین خواهند برد تا بروز قیامت و مرویست که آنروز که قارون

وصاحبین ویرا بزمین فرو بردند روز دیگر بنو اسرائیل گفتند اینقصد
موسی از هلاک قارون آن بود که مال وجهات او را تصرف نماید
چون این سخن بسمع شریف آنحضرت رسید دعا فرمود تا باغ و سرا و
کوشک و ایوان و گنج و اموال او را بزمین فرو بردند و ذالک
قوله تعالی فخسفنا به وبداره الارض وحقتعالی وحی فرستاد بموسی علیه
الصلوٰة والسلام که دیگر بعد از تو زمین را مطیع فرمان هیچکس نگردانم
و محکوم حکم هیچ فرد از افراد بنی آدم نسازم اما آنچه نصایح و
مواعظ و اشارات و نکات که مناسب این قصه است
شمه از آن بشنو نقلست که روز فرو رفتن قارون یکی از خواص او
ترکی که از جمله متعلقان و معتقدان قارون بود و گنج و مال قارون در
دست او بود ولیکن مرد با شعور بود که وی از متابعان موسی
بود علیه الصلوٰة والسلام در آن روزان مرد دستار بدست آن زن
داده بود که بسر پیچید رشته از سر دستاران مرد موسی آویخته بود زن آن
رشته از سر دستار گرفته بر انگشت خود پیچید فرمان در رسید گنج و سرا و خانه
و خزینه یا ان و متعلقان او را نیز زمین فرو بردند همه را فرو بردند چون
نوبت باین زن رسید از خسف وی منع آمد فرشتگان که بدین امر موکل
بودند از جناب کبریا استفسار نمودند که خداوندا این زن از خانگیان
قارون است حکمت در منع او چیست خطاب آمد که وی رشته دستار موسی بر
انگشت پیچیده دارد و کریم مانند کرا او را عذاب کنیم ای پدر ولیکن کسیکه دست
در حبل متین و اعتصموا بحبل الله استوار کرده باشد و تمسک بعروة الوثقی

توحید نموده الحق تعالی بکمال کرم از عذاب ایمن گردانید چنانچه گذشت

دیگر در بیان فضیلت صله رحم مناسب انتقام آورده اند که

حضرت یونس پیغامبر علیه الصلاة والسلام در آن روز که در دریا بشکم
ماهی در آمده بود تمامی بر و بحر عالم و هر چه در اطباق سبع ارضین بود
در نظر وی مکشوف گردانیده بودند تا قارون را دید که هر روز بمقدار
قدی او را بزمین فرو میبرند قارون بمجرد حال یونس علیه الصلاة
والسلام اطلاع یافته پرسید از پسر عم من موسی چه خبر داری و کیفیت
حال وی چیست حضرت یونس علیه الصلاة والسلام گفت که وی از عالم
فنا بدار البقا انتقال فرمود حق تعالی بفرشته که موکل بود بفرو بردن
وی خطاب فرمود که دیگر قارون را انتقام فرو مبر که وی صله رحم
بجا آورده هست و از کرم من نسزد که امثال او را ضایع کنم و اثر اهل
با وی رسانم لبساط سخن حضرت موسی را علیه الصلاة والسلام با دو
دوست صحبت افتاد خضر و هارون علیهما الصلاة والسلام و با دو
جبار عداوت افتاد فرعون و هامان و از دو قرابتش آفت افتاد
قارون و سامری و از دو یارش اعانت و نصرت افتاد یوشع
و کالوب علیهما الصلاة والسلام و از دو چیز در تیه بلیه افتاد دعا
بلعم و فساد بنی اسرائیل و بسبب دو قول از قوم آزار و کلفت افتاد یکی
آنکه گفتند اجعل لنا الها کما لهم آلهة و دیگر آنکه ورا معلول العلت اوره
گفتند و بسبب دو چیز جرم را از قوم غلظت افتاد دیگر گوساله پرستیدن
و نسبت او بقتل هارون کردن و بر دو کس جرد را دعا لعنت افتاد

یکی قارون و دیگری بلعم نصیحت عزیزا تا مادام که قارون
فقیر بود متابع و ملازم موسی بود علیه الصلوٰة والسلام و بدرگاه
حق سبحانه و تعالی بود و در میان بنی اسرائیل مقدم و پیشوا بود و
با حکم توریه رهنما بود و چون از فقیر عدول کرده بغنا متصف شد تمامی
احوال او مبدل گشت و از ایمان بکفر منتقل شد کلا ان الانسان لیطغی
ان راٰه استغنی ثعلبه را نیز درین باب حال بدین منوال بود اول که فقیر بود
از شعاع شمع انوار ایمان مستنیر بود چون بحطام دنیوی آلوده شد ایمان
و اسلام از وی فرسوده گشت و وفاقش بنفاقش باز آمد تا بدانی که
ارباب فقر را درین کار محرمیت اسلم است و عند الله تعالی معزز و مکرم
آید درویش فقر سریست از عالم کنت کنزاً مخفیاً بدلیست از جهان نهان گاه
وعده ما بیتا هر که با فقر آشنائی ندارد دل او در عالم معنی روشنائی
ندارد هر که بقوت فقر گوشش نفس را تابی داد مزرعه سعادت خود را آبی
داد هر که در حرارت فقر شکیبائی نمود گوی دولت از میدان سعادت
در ربود و بزرگی از بزرگان گفت هر که درویش است روز دولتش در پیش است
هر که همراه است آن همراهی کلید دولت آمد بلکه سبیل الینا دست لطف
همت الهی جل و علا الغیب وقت درویشانست سر و هو معکم اینما کنتم
همواره رفیق ایشانست درویشان طوطی بستان انس اند بلبل
گلبن عالم روحانیت اند طریق تحقیق را دلیل اند عارف اسرار قل متاع
الدنیا قلیل اند درویشان را همت عالی است همت عالی و جیب ایشان
از اسرار عالم الغیب پر آلی ۵ اگر خواجه زر و مال غنا یافته است

عیش و طرب و طول بقا یافته است اینها همه سیلاب فنا خواهد بود و درد و
شکسته دل خدا یافته است **نصیحت** ای دنیادار بدنیا شاد مباش
که قارون را گفتند لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین و دنیا امروزست فردا نبود
اما فردا است بگذار در همین نصیحت که موسی و هارون علیهما الصلوة والسلام
قارون را کردند حق تعالی مومن را همان نصیحت میکند لکیلا تاسوا علی ما فاتکم
ولا تفرحوا بما اتیکم اگر شادی میکنی بتوحید و بشهادت کن قل بفضل الله
و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون قیل فضل الله تعالی
الایمان و رحمته القرآن کسیکه گوهر دارد بسنگ و سفال شادی کند
وانکه از خدا تعالی خبر دارد چه پروای سیم و زر دارد و هر که لذت صحبت
حق تعالی داند دنیا و عقبی بجوی نمی ستاند رباعی ای دل که بسر عشق آگاه شود
بیند که غیر او در راه بود از دنیا و عقبی و بهشت و دوزخ بگذشت
کز الفقر هو الله بود **نصیحت** قوله تعالی ولا تنس نصیبک من الدنیا
بجمع دنیا مشغول مباش که اگر میکنی نصیب خود فراموش کنی عمر رحیم
بگذرانی و در جمع جان بدهی که در حدیث آمده است که در حسرت زیان
عظیم است یکی آنکه مردی بمال خود غلامی بخرد و آن غلام مصلح باشد و خواجه
مفسد بود و روز قیامت غلام مستوجب جنت گردد و خواجه مستلزم دوزخ
شود دیگر مردی که خلق را علم آموزد و ایشان بعلم او کار کنند و او بمقتضای
علم خود عمل نکند متعلمان ببرکت او به بهشت روند و عالم را بجهت تقصیر او
در عمل او بدوزخ فرستند سیوم کسیکه مال بسیار جمع کند و از حلال و حرام
بیم نهد و آن مال بخیرات صرف نکند و زکوة مال نداد چون بمیرد

ورثهٔ او اشان نگیسه ند و بوجوه خیر مصروف گردانند و بسبب آن
مال روز قیامت ورثه را بهشت فرمان دهند و حکم کنند که مال را بدفع

فرمایند انجام روزگار حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام و استخلاف او یوشع بن نون را و ذکر
بعضی از بعضی از قضایا که دران اوان بوقوع پیوست

ارباب سیر و اصحاب آثار چنین ایراد نموده اند که چون زمان ارتحال
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام نزدیک رسید فرمود تا بنی اسرائیل
نوبت دیگر شماره کنند و از احوال جماعتی که در حین خروج از مصر همراه
بودند تفحص نمایند و نقیبان مجدد بدان شغل تعیین نموده و بعد از تفحص
و تجسس غیر از یوشع و کالب علیهما الصلوٰة والسلام هیچ متنفسی از آن قوم
باقی نمانده بود و چون صورت قضیه بعرض حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام رسانیدند فرمان شد که اولاد ایشان مجموع حاضر شدند
و مجمعی عظیم ساخته احکام توریه و مضمون الواح بر ایشان اعادت فرمود
و معانی الفاظ آن ببیان بلیغ روشن گردانید و ایشان را بتلاوت
و درس و بحث و تعلیم فرزندان بتعاقب و توالی وصیت فرمود و
کاتبان نصب نموده حکم کرد تا سفرها بنویسند و در خزینه‌ها بودیعت
نهند و بعد از ان بخط اشرف خود سفری تمام نوشت و با جبرئیل علیه
الصلوٰة والسلام مقابله کرده آن سفر را به بنی لاوی تسلیم نمود تا
در صندوق الشهادة نهادند و چون کتاب دیگر اسفار با تمام رسید
مجموع را بدین سفر مقابله کرده تصحیح فرموده و با سباط قسمت کرده هر سبطی را

سفری ارزانی داشت و در روز هفتم از ماه آذار یازدهم را احضار
فرموده مجلسی عظیم ساخت و یوشع را خلیفه و وصی گردانید و بنی اسرائیل را
بعد از ضمان حفظ الهی جل و علا بوی سپرده و تدبیر و رعایت مهمات
ایشان وصیت کرد و اسباط را باطاعت و انقیاد او حجت گرفته فرمود
که امروز که هفتم ماه آذار است سن من بصد و بیست سال رسیده و
هنگام ارتحال نزدیک شده اکنون بنده که از بندگان خدا تعالی
که باخلاص نیت از شما ممتاز است بر شما خلیفه ساختم و خداوند تعالی
و فرشتگان و زمین و آسمان را بر تعیین گواه گرفتم باید که در وصیت
من تقصیر و تهاون نورزید و در اعتقاد خود و نهی و خلق راه خدا جوئید
و حضرت جلال احدیت را جل جلاله شریک و انباز مگیرید و بغیر
از وی استعانت مجوئید و هر کس از شما خواهد که بروز قیامت در
زمره من محشور باشد باید که وصیت مرا مرعی دارد و از محبت و تعظیم
و اتباع احکام او و پیغمبران دیگر که بزمان وی و بعد از وی
مبعوث گردند خالی نباشد و زینهار که از خلاف الفاظ آنکه از فرزندان
هارون امام اعظم است بر حذر باشد و بانکار فرزندان هارون
علیه الصلاة والسلام مبادرت ننمائید که موجب سخط و انتقام
شما گردد و شامت بنی اسرائیل وصیت او ای حضرت نبوت شعار
علیه الصلاة والسلام بعد از اتمام وصیت را بیکدیگر سپرده
ایشانرا وداع کرده دست یوشع گرفته از میان بنی اسرائیل
بیرون رفت چون مسافت بعید میان ایشان و بنی اسرائیل

در میان آمده و بادی نرم از جانب مغرب وزیدن گرفت چنانکه
از اثران یوشع را بوفات حضرت موسی علیه الصلاة والسلام
شعور افتاد بعد ازان حضرت موسی علیه الصلاة والسلام یوشع
را کنار گرفته تودیع نمود و هم از میان بیراهن غایب شد

اگر مملکت ز ماهی تا بماه است — سرانجامت بدین دروازه راه است
بدین عمری که چندین پیچ دارد — مشو غره که بی بر هیچ دارد
چو بی بر باد دارد عمر هیچ است — ببین کین هیچ را صد گونه پیچ است
چنین عمری که دهقان قضا داشت — چو مرگ آید بجای تو که با دست
نشیمن را مکن کاندرین کاخ — برون پر زن چو عنقا شادان گستاخ
نمی بینی که قلب کاخ خاک است — خنک آن کز علایق صاف و پاک است

و چون حضرت موسی علیه الصلاة والسلام ناپدید گشت و پیراهن
وی بدست یوشع بماند از انجا متاسف و ملول خاطر به بنی اسرائیل
مراجعت نمود و صورت حادثه را باز راند و قوم او را بخون حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام متهم داشته جماعتی را بروی گماشتند
تا بعد از ثبوت بقصاص رسانند موکلان شب بخواب دیدند که
شخصی میگفت که یوشع از خون حضرت موسی علیه الصلاة والسلام
بیگناه است و باریتعالی او را بمقعد صدق نزد خود جای داده لاجرم
دیگر روز بعذرخواهی یوشع علیه الصلاة والسلام قیام نموده او را
اطلاق فرمودند بدانکه در وفات حضرت موسی علیه الصلاة والسلام
روایات دیگر نیز ورود یافته و چون این روایت باحتمال نبوت نسبت

بود قلم این مسکین رقم تحریر آن مهیا و مرتب شود والله تعالی اعلم
نقلست که یوشع بن نون علیه الصلاة والسلام بعد از وفات حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام مر او را در خواب دید از وی پرسید کیف
وجدت الموت یا نبی الله فرمود همچون گوسفندی که وی را زنده پوست
کنند و گویند که روح هیچ بنده آسان‌تر از روح مبارک حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام قبض نکرده اند با وجود آن از مرارت
موت خبر چنین باز میدهد تا احوال دیگران را بر آن قیاس معلوم شود

للشیخ النظامی قدس سره روحه

حصار چرخ چون زندان سرایست — کمر بسته بگردش اژدهایست
چگونه تلخ نبود عیش آن مرد — که خو با اژدها بایدش کرد
ز جان دادن کسی جان برد خواهد — که پیش از مردن خود مرد خواهد
ز خود بگذر که با این چار پیوند — نشاید رست ازین هفت آهنین بند
بسا پیکر که گفتی آهنین اند — بصد زاری کنون زیر زمین اند
ببین زرین حصاران شد پدید — که از خود برگرفت این آهنین میل
زن و فرزند و اخوان زر و زور — همه هستند همراه تو تا گور
روند انبهرهان غمناک با تو — نیاید هیچکس در خاک با تو
ازین هستی خیال کاروان زن — عنان بستان علم بر آسمان زن

چنانکه قد وفقنی الله تعالی باتمام هذه القصة الشریفة الموسویة
علیه الصلاة والسلام وختمتها بعون الله تعالی اوصلنی برکته
وعالیا الی الدرجات العلیا و انا الان اسئل الله سبحانه و تعالی